



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

2

شرح دعای
مکارم الاخلاق

مصنف: علامہ ابن قیم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح دعای مکارم الاخلاق

نویسنده:

اصغر صادقی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
شرح دعای مکارم الاخلاق	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
اشاره	۱۰
سخنی در آغاز	۱۳
متن کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تعصب و پیوند آن با مکارم اخلاق	۱۹
اشاره	۱۹
[۱] _ نگاهی کلی	۲۳
[۲] _ بایسته های تعصب	۲۹
[۳] _ از گذشتگان عبرت بگیرید!	۳۳
[۴] _ زمینه های مثبت عبرت گیری	۳۵
[۵] _ زمینه های منفی عبرت گیری	۳۷
[۶] _ آزمون ها	۳۹
[۷] _ ویژگی های کلی	۴۸
[۸] _ گره گشایی	۴۹
[۹] _ دو روی سکه	۵۱
[۱۰] _ مرور کلی حکمت علوی	۵۵
گذری بر دعای مکارم الاخلاق	۵۹
اشاره	۵۹
[۱] _ بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ	۶۰
[۲] _ وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ	۶۲
[۳] _ وَانْتَهَ بِنِيَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ	۶۴
[۴] _ وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ	۶۶
[۵] _ وَ أَكْفَنِي مَا شَغَلَنِي الْاهْتِمَامَ بِهِ... فِي رِزْقِكَ	۷۴

- ٨٠ [٦_ و لا تفتنى بالنظر]
- ٨٤ [٧_ و أعزنى و لا تبليتنى بالكبر]
- ٩٠ [٨_ و عبدي لك و لا تُفسد عبادتي بالعجب]
- ٩٦ [٩_ و اجر للناس على يدى الخير و لا تمحقه بالمَن]
- ١٠٢ [١٠_ و هب لى معالى الأخلاق و اعصمنى من الفخر]
- ١٠٨ [١١_ لا ترفعنى فى الناس درجة آلا حططتنى عند نفسى مثلها]
- ١١٢ [١٢_ و لا تحدث لى عزاً ظاهراً آلا أحدثت لى ذلّه باطنه عند نفسى بقدرها]
- ١٢٢ [١٣_ متعنى بهدى صالح لا استبدل به]
- ١٣٠ [١٤_ و طريقه حق لا أزيغ عنها و تبه رشد لا اشك فيها]
- ١٣٤ [١٥_ و عقرنى ما كان عمرى بذله فى طاعتك. فإذا كان عمرى مرتعاً للشيطان فأقبضنى إليك، قبل أن يسبق مقتك إلتى أو يستحكم غضبك على].
- ١٤٤ [١٦_ أَللَّهُمَّ لاتدع خصله تُعاب منى إلا أصلحتها، و لا عائبه أُؤنّب بها إلا حسنتها، و لا أكرومه فى ناقصه إلا أتممتها].
- ١٤٨ [١٧_ ابدلنى من بغضه أهل الشنآن المحبّه]
- ١٥٢ [١٨_ و من حسد أهل البغى المودّه]
- ١٥٤ [١٩_ و من ظنّه اهل الصلاح الثقه]
- ١٦٠ [٢٠_ و من عداوه الادين الولايه، و من عقوق ذوى الأرحام الميزه، و من خذلان الأقربين النصره]
- ١٦٨ [٢١_ و من حبّ المدارين تصحيح اليقّه و من ردّ الملايسين كرم العشره و من مراره خوف الظالمين حلاوه الامنه]
- ١٧٤ [٢٢_ و اجعل لى يدأ على من ظلمنى و لساناً على من خاصمنى و ظفراً بمن غاندنى]
- ١٧٤ [٢٣_ و هب لى مكرراً على من كابدنى]
- ١٧٦ [٢٤_ و قدره على من اضطهدنى]
- ١٧٦ [٢٥_ و تكذيباً لمن قصبنى و سلامه ممن توعدنى]
- ١٧٨ [٢٦_ و وقفتنى لطاعه من سدّنى]
- ١٧٨ [٢٧_ و متابعه من أرشدنى]
- ١٨٦ [٢٨_ و حلّنى بحليه الصالحين]
- ١٨٨ [٢٩_ و ألبسنى زينه المتقين]
- ١٩٢ [٣٠_ بسط العدل]
- ١٩٤ [٣١_ كظم الغيظ]

- ٣٢] _ إطفاء النائرة] ٢٠٤
- ٣٣] _ ضمّ اهل الفرقة] ٢٠٨
- ٣٤] _ و اصلاح ذات البين] ٢١٤
- ٣٥] _ و افشاء العارفة و ستر العائبه] ٢٢٠
- ٣٦] _ و لين العريكه] ٢٣٢
- ٣٧] _ حفص الجناح] ٢٣٦
- ٣٨] _ و حُسن السيره] ٢٤٠
- ٣٩] _ و سكون الزيح] ٢٤٦
- ٤٠] _ و طيب المخالفه] ٢٤٦
- ٤١] _ و اسبق إلى الفضيله] ٢٤٦
- ٤٢] _ و ايثار التفضّل] ٢٥٢
- ٤٣] _ و ترك التعيير] ٢٥٦
- ٤٤] _ و الافضال على غير المستحق] ٢٦٤
- ٤٥] _ و القول بالحق و إن عزّ] ٢٧٢
- ٤٦] _ و استقلال الخير و ان كُثر من قولي و فعلى] ٢٧٨
- ٤٦] _ و اكمل ذلك لى بدوام الطاعه] ٢٨٤
- ٤٧] _ و لزوم الجماعه] ٢٨٨
- ٤٨] _ و رفض اهل البدع و مستعملى الرأى المخترع] ٢٩٢
- ٤٩] _ و اجعل اوسع رزقك على اذا كبرت] ٢٩٤
- ٥٠] _ و اقوى قوّتك فى اذا نصبت] ٢٩٤
- ٥١] _ و لا تبتلينى بالكسل عن عبادتك] ٢٩٤
- ٥٢] _ و لا العمى... يا ارحم الراحمين] ٣٠٢
- ٥٣] _ اللهم اجعل... عدوك] ٣٠٤
- ٥٤] _ و ما اجرى على لساني... احصاء لمنتك] ٣٢٢
- ٥٥] _ و لا اظلمن و انت مطيق للدفع عنى، و لا اظلمنّ و انت القادر على القبض منى] ٣٣٨
- ٥٦] _ و لا اضلنّ و قد امكنتك هدايتى] ٣٤٢

- ٥٧] _ وَ لَا أُطْعِمَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجِدِي] ٣٤٨
- ٥٨] _ اللَّهُمَّ اِلَى مَغْفِرَتِكَ... اَلَا فَضْلَكَ] ٣٥٢
- ٥٩] _ وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ] ٣٥٤
- ٦٠] _ اَنْطِقْنِي بِالْهَدْيِ] ٣٥٦
- ٦١] _ وَ اَلْهَمْنِي التَّقْوَى] ٣٦٠
- ٦٢] _ وَ وَفَّقْنِي لِتِلْكَ هِيَ اَرْكَى] ٣٧٠
- ٦٣] _ وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ اَرْضَى] ٣٧٨
- ٦٤] _ اَللّٰهُمَّ اسْلُكْ بِي الطَّرِيْقَةَ الْمَثَلَى] ٣٨١
- ٦٥] _ وَ اجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ اَمُوْتُ وَ اَحْيَا] ٣٨٥
- ٦٦] _ وَ مَتَّعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ] ٣٩٢
- ٦٧] _ وَ اجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِ السَّدَادِ] ٤٠١
- ٦٨] _ وَ مِنْ اِدْلِهِ الرِّشَادِ] ٤٠٧
- ٦٩] _ وَ مِنْ صَالِحِي الْعِبَادِ] ٤١٣
- ٧٠] _ وَ ارْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمَرْصَادِ] ٤١٨
- ٧١] _ وَ سَلَامَةَ الْمَرْصَادِ] ٤٢٧
- ٧٢] _ اَللّٰهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يَخْلُصُهَا وَ اَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يَضْلِيحُهَا فَاِنَّ] ٤٢٩
- ٧٣] _ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَدْتِي اِنْ حَزَنْتُ] ٤٣٧
- ٧٤] _ وَ اَنْتَ مُنْتَجَعِي اِنْ حُرِمْتُ] ٤٣٩
- ٧٥] _ وَ بِكَ اسْتِغَاثَتِي اِنْ كَرِهْتُ] ٤٤١
- ٧٦] _ وَ عِنْدَكَ مَعَا فَاتَ خَلْفًا وَ لِمَا فَسَدَ صِلَاحُ وَ فِيمَا اُنْكَرْتَ تَغْيِيْرًا] ٤٤٣
- ٧٧] _ فَاَمِنْ عَلَيَّ... بِالرِّشَادِ] ٤٤٥
- ٧٨] _ وَ اَكْفِنِي مَوْئِنَهُ مَعَرَّةَ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي اَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ وَ اَمْنِي حَسْنَ الْاِرْشَادِ] ٤٤٥
- ٧٩] _ وَ تَوَجِّنِي بِالْكَفَايَةِ] ٤٥٥
- ٨٠] _ وَ سَمِّنِي حَسْنَ الْوِلَايَةِ، وَ هَبْ لِي صَدَقَ الْهَدَايَةِ] ٤٥٧
- ٨١] _ وَ لَا تَفْتِنْنِي بِالسَّعَةِ وَ اَمْنِي حَسْنَ الدَّعَا] ٤٥٧
- ٨٢] _ وَ لَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًا كَدًا] ٤٥٩

- ۸۳ _ و لا ترّد دعائی علی رقا] ۴۶۱
- ۸۴ _ فإتی لا اجعل لك ضداً و لا ادعو معك ندا] ۴۶۱
- ۸۵ _ و امنعنی من السرف، و حصّن رزقی من التلف] ۴۶۵
- ۸۶ _ و وفرّ ملكتی، بالبركه فيه] ۴۷۵
- ۸۷ _ و أصب بی سبیل الهدایه للبر فی ما انفق منه] ۴۷۵
- ۸۸ _ و اكفنی مؤونه الاکتساب] ۴۸۱
- ۸۹ _ و ارزقنی من غیر احتساب] ۴۸۳
- ۹۰ _ فلا اشتغل عن عبادتك بالطلب] ۴۸۳
- ۹۱ _ و لا احتمل اصرتبعات المكسب] ۴۸۵
- ۹۲ _ اللهم فأطلبنی بقدرتك ما اطلب] ۴۸۵
- ۹۳ _ و اجرنی بعزتك مما اربھ] ۴۸۵
- ۹۴ _ و ارزقنی صحه فی عباده] ۴۹۵
- ۹۵ _ و فراغا فی زهاده] ۴۹۹
- ۹۶ _ و علماً فی استعمال] ۵۰۳
- ۹۷ _ و ورعاً فی اجمال] ۵۰۷
- ۹۸ _ اللهم اختم بعفوك اجلی] ۵۱۱
- ۹۹ _ و حقق فی رجاء رحمتك املی] ۵۱۵
- ۱۰۰ _ و سهّل الی بلوغ رضاك سبلی] ۵۱۷
- ۱۰۱ _ و حسن فی جمیع احوالی عملی] ۵۲۱
- ۱۰۲ _ تبهنی لذكرک فی اوقات الغفله] ۵۲۵
- ۱۰۳ _ اللهم و صل علی محمد و آله] ۵۳۲
- ۱۰۴ _ و آتنا فی الدنيا حسنه و فی الآخره حسنه، و قنی برحمتك عذاب النار] ۵۴۱
- به پایان آمد این دفتر... ۵۴۹
- درباره مرکز ۵۵۲

شرح دعای مکارم الاخلاق

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی : دعای مکارم الاخلاق .شرح

عنوان و نام پدیدآور : شرح دعای مکارم الاخلاق/اصغر صادقی .

مشخصات نشر : تهران: نیا، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۴۱۲ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۲۳-۸۰-۱ ۳۷۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : دعای مکارم الاخلاق -- نقد و تفسیر

موضوع : اخلاق اسلامی

شناسه افزوده : صادقی، اصغر، ۱۳۲۴ - ۱۳۸۷.

رده بندی کنگره : BP۲۷۰ م/۷۰۴۲۲ ص ۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۳۳۰۳۹

ص: ۱

اشاره

شرح دعای مکارم الاخلاق

اصغر صادقی

« شرح دعای مکارم الاخلاق »

مؤلف : اصغر صادقی / لیتوگرافی : نور / چاپ : الوان / چاپ اول : ۱۳۸۹

شم_ارگ_ان ۱۰۰۰ : ن_سخ_ه / قیم_ت : ۵۸۰۰۰ ری_ال / ک_د : ۱۳۵ / ۲۰۱

ناشر : انتشارات نب_أ / ته_ران ، خیابان شریعت_ی ، روب_روی ملک ،

خیاب_ان شبست_ری ، خیابان ادیبی شماره ۲۶ تلفکس ۷۷۵۰۶۶۰۲ : ۷۷۵۰۴۶۸۳ _

شابک : ۸ _ ۸۱ _ ۸۳۲۳ - ۹۶۴ _ ۸ - ۸۱ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ISBN: ۹۷۸

ص: ۲

سالیانی پیشتر از این، به انگیزه‌ی یافتن نظرگاه پیشوایان دین پیرامون واژه‌ی «تعصّب» سر در میان نهج البلاغه آوردم و جویای رأی و کلام مولایم علی علیه السلام در این زمینه شدم. پس از کنکاشی کوتاه بخشی از خطبه‌ی ۲۳۴ حضرتش (خطبه‌ی قاصعه) را یافتم. آن را نوشتم و در آن زمینه‌ی خاصّ مورد نیاز به کار گرفتم. از آن زمان به بعد، هر چند موضوع را به ظاهر تمام شده دانستم؛ ولی در هر جا مناسبتی پیش می‌آمد، این سخن را به میان می‌آوردم تا آن جا که از آن بهره‌ها به فراوانی بردم. خلاصه‌ی مطلب چنان بود که به خلاف تصوّر اوّلیه که انتظار نفی تعصّب را داشتم، حضرتش کاربرد آن را به بیان شیوای خود در «مکارم اخلاق»، «محامد افعال» و «محاسن امور» روا دانسته بودند، سه تعبیر که در یک کلام همان «اخلاق پسندیده‌ی عملی» را در خاطر زنده می‌کرد. پیش از آن، همواره واژه‌ی تعصّب در ذهن من بار منفی داشت. ادبیّات رایج روزنامه‌ای نیز بر این باور نه‌چندان صحیح دامن می‌زد و یک صدا فرد را به فرار از آن فرا می‌خواند؛ اما ژرفای سخن مولا را به گونه‌ای دیگر یافتم. به هر حال، آن روزها به همین مقدار بسنده

نموده کلام را پی نگرفتم؛ چرا که نیازم را در آن زمینه‌ی مورد نظر به همین مختصر مرتفع دیده بودم.

سال‌ها گذشت و تنها بهره‌ی من از این خطبه و کلام نورانی همان بود که بدان اشاره رفت. این زمان نیازی دیگر مرا به مطالعه‌ی دعای «مکارم اخلاق» کشانید. در همان آغاز، آن را دریایی بی‌کرانه یافتم که صدف‌های ناسفته در اعماق آن به فراوانی غلتان بود. به مصداق «آب در کوزه و ما تشنه لبان گرد جهان می‌گردیم»، بر این همه دوری و مهجوری که تا آن زمان برایم پیش آمده بود، تأسیفی فراوان خوردم و رنجی به غایت بردم؛ به ویژه که شاهد کاستی‌های فراوانی در خود و اطرافیانم در زمینه‌های اخلاق عملی بودم. چنین شد که حساس شدم و پیش رفتم. هر چه تاختم، میدان را گسترده‌تر یافتم. بر هر بلندا که جای گرفتم، چشم اندازی دیگر بر من رخ نمود. هر پهنه که درنوردیدم، به پای قلّه‌ای سر به فلک کشیده رسیدم و آن گاه که در اندیشه‌ی پایان راه به فراز قلّه برآمدم، پهن دشتی دیگر در نظر آمد. این بود و بود تا سرانجام چنان شد که با «بضاعت مزجاه» به راه افتادم. یادم از کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که پیش از این خاطره اش را آوردم. دیگر بار روی بدان کردم؛ اما نه چون سابق که تنها جویای واژه‌ی «تعصّب» بودم؛ بلکه با این نیاز که حال که حضرتش اخلاق را زمینه‌ای شایسته‌ی تعصّب و ورزی دانسته، خود چه تعریفی بر آن دارد و چه حوزه‌ای را بر آن می‌شناسد و خلاصه چگونه داد سخن داده است.

در نگرش آغازین دیدم که کلام مولایم گویی تعاریف خشک و بی‌روح معمول ذیل واژه‌ی اخلاق را در هم ریخته و از یاد می‌برد و خود حوزه‌ی گسترده‌ای را زیر عنوان اخلاق آورده که در فکر کسی نمی‌گنجد. علمای اخلاق با همه‌ی زحمت‌ها که کشیده‌اند، هرگز این چنین پای در میدان نهاده‌اند که امام علی علیه السلام در آن پیروزمندانه فرس رانده است. دیدم که در بینش این بزرگ مرد الاهی، اخلاق گاهی با تاریخ پیوند می‌خورد و گاهی با شخصیت‌های آن درمی‌آمیزد. به سرعت از حوزه‌ی فردی و صیّرف کنش و واکنش‌های درونی پای بیرون نهاده مرزهای جامعه را درمی‌نوردد. دیدم اخلاق، آن سان که حضرتش تعریف می‌کند اوج و حضیض تمدّن‌ها را موجب می‌شود و بنای عبرت تاریخی را برپای می‌دارد. تا آن زمان ندیده و نشنیده بودم که اخلاق در کار بقا و فنای ملّت‌ها مؤثر افتد. اما در سیر کلام آن عزیز دیدم که اخلاق با اعتقاد و عقل، دست در دست هم نهاده و پیوند گرفته‌اند. خلاصه دیدم آن چه را در ظرف محدود خویش توان دیدن و دریافتن داشتیم. حیفم آمد کار را رها کنم. جمعی شیفته را یافتم و در دوره‌ای بالنسبه طولانی یافته‌های خود از این طرح جامع و زیبای اخلاقی را به مرور با آنان در میان نهادم و به بحث گذاشتم. این گفت و گوها حاصل را پُربارتر می‌نمود و شور و شوق آن عزیزان مرا هم بر سر کار آورد و نهایت چنان شد که این دفتر فراهم آمد. این مجموعه با نقل و توضیح بخشی از خطبه‌ی ۲۳۴ نهج البلاغه _ که آن را «قاصعه» نامیدند؛ چرا که در کار کوبیدن و تحقیر شیطان شکل گرفته _ آغاز می‌شود. آن گاه تلخیص یافته‌هایی از آن، خود مقدمه برای توضیح دعای «مکارم اخلاق» صحیفه سجادیه می‌گردد.

در طول این مطالعه و تحقیق و تدوین، چه بسیار که اندوهی جان‌کاه درونم را در کام خود فرو می‌برد که چرا ما _ که به مراتب در پیروی این عزیزان، از دیگران شایسته‌تریم _ این چنین از تعالیم آنان به دور مانده‌ایم؟ چرا رنگ و بوی آنان را نداریم و تا چند باید که بانگ و رنگ این و آن، ما را به خود مشغول دارد و از حقیقت دین _ که به تعبیر پیشوایانمان، جز اخلاق نیست _ دور بدارد؟ مگر ما پیرو آن دین نیستیم که بنیان‌گزار آن، اساس رسالتش را تکمیل

مکارم اخلاق دانسته و یارانش نیز، از رهگذر تربیت او دین را جز اخلاق ندانسته اند؟

در آن میانه که سر در سودای طرح و بحث این مسائل داشتم، عزیزی مرا گفت که ما در دانستن کم نداریم؛ بلکه در میدان عمل کم می آوریم. گفتمش که این نیز میوه ی تلخ نهال مهجوری از واقعیت آموخته های دینی ماست که پیوند میان علم و عمل را _ آن سان که شاید و باید _ برایمان اصولی و محکم نساخته است. نتیجه آن که از دانش و روش در دو وادی دور از هم بی هیچ ارتباط به یکدیگر، سخن می رانیم! چه بسیارند سخن دانانی که در پهنه ی سخن، سوارانی تیز تک و در صحنه ی عمل، پیادگانی از راه مانده اند! حال آن که این مؤمنانند _ و نه کافران _ که خدایشان خطاب می فرماید :

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟)

و آنان را هشدار می دهد که :

(كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) (۱)

این نکته شایان دقت است که نام کامل همین دعای امام سجّاد علیه السلام _ که به شرح و بسطش پرداخته ایم _ «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» است.

آموزگاران الاهی ما، از همان آغاز خواستند که چنین باشیم. آنان کوشیدند تا از سر مهر، بساط تربیتی جامعی برایمان بگسترانند تا در هیچ یک از دو زمینه کم نیاوریم؛ ولی ما هر یک با ترفندهایی ویژه _ برخاسته از دنیاگرایی خویش _ راهی دیگر پیش گرفته و نغمه ای دیگر ساز نمودیم. شگفتا! با آن که در عمل سر در راهی دیگر نهاده ایم، باز هم به زبان، سخن از آنان می رانیم.

بگذریم، من این گام را برداشتم. لنگ لنگان با آن پدر و این نواده ی گرامی و بس عزیز حضرتش همراه شدم. جای جای کلامشان را برگرفتم. کوشیدم تا نه از خود، بلکه به یاری کلام خود آنان و فرزندان پاکشان زبان توضیح برگشایم و راهی را که آنان خواسته اند، در حدّ توان خویش بنمایانم.

در این باب تا چه حد توفیق یافته ام؟ پرسشی است که خواننده ی گرامی عهده دار تعیین میزان آن است. باشد که کاستی های اخلاقی ما کاهش یابد و واقعیت های اعتقادی از ورای عملکرد روشن و صحیح ما چهره بنمایاند. در این صورت است که خردورزان با نظاره ی ما، به نشان فروتنی و سرسپاری، سر تسلیم در پیشگاه پیشوایانمان فرود می آورند و از سر صدق می گویند: «آنان بوده اند که اینان را ساخته اند».

خدا را! که این مهم، جز با مدد الاهی و تلاشی فراگیر برخاسته از عمق جان فراهم نیاید؛ و امید که چنین گردد.

در پایان این مقال، بیان نکته ای را ضروری می دانم. بنا به طبیعت و بافت کلام، گاهی سخن رنگ و آهنگ پند به خود می گیرد و زبان به نصیحت گشاده می گردد و باید و نبایدها و شاید و نشاید در میان می آید. آشنایان بر من خُرده مگیرند که «رطب خورده منع رطب چون کند؟» و نگویند که آشنای با این تعالیم، چرا خود چنین تهی دست و

بی مایه مانده است؟ چرا که زبان قال و حال صاحب این قلم هم نوا با خواجه ی شیراز است که :

سیاه نامه تر از خود کسی نمی بینم چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود؟

از این روست که خود را نیز به جدّ، نیازمندِ پندپذیری و بهره گیریِ عملی از این رهنمودها می دانم. در راستای عهدی درونی بر جبران کاستی هاست که آن امام همام را از سرِ درد و رنج و طلب و شوق و شور و تعب، به جان می خوانم و به آستان بلندش عرضه می دارم که :

تو کز «مکارم اخلاق» عالمی دگری وفای عهد من از خاطرت به در نرود

والسلام

اصغر صادقی

نوروز سال ۱۳۸۰ هـ _ ش

آغاز سال ۱۴۲۲ هـ _ ق

متن كلام امام امير المؤمنين عليه السلام درباره تعصب و بيوند آن با مكارم اخلاق

اشاره

متن كلام امام امير المؤمنين عليه السلام درباره تعصب و بيوند آن با مكارم اخلاق (۱)

« [۱] فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصِيَّةِ، فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمِ كَارِمِ الْخِصَالِ، وَ مُحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ مُحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْأَسْمُ الْجِيدَاءُ وَ النَّجْدَاءُ مِنْ بِيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ يَعَاسِبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيْبَةِ، وَ الْأَخْلَامِ الْعَظِيْمَةِ، وَ الْأَخْطَارِ الْجَلِيْلَةِ، وَ الْأَثَارِ الْمَحْمُودَةِ،

[۲] فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمِيدِ: مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ، وَ الطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَ الْمَعْصِيَةِ لِلْكَبْرِ، وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبُغْيِ، وَ الْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَ الْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَ الْكُظْمِ لِلْغَيْظِ، وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.

[۳] وَ آخِذُوا مَا نَزَلَ بِالْأَمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلِ ثَلَاثَ بَسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَ آخِذُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ.

[۴] فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ فَالزُّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتْ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ، وَ زَاوَتْ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنَّهُمْ، وَ مُدَّتِ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَلَيْهِمْ، وَ انْقَادَتِ النَّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتِ الْكِرَامَةُ عَلَيْهِمْ حَبْلُهُمْ: ۲

[۵] مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ اللَّزُومِ لِلْأَلْفَةِ، وَ التَّحَاضُّصِ عَلَيْهَا، وَ التَّوَاصِي ي بِهَا، وَ اجْتِنَابِ كُلِّ أَمْرٍ كَسَرَ فَقَرَّتْهُمْ، وَ أَوْهَنَ مَنَّتَهُمْ، مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشَاحُنِ الصُّدُورِ، وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَ تَخَاذُلِ الْأَيْدِي.

[۶] وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمَوْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَ الْبَلَاءِ؟

[۷] أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا؟ اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَيْدَا، فَسَأَمُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَ جَرَّعُوهُمْ الْمُرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَاكَةِ، وَ فَهْرِ الْغَلْبَةِ: لَا يَجِدُونَ حِيلَةَ فِي امْتِنَاعِ، وَ لَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعِ،

[۸] حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَ الْإِحْتِمَالِ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرْجًا، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَ أَيْمَنَةً أَعْلَامًا، وَ قَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ، مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ،

[۹] فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مُجْتَمِعَةً، وَ الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَ الْأَيْدِي مُتْرَادِفَةً، وَ السُّيُوفُ مَتَنَاصِرَةً، وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً؟! أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَ مُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ؟ فَأَنْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ تَشَدَّتِ الْأُلْفَةُ: وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفِيدَةُ، وَ تَشَجَّعُوا مُخْتَلِفِينَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِيَاسَ كِرَامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرَةً لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنْكُمْ. (۲)

ص: ۷

-
- ۱- شماره هایی که در متن آمده، ناظر به شرح و توضیح بخش های مختلف کلام علوی توسط استاد فقید است. این تقسیم برای بهره گیری بیشتر از متن به آن افزوده شده است. (ویراستار)
- ۲- نهج البلاغه، قسمتی از خطبه ی ۲۳۴.

[۱] و اگر قرار است تعصبی در کار باشد باید به خاطر اخلاق پسندیده، افعال نیک، و کارهای خوب باشد، همان افعال و اموری که افراد با شخصیت و شجاعان خاندان عرب و سران قبائل در آنها بر یکدیگر برتری می جستند.

یعنی اخلاق پسندیده، اندیشه های بزرگ، مقامهای بلند و آثار ستوده (در اینها تعصب به خرج دهید).

[۲] تعصب های شما برای خصلت های ارزشمند، حفظ حقوق همسایگان؛ وفا به پیمانها؛ اطاعت کردن نیکی ها، سربیزی از تکبر، جود و بخشش داشتن، خودداری از ستم، وحشت از قتل نفس، انصاف درباره مردم؛ فرو خوردن خشم ... و دوری و اجتناب از فساد در زمین باشد.

[۳] بنابراین از کيفرهائی که در اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت های پیشین واقع شده برحذر باشید، و حالات آنها را در خوبی ها و سختی ها همواره به یاد آرید. نکند شما مانند آنان باشید:

[۴] پس آنگاه که در تفاوت حال آنان به هنگامی که در خوبی بودند و زمانی که در شر و بدی قرار داشتند اندیشه نمودید به سراغ کارهائی روید که موجب عزت و اقتدار آنان شد، دشمنان را از آنان دور نموده، عافیت و سلامت به آنها روی آورد، نعمت را در اختیارشان قرار داد؛ و کرامت و شخصیت باعث پیوند اجتماعی آنان شد.

[۵] یعنی از تفرقه و پراکندگی اجتناب ورزیدند و بر الفت و هم گامی همت گماشتند، و یک دیگر رابه آن توصیه و تحریص نمودند.

از هر کاری که ستون فقرات آنها را در هم شکست و قدرت شان را سست کرد اجتناب ورزید، یعنی از کینه های درونی، بخل و حسادت و پشت کردن به هم و ایجاد فتوروستی بین جامعه سخت دوری گزینید.

[۶] در شرح حال مؤمنان پیشین تدبیر کنید که چگونه در حال آزمایش و امتحان بودند!

[۷] آیا بیش از همه، مشکلات بر دوش آنان نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در شدت و زحمت نبودند؟ و آیا از همه جهانیان در تنگنای بیشتری قرار نداشتند؟ فرعونها آنان را برده خویش ساخته بودند و همواره در بدترین شکنجه ها قرار داشتند تلخیهای روزگار را به آنها چشانده، و این همچنان با ذلت هلاکت و مقهوریت ادامه داشت.

نه راهی داشتند که از این وضع سرباز زنند، و نه طریقی برای دفاع از خود می یافتند.

[۸] تا آنگاه که خداوند، جدیت و استقامت و صبر در برابر ناملایمات بخاطر محبتش و تحمل ناراحتی ها از خوف و خشیتش را در آنها یافت، در این موقع از درون حلقه های تنگ بلا، راه نجاتی برایشان گشود و ذلت را به عزت و ترس را به امنیت تبدیل کرد، یعنی آنها را حاکم، زمامدار و پیشوا گردانید. آن قدر کرامت و احترام از ناحیه خداوند به آنان رسید ...

که حتی خیال آن را هم در سر نمی پروراندند.

[۹] بنگرید آنها چگونه بودند هنگامی که جمعیت‌هایشان متحد، خواسته‌ها متفق، قلبها و اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری‌کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و عزمها و مقصودهاشان همه یکی بود، آیا آنها مالک و سرپرست اقطار زمین نگردیدند؟ و آیا زمامدار و رئیس همه جهانیان نشدند؟!

از آنطرف به پایان کار آنان را نیز نگاه کنید: آن هنگام که پراکندگی در میان آنها واقع شد، الفتشان به تشمت گرائید، اهداف و دلها

ص: ۸

اختلاف پیدا کرد؛ به گروهها متعددی تقسیم شدند، و در عین پراکندگی با هم به نبرد پرداختند، (در این هنگام بود) که خدا لباس کرامت و عزت از تنشان بیرون کرد، و وسعت نعمت را از آنان سلب نمود، تنها آنچه از آنها باقی مانده سرگذشت آنان است که در بین شما به گونه درس عبرتی برای آنها که بخواهند عبرت گیرند دیده می شود.

[۱] _ نگاهی کلی

نگاهی کلی (۱)

امام علی علیه السلام در آغاز این بخش از خطبه، سخن از تعصب به میان می آورد و یادآور می شود که اگر چاره ای جز کاربرد آن نبود، تلاش کنید تا تعصب خویش را در زمینه ی ویژگی های اخلاقی پسندیده جهت دهید و در آن راستا هدایت نمایید.

واژه ی تعصب عیناً در قرآن نیامده؛ اما مشتقات و کلمات مرتبط با آن جمعا در پنج آیه ی قرآنی به کار رفته است (چهار بار به صورت عُصْبَه به معنی نیرومند و بک بار به صورت عَصِيبَ به معنی سخت و به هم پیچیده). ریشه ی این لغت «عَصَبٌ» می باشد که به معنی «رگ» در لغت آمده است.

در مجموع، این لغت بیانگر نوعی تلاش سخت و به هم آمده و شدید در کارها را نشان می دهد، به حدی که انسان دارای چنین حالتی را «متعصب» می گویند. آیا واژه ی تعصب، آن چنان که در فرهنگ ما جلوه دارد، در منطق دین نیز منکوب است؟ پاسخ این است که این امر مطلق نیست؛ بلکه اگر این شدت و حدت در زمینه های مثبت به کار گرفته شود، ممدوح و در غیر این صورت مذموم است. امیرالمؤمنین علیه السلام در قسمت های پیشین همین خطبه به گونه ای تعصبات بی مورد و ناروای طبقاتی از مردم را برشمرده و آن را نکوهش کرده است.

در بیان دیگری آن حضرت می فرمایند :

«إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَعَصِّبِينَ فَتَعَصَّبُوا لِنَصْرِهِ الْحَقِّ وَ إِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِ» (۲)

«اگر ناگزیر باید متعصب باشید، برای یاری حق و کمک به ناتوان تعصب ورزید.»

این کلمات بیانگر این حقیقت انکارناپذیر است که انسان متعصب، نوعاً زمام کار را از دست داده به، بیراهه کشانیده می شود. از این رو، امام در آن خطابه می فرمایند : اگر چاره ای جز کاربرد تعصب در میان نبود، آن را مهار کنید و به این نیرو جهت درست بدهید و آن را در زمینه هایی از قبیل اخلاق پسندیده، رفتار شایسته، کارهای نیکویی به کار گیرید که بزرگان و برگزیدگان طوایف مختلف عرب بدان ها بر یکدیگر برتری می جستند. آن گاه حضرتش این موارد برتری را زیر عنوانین اخلاق برتر، عقل های سرآمد، مراتب بلند، آثار پسندیده، یاری حق و سرانجام پناه دادن به بی پناهان مطرح می نماید.

-
- ۱- این عنوان و عناوین مشابه دیگر در سراسر این کتاب، در متن کتاب نبوده و برای بهره گیری بیشتر از متن کلام استاد فقیه، بدان افزودیم. (ویراستار)
- ۲- غرر و درر آمدی، حدیث ۳۷۳۸.

در قرآن مجید، واژه‌ی مشابه دیگری در این باب به کار رفته است. این واژه، کلمه‌ی «حمیت» می‌باشد که تا حدود زیادی به لحاظ مفهوم و کاربرد و امکان جهت دادن مثبت و منفی به آن، با واژه‌ی تعصّب هم خوانی دارد. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ﴾ (۱)

«زمانی که کافران در دل‌های خود، «حمیت» قرار دادند، حمیت جاهلی.»

قید جاهلیت در کنار این واژه جنبه‌ی مذموم آن را نشان می‌دهد. (۲)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

﴿مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ﴾ (۳)

«کسی که تعصّب — بی منطق — ورزد یا — بی دلیل — برای او تعصّب ورزند، قید ایمان را از گردن خود به در آورده است.»

عبارت «ربقه‌ی ایمان» در این روایت، بیانگر این واقعیت است که دین برای دیندار، همانند زمایی است که او را در اختیار گرفته و خلع از این ربقه یعنی رهاشدن انسان به حال خود که خطری عظیم است. (۴) هم ایشان در بیان دیگری به ثمره‌ی اخروی کاربرد

تعصّب مذموم اشاره نموده و می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ (۵)

کسی که در دل، به اندازه یک دانه خردل عصبیت داشته باشد، خدای تعالی در روز قیامت، او را با اعراب جاهلی بر می‌انگیزد.»

در روایات معصومین علیهم السلام شیطان به عنوان «امام المتعصّبین» معرفی شده؛ چرا که به فخرفروشی بر آدم همت گماشت و بدین سان پایه گذار عصبیت جاهلی گردید.

﴿فَأَفْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ﴾

«پس بر آدم به خلقت خود فخر فروخت و به دلیل اصل خود نسبت به او تعصّب ورزید.»

مولای متّقیان علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

۱- فتح (۴۸): ۲۶.

۲- در کتاب بحار الأنوار، ج ۷۳، باب «مساوی الأخلاق» باب ۱۳۳ ذیل عنوان العصبیه و الفخر والتکاثر، احادیثی در موضوع تعصب را گرد آورده است.

۳- بحار الأنوار: ۲۸۳ ۷۳.

۴- مرحوم مجلسی ذیل همین روایت در بیان خود به طرح هر دو حالت تعصب مذموم و ممدوح پراخته است.

۵- بحار الأنوار: ۲۸۴ ۷۳.

«فَعَدُو اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ... الَّذِي وَضَعَ الْعَصِيَّةَ» (۱)

«پس دشمن خدا (ابلیس) پیشوای متعصبان است ... که عصیّت را بنا نهاد.»

یعنی که بنیان گزار این عصیّت مذموم، همان شیطان است و ریشه ی آن فخر فروشی می باشد.

از امام سجّاد علیه السلام پیرامون عصیّت پرسیدند. حضرتش مطالبی به این شرح مطرح فرموده اند :

«العصیبه الّتی یأثم علیها صاحبها أن یرى الرّجل شرار قومه خیراً من خیار قوم آخرین. وَ لَیسَ مِنَ الْعَصِیْبَةِ أَنْ یحبَّ الرّجل قومه، و لكن من العصیبه أن یرى قومه علی الظلم.» (۲)

«آن عصیّت که صاحبش بدان گنهکار می شود، همان است که انسان، افراد بدکار گروه خود را از نیکان گروه دیگر، بهتر بداند. اگر انسان گروه خود را دوست بدارد، در شمار عصیّت نیست. بلکه در شمار عصیّت، آن است که انسان، گروه خود را بر ظلم، یاری رساند.»

روشن است که حضرت سجّاد علیه السلام در قسمت اوّل و بخش پایانی روایت، عصیّت جاهلی و مذموم را تعریف می کنند که دارنده خود را به وادی گناه و ظلم می کشاند. این که او از رهگذر آن تعصّب، طایفه ی خود را بهتر از نیکان قوم دیگری بداند و این که صرفاً به جهت همین وابستگی با قوم خویش همراه شده و ستم پیشه نماید. در عین حال اگر کسی طایفه ی خویش را دوست داشت، به این دوستی تعصّب گفته نمی شود.

هم چنین است حمیّت مذموم که به بیان امام صادق علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز، از آن به خدا پناه می برده است.

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَتَعَوَّذُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ سِتِّ: مِنَ الشُّكِّ وَ الشَّرْكِ وَ الْحَمِيَّةِ وَ الْغَضَبِ وَ الْبَغْيِ وَ الْحَسَدِ.» (۳)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که هر روز از شش مورد به خدا پناه می برد : شک، شرک، حمیّت، خشم، تجاوز به حقوق دیگران و حسد.»

باید دانسته شود که این ردائل اخلاقی در بسیاری موارد از همدیگر مایه و پایه گرفته، یکی دیگری را به دنبال خود می آورد و در نتیجه انسان از دامن یکی به دامن دیگری می افتد. مثلاً انسان فخر فروش به ورطه ی تعصّب مذموم می افتد. انسان حسود به بغی و تجاوز و تعدّی مبتلا می گردد. انسانی که حمیّت و تعصّب ناروا به کار می برد، دچار غضب و تندى ناروا می گردد. از این رو، انسان باید به گونه ای عمل کند که اساساً ریشه ها و مقدمات بروز این پلیدی های اخلاقی را در خود بخشکاند؛ چرا که رفتن در این وادی ها، لغزش و گرفتاری در ورطه های دیگر را به دنبال خواهد داشت.

١- نهج البلاغه، خطبه ى ٢٣٤.

٢- بحار الأنوار: ٧٣ ٢٨٨.

٣- بحار الأنوار: ٧٣ ٢٨٩.

نکته ی جالب توجه آن است که مرحوم مجلسی موضوع «مساوی الأخلاق» را در کتاب ایمان و کفر مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار جای داده است. چرا که این سیئات اخلاقی می تواند انسان مؤمن را تا مرز کفر به دنبال خود بکشاند. این نکته نشان دهنده ی اهمّیت و ارج و قدر مباحث اخلاقی است که پای بندی به اصول آن می تواند انسان را در بلندای ایمان قرار دهد و بدین سان اعتقادات او را محافظت نماید. این خود به روشنی نشان از پیوند میان دو مقوله ی اخلاق و اعتقادات در مکتب نورانی اسلام دارد.

[۲] _ بایسته های تعصّب

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه می فرماید :

«فَتَعَصَّبُوا لِخَلَالِ الْحَمْدِ: مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ، وَ الطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَ الْمَعْصِيَةِ لِلْكَبِيرِ، وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبُغْيِ، وَ الْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَ الْإِنْصَافِ لِلخَلْقِ، وَ الْكُظْمِ لِلْغَيْظِ، وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.»

در این بخش، امام علیه السلام یازده زمینه را شایسته ی تعصّب و رزی برمی شمارد که با توجه به مطالب بیان شده، نمونه هایی از تعصّب ممدوح است. این سرفصل ها عبارتند از :

۱_ خلال الحمد : خصلت های پسندیده و ارزشمند.

۲_ الحفظ للجوار : رعایت حقوق همسایه.

۳_ الوفاء بالذمام : وفای به عهد.

۴_ الطّاعه للبرّ : فرمان بری نیکان.

۵_ المعصیه للکبر : عصیان کردن کشان.

۶_ الأخذ بالفضل : فراگیری احسان.

۷_ الکفّ عن البغی : خود نگه داری از سرکشی و تجاوز.

۸_ الاعظام للقتل : مهم دانستن قتل و خون ریزی.

۹_ الإنصاف للخلق : به انصاف با مردم عمل نمودن.

۱۰_ الکظم للغیظ : خشم را فروبردن.

۱۱_ اجتناب الفساد فی الأرض : دوری جستن از تباه کاری در زمین.

با نگرش به زمینه‌هایی که مولا- علی علیه السلام از آن سخن به میان آورده‌اند، موارد زیر را به روشنی می‌توان به دست آورد:

ه اخلاق و عمل به شدت با هم مرتبط و به هم آمیخته است.

ه اخلاق فردی و جمعی توأماً مطرح می‌شود.

ه اخلاق پسندیده صرفاً عمل شخصی نیست و این تلقی نادرست از اخلاق می‌باشد.

ه اخلاق پسندیده ضرورتاً افتادگی بی حساب و هدف نیست؛ بلکه تلاش، مبارزه، معارضه و مقاومت را نیز می‌طلبد.

ه تمام جنبه‌های منفی می‌تواند در زمینه‌های مثبت بروز کند و باید که چنین باشد.

ه همه‌ی این‌ها باید مقدمه‌ای برای پرهیز از تباهی در زمین قرار گیرد. ضرورت این واقعیت را قرآن مجید یادآور شده و می‌فرماید:

ص: ۱۲

(فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ). (۱)

یعنی که صاحبان اخلاق پسندیده _ با مفهومی آن چنان گسترده که بدان اشاره رفت _ در منطق قرآن خردمندانی هستند که خود پیش قراولان مبارزه ی بی امان با گسترش تباهی در زمین می باشند. این خود از یک سو تعریف جامعی از اخلاق به دست می دهد و از سویی دیگر اثر و نقش آن را در جامعه آشکار می سازد.

با اندک دقت می توان گستره و واقع نگری در این کلام نورانی را به خوبی به دست آورد. برای نمونه اگر وفای بر عهد به عنوان عرصه ای در زمینه ی اخلاق پسندیده بیان شده، گستره ای فراگیر دارد، از وفاداری نسبت به پیمان های متداول میان اشخاص و پای بندی به قراردادها تا بلندای (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) (۲).

فرمان بری نیکان ضرورت شناخت نیکی و نیکان را یادآور می شود که «اعرف الحق تعرف أهله» (۳). روی دیگر سکه عصیان و رویارویی با گردن کشان متکبر و نفی تکبر،

پیام «التَّكْبَرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِ عِبَادَهُ» را زنده می کند.

در این عبارات، دو واژه ی بَرّ و کبر به جای بارّ و متکبر نشسته، تا نیکویی مجسم و تکبر مجسّد را در خاطر آورد. خود نگه داری از تجاوز و سرکشی توصیه شده، اما در عین حال، آن جا که لازم باشد در راه برقراری صلح و صفا میان دو گروه از مؤمنان باید چنین بود و چنین کرد که :

(فَإِنْ بَغْت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...) (۴)

«اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری دست تجاوز دراز کرد، با تجاوزگر بجنگید تا به امر خدا باز گردد.»

حرمت خون انسان ها مورد تأکید قرار گرفته، اما در عین حال مقابله با دشمنان خدا _ آن جا که هیچ منطق و بیانی سدّ راه تجاوز و تعدّی آنان نگردد _ به فطرت انسانی و فرمان عقل، و دستور (قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة) (۵) امری کاملاً منطقی،

طبیعی و روشن نماید.

همین سان فرورودن خشم، نه توصیه ی همگانی و همه جایی بی هیچ مراعات سمت و سوی آن است؛ چرا که می بینیم گوینده ی همین کلام، یار فداکارش _ ابوذر غفاری _ را در هنگام تبعید به رَیْذَه _ علی رغم قدغن سازی نظام خلافت _ بدرقه می نماید، آنگاه با جمله ی: «إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مِنْ غَضَبِ لَه» مواضع سخت و خشمگینانه ی او را در رویارویی با انحرافات نظام و کارگزار اصلی آن _ عثمان _ تأیید می کند.

۱- هود (۱۱): ۱۱۶.

۲- یس (۳۶): ۶۰ (آیا با شما پیمان نیستم _ ای فرزندان آدم _ که شیطان را نپرستید؟)

۳- طرائف: ۱: ۱۳۶؛ روضه الواعظین: ۱: ۳۱؛ ارشاد القلوب: ۲: ۲۹۶؛ بحارالانوار: ۴۰: ۱۲۵؛ حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

۴- حجرات (۴۹): ۹.

۵- توبه (۹): ۳۶ (با تمام مشرکان بجنگید، همان گونه که تمام آنان با شما می جنگند).

این همه بدان روی آورده شد که روشن شود کاربرد اصول اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی لزوماً افتادگی بی جهت و بی تفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی و تنها اکتفا به خود را نمی طلبد؛ بلکه اخلاق، عرصه‌ی گسترده‌ای است که تمام فکر و عمل انسان متخلّق به این اصول را پوشش می دهد.

[۳] _ از گذشتگان عبرت بگیرید!

امام علیه السلام در ادامه‌ی سخن، با گشودنِ راهی به گذشته و گذشتگان؛ ضرورت مطالعه، الهام و عبرت‌گیری از سرنوشت آنان را در دو زمینه‌ی اخلاق و عمل یادآور شده، می فرماید :

«وَ آخِذُوا مَا نَزَلَ بِالْأَمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أحواله مُمْ، وَ آخِذُوا أَنْ تَكُونُوا أمثاله مُمْ.»

«بر حذر باشید از آنچه پیش از شما بر امت‌ها فرود آمد، از کیفرها به کردارهای بد و کارهای نکوهیده. پس در خیر و شرّ احوال آنها را یاد آورید، هشدار که مانند آنها نباشید.»

می بینیم که با این که موضوع بحث اخلاق است، اما امام علیه السلام بسیار فراتر از این حوزه رفته، گام به سوی تاریخ برمی دارد و موضوع «مَثَلَات» یعنی عبرت‌گیری را مطرح می نماید. این نکته قابل توجه است که اخلاق در این مکتب، مجموعه‌ای دستورالعمل و تذکر خشک و ساده نیست؛ بلکه سیاق و راه و روش تربیتی فراگیر در تمام حوزه‌های فرد و اجتماع است.

«مَثَلَه» در لغت به معنی عقوبت و نیز کاری که بدان عبرت گیرند، معنی شده است. (۱)

امام علیه السلام در نهج البلاغه، علاوه بر این مورد در سه موضع دیگر نیز این لغت را به کار برده که دقت در آن‌ها شایان توجه است.

در خطبه‌ی دوم، از جمله ابزار کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیوه‌های تبلیغی آن حضرت را تکیه بر این امر دانسته و می فرماید که کار حضرتش «تَحْذِيرَ آيَاتٍ وَ تَخْوِيفًا بِالْمَثَلَاتِ» «هشدار دادن به آیات و در امان نداشتن از کیفرها.» بود.

در خطبه‌ی شانزدهم، مصون ماندن از لغزش و سقوط را در پیوند با موضوع عبرت‌گیری از حوادث دانسته و می فرماید :

«مَنْ صرحت له العبر عما بين يديه مِنَ الْمَثَلَاتِ حجزته التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشَّبَهَاتِ.»

«کسی که عبرت‌ها برایش به صراحت، کیفرها را بیان دارد، تقوا او را از ورود در شبهها باز می دارد.»

در خطبه‌ی یک صد و چهل و هفت، در بیان رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آورده‌های حضرتش در جهت هشدار مردم معاصر خویش، می فرماید که آن حضرت به مردم نشان داد که :

«كَيْفَ محق من محق بالم_ثلاث و احتصد من احتصد بالثنمات.»

«چگونه کسانی به کیفرها نابود شدند و به عذاب ها درو گردیدند.»

ص: ۱۴

۱- بحار الانوار: ۳۰۴ ۸۶.

از این مطالب به دست می آید که باید :

اولاً: تاریخ گذشته و اقوام آن را به دقت مطالعه کنیم.

ثانیاً: نقاط ضعف و قوت تمدن ها را شناسایی کنیم.

ثالثاً: از آن چه بر ایشان رفته عبرت بگیریم.

رابعاً: تلاش کنیم تا همانند آنان نبوده و خود موجب عبرت آیندگان نباشیم.

با توجه به موارد چهار گانه ی بالا، از گفتار حضرت چنین به دست می آید که نتیجه ی این عبرت گیری، مصون ماندن از سرنوشت بد آنان است.

به این نکته نیز باید توجه داشت که این عبرت گیری صرفاً در موارد منفی نیست؛ بلکه برداشت و دریافت صحیح از کارهای خیر را نیز در بر می گیرد. به مصداق جمله ی «فَتَيَدَّكُرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أحوالُهُمْ» باید از این دیدگاه نیز تاریخ گذشتگان را مورد مطالعه قرار داد.

[۴] _ زمینه های مثبتِ عبرت گیری

آن گاه امام علیه السلام در ادامه ی سخن به آموزش عملی دقیق در این زمینه پرداخته و می فرماید :

«فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ، فَالزُّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ، وَ زَاخَتِ الْأَعْيَادُ لَهُ عَنْهُمْ، وَ مُيَدَّتِ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْقَادَتِ النُّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتِ الْكِرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ.»

«وقتی بیندیشید در تفاوت حالات آنها، پس ملتزم شوید به هر کاری که عزت با شأن آنها همراه شد، دشمنان را از آنان دور ساخت، در آن دوره عافیت بر آنها دوام یافت، نعمت به آنها تسلیم شد، و کرامت رشته خود را به گردن آنها آویخت.»

نخستین مطلبی که در سیاق کلی عبارت به چشم می خورد، پیوند تفکر و تعهد است که با دقت در دو واژه ی «تفکرتم» و «الزُّمُوا» (فکر کنید و پای بند شوید) به دست می آید. امام علی علیه السلام در این عبارت ضرورت کاربرد اندیشه در دو روی سکه ی حیات اجتماعی انسان ها را به منظور عبرت گیری یادآور می شود.

نکته ی دیگری که قبلاً هم به آن اشاره رفته، آن است که با توجه به راستای بحث، مجدداً این واقعیت را می بینیم که اخلاق از آن حالت فردی و درونی به مراتب فراتر رفته و تا مرز تاریخ پیش می رود.

امام علیه السلام در بیان زمینه های اصلی این عبرت گیری، بعد از تفکر موارد پنج گانه ی زیر را برمی شمارد و سرانجام، فرد را به تعهد بر کاربرد پس از شناخت آن عوامل فرا می خواند. آن موارد عبارت اند از :

۱_ شناخت موجبات عزت آن اقوام.

۲_ دریافت عواملی که دشمن را از آنان قرار می داد.

۳_ عواملی که سلامت و دوام آن مردم را سبب می شد.

۴_ شناخت عواملی که سبب وفور نعمت برای آنان گردید.

۵_ دقت در آن چه برای ایشان وحدت و سربلندی به دنبال آورد.

دست آورد این عبرت گیری، آن گاه که به راستی با دو عنصر تفکر و عمل همراه شد، آن است که فرد عزت یافته، دشمن از او خواهد گریخت، از سلامت برخوردار گردد، غرق نعمت می شود و سرانجام سربلندی و کرامت، نصیب

ص: ۱۵

او خواهد گردید.

[۵] _ زمینه های منفی عبرت گیری

آن چه گذشت، جنبه های مثبت این عبرت گیری و پی آمد آن بود. در مقابل، عوامل منفی نیز وجود دارد که باید از آن ها برحذر بود. تنها در این حالت است که دو نیروی مکش و رانش _ که نتیجه ی آن حرکت تعادلی است _ در رفتار فردی و جمعی آشکار گردیده و اثرگذار می شود. امام علی علیه السلام این عوامل را چنین برمی شمارد :

«مِنَ الْأَجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ اللَّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَ التَّحَاضُّ عَليْهَا، وَ التَّوَاصِي بِهَا، وَ أَجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فَقَرَّتْهُمْ، وَ أَوْهَنَ مُنْتَهُمُ.»

پرهیز از جدایی، تعهد بر همراهی، ترغیب به اُلفت، توصیه به وحدت، دوری از عوامل شکست آفرین و پرهیز از عوامل سستی زا، راه گریز و بر حذر ماندن از عوامل منفی اثرگذار را نشان می دهد. حضرتش آن گاه که می خواهد عناصر سستی زا را بیان فرماید، آن را در چهار مورد کینه توزی، دشمنی درونی، روی گردانی از هم، دست به دست هم ندادن خلاصه می نماید، بدین ترتیب که :

«مِنَ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشَاخُنِ الصُّدُورِ، وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَ تَخَاذُلِ الْأَيْدِي.»

آن چه در این بخش از کلام مولای متقیان علیه السلام مطرح گردیده، می توان در موارد پنج گانه ی زیر خلاصه کرد :

۱_ پیوند تفکر و عمل و بی حاصلی یکی بدون دیگری.

۲_ ضرورت عبرت گیری.

۳_ شناخت زمینه های این عبرت و حرکت در آن مسیر.

۴_ توجه به دست آوردهای مثبت این عبرت.

۵_ شناخت زمینه های شکست و سستی زا در این راستا.

چنین مردمی را با این ویژگی ها در کجا می توان دید؟ مراجعه به تاریخ پیشینیان و بررسی احوال گذشتگان، زمینه ی روشنی برای دیدن هر دو روی سکه ی توفیق و شکست، سعادت و شقاوت، رفاه و تنگ دستی، امیت و ناامنی، آرامش و طغیان و... به دست می دهد. قرآن مجید به این حقیقت گویاست، آن جا که می فرماید :

«وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا - قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مَطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمَ اللَّهُ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.» (۱)

«و خداوند، مثل می زند: قریه ای امن و آرام، که روزی آن پیوسته از هرجا می رسید. آنان به نعمت های الهی کفر ورزیدند.

پس آنگاه خداوند، طعمِ گرسنگی و ناامنی را به آنان چشانید، به دلیل کارهایی که مرتکب می شدند.»

و نیز می فرماید :

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ). (۲)

ص: ۱۶

۱- نحل (۱۶): ۱۱۲.

۲- ابراهیم (۱۴): ۲۸.

«آیا نمی نگری به کسانی که نعمت خدا را دگرگون ساختند به کفران، و گروه خود را در جایگاه هلاکت (دوزخ) جای دادند؟»

بنا به تفاسیر مختلف (از جمله کشاف و بیضاوی) مراد از این آیه، دو روی تاریخ مکه در هنگام ظهور اسلام و دوران هجرت پیامبر از آن شهر است که آن ایام مرکز جذب سرمایه و افراد و اموال بود و سپس به علت کفران نعمت، از جمله معارضه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دچار انواع گرفتاری ها و ذلت و یک دوره جنگ و خون ریزی و ناامنی گردید.

[۶] _ آزمون ها

سیدالوصیین علیه السلام با چنین زمینه ای به بیان خویش ادامه می دهد و می فرماید :

«وَتَدَبَّرُوا أحوالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمَؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِصِ وَالْبَلَاءِ.»

«در احوال گذشتگان مؤمن پیشین تدبّر کنید، چگونه در حال آزمون و ابتلا بودند.»

باید حال و روز مؤمنان ایام گذشته را مورد مطالعه قرار داد و به درستی دریافت که آنان در دو حالت «تصفیه و آزمایش» چگونه بودند.

در این جا مناسب چنان است که درباره ی دو واژه ی تمحیص و بلاء، با تفصیل افزون تری دقت نظر شود تا آگاهی بیشتری در زمینه ی تدبّری که مورد توصیه ی حضرت امیر علیه السلام قرار گرفته، به دست آید.

«تمحیص»: این واژه در لغت به معنی تقطیر و تصفیه آمده است. به بیان امام حسین علیه السلام مؤمن همواره در معرض این جداسازی و ابتلا قرار دارد، آن جا که می فرمایند :

«النَّاسُ عبيد الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعقِ عَلِي السَّنْتِهِمْ، يَحِطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايشُهُمْ. فَإِذَا مَحَّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.» (۱)

مردم بندگان زرخرید دنیایند و دین چونان بار اضافی بر زبان آنان نشسته است. مادام که این دین دکان زندگی و تأمین معاش آنان باشد، بدان پای بندند و آن گاه که بساط آزمون و جداسازی گسترده آید، دین داران واقعی بسیار اندک اند.

امام علی علیه السلام خود در بیانی دیگر، ثمرات و آثار این تمحیص و تصفیه را به تفصیل بیان می نماید آن جا که می فرماید :

«وَاعْلَمُوا ان عبادالله المـُستحفظين علمه يصونون مصونه و يفجرون عيونه و يتواصلون بالولايه و يتلاقون بالمحبه و يتساقون بكأس رويه و يجدرون برّيه لا تشوبهم الريبه و لا تسرع فيهم الغيبه على ذلك عقد خلقهم و أخلاقهم، فعليه يتحابون و به يتواصلون، فكانوا كتفاضل البذر ينتقى فيؤخذ منه و يُلقى قد ميّزه التخليص و هذبه التمحيص...» (۲)

آگاه باشید که نگاهبان علم الاهی چنین هستند :

- ه حافظان آثار ارزشمندی هستند که باید محفوظ بمانند.
- ه تلاشی وافر در نمود هرچه بیشتر این علوم و آثار دارند.
- ه بر اساس دوستی و محبت با دیگران رابطه برقرار می سازند.

ص: ۱۷

۱- بحار الأنوار: ۴۴: ۳۸۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۵.

ه هم خود بهره می برند و هم به دیگران بهره می رسانند.

ه از شکست و تردید و بدگمانی، خویش را ایمن می سازند.

ه از هجوم غیبت و بدگویی خود را محفوظ می دارند.

ه این ملکات فاضله با خُلق و خلق آنان در هم آمیخته است.

ثمره ی این خُلق و خوی ارزنده آن خواهد شد که :

ث به انتشار فرهنگ دوستی و محبت می پردازند.

ث به گسترش رابطه و آمیزش اجتماعی مبادرت می ورزند.

ث به بلندای برگزیدگی واصل می گردند.

ث و سر بلند از عرصه ی تخلیص و تمحیص (پاکی و تصفیه) بیرون می آیند.

در یک نگاه ساده و اولیّه به سرفصل های بالا به خوبی ارزش هایی چون تعهد و عمل، مقبولیت در جامعه، دستیابی به آرامش و سکونت خاطر و خیال و سرانجام احساس ایمنی برای طرف مقابل خود را نشان می دهد. مهم تر آن که به بیان آن حضرت «علی ذلک عقد خلقهم و أخلاقهم» (اینان خلق و اخلاقشان این چنین شکل گرفته است.) این جمله نیز بار دیگر ریشه داشتن عرصه ی گسترده ی اخلاق در درون و ارائه ی بیرونی آن را به روشنی یادآور می گردد.

آن چه در این بخش گفته آمد، در راستای تمحیص یعنی تصفیه و پاک شدن و خالص گردیدن بود که خود عرصه ی گسترده ای در حصول و وصول به اخلاق پسندیده است. بدین ترتیب تدبّر در احوال اقوام مؤمن پیشین، از یک سو توان ارزیابی آنان در مواجهه با دو پدیده ی تصفیه و آزمون را به بار می آورد و از دیگر سوی، رابطه ی محاسن اخلاقی با وصول به بلندای تخلیص و تصفیه را می رساند. این عبارات در مجموع بر ضرورت استقرار ریشه ای ملکات اخلاقی در کُنه وجود انسان تأکید می نماید.

بلاء: مراد از این واژه و نقش آن در بررسی احوال گذشتگان چیست، که امام علیه السلام در کنار واژه ی تمحیص بیان می فرمایند؟

ریشه ی این کلمه، بلی به معنی فرسوده شدن است و در معانی امتحان، غم و اندوه به کار رفته است. این سه معنی هر یک به عنایتی و با بازگشت به همان معنی اولیّه در کتب لغت مطرح گردیده است. به معنی امتحان به کار رفته، از آن جهت که ممتحن فرد امتحان شونده را از بسیاری آزمون فرسوده می نماید. به معنی غم و اندوه آمده، بدان علت که غم، بدن را کهنه و فرسوده می نماید. و سرانجام به معنی تکلیف آمده، چرا که بر بدن گران می آید و آن را می فرساید. قرآن مجید با همین

نگرش می فرماید :

(وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).^(۱)

«آنها را باحسانات و سیئات آزمودیم، باشد که بازگردند.»

ص: ۱۸

۱- أعراف (۷): ۱۶۸.

و نیز می فرماید :

(و نبلوكم بالشر و الخیر فتنه و إلینا تُرجعون.) (۱)

«و شما را با شرّ و خیر می آزماییم، و به سوی ما بازگردانده می شوید.» یعنی که آزمون توأمان به نعمت و نعمت در جهان، امری جاری است و انسان باید ظرفیت برخورد در هر دو زمینه را در خویش به بار آورد. این هدف جز با تلاش وافر در درون و پرداختن به ملکات سازنده ی اخلاقی و تجلی دادن آن در بیرون، امکان پذیر نخواهد بود.

واژه ی «فتنه» بیان دیگری از همان بلا- و ابتلا- است که پرداختن به آن نیز می تواند تا حدودی حوزه ی مطلب را روشن تر نماید. فتنه در لغت به معنی امتحان و فتن در اصل یعنی: گذاشتن طلا- در آتش برای گرفتن ناخالصی ها و به دست آوردن طلای خالص. سه واژه ی فتنه، امتحان و اختبار، نظیر هم هستند.

قرآن مجید، اموال و اولاد را فتنه تلقی کرده و می فرماید: (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) (۲) این بدان جهت است که مشکلات ناشی از این دو عامل، می تواند نقش اساسی

در زمینه ی آزمون و نهایتاً تخلیص انسان _ در صورت سربلند بیرون آمدن از میدان آزمایش _ ایفا نماید. در بیان دیگر قرآن، از این افتنان به عنوان سنت جاری الاهی یاد می شود، آن جا که می فرماید:

(أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...) (۳)

«آیا مردم پنداشتند که وقتی گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزموده نمی شوند؟ ما به راستی پیشینیان آنان را آزمودیم ...»

قرآن، گستره ی هستی و نعمت های دنیوی را موضوع این آزمون بر می شمارد :

(إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.) (۴)

«ما تمام آنچه را که بر روی زمین است، زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کردار کدام یک از آنها نیکوتر است.»

واژه ی بلا و مشتقاتش در کلام امام علیه السلام فراوان به کار رفته است. دقت در برخی از آن ها خالی از لطف نیست و بسیار آموزنده می باشد.

(مَنْ عَظِمَ صَغَائِرَ الْمَصَائِبِ، ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا.) (۵)

«آن کس که مصائب کوچک را بزرگ بشمارد، خداوند او را به گرفتاری های بزرگتر مبتلا می نماید (می آزماید).»

یعنی انسان باید در خود، توان و تحمل به بار آورد و از مواجهه با مصیبت و رنج، هراسی به خود راه ندهد. روشن

- ۱- انبياء (۲۱): ۳۵.
- ۲- انفال (۸): ۲۸.
- ۳- عنكبوت (۲۹): ۲.
- ۴- كهف (۱۸): ۷.
- ۵- نهج البلاغه، كلمات قصار، شماره ی ۴۴۸.

است که این توان و تحمل، امری درونی و از جمله ملکات اخلاقی است. هم چنین می فرمایند که خداوند متعال:

«قَدَّرَ الْأَرْزَاقَ، فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الضَّيِّقِ وَالسَّعَةِ، فَعَدَّلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ مِنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا وَلِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَفَقِيرِهَا.» (۱)

«خداوند متعال، روزی ها را اندازه گرفت، برخی از آنها را زیاد و پاره ای را اندک قرار داد. و آنها را به تنگی و گشایش تقسیم کرد، آنها را تعدیل کرد تا کسانی را که می خواهد، به آسان و دشوار آن بیازماید و به این کار، از شکر و صبر غنی و فقیر آنها آگاه شود.»

براساس این حدیث، خداوند به گشادگی و تنگ دستی، انسان ها را می آزماید. در این جا نیز آن چه می تواند انسان را از سرکشی و عصیان در گشاده دستی و کفران در تنگ دستی مصون بدارد، توان اخلاقی است.

حضرتش در بیان دیگر، حقیقتی انکارناپذیر را یادآور می شوند که بروز تنگناها در زندگی، نوعاً نتیجه ی عمل نادرست و گناه کارانه است؛ چرا که :

«إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ.» (۲)

«خداوند، بندگان خود را در هنگام ارتکاب کارهای زشت، به کاهش ثمره ها و حبس برکت ها می آزماید.»

به بیان حضرتش، امتحان، به منظور جداسازی سره از ناسره همواره جریان دارد و موضوع امتحان در بسیاری از موارد بر انسان مشخص نیست. از جمله اموری است که در بیانی دیگر می فرماید :

«وَلَكِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أَوَّلَهُ تَمِيزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ.» (۳)

«ولی خدای سبحان، آفریدگان خود را می آزماید به پاره ای از آنچه اصل آن را نمی دانند، تا آنها را به اختیار (آزمون)، متمایز سازد.»

نتیجه ی طبیعی این امر، ضرورت آمادگی مداوم برای حضور در صحنه ی امتحان را در پی خواهد داشت. از این رو امام علیه السلام در نامه ی خود به معاویه یادآور می شوند که :

«وَإِذْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ وَابْتَلَاكَ بِي، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حِجَّةً عَلَى الْآخَرِ.» (۴)

«خداوند، مرا به تو و تو را به من آزمود، و هر کدام از ما را حجت بر دیگری قرار داد.»

در منطق حضرت علی علیه السلام دنیا «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مُحْفُوفَةٌ وَبِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ» (۵) تعریف

شده و متقین به یکسانی حال در گرفتاری و آسودگی های آن توصیف شده اند که :

-
- ١- نهج البلاغه، خطبه ی ٩٠.
 - ٢- نهج البلاغه، خطبه ی ١٤٣.
 - ٣- نهج البلاغه، خطبه ی ١٩٢.
 - ٤- نهج البلاغه، نامه ی ٥٥.
 - ٥- خطبه ی ٢١٧: خانه ای پیچیده در آزمون که به بی وفایی شناخته شده است.
 - ٦- خطبه ی ١٩٣.

«حالشان در دشواری و آسایش، یکسان است.»

در این منطق، اجر و بلا با هم پیوند دارند. چه بسا که سیل بلا از آنجا بر سر انسان سرازیر گردد که مورد عنایت و محبت خداست :

«إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ مَقَارِنُ عَظِيمِ الْبَلَاءِ، فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سَبْحَانَهُ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ.»^(۱)

«پاداش بزرگ، با آزمون بزرگ همراه است. وقتی خدای سبحان گروهی را دوست بدارد، آنها را می آزماید و گرفتار می کند.»

همچنین موج بلا با هدف بیدارسازی تلقی می گردد که :

«إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَتَابِعُ عَلَيْكَ الْبَلَاءَ، فَقَدْ ابْقَظَكَ.»^(۲)

«وقتی دیدی که خدای سبحان پیوسته بر تو بلا می فرستد، _ بدان که _ تو را بیدار می کند.»

و سرانجام، کمال ایمان پیوندی ناگسستنی با تلقی صحیح از آسایش و گرفتاری دارد که :

«لَا يَكْمُلُ إِيْمَانُ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يُعَدَّ الرَّخَاءَ فِتْنَةً وَ الْبَلَاءَ نِعْمَةً.»

«ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر آن که آسایش را آزمون ببیند و گرفتاری را نعمت بداند.»

بدان معنی که فرد، چنان توان و تحویل اخلاقی در خود فراهم آورد که آسایش روزگار را زمینه ی امتحان بدان و گرفتاری در آن را برای خود نعمت به شمار آورد.

خلاصه ی این بخش آن که بنا به فرموده ی امیرالمؤمنین علیه السلام در مطالعه ی احوال پیشینیان، باید آنان را در دو حالت تمحیص و بلا مورد نظر قرار داد. دقت در این بخش به ما می آموزد که :

۱_ امتحان و ابتلا سنت جاری حق متعال است.

۲_ این سنت در هر دو حالت نعمت و نعمت جاری است.

۳_ تقویت بنیه ی اخلاقی، ظرفیت رویارویی با همه گونه امتحان را به بار می آورد.

۴_ بروز تنگناها در زندگی چه بسا که ثمره ی طبیعی آلودگی ها باشد.

۵_ همواره باید آمادگی حضور در صحنه های مختلف آزمون را داشت.

۶- نشان کمال ایمان، تلقی صحیح از فتنه و بلاست.

۷- بیداری ثمره ی طبیعی تحمّل بلاست.

۸- میان اجر و بلا و محبویّت نزد خداوند، نوعی رابطه برقرار است.

[۷] - ویژگی های کلی

ص: ۲۱

۱- غرر و درر، ح ۳۵۰۷.

۲- همان، ح ۴۰۴۶.

باید توجه داشت که اساساً نگرش امام علی علیه السلام در مطالعه ی احوال گذشتگان، نگرشی خاص است و حضرتش روی نکات ویژه ای پافشاری دارد که ضمن آموزندگی، حاوی نکات ارزنده ای در مقوله ی مردم شناسی و جامعه شناسی می باشد.

امام امیر المؤمنین علیه السلام با گذر بر احوال پیشینیان، برخی حوادث و وقایع را در سه زمینه ی کلی بر می شمارد: ویژگی عمده ی مردم، ویژگی عمده ی نظام و پیدایش بن بست در چاره جویی و رهایی. می فرماید:

«أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَ اجْهَدَ الْعِبَادَ بَلَاءً وَ اضْيَقَ أَهْلَ الدُّنْيَا حَالاً؟ أَتَخَذْتَهُمُ الْفِرَاعَنَةَ عِبِيداً، فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ جَزَعُوهُمْ الْمَرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذَلِّ الْهَلَكَةِ وَ قَهْرِ الْغَلْبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةَ فِي امْتِنَاعٍ وَ لَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعٍ...»

سیمای آن جامعه چنین بود: زندگی در زیر انواع مختلف فشارهای اجتماعی، قرار گرفتن مداوم در معرض بلا و ابتلا، دشواری گذران حیات در مقایسه ی با مردم دیگر نقاط گیتی، اسارت در دست زورمداران، تحمل انواع درد و عذاب و رنج ها، تحمل تلخی های پی در پی و مداوم روش و منش نظام حاکم بر آنان؛ به گونه ای که زیستن در خواری هلاکت گونه و تحمل قهر و غلبه، توان هر نوع چاره جویی و رهایی به دفاع از خود را از ایشان گرفته بود.

[۸] _ گره گشایی

اینان به انگیزه ی محبت الاهی، شکیبایی و صبوری راستین پیشه نموده و به انگیزه ی خوف الاهی به تحمیل ناملایمات پرداختند. سرانجام این دو عامل _ که دقیقاً ریشه در اخلاق فردی دارد _ به یاری آنها شتافت و سبب شد تا گشایش چشم گیری پس از آن دوره ی تحمل درد و رنج برای ایشان فراهم آید.

«حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جَدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ وَ الْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرْجًا.»

محبت خدا در آنان امید را زنده ساخت و خوف از خدا در ایشان، بیم به بار می آورد؛ یعنی همان دو عامل سازنده ای که اساس رسالت پیامبران را تشکیل می داد که:

(وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ). (۱)

«ما پیامبران را نمی فرستیم، مگر آنکه بشارت دهنده و هشدار دهنده باشند.»

سرانجام این دو عامل مؤثر افتاد و این دو نیروی مکش و رانش _ که دقیقاً اموری درونی و اخلاقی است _ کارساز شد و نشانه های این گشایش در زندگی اجتماعی آن مردم آشکار گردید. در نتیجه به زودی ذلت جای خود را به عزت داد، امتیث جایگزین ناامنی گردید و برای این مردم صبور و خداترس، قدرت و پیشوایی به بار آورد:

«فَأَبْدَلَهُمْ الْعِزَّ مَكَانَ الدُّلِّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَ أَيْمَّةً أَعْلَامًا.»

در این جا مناسب چنان است که اشاره شود: حساسیت شدید این موضع قدرت و پیشوایی یافتن، خود به گونه ای

ص: ۲۲

۱- انعام (۶): ۴۸.

همان قرار گرفتن در بوته ی آزمون الاهی است که موضعی بسیار سخت و حسّاس می باشد.

قرآن مجید می فرماید :

(ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.) (۱)

«سپس شما را، پس از آنان در زمین جانشین گردانیدیم تا ببینیم چگونه رفتار می کنید.»

قرآن با صراحت افزون تر یادآور می شود که :

(وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِيهَا آتَاكُمْ.) (۲)

«و اوست که شما را جانشین زمین قرار داد، و برخی را بر پاره ای دیگر برتری داد، تا شما را بیازماید در مورد آنچه (نعمت) به شما بخشیده است.»

خلاصه این که امت ها در این جایگزینی نظام ها به شدت زیر نظر تیزبین الاهی قرار دارند تا معلوم شود چگونه عمل می کنند و در بوته ی امتحان سنجیده شوند که آیا راه و رسم الاهی و انسانی را در پیش می گیرند، یا این که پس از تسلط به سرعت به همان راه و روش پیشینیان خطا کار و ستمگر خویش باز می گردند.

امام علیه السلام در ترسیمی زیبا ابتدا عطایای خداوندی را بر آن مردم شکبیا و خداترس برمی شمارد و می فرماید :

«وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ، مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأُمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ.»

آنان مشمول کرامت خداوندی شدند، بر بلندای آن کرامت استقرار یافتند و تمامی آرزوهای آنان _ به مراتب بیش از پیش بینی و احتمال خودشان _ محقق گردید.

[۹] _ دو روی سکه

امام علیه السلام در دنباله ی مطلب، ابتدا ویژگی های مردم را در یک جامعه ی سالم یادآور می شود، انسان ها را به مطالعه و دقت در احوال آنان فرا می خواند و سپس عواملی را که موجب سلب این عزت و نعمت از آنان گردید، یادآور می شود. این بخش از خطبه، ترسیم بسیار زیبا و گویایی از دو روی سکه ی حیات مردم در چنین جامعه ای به دست می دهد. این مردم تا زمانی که با یکدیگر، همراه، هم فکر، هم دل، هم دست، هم رزم، هم سو، هم نگر و هم رأی بودند _ که همگی ترکیبی روشن از اخلاق و عمل نشان می دهد _ پیشوایی و حکومت و قدرت و هیمنت داشتند. اما آن گاه که گرفتار تفرقه و دشمنی و پراکندگی در ظاهر و باطن شدند، به انشعابات و گروه بندی های اجتماعی و موضع گیری های خصمانه در قبال هم گرفتار آمدند. در نتیجه، خداوند آنان را از آن بلندای کرامت به پایین کشانید، نعمت را از ایشان سلب نمود و تنها داستانشان در تاریخ باقی ماند تا خود عبرت دیگران شوند. متن کلام نورانی امام علی علیه السلام در بیان دو روی موفق سکه ی حیات آنان را با هم می خوانیم :

«فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مُجْتَمِعَةً، وَ الْأَهْوَاءُ مُوتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَ السُّيُوفُ

ص: ٢٣

١- يونس (١٠): ١٤.

٢- انعام (٦): ١٦٥.

مَتَنَصِرَةً، وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً! أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَ مُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ؟»

و در تشریح روی دیگر سکه یعنی شکست و افول ایشان می فرمایند :

«فَانظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ تَشَّتِ الْأُفُفُ، وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفِيدَةُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كِرَامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرَةً لِّمَنْ عُنْتَبَرِينَ مِنْكُمْ.»

«پس بنگرید به پایان کار آنها، هنگامی که در میان آنها تفرقه افتاد، الفت شان به پراکندگی گروید، کلام و دل های آنها اختلاف یافت، به گروه های متعددی تقسیم شدند و در عین پراکندگی با هم به جنگ پرداختند. آنگاه خداوند، لباس کرامت خود را از تن آنها در آورد، و نعمت های تازه را از آنها سلب کرد، و قصه های اخبار آنها در میانشان به عبرتی برای عبرت گیران از شما بدل شد.»

آن گاه حضرتش علیه السلام می افزاید: «فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ...». بدین سان به ذکر نمونه های تاریخی این اوج و حضيض می پردازد، ضرورت عبرت گیری از احوال آنان را در هر دو جنبه ی مثبت و منفی یادآور می شود، و سرانجام این دو روی سکه را قبل و بعد از رسالت و نیز دو زمان گرایش و روی برتافتن از محتوای آن، به خوبی می نمایاند.

در این بخش و این نگرش بر احوال برخی از اقوام گذشته، به الهام از کلام مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام به این نتایج دست می یابیم :

É باید در احوال پیشینیان، تدبّر_ و نه قصّه خوانی، بلکه ریشه یابی و نه گذر تند_ نمود.

É مردم چنین جوامعی را باید زیر ذره بین ژرف نگری قرار داد.

É به انگیزه ی خوف و خشیتِ الهی باید ناملايمات را تحمّل کرد.

É عوامل سربلندیِ اجتماعی را باید شناخت و به رعایت آن ها متعهد گردید.

É در مواجهه با نعمت های فردی و اجتماعی، از طغیان و سرکشی به شدت باید پرهیز نمود.

É متقابلاً عوامل شکست و سقوط و نکبت جامعه را باید شناخت و بر پرهیز از آن ها پای بند بود.

É در این میدان، ضروری است که نقش اساسی و کارساز حسنات اخلاقی چون شکیبایی، همدلی، تحمّل و... را به درستی باور داشت.

É و سرانجام بیش از هر چیز، باید نقش مؤثر وحدت و همدلی در جامعه و شناخت آثار ویرانگر تفرقه و جدایی را همواره در نظر گرفت.

توجه به لحن قرآن مجید در مورد اخیر جالب است، آن جا که می فرماید :

(قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ. أَنْظِرْ كَيْفَ نَصَّرَفَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ.) (۱)

ص: ۲۴

۱- انعام (۶): ۶۵.

«بگو که او (خدا) تواناست بر آن که عذابی از فرازِ سرتان یا از زیر پایتان بر شما برانگیزد، یا شما را به چند گروه تقسیم کند و طعم گرفتاریِ بعضی از شما را به برخی دیگر بچشاند. ژرف بنگرید که چگونه آیات را می گردانیم، باشد که آنان درست بفهمند.»

یعنی که جدایی و تفرقه در جامعه، در ردیف عذاب های آسمانی و زمینی چون صاعقه و زلزله تلقی شده است.

[۱۰] _ مرور کلی حکمت علوی

در این جا شرح و توضیح در مقدمه ی بحث اخلاق را با الهام از خطبه ی ۲۳۴ نهج البلاغه ی حضرت امیر علیه السلام به پایان می بریم و از کلام حضرتش را به تلخیص می آوریم، باشد که راه گشای ما برای دریافت اصول و مباحث اخلاقی _ با آن عرصه ی وسیعی که در اسلام و قرآن و روایات اسلامی به آن پرداخته شده _ قرار گیرد.

۱_ روح حاکم بر این بخش از خطبه، شمولی جامع در مفاهیم و ارزش های اخلاقی است که از تعریف های معمول اخلاق و حوزه های محدود آن، به مراتب فراتر می رود و عرصه های مختلف _ از جمله تاریخ اقوام و ملل و ضرورت کاربرد دقت نظر در آن _ را شامل می شود.

۲_ نظام اخلاقی موفق، نظامی است که با شناختی آگاهانه از ویژگی های درونی انسان، نادیده نگرفتن کنش ها و واکنش های روحی و روانی او، جهت دادن به این نیروها در بارور نمودن نهاد اخلاقی در درون انسان ها گام بردارد و بستری مناسب را برای بهره گیری صحیح از این نیروها تدارک نماید.

۳_ گریز از این امر نادرست که اخلاق، صرفاً در حوزه ی درون انسانی مطرح گردد و تنها خود او را اداره می کند، بدون این که بروز خارجی و اثرگذاری در رفتار و کردار او داشته باشد. همچنین تأکید روی برقراری پیوند و ارتباط میان درون و برون که با نشأت گیری از عقل و بینش و اثرگذاری در خارج صورت می گیرد.

۴_ باید در مسائل اخلاقی در هر دو بعد نظری و عملی الگو داشت. فقدان هریک از این دو، بخش اعظمی از دست آوردهای یک نظام اخلاقی را مورد تهدید قرار می دهد. شناخت حسنات و سیئات اخلاقی در بعد نظری ضرورت دارد. آشنایی با چهره های مثبت و منفی در تاریخ در ارتباط با آن دو مسأله، نیز تکلیف موضوع را در بعد عملی روشن می نماید. در این واقعیت مهم و انکارناپذیر باید ژرف نگرینست که پلیدی های اخلاقی می تواند انسان را تا سر حد کفر پیش برد و اخلاق پسندیده ی او را به وادی ایمان بکشاند. این موضوع نیز جایگاه اخلاق را بیش از پیش در درون ما حساس و مستحکم می دارد.

۵_ یک گام مهم در مسأله ی شناخت نظری مسأله، ریشه یابی این سیئات، بررسی ارتباط های آن ها با هم، طبقه بندی آنها و بررسی این موضوع است. باید دید که کدام یک جنبه ی ریشه ای دارند و پس از این آگاهی باید قوای لازم را برای خشکانیدن این ریشه ها تجهیز نمود. اگر این ریشه ها امکان رشد یابند، مقدمه ی لغزش قرار می گیرند و سرانجام سبب می شود که شاخه های آن نهال، بی بار و بر شده و خشک گردد.

۶_ آمیختگی بین اخلاق فردی و اجتماعی و اثرگذاری متقابل این دو بر هم، امر مهمی است که نباید آن را از نظر دور داشت. اخلاق فردی انسان را بی نیاز از اخلاق اجتماعی نمی کند و بالعکس؛ بلکه باید به یقین باور داشت که تنها راه صلاح و اصلاح، آن است که این دو عرصه را با هم آمیخته بدانیم و معتقد به اثرگذاری و ارتباط هر یک بر

دیگری باشیم.

۷- تفکر و تعهد، دو ضرورت مطالعه در تاریخ اقوام و ملل است. ارزیابی و دقت نظر در آن - یا به تعبیر امام علی علیه السلام: عبرت گیری از پیش آمدهای مثبت و منفی - شناخت جهات توفیق و شکست و دقت موشکافانه در این عوامل، از یک سو جامعه ای سربلند، سالم و با وفور نعمت - اعم از مادی و معنوی - به ما می دهد. از دیگر سوی می توان درست در جهت عکس آن گام برداشت، که سقوط و رسوایی جامعه ای آن چنان بر اثر گریز و روی گردانی از آن ویژگی های مثبت است.

۸- جریان «تصفیه و آزمایش» به عنوان دو حقیقت انکارناپذیر حاکم بر تاریخ حیات انسان ها، باید به دقت مورد نظر قرار گیرد. با شناخت مختصات هر یک از این دو، نحوه ی تلقی صحیح از آن ها به دست می آید. سپس می توان در پرتو این شناخت درست، چگونگی رویارویی و حضور موفق در این صحنه ها را بازشناخت.

۹- تصفیه ی اخلاقی، باید ما را به سوی یک تحوّل عمیق در فرهنگ درونی پیش برد تا آن جا که - به مصداق «علی ذلک عقد خلقهم و أخلاقهم» - حسنات اخلاقی در ما به صورت ملکات اخلاقی آمیخته با جانمان درآید. تنها در این صورت می توان شاهد پی آمدهای زیبا و چشم گیر حکومت اخلاق در دو زمینه ی فردی و اجتماعی بود.

۱۰- برای تدارک انسان های اخلاقی، آن سان که در این فرهنگ پیش بینی به عمل آمده، افراد همواره با این حقیقت روبه رو می باشند که به طور جاری در معرض آزمون های مختلف، آن هم در عرصه های گوناگون قرار دارند. این جاست که فرد بر اثر اعتقاد و تمرین و ممارست در می یابد که نمی تواند و نباید صرفاً خویش را در مرحله ی شناخت (نظر) متوقف سازد؛ بلکه همواره در معرض امتحان و اختبار (عمل) قرار دارد. در نتیجه باید در خود توان حضور سربلند در موضع آزمون را به بار آورد. این ابتلا-زمینه های گوناگون نعمت و نعمت - یعنی فقر و غنی، بیماری و سلامت، شکست و پیروزی، گرفتاری و آسایش و مانند آنها - را شامل می شود.

۱۱- شناخت دو روی سکه ی توفیق و شکست در عرصه های گوناگون، ثمره ی دقت در بخش اخیر خطبه است. صبوری و داشتن ظرفیت در تحمّل ناملایمات، فرج بعد از شدت را به دنبال دارد و قدرت و رهبری را به بار می آورد. در برابر، پیمودن راه خلافت و اختلاف و نفاق و جدایی و گریز از اصول والا و پسندیده ای که جامعه ای آن چنان را به بار آورده بود، زمینه های شکست و سقوط از بلندی کرامت را فراهم می آورد. چنین انسان ها خود موجب عبرت دیگران شده، نام و یادشان در تاریخ ثبت و ضبط می گردد.

«وَبَقِيَ قِصَصُ أَخْبَارِهِمْ فَيُكْمِ عِبْرَةٌ لِّلْمُعْتَبِرِينَ مِنْكُمْ.»

اینک با رهتوشه ای این چنین، به سوی دعای «مکارم اخلاق» می رویم تا رهنمودهای امام سجاد، نواده امیرالمؤمنین علیه السلام را در این باب بشناسیم و به کار بندیم. باشد که بهره گیری از کلام حضرتش و اجرای آن در عمل، ما را در بلندی کرامت جای دهد و بر سریر عزت بنشانند. إن شاء الله.

گذری بر دعای مکارم الاخلاق

اشاره

نام کامل این دعا در کتب حدیثی به صورت «دَعَاؤُهُ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَرْضَى الْأَفْعَالِ» آمده است. این نام، پیوند ناگسستنی میان درون و برون و اخلاق و عمل را می‌رساند که مکرراً مورد تأکید امام علی علیه السلام در طول خطبه ی ۲۳۴ قرار دارد. این نام بیانگر نظریه ی اخلاقی اسلام است که نباید از این دو عنوان در دو سرفصل جداگانه سخن به میان آورد.

این دعا در مدارک مختلف از جمله در کتاب «الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ الْجَامِعَةُ» چاپ مؤسسه ی الإمام المهدي _ قم _ صفحه ی ۱۱۰ آمده است. در بخش های ۵ و ۶ و ۷ این کتاب، مصادر صحیفه به تفصیل توضیح داده شده که

می تواند مورد مراجعه ی علاقه مندان قرار گیرد.

هر بخش از دعا با یک صلوات آغاز می شود. بر این اساس دعا ۲۱ بخش دارد.

در نخستین بخش دعا امام علیه السلام سه سؤال مقدر را پاسخ می دهند: چه بخواهیم؟ از که بخواهیم؟ و در چه حد بخواهیم؟ پاسخ پرسش اول، به ترتیب پاسخ ایمان، یقین، نیت و عمل است. در پاسخ سؤال دوم تنها و تنها خدا را مرجع مطمئن برای چنین خواسته های ارزنده ای معین نموده اند و در پاسخ به سؤال سوم، هر یک از این چهار خواسته را در بالاترین سطح ممکن طلب می نمایند. متن کلام امام علیه السلام در این بخش چنین است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِيَأْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَانْتَهِ بِيَأْمَانِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ. اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.»

[سرآغاز بخش اول]

سه موضوع ایمان، یقین و نیت، جملگی امور درونی است که عمل، ثمره ی بیرونی آن ها و نشأت گرفته از درون است. بهادادنی این چنین به درون در باروری عمل خارجی، جای تأمل و دقت فراوان دارد؛ یعنی اگر عملی با چنین پشتوانه ی قوی صورت گرفت، قاعدتاً عمل صالح است. اما فقدان هر یک از آن مبانی درونی، تمام یا بخشی از عمل را خدشه دار می کند و اصالت آن را زیر سؤال می برد که:

«بِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ.» (۱)

«براساس ایمان است که به اعمال صالح استدلال می شود.»

در این جا به منظور آگاهی بیشتر از حکمت علوی علیه السلام پیرامون هریک از این چهار واژه، برخی کلمات آن حضرت را مورد دقت و بررسی قرار می دهیم:

۱- بَلِّغْ بِيَأْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ

É «الْإِيمَانُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا يَقِينٌ وَفَرْعُهَا التَّقَى وَنُورُهَا الْحَيَاءُ وَثَمَرُهَا السَّخَاءُ.» (۲)

«ایمان درختی است که ریشه آن یقین است، شاخه آن تقوا، نور آن حیا و میوه آن سخاوت است.»

در این کلام نورانی، از یک سو پیوند میان ایمان و یقین مورد تأکید قرار گرفته و از سوی دیگر، بازدهی چنین پیوندی تبیین شده که تقوی و حیا و سخاوت را در پی خواهد داشت.

ه «زين الإيمان طهاره السرائر و حسن العمل في الظاهر» (٣)

ص: ٢٨

١- غرر و درر: ٤٢١٠.

٢- غرر و درر: ١٧٨٦.

٣- همان: ٥٥٠٤.

«زیور ایمان، پاکِ درون است و نیکیِ کردار در ظاهر.

در این بیان، پیوند میان درون و بیرون مورد تأکید قرار گرفته بدین معنی که هر یک بدون دیگری عقیم و ناتمام است.

É «الایمان و العَمَل اخوان توأمان و رفیقان لا یفترقان، لایقبل الله أحدهما إلّا بصاحبه.» (۱)

«ایمان و عمل، دو برادرِ همراه اند و دو رفیق که از هم جدا نمی شوند. خداوند، هیچ یک را بدون دیگری نمی پذیرد.»

در این جا، علاوه بر پیوند میان ایمان و عمل، این نکته مورد نظر قرار گرفته که پذیرش هر یک به دیگری مشروط است. بدین معنی که خداوند، ایمان را در عمل و عمل را به پشتوانه ی ایمان می پذیرد. از این رو هر یک بدون دیگری ناقص و نارساست. (۲)

از این چند نمونه ی مختصر، به روشنی چنین به دست می آید: شایسته است ایمانی از خداوند طلب و درخواست نمایم که اولاً- با یقین پیوند خورد، ثانیاً در خارج ثمر دهد. زینت آن ایمان، پاکِ درون و رفتار شایسته در بیرون باشد؛ ایمانی که با عمل گره خورده باشد؛ چراکه هر یک بدون دیگری فاقد ارزش الاهی است.

[۲- واجل یقینی افضل یقین]

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«الیقین عنوان الإیمان.» (۳)

«یقین، سرفصلِ کارنامه ایمان است.»

نیز می فرمایند :

«الیقین عماد الإیمان.» (۴)

«یقین، ستون کاخ ایمان است.»

همچنین فرموده اند :

«مَن لَم یوقن قلبه لَم یطعه عمله.» (۵)

«کسی که قلبش یقین نیاورد، عملش ...»

می بینیم که امام علیه السلام از یقین به عنوان سرفصل و پایه ی اساسی ایمان تعبیر نموده و تصریح می کند که ایمان با عمل

۱- همان: ۳۰۹۴.

۲- فهرست روایات مفصل علوی در این باب را می‌توانید در شرح غرر و درر آمدی، ص: ۲۳۷ _ ۲۵ ملاحظه نمایید.

۳- غرر و درر: ۳۵۰.

۴- همان: ۳۹۷.

۵- همان: ۸۹۹۳.

است، به طوری که این دو با هم رابطه ای تنگاتنگ و انکارناشدنی دارند.

در نتیجه باید یقینی را طالب باشیم که نمایانگر ایمان ماست و ایمان بدان استواری می یابد. اگر عمل صالح فرمان گرفته و نشأت یافته از مرکزی صحیح و مطمئن را طالبیم، باید که زمام کار را به یقین بسپاریم. (۱)

[۳_ وانه بنیتی إلی أحسن النیات]

É «ان تخلص النّیة من الفساد أشدّ علی العاملين من طول الاجتهاد.» (۲)

«پاک سازی نیت از فساد، برای اهل عمل، دشوارتر از آن است که کوشش آنها به درازا بکشد.»

در این روایت، به واقعیت های متعدّد اشاره شده است، از جمله: ضرورت نیت خالص، زدودن نیت از فساد و تباهی، دشواری و صعوبت این کار در مقایسه با دیگر اعمال سخت و طاقت فرسا. همچنین جایگاه بلند نیت خالص را روشن می سازد.

ه «علی قدر النّیة تكون من الله العطیه.» (۳)

«بخشش الهی به اندازه خلوص نیت است.»

در این جا، نقش کازساز نیت بیان می گردد که اساساً داده های خداوندی به انسان در این ارتباط شکل می گیرد. این موضوع تا آن جا مهم است که :

É «عند فساد النّیة ترتفع البرکة.» (۴)

«وقتی نیت به فساد گراید، برکت از میانه بر آید.»

اساساً خرابی و تباهی نیت سبب می شود که برکت برداشته شود و این حقیقتی درخور تعمیق است. البته ساز و کار این اثرگذاری برای ما به ظاهر روشن نیست، امّا واقعیتی است که معصوم به آن تصریح دارد و در خارج نیز شاهد صدق آن هستیم.

خلاصه این که باید نیت را در درون خالص داشت، دشواری زدودن فساد از دامن نیت را پذیرا بود و به یقین دانست

۱- فهرست برخی از روایات منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد یقین را می توانید در شرح غرر ودرر: ۴۳۲ ۷ _ ۴۳۴
بیابید.

۲- همان: ۳۵۲۵.

۳- همان: ۳۱۹۳.

۴- همان: ۶۲۲۸.

که عطای خداوندی در رابطه با نیت پاک شکل گرفته و سلب برکات نیز، ثمره ی نیت های ناپاک است. (۱)

[۴_ و بعملی الی احسن الأعمال]

همان طور که در کلام حضرت سجّاد علیه السلام دیدیم، به دنبال ایمان و یقین و نیت کامل و برتر و بهتر، از خدای متعال، عمل صالح و احسن می طلبیم. اینک با نگرش به برخی روایات علوی، از جایگاه والای عمل در منطق حضرتش آگاهی می یابیم.

«العمل رفیق الموقن» (۲). پیوند میان عمل و یقین به روشنی مشهود است،

به طوری که امری درونی (یقین) با موضوعی بیرونی (عمل) با هم گره می خورد.

نکته ی دیگر، هدف گذاری روی عمل است که اساساً در این منطق، به چه انگیزه باید در میدان عمل حاضر شد؟

امام علیه السلام می فرماید :

«إِنْ كُنْتُمْ عَامِلِينَ فاعملوا لما ينجيكم يوم العرض» (۳) یعنی که باید خالصانه به

انگیزه ی نجات در روز قیامت و گذر از این موقف خطرناک و حسّاس، به عمل مبادرت ورزید و هیچ انگیزه ی دیگری نباید جای گزین این حقیقت گردد. آن گاه چنین عملی نام «عمل صالح» بر خود می گیرد که :

«بالصّالحات يُستدلّ علی حُسن الایمان» (۴) «با کارهای نیکو است که بر حسن ایمان

استدلال می شود.» بدین سان ایمان و عمل بار دیگر با هم پیوند می یابند تا آن جا که عمل صالح گواه ایمانی سرشار و پاک می گردد. (۵)

خلاصه این که عمل با ایمان و یقین، پیوندی ناگسستنی دارد و باید که در راستای حسن عاقبت و فلاح و نجات جهت گیرد.

[نتیجه بخش اول]

از این بخش دعا نتیجه می شود:

آن چه می تواند ریشه های نظام منسجم و استوار اخلاقی را در ما پدید آورد و سپس در جهان خارج به بار بنشاند، ایمانی سرشار در درون است که با یقین پیوند خورده و نیتی کارآمد را تدارک ببیند و سرانجام در مرحله ی عمل ظهور و بروز یابد.

هر يك از اينان بدون ديگري فاقد آن كارآيي است كه دين و صاحبانش را در نظر بوده است. و اين است آن چه كه بايد
بخواهيم.

سؤال دوم:

ص: ۳۱

۱- فهرست بخشی از روایات مربوط به نیت را می توان در شرح غرر و درر: ۳۹۸ و ۳۹۹ ملاحظه نمود.

۲- غرر: ۹۸۵.

۳- همان: ۳۷۳۷.

۴- همان: ۴۳۸۵.

۵- فهرست برخی روایات از زبان امام علی علیه السلام در باب عمل را می توانید در غرر و درر آمدی: ۷۲۷۷ تا ۲۸۲ بنگرید.

از که بخواهیم؟

پاسخ کلی به این سؤال در عبارات و کلماتی است چون: اجعل نفسی، انته بتیتی، وفر بلطفک، صحح بما عندک و...، یعنی این همه را فقط و فقط باید از خدا خواست که در دعا همواره روی به او داریم و تنها و تنها از او می خواهیم. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ عِنْدَ إِضْمَارِ كُلِّ مَضْمَرٍ وَقَوْلِ كُلِّ قَائِلٍ وَعَمَلِ كُلِّ عَامِلٍ» (۱)

«خدای سبحان در کنار پنهان سازی هر فرد مخفی کننده ای، و گفتار هر گوینده ای و عمل هر عاملی است.»

«كُلُّ قَادِرٍ غَيْرِ اللَّهِ مَقْدُورٌ» (۲)

«هر توانایی غیر از خدا، خود، زیر مجموعه قدرت دیگری است.»

«كُلُّ غَالِبٍ غَيْرِ اللَّهِ مَغْلُوبٌ» (۳)

«هر غالبی بجز خدا، مغلوب است.»

«كُلُّ مَالِكٍ غَيْرِ اللَّهِ مَمْلُوكٌ» (۴)

«هر مالکی غیر از خدا، مملوک است.»

پس شایسته است از خدایی بخواهیم که: در اوج آگاهی به اندیشه های پنهان ماست، حاضر در کنار گفتار ماست، ناظر بر عمل ماست و خلاصه مالکیت و غلبه و قدرت مطلق از آن اوست. پی آمد باورداشت چنین آگاهی، حضور، نظارت و قدرت بلامنازع برای انسان، دو حالت آرامش و مراقبت است: اولی ثمره ی درخواست از ناظر و حاضری آن چنان است و دومی حاصل توجه به آن قدرت بلامنازع است. ما در سیر حرکت اخلاقی خود، به این دو حالت به شدت نیازمندیم؛ که اولی در کار ساختن درون ماست و دومی به سامان دهی بیرون می پردازد. سرانجام تربیت اخلاقی _ و بالتبع رفتاری _ ما در قبال چنین خدایی این چنین شکل می گیرد که:

«زُورُوا فِي اللَّهِ وَ جَالِسُوا فِي اللَّهِ وَ اعْطُوا فِي اللَّهِ وَ امْنَعُوا فِي اللَّهِ» (۵)

«در راه خدا به دیدار هم بروید، در راه خدا با هم مجالست کنید، در راه خدا به دیگران ببخشید، و در راه خدا دست از بخشش باز دارید.»

ص: ۳۲

۲- همان: ۶۸۸۹.

۳- همان: ۶۸۹۴.

۴- همان: ۶۸۸۵.

۵- همان: ۵۴۹۲.

در چنین حالتی همه کارها جهت الاهی به خود می‌گیرد و تنها و تنها اوست که به عنوان عامل اصلی و تعیین کننده در میدان اعمال ما حضور دارد. این نگرش، عامل بروز خلوص نیت و استغنا از غیر خدا می‌گردد که اولی در خدمت درون انسانی قرار می‌گیرد و دومی کارساز و اصلاحگر بیرون می‌شود؛ ضمن این که این دو با هم رابطه ای تنگاتنگ و مستقیم دارد که ازدیاد و نقصان هر یک عیناً در دیگری اثر می‌نهد.

به هر حال، انسانی که چنین باشد، باید بداند که مصداق این روایت است که :

«إِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَبْدًا شَغَلَهُ بِمَحَبَّتِهِ» (۱)

«وقتی خداوند، بنده ای را گرامی بدارد، او را به محبت خود مشغول می‌سازد.»

و آن گاه که راه مقابل را پیمود، سرنوشتی دیگر در انتظار اوست که :

«إِذَا رَأَى اللَّهُ يُونُسَ بِخَلْقِهِ وَ يُوْحَشِكُ مِنْ ذِكْرِهِ، فَقَدْ ابْغَضَكَ.» (۲)

«آنگاه که دیدی خداوند، تو را با آفریدگان خود انس داد و نسبت به یاد خود در وحشت انداخت، _ بدان که _ تو را دشمن داشته است.»

روشن است که این وادی میدانی سخت، خطرناک و آزاردهنده است و در عین حال می‌تواند به صورت ضریب اصلاحی قوی برای تمام عملکردها اثرگذار باشد. از این رهگذر، انسان بیدار می‌تواند به سرعت متوجه کاستی های خود در همه ی زمینه ها شده در صدد اصلاح خویش برآید.

خلاصه این که به مصداق «رخش می‌خواهد تن رستم کشد»، چهار مطلب مورد درخواست، از چنان اهمیّت و الوایی برخوردار است که تنها و تنها باید از خدایی این چنین خواسته شود؛ خدایی که آگاه، حاضر، ناظر، مالک، غالب و قادر _ آن هم به مفهوم واقعی کلمه _ است. پی آمد خواستن از او و معرفت به کانونی این چنین است که در درون انسانی «سکونت» و در بیرون او «مراقبت» به بار می‌آورد و همه ی کارها رنگ و بوی خدایی می‌گیرد. آن گاه، جامعه ای چنین، گلستانی است که بشر در آن جای گرفته و راحت یافته است.

سؤال سوم: آن گوهرهای ارزنده را از چنین خدایی در چه حد باید بخواهیم؟ با بازگشتی دوباره به متن دعا می‌بینیم ایمان را کامل ترین، یقین را برترین و نیت و عمل را بهترین می‌خواهیم؛ یعنی که این هر چهار را باید در اوج ممکن، از خدای جهان خواست.

در توضیح این مسأله، بد نیست بدانیم که اساساً در اسلام به مسائل مادی با نوعی تساهل و تسامح و توصیه به عدم پای بندی نگرسته شده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید :

«فِي خَفَةِ الظَّهْرِ رَاحَةُ السَّرِّ وَ تَحْصِينُ الْقَدْرِ.» (۳)

۱- غرر و درر: ۴۰۸۰.

۲- همان: ۴۰۴۱.

۳- همان: ۳۴۷۶.

«تنها در سبکباری است که راحت درون پدید می آید و اندازه (حرمت) محفوظ می ماند.»

سبک باری در امور دنیا، برای انسان راحتی درون و حفظ قدر و مرتبت به بار می آورد. روایاتی که در باب قناعت وارد شده، دقیقاً همین فرهنگ را در زمینه دنیا و پرداختن به آن ترویج می نماید. حتی گاه این قناعت، معیار آزادی و عدم رعایت آن نشان بردگی تلقی می شود که :

«العبد حر ما قنع و الحرّ عبد ما طمع»^(۱)

«انسان بنده زمانی که قناعت می ورزد، آزاد است. و آزاد، زمانی که طمه می ورزد، بنده است.»

نیز عدم رعایت قناعت، فرد را به میدان رویارویی با پارسایی می کشاند که:

«آفه الورع قلّه القناعه»^(۲)

«آفت پارسایی، کمبود قناعت است.»

این قناعت می تواند چهره ی زندگی را زیبا سازد که:

«جمال العیش قناعه»^(۳)

«زیبایی زندگی، قناعت است.»

و بی توجهی به آن انسان را به مهلکه ای جانکاه می کشاند که هرگز روی آسایش و بی نیازی نخواهد دید. امام علی علیه السلام می فرمایند :

«مَن كان بیسیر الدنیا لایقنع، لم یغنه من کثیرها ما یجمع»^(۴)

«کسی که به دنیای اندک قناعت نکند، دنیای زیادی که گرد می آورد نیز، او را بی نیاز نمی سازد.»

حال می گوئیم: آن اسلام که در امور مادی و دنیوی با چنین نگرشی برخورد می نماید، در نقطه مقابل نسبت به مسائل معنوی بالاترین درجه ی ممکن و رسیدنی را توصیه می نماید. این خود قابل دقت و پی گیری و توجه است و باید حساب این دو وادی به خوبی از هم بازشناسی گردد. مقولاتی مانند شکر، علم، تقوی، حسنات اخلاقی و صدها سرفصل مشابه دیگر از این ردیف، عناوینی است که قانع شدن در آن ها معنی ندارد. از این رو حضرت سجّاد علیه السلام در کلام گهربار خویش، آن عوامل کارساز را در بالاترین سطح ممکن از خدای متعال درخواست می کند و به ما می آموزد که

۱- همان: ۴۱۲.

۲- همان: ۳۹۳۵.

۳- همان: ۴۷۴۹.

۴- همان: ۸۴۹۴.

هرگز نباید به درجات پایین آن بسنده نمود.

در دنباله ی دعا، حضرت سجّاد علیه السلام در این بخش، از لطف و قدرت خداوندی به عنوان پشتوانه ای در جهت شکل گیری نیت والا و تصحیح یقین و نیز پیش گیری از فساد و تباهی در عمل یاد می کند. حضرتش از خداوند می خواهد که به لطف بی پایان و قدرت بی منتهایش برای نیایشگر، این امر مهم را به بار آورد تا درستی و تغییر در درون او را تابناک نماید و با عمل سامان یافته اش در بیرون، از فساد و تباهی در امان ماند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ أَكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَ اسْتَعْمَلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدَا عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَ اغْنِنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَ لَا تَفْتِنَنِي بِالنَّظَرِ، وَ اعْزِنِي وَ لَا تَبْلِيْنِي بِالْكِبَرِ، وَ عَبْدَنِي لَكَ وَ لَا تَفْسُدْ عِبَادَتِي بِالْعَجَبِ، وَ أَجْرُ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَ لَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنِّ، وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفُخْرِ.»

[سرآغاز بخش دوم]

در نگاه اولیه به این بخش، بار دیگر پرتو نور همان مبدأگرایی را_ که در توضیح بخش پیشین آورده شد_ در کلام امام علیه السلام شاهدیم. بعلاوه، سرفصل های چهارده گانه ی زیر را در می یابیم:

پرهیز از دنیاگرایی، احساس مسؤولیت و ضرورت کاربرد دنیا در راه آخرت، شناخت هدف داری در خلقت و پرداختن به آن در آسودگی خاطر، بی نیازی، گشادگی در رزق، مصونیت از آزموده شدن به سرخوشی و مهلت یافتن، عزت طلبی و سربلندی، بر کنارماندن از آزمایش به کبر و خودپسندی، تعبد در پیشگاه خدا، پرهیز از خودپسندی که آفت عبادت و بندگی است، خیرخواهی برای مردم، پرهیز از منت گذاری بر مردم که آفت عمل خیر انسان است، تلاش برای وصول به بالاترین مدارج اخلاقی و سرانجام، بر کنار ماندن از آفت فخرفروشی.

در این سرفصل ها، آمیختگی اخلاق با مبدأگرایی و عمل آگاهانه و آفت شناسی در زمینه های فکری و عملی را می بینیم؛ همان موضوعی که بیش از این در بیانات حضرت علی علیه السلام در طی خطبه ی ۲۳۴ و نیز روایات غرر و درر، به فراوانی دیدیم. در آموزش های اخلاقی باید به این زمینه ها توجه اساسی داشت، از طرح مباحث اخلاقی در فضایی جدا از مبدأ و معاد برحذر بود و از طرح ذهنی مباحث اخلاقی دوری جست؛ چرا که چنین طرحی از اخلاق، خود می تواند به صورت آفتی در مقولات اخلاقی اسلام ظاهر گردد.

[۵_ و اکفنی ما شغلنی الاهتمام به... فی رزقک]

در این بخش از کلام امام سجّاد علیه السلام در آغاز، توصیه به تلقی صحیح از دنیا و آخرت صورت می گیرد؛ با این هدف که چنین تلقی درست می تواند ما را دقیقاً در بستر حیات دنیوی راه نماید. باید به جان دریابیم که:

«فیها اخترتم و لغیرها خلقتم»(۱)

«در دنیا آزموده می شوید و برای غی آن آفریده شده اید.»

ص: ۳۵

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام ، بحار الأنوار: ۷۳ ۱۳۴.

یعنی که دنیا دار امتحان و آخرت مقصد خلقت است. نیز باید بدانیم که «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء» (۱) یعنی آخرت در ادامه ی دنیا و در راه جاودانه شدن انسان قرار

دارد. آن گاه بحث دنیای ممدوح و دنیای مذموم در مدارک و فرهنگ دین مطرح می شود. آیات و روایات در این باب طبقه بندی شده، بی هیچ تناقض و رویارویی، هر یک در جای خود صحیح، راه گشا و چاره ساز است. نتیجه ی روشن این تلقی صحیح از دنیا، حرکت دادن ما در راستای شناخت «هدف خلقت» و پذیرش واقعیت انکارناپذیر «هدف داری در خلقت» است. در این حال، آیات قرآنی (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تَرْجِعُونَ) (۲) و نیز (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) (۳) و آیات مشابه دیگر،

مفهوم جامع و گسترده ی خود را نشان می دهد و ثمره ی آن دستیابی انسان به وسعت دید و نظر است که دنیا و آخرت را در راستای هم می بیند، نه در تعارض با هم. چنین انسانی خویش را سوار بر مرکب حیات در این هر دو عرصه، مسؤول می داند. این همان هدف و نتیجه ای است که دین در جریان تربیت دینی، از فرد دین دار می خواهد و انتظار تحقق آن را دارد.

در دل کلمات امام علیه السلام استغناى از غیر خدا، در عین علاقه مندی به زیست راحت در دنیا، آن هم به پشتوانه ی وسعت رزق خدادادی مطرح می گردد که دقیقاً در همان راستای تلقی صحیح از دنیا است.

البته دعا در بیان مکارم اخلاقی است، امّا به وضوح می بینیم که جهان بینی را در کنار زیستن به ما می آموزد. این همان گستره ی فراگیر اخلاق و تعریف آن در این مکتب است و شاید به گونه ای گویای موضوع «إِنَّمَا بَعِثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (۴) باشد. گویی

زیر پوشش اخلاق، تمام گستره ی دین و دین داری مطرح است. از این روی، درس آموختگان این مکتب در پاسخ این پرسش که پیامبر تازه برای شما چه ره آوردی داشته؟ می گفتند که :

«ما يأمرنا محمدٌ إلّا بِمِـكَارِمِ الْأَخْلَاقِ» (۵)

«محمد صلی الله علیه و آله ما را به کاری جز مکارم اخلاق امر نمی فرماید.»

در این جا دقت در پاره ای روایات ذیل واژه ی اخلاق در ارتباط با کلیت اسلام، خالی از لطف نیست.

پیوند میان عمل و محاسن اخلاقی :

«لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا قَطًّا إِلَّا بِالْبِرِّ وَالْعَدْلِ وَالْمِـكَارِمِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْمَحَاسِنِ الْأَعْمَالِ» (۶)

ص: ۳۶

٢- مؤمنون (٢٣): ١١٥.

٣- قيامت (٧٥): ٣٦.

٤- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بحار الأنوار: ١٦: ٢٣.

٥- بحار الأنوار: ٩: ١٥٨.

٦- امام صادق علیه السلام ، بحار الأنوار: ٢٤: ٢٩٢.

«خداوند، هرگز هیچ پیامبری را بر نمی‌گزیند مگر به نیکوکاری، هدالت، مکارم و محاسن اخلاق، و کارهای نیکو.»

É پیوند گشادگی در رزق با اخلاق کریمه :

«فی سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ.» (۱)

«در گسترش اخلاق، گنج های روزی [را می توان یافت] .»

É پیوند میان عقل و اخلاق :

«فساد الأخلاق بمباشره السُّفْهَاءِ»

«فساد اخلاق به رویارویی سفیهان است.»

«صِلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمَنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ.» (۲)

«صِلَاحُ اخْلَاقٍ بِهَمِّ نَفْسِي عَاقِلَانٍ اسْت.»

É پیوند میان دین و اصول اخلاقی :

«فی هَذِهِ الْأَخْلَاقِ الْعَشْرِ جَمِيعُ الدِّينِ كُلِّهِ.» (۳)

«تمام دین در این اخلاق ده گانه است.»

(اخلاق ده گانه ی مورد نظر در ادامه ی روایت این چنین بیان شده است: ایمان، حلم، عقل، علم، عمل، لین، ورع، صدق، صبر، رفق.)

É پیوند میان خردورزی و اخلاق :

«إِنَّ خِيَارَكُمْ أَوْلَى النَّهْيِ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ أَوْلَى النَّهْيِ؟ قَالَ: أَوْلَى النَّهْيِ هُمُ أَوْلُوا الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةَ.» (۴)

«بهترین افراد شما، خردورزان اند. پرسیدند: ای رسول خدا! خردورزان کیانند؟ فرمود: خردورزان صاحبان اخلاق نیکو هستند.»

É پیوند میان اخلاق و تجارت :

«اسْتَعْمَلْ فِي تِجَارَتِكَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.» (۵)

«در تجارت خود، مکارم اخلاق را به کار ببر.»

- ١- على عليه السلام ، بحار الأنوار: ٢٨٩ ٧٧.
- ٢- بحار الأنوار: ١٨٢ ٧٨.
- ٣- بحار الأنوار: ٢٨٨ ٦١.
- ٤- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بحار الأنوار: ٣٠٥ ٦٩.
- ٥- بحار الأنوار: ١٠٠ ١٠٣.

«و الأفعال الجميله للدين و الدنيا» (۱)

«و کارهای زیبا در دین و دنیا.»

É پیوند میان اخلاق و تقوی :

«التقى رئيس الأخلاق» (۲)

«تقوی، در رأس اخلاق است.»

روشن است که این پیوندهای گوناگون، به همین چند سرفصل پایان نمی گیرد؛ بلکه عرصه ی گسترده ای را شامل می شود که در این جا صرفاً به نمونه هایی اکتفا می گردد.

حال باید پرسید: آن جا که اخلاق در چنین میدان وسیعی مطرح است، آیا می توان در آموزش های دینی به آن چندان بهایی نداد و از کنار آن به سادگی گذشت؟ آیا می توان مساوی اخلاق را نشناخت و ریشه های آن را به دست نیاورد؟ مثلاً اگر در فرهنگ روایات شیعه آمده که «البخل جامع لمساوی الأخلاق» (۳) آیا می توانیم این

سینه ی اخلاقی را با چنین حوزه ی گسترده ی اثرگذار رها کنیم، به آن نپردازیم و ابعاد آن را نشناسیم؟

این کلیات عمدتاً در دو حوزه خلاصه می شد: تلقی صحیح از دنیا و برداشت از مفهوم گسترده ی اخلاق. اینک به توضیح عبارات دیگر امام سجاد علیه السلام در این بخش می پردازیم :

[۶_ و لا تفتنی بالنظر]

وَ لا تفتنی بالنظر، یا: و لا تفتنی بالبطر

پیش از این در توضیح خطبه ی حضرت امیر علیه السلام پیرامون امتنان و امتحان به عنوان یک سنت جاری الهی نکاتی مطرح شد. اینک به الهام امام علیه السلام از خداوند می خواهیم که: «خدایا مرا به مهلت دادن آزمایش مکن».

از این کلام می آموزیم :

۱_ این موضوع آزمون سختی است.

۲_ لحن کلام نشان دهنده ی سقوط بسیاری در این امتحان است.

نظر: در لغت نوعی مهلت دادن و تأخیر انداختن است و فردی که مورد انظار واقع شده، گویی زیر نظر قرار گرفته و ناظر نسبت به سرنوشت او نوعی انتظار پیشه کرده است.

واژه دیگر که این معنی را می‌رساند، اِملاء به معنی اِمهال است. این واژه نشان‌دهنده‌ی کاری است که خدا نسبت به کافران به کار می‌برد.

ص: ۳۸

۱- از فقه الرضا.

۲- بحار الأنوار: ۱۳۷۸.

۳- بحار الأنوار: ۱۳۷۸.

(فَأَمَلِيتَ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ...) (۱)

«به کافران مهلت دادم، سپس آنها را (به کیفر) گرفتم.»

(وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) (۲)

«کسانی که کفر ورزیدند، نپندارند که آنچه به آنها مهلت می دهیم، برای آنها نیک است. ما به آنها مهلت می دهیم، فقط برای این که بر گناه خود بیفزایند. و آنها کیفری خوار کننده خواهند داشت.»

دقت در این ریشه شناسی لغت و واژه ی هم معنای دیگر، نشان از خطرناک بودن موضع نظر و امهال دارد. آن گاه وقتی به جمله ی امام علیه السلام می نگریم، درمی یابیم که:

É این آزمون بسیار سخت است.

É جمع زیادی در این آزمون ساقط می شوند.

دعای مکارم اخلاق با این نگرش های عمیق و جامع، می کوشد تا اصلاح ساختار فکری _ عملی را در ما موجب شود.

در حدیث می خوانیم که :

«كُلِّ مَعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنظَارَ» (۳)

«هر گرفتارِ عقوبتی مهلت می طلبد.»

این خود نشان دهنده ی گرفتاری دیگری است، به این معنی که فرد می پندارد این مهلت به نفع اوست؛ امّا در واقع به غرق شدن افزون تر او منتهی می شود.

امّا اگر عبارت امام سجاد علیه السلام «وَلَا تَفْتَنِّي بِالْبَطْرِ» باشد، یعنی: خدایا! مرا به سرمستی و سرخوشی میآزمای، این مسأله نیز به گونه ای دیگر موجب گرفتاری است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«البطْرُ يَسْلُبُ النُّعْمَةَ وَ يَجْلِبُ التَّقْمَةَ» (۴)

«سرخوشی نعمت را می گیرد و رنج و ناراحتی را در پی دارد.»

بدین روی انسان باید ورای هر نعمت، شکر به جای آورد، نعمت گزار را ببیند و هرگز او را فراموش نکند. انسان فهیم

۱- حج (۲۲): ۴۴.

۲- آل عمران (۳): ۱۷۸.

۳- غرر و درر: ۶۹۰۲.

۴- همان: ۲۲۱۶.

هیچ گاه ولینعمت را فراموش نمی کند، در دنیا غرق نمی شود و با سرمستی پیشه کردن، خدا را از یاد نمی برد.

۷_ وَأَعَزَّنِي وَلَا تَبْلِيَنِي بِالْكَبْرِ]

در بخش اخیر، امام علیه السلام چهار نعمت بزرگ را برمی شمارد و در کنار هریک، عمده ترین آفت آن نعمت را یادآور می شود.

عَزَّتْ أَ ابْتِلاَ به کبر

عِبَادَتِ أَ فساد به عجب

مَعَاوَنَتِ وَ خیرخواهی أَ محو به منت گذاری

اِخْلَاقِ وَالا أَ فخر و خودفروشی

اگر ما بخواهیم در مقولات اخلاقی پیش برویم، امکان ندارد مگر آن که آفات هریک از والایی های اخلاقی را به درستی بشناسیم. این شیوه ی پسندیده ای است که امام علیه السلام در این بخش به ما می آموزند. لذا ما از یک سوی باید آفت شناس باشیم و از سوی دیگر، آفت زدا تا انجام نیکویی داشته باشیم.

نکته ی دقیق دیگر در این بیان، مرز بسیار ظریف و حساس این مسائل و زمان و چگونگی تبدیل شدن ارزش به ضد ارزش است. این نیز شناختی آگاهانه و جامع الاطراف از حسنات اخلاقی را طلب می کند.

مطالعه ی دو روایت در باب عزّ از امام علی علیه السلام آموزنده ی دقیق این معنی است.

«العَزْمُ مَعَ الْيَأْسِ» (۱)

«عزّت واقعی در یأس از مردم و دل نبستن به آنان است.»

«مَنْ اعْتَزَّ بِغَيْرِ اللَّهِ أَهْلَكَهُ الْعَزْمُ» (۲)

«کسی که عزّت را به واسطه غیر خدا بجوید، همان عزّت او را هلاک می سازد.»

عزّت در این جا دشمن خود می گردد؛ چرا که فرد، این عزّت را در غیر خدا جست و جو کرده است. یعنی که عزّت با یأس از مردم تحقّق می یابد و آفت آن، جویائی این عزّت در غیر پیشگاه خداست که باز هم توجّه به «تبدیل نعمت به نعمت» می شود. این مقوله ی مهمی است که باید نسبت به آن بیدار بود.

«مَنْ أَرَادَ عَزًّا بِالْعَشِيرَةِ وَ غَنَى بِالْمَالِ وَ هَيَبَةً بِالسُّلْطَانِ، فَلْيَنْقُلْ عَنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عَزِّ طَاعَتِهِ» (۳)

«کسی که عزّت را می خواهد بدون خاندان؛ بی نیازی را بدون مال و هیبت را بدون سلطنت؛ باید از ذلّت عصیان خدا به عزّت طاعت خداوند منتقل شود.»

پیوند عجیبی در روایات شیعه میان عزّت با بندگی خدا به چشم می خورد(۴).

ص: ۴۰

۱- غرر و درر: ۴۴۲.

۲- همان: ۸۳۱۷.

۳- بحار الأنوار: ۱۹۲ ۷۸.

۴- امالی طوسی: ۵۲۴، مجلس ۱۸؛ خصائص الائمه: ۹۹؛ خصال: ۱: ۱۶۹ ..

امام علی علیه السلام می فرماید :

«فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرَهَا، فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ.» (۱)

«در مورد عزّت و فخر دنیا با هم مسابقه ندهید، زیرا عزّت و فخر آن روی به گسستن دارد.»

امام علی علیه السلام در دعای مکارم می فرماید: «وَ أَعَزَّنِي». در عین حال می بینیم که اگر مفهوم این عزّت و موجبات آن و آفات آن به درستی شناخته نشود، خود اسباب گرفتاری می شود. پس «وَ أَعَزَّنِي وَ لَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكَبْرِ».

تذکر دو نکته در این جا ضروری است :

۱_ هر یک از این سرفصل ها تفصیل فراوانی می طلبد که از حوصله ی این بحث مختصر به دور است و به مطالعه و مراجعه ی محقق علاقه مند نیاز دارد.

۲_ اگر این شناخت ها در عرصه ی عمل به مدد نیاید، تلاشی بی حاصل است و آگاهی محض _ هرچند گسترده باشد _ کاری از پیش نخواهد برد.

از این روی امام سجّاد علیه السلام در بخشی از دعای عرفه می فرمایند :

«وَ ذَلَّلْنِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَعَزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ.»

«مرا در پیشگاه خود، رام ساز، و نزد آفریدگانت عزّت بخش.»

در این جا به مناسبت، مختصری در توضیح کبر بیان می گردد که آفت عزّت شمرده شده است :

«إِيَّاكَ وَ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ وَ الْإِمَامِ الْعَيُوبِ وَ هُوَ حَلِيهٔ إِبْلِيسَ.» (۲)

«از کبر پرهیز، که بزرگترین گناه و درد آورترین عیب است، و آرایش ابلیس است.»

برای بازشناسی مرز ظریف میان عزّت و کبر، به این بیان امام حسن علیه السلام می توان توجه نمود :

«قَالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ فِيكَ كِبْرًا. فَقَالَ: كَلَّا، الْكِبْرُ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَ لَكِنْ فِيَّ عِزٌّ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ.» (۳)

«شخصی به امام حسن علیه السلام گفت: شما کبر دارید. فرمود: چنین نیست. کبر، ویژه خداست. اما من عزّت دارم، خدای تعالی فرمود: عزّت برای خدا و رسول و مؤمنان است.»

تعریف مفهوم کبر چیست؟ با مراجعه به آیات و روایات، این چنین به دست می آید که:

- ١- نهج البلاغه، خطبه ى ٩٩.
- ٢- امام على عليه السلام، ميزان الحكمة، ح ١٦٩٠٦.
- ٣- بحار الأنوار: ٢٤ ٣٢٥.

کبر، رویارویی و موضع گرفتن در مقابل حق است. قرآن می فرماید :

﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (۱)

«آیا پس چنین است که روقت پیامبری برایتان مطابی آورد که شما دوست نداشتید، استکبار می ورزید؛ آنگاه گروهی از پیامبران را تکذیب کنید و گروهی را بکشید؟!»

با مراجعه به آیات قرآن که این واژه و مشتقات آن را در بر دارد، به خوبی این تعریف برای کبر روشن می شود.

کبر، خوارشمردن افراد و کوچک شمردن حق است.

امام صادق علیه السلام در تعریف کبر می فرماید :

«غَمَضُ الْخَلْقِ وَ سَفَهَ الْحَقِّ» (۲)

«بی توجهی به مردم و سفاهت نسبت به حق.»

حقیقت کبر و مرز ظریف آن با عزت را می توان از این روایت به دست آورد. ابن ابی یعفر از امام صادق علیه السلام پرسید:
ما حدَّ الکبر؟ فرمودند :

«الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ إِذَا لَبَسَ الثَّوْبَ الْحَسَنَ يَشْتَهِي أَنْ يُرَى عَلَيْهِ.» ثُمَّ قَالَ: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ.» (۳)

«برای درک حد کبر، باید انسان به خودش بنگرد. (مثلاً) وقتی لباس نیکو پوشید، دوست بدارد ه مردم، آن لباس را بر تن او ببینند. سپس امام علیه السلام این آیه را خواند: «انسان نسبت به درون خود، بینا است.»»

ریشه ی کبر را می توان این چنین شناخت که امام علیه السلام فرمودند :

«مَا مِنْ رَجُلٍ تَكْبَرُ أَوْ تَجْبَرُ إِلَّا لَذَلَّهُ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ.» (۴)

«هیچ کس نیست که تکبر یا تجبر ورزد، مگر به دلیل ذلتی که در درون خود حس می کند.»

باید این بیماری را از درون معالجه کرد، چرا که ریشه ی نفسانی دارد. وجود کلمه ی ذلت در این روایت را باید جدی گرفت. احساس ضعف و بی مقداری درونی سبب می شود که به جبران این کاستی، انسان در خارج کبر ورزد. اعزنی یعنی خدایا، آن ذلت را چاره کن و در عین حال: لَا تَبْتَلِنِي بِالْكَبْرِ، مرا به این آفت گرفتار مساز.

راه درمان :

مرحوم مجلسی _ با الهام از روایات و دریافت هایی که در مکتب ائمه علیهم السلام داشته _ راه درمان این بیماری را به دو

١- بقره (٢): ٨٧.

٢- بحار الأنوار: ٧٣: ٢٣٦.

٣- بحار الأنوار: ٧٩: ٣٧٢.

٤- بحار الأنوار: ٧٣: ٢٢٥.

علمی و عملی بیان کرده است. در درمان علمی گفته است :

«فَهُوَ إِنْ يَعْرِفُ نَفْسَهُ وَ رَبَّهُ، وَ يَكْفِيهِ ذَلِكَ فِي إِزَالَتِهِ»

«راه درمان کبر، این است که خودش را و خدایش را بشناسد. این برای نابود کردن کبر، کافی است.»

هر کس خود را شناخت و ضعف های بی حد و حصر خود را یافت و در مقابل، معرفت حق تعالی را دارا شد، خواهد دانست که :

«لَا يَلِيْقُ الْعِظْمَ وَالْكَبْرِيَاءَ إِلَّا بِاللَّهِ.»

عظمت و کبریا برای کسی جز خداوند، شایسته و سزاوار نیست.»

علامه مجلسی راه عملی را «التَّوَّاضِعُ بِالْفِعْلِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ لَسَائِرِ الْخَلْقِ بِالْمَوَاضِعِ عَلَى أَخْلَاقِ الْمُتَوَاضِعِينَ»^(۱) بیان می دارد و برای شناخت و الگوگیری، مطالعه ی سیره و

احوال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را توصیه می نماید.^(۲)

سخن آخر این که: به راستی اگر به خود بنگریم و در رفتار و خلق و خوی خود دقیق شویم، چه بسا که رگه هایی هر چند ظریف و گاه نامرئی از کبر را در آن شاهد باشیم. وظیفه ما آن است که آن را آفت کشنده ای بدانیم و به هر وسیله ی ممکن از خود بزدااییم، و گرنه سرنوشت ابلیس یعنی «سقوط و انحطاط» در انتظار ما خواهد بود.

۸ _ وَ عِبْدَنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدُ عِبَادَتِي بِالْعَجَبِ

این عبارت، امام علیه السلام دو موضوع عبادت خالصانه و عجب را _ که آفت آن است _ مورد نظر قرار می دهد. دقت در دو واژه ی عبادت و عجب، این عبارت از دعا را گویاتر می نماید.

عبادت: عیسی بن عبدالله پرسید: عبادت چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود :

«حُسْنُ التَّيِّبَةِ بِالطَّاعَةِ مِنَ الْوَجْهِ الَّتِي يُطَاعُ اللَّهُ مِنْهَا.»^(۳)

«حُسن نیست در طاعت، از وجوهی (راه هایی) است که خداوند را بدان می توان اطاعت کرد.»

در این جا عوامل مهم در عبادت بیان می گردد، شامل نیت، خلوص، اطاعت و بندگی از راه های خاص، که تضمین شده و تبیین گردیده نه اینکه خودساخته و ذهن بافته باشد. در بُعد اعتقادی، عبادت این گونه تبیین می شود :

«أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَاصِلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ» (۴)

«در رأس عبادت خدا، معرفت او قرار دارد. و اصل معرفت خدا، توحید اوست.»

ص: ۴۳

۱- تواضع عملی در برابر خدای تعالی و مردم، با مواظبت بر اخلاق اهل تواضع.

۲- در کتاب میزان الحکمه: ۸: ۲۹۷ _ ۳۱۹ ذیل عنوان ۴۵۳ مطالب متنوع و مستندی پیرامون مسأله ی کبر با تقسیم بندی های مناسب و گویایی آمده است.

۳- کافی: ۲: ۸۳

۴- امام رضا علیه السلام، عیون اخبار الرضا: ۱: ۱۲.

بدین سان پایگاه معرفت در عبادت تبیین می گردد. روایات ذیل آیه ی (ما خلقت الجنَّ وَّ الإنسَ إِلَّا ليعبُدُون) (۱) به ویژه روایت منقول از امام حسین علیه السلام به خوبی

پایگاه معرفت را در عبادت نشان می دهد. (۲)

اگر مفهوم اطاعت در عبادت را به خوبی دریابیم، آن وقت بسیاری از سؤالات مطرح نخواهد شد و بسیاری از شبهات برطرف می شود. همراهی عبادت با تفقه، علم و یقین، امری است که در روایات به شدت به آن پرداخته شده است. این بیانات، عبادت را از یک قالب بی روح و یک عمل مکانیکی خشک بیرون می کشد و بنده را تا بدان جا بالا می برد که این سفارش به او جامه ی عمل می پوشاند که :

«أعبدالله كأنَّك تراه؛ فإن كنت لا تراه فإنه يراك.» (۳)

«خدا را عبادت کن، بدان سان که گویی او را می بینی. (و بدان که) اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.»

اگر این معرفت نباشد، انسان به مصداق «رُبَّ مَتَسِّكٍ لَا دِينَ لَهُ» (۴) قرار خواهد

گرفت که وادی خطرناکی است. (۵)

عبادت با این ارزش و والایی، آفتی دارد به نام «عُجْب» که باید آن را به درستی شناخت و از آن دوری جست؛ چرا که :

«كَمْ مِنْ عَابِدٍ أَفْسَدَهُ الْعُجْبُ.» (۶)

«بسا عابد که عُجْب، او را به نابودی کشانده است.»

«لَا وَحْدَهُ أَوْحَشَ مِنَ الْعُجْبِ.» (۷)

«هیچ تنهایی وحشتناک تر از عُجْب (خودپسندی و خودستایی) نیست.»

«لَا جَهْلٌ أَضَرَّ مِنَ الْعُجْبِ.» (۸)

ص: ۴۴

۱- ذاریات (۵۱): ۵۶.

۲- بنگرید: بحارالانوار: ۵: ۳۱۲، ۲۳: ۸۳ و ۹۳؛ علل الشرایع: ۱: ۹؛ کنز الفوائد: ۱: ۳۲۸.

۳- بحارالانوار: ۷۷: ۷۴.

۴- امام علی علیه السلام ، غرر : : ۳۴۰ ای بسا اهل عبادت که دین ندارد..

۵- برای مطالعه ی بیشتر؛ میزان الحکمه : ۶ ۷ _ ۳۰ و غرر و درر: ۲۲۹ (فهرست روایات) توصیه می گردد.

۶- بحار الأنوار ۷۲:۳۲۲.

۷- بحار الأنوار : ۶۹ ۴۰۹.

۸- بحار الأنوار : ۶۹ ۴۰۰.

هیچ نادانی زیان بارتر از عجب نیست.

«عُجِبَ المرء بنفسه أحد حُساد عقله» (۱)

عُجِبَ، آفتی خطرناک برای عقل است.

پی آمد نادرست این بلیه ی خُلقی آن است که انسان تلاش خود را کافی می بیند و از تعالی دست برمی دارد.

«الاعجاب يمنع من الإزدياد.» (۲)

«عُجِبَ، انسان را از زیاده طلبی (در امور خیر) باز می دارد.»

«العجب صارف عن طلب العلم داع إلى القمط.» (۳)

«عُجِبَ، انسان را از طلب علم باز می دارد و به قمط فرا می خواند.»

خلاصه این که در منطق روایات، عُجِبَ را آفت عقل، نشان نادانی، موجب هلاکت، سبب توقّف و رکود می دانند که عابد را به زمین می کوبد. عبادتی که موجب عُجِبَ شود، در مقایسه با گناهی که اسباب پشیمانی شود، کم ارزش تر معرفی می گردد.

«سینه تسؤك خير من حسنه تُعجبك.» (۴)

«کار زشتی که تو را بد آید (پی آمد آن توبه باشد)، بهتر است از کار نیکی که تو را به عُجِبَ آورد (از خداوند غافل کند).»

حال اگر این آفت به جان عبادت بیفتد، با آن چه خواهد کرد؟

در روایات، راه درمان این بیماری روحی معرفه النفس بیان شده است :

«سَدَّ سَبِيلَ العُجِبِ معرفه النفس» (۵)

«راه عُجِبَ را با معرفت نفس ببند.»

خلاصه آن که به بیان مولای متّقیان علیه السلام :

«مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَظِيمًا كَانَ عِنْدَ اللَّهِ حَقِيرًا.» (۶)

- ۱- بحار الأنوار: ۳۱۷۷۲.
- ۲- امام علی علیه السلام ، شرح نهج البلاغه: ۱۸ ۳۹۱.
- ۳- بحار الأنوار: ۱۹۹۷۲.
- ۴- امام علی علیه السلام ، نهج البلاغه، حکمت ۴۶.
- ۵- بحار الأنوار: ۱۶۴۷۸. برای مطالعه ی بیشتر، به میران الحکمه: ۴۱ ۶ _ ۵۳، عنوان العُجَب؛ غرر و درر: ۷ ص ۳ و ۲۳۲ (فهرست احادیث عُجَب از امیرالمؤمنین علیه السلام) رجوع شود.
- ۶- غرر: ۸۶۰۹.

«هر کس در نظر خود بزرگ آید، در پیشگاه خداوند، حقیر است.»

جمله ی «وَعَيْدِنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعَجَبِ» در دعای مکارم نشان از این واقعیت دارد که بندگی خالصانه، خضوع و خشوع و کوچکی در پیشگاه خدا می طلبد و این امری نیست که حدّ و مرز خاصی داشته باشد.

۹_ وَ اجْر لِلنَّاسِ عَلٰى يَدِي الْخَيْرِ وَ لَا تَمْتَحِنَهٗ بِالْمَنِّ

در این بخش از دعا، دو خواسته مطرح می شود، «جریان خیر برای مردم» و «محافظت از آفت منت گذاری». باید بدانیم که در منطق قرآن :

(وَ مَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَفْسِكُمْ). (۱)

«هر آنچه انفاق مال کنید، به یقین به نفع خودتان است.»

(وَ مَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُّوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ). (۲)

«و آنچه مال انفاق کنید، به دست خودتان می رسد، و به شما ستم نمی شود.»

(وَ مَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ). (۳)

«و آنچه مال انفاق کنید، خداوند نسبت بدان دانا است.»

در این آیات، سه مؤلفه مطرح شده است: ۱_ آگاهی خدا، ۲_ ذخیره برای خود، ۳_ بازگشت ثمره ی کار به سوی خود فرد خیر. اگر این سه مؤلفه به خوبی فهمیده شود، شوق و رغبت به سوی کار خیر را لحظه به لحظه افزونی می دهد. لذا امام علیه السلام جریان این خیر از دست خود را به عنوان نیازی به پیشگاه حق تعالی مطرح می نماید؛ چرا که قرآن به ما آموخته است: (يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا) (۴) که روز قیامت،

هنگامه ی دریافت همان اعمال خیر دنیاست. (وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ) (۵) که انفاق، پیش فرستادن برای خود است. از این رو به ما گفته می شود :

(فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) (۶) و ائمه علیهم السلام مشمول این آیه قرار گرفته اند که: (أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ

الْخَيْرَاتِ) (۷) یعنی که انجام کار خیر، همراه شدن با جریانی است که پیشوایان معصوم در

آن پیشگامند.

خیر چیست؟ در یک تعریف کلی :

- ۱- بقره (۲): ۲۷۲.
- ۲- بقره (۲): ۲۷۲.
- ۳- بقره (۲): ۲۷۲.
- ۴- آل عمران (۳): ۳۰ روزی که هر کسی هر کار خیری را که انجام داده، در مقابل خود حاضر می بیند.
- ۵- مزمل (۷۳): ۶۰ هر خیری که برای خود پیش فرستید، آن را نزد خدا می یابید.
- ۶- بقره (۲): ۱۴۸ در خیرات، از هم سبقت گیرید.
- ۷- انبیاء (۲۱): ۷۳ انجام کارهای خیر را به آنها وحی فرستادیم.

«خیر الأمور ما سُهلَت مبادیه و حُسنت خواتمه و حُمدت عواقبه.» (۱)

«بهترین کار، آن است که مبادی آن آسان شود، پایان آن نیکو گردد و پی آمدهای آن را بستایند.»

و یا :

«خیر الأمور أعجلها عائدهً و أحمدُها عاقبه.» (۲)

«بهترین کارها، آن است که ثمره آن زودتر به دست آید و فرجام آن ستودنی باشد.»

«آغازی آسان، پایانی زیبا و آثاری پسندیده» عمده ویژگی های کار خیر است که در روایات آمده است. در منطق روایات،

اولاً :

«فخیر من الخیر فاعله.» (۳)

«بهتر از کار خیر، فاعل آن است.»

و ثانیاً :

«علیکم باعمال الخیر فتبادروها و لایکن غیر کم أحق بها منکم.» (۴)

«کارهای خیر را دریابید و بدان اقدام کنید. چنین نشود که دیگران در مورد آنها جدی تر از شما باشند.»

باید همواره به یاد داشته باشیم که خیر از خود خیر برتر است و نیز اهلیت ما از هر کس دیگر برای خیر افزون تر. در این حال،

دَمی راحت ننشسته و دست از کار خیر برنخواهیم داشت و به زبان حال و قال، هم چون امام سجّاد علیه السلام از خدا خواهیم

خواست که :

«وَ اجر لِلنّاسِ عَلی یدی الخیر.»

آفت این خیر، منت نهادن است. لذا امام به عنوان هشدار از خدا می خواهد که: «وَلَا تَمَحِقْهُ بِالْمَنْ» یعنی آفتی که خیر را از

بین برده و نابود می کند، منت نهادن بر سر افرادی است که مشمول کار خیر ما شده اند. در مورد منت نهادن به چند نکته

دَقّت شود :

— اولاً- وقتی یک کار خارجی خیرسانی با یک امر درونی (منت گذاری) را کنار هم قرار دهیم، آنگاه می فهمیم که چرا نام

دعا، «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» است؛ یعنی چگونه اخلاق و عمل پیوند استوار یافته اند.

— ثانیاً دَقّت در واژه ی «محق» به معنی نابودی و هلاکت می رساند که با منت گذاری اثر خیر اساساً نابود می شود، نه

۱- غرر و درر: ۱۸۵۹.

۲- همان: ۱۸۶۰.

۳- غرر و درر: ۲۵۳۲.

۴- همان: ۱۸۷۹.

این که کم شود. این واژه دوبار در قرآن آمده: یکی در مورد ربا که می فرماید :

(يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ). (۱)

و یکی در مورد کفار که می فرماید :

(وَلِيَمْحَصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ). (۲)

«تا خداوند، ایمان آورندگان را بیازماید و کافران را نابود سازد.»

__ ثالثاً به فرموده ی قرآن :

(لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى) (۳)

«صدقات خود را با منت و آزار، تباه مسازید.»

تنها در کتاب غرر و درر، از امیرالمؤمنین علیه السلام ۶۹ حدیث بلند و کوتاه در زمینه ی منت نهادن و نکوهش آن به بیانات مختلف آمده، از آن جمله :

«أَفْضَلُ الْعَطَاءِ تَرْكُ الْمَنْ.» (۴)

«برترین بخشش، منت نهادن است.»

(مَنْ عَدَّدَ نِعْمَةَ مَحَقِّ كَرَمُهُ.) (۵)

«کسی که نعمت های خود بر دیگران را بشمرد، کرم خود را نابود کرده است.»

دقت در واژه ی نعمت در این دو حدیث جالب است. در حدیث اول، جریان خیر از فرد به عنوان نعمتی برای او تلقی شده است و در حدیث دوم، پی آمد این منت نهادن را محق (از دست دادن) یکی از خصلت های پسندیده یعنی «کرم» می شمارد.

شناخت این رابطه ها به ما کمک می کند که نیکویی های اخلاقی و آفات آنها را بشناسیم و مراقب پی آمدهای مخرب رذایل اخلاقی باشیم. این مطالب ما را در پهنه ی اخلاق و عمل به خوبی اداره خواهد کرد، مشروط به آن که هر یک را به درستی باز شناسیم (۶). پس بار دیگر از خدا بخواهیم که :

ص: ۴۸

۱- بقره (۲): ۲۷۶ خداوند، (برکت) ربا را نابود می سازد، ولی به صدقات، برکت می دهد.

۲- آل عمران (۳): ۱۴۱.

۳- بقره (۲): ۲۶۴.

۴- غرر الحکم: ۳۰۲۸.

۵- همان: ۷۹۵۸.

۶- در کتاب بحار الأنوار، ج: ۷۲ از ص ۷۳ تا پایان کتاب و تمام ج ۷۳، مساوی الاخلاق آورده شده و در ج ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و تا ص ۷۳ جلد ۷۲ مکارم الأخلاق ذکر گردیده است و هر دو در کتاب ایمان و کفر جای داده شده است.

«و اجر للناس على يديّ الخير و لا تمحقه بالمَنّ.»

۱۰_ وهب لي معالي الأخلاق و اعصمني من الفخر]

برای توضیح این کلام امام سجاد علیه السلام به چند جمله از حکمت علوی گوش جان می سپاریم. امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«إن كُنتم لامحاله متنافسين، فتنافسوا(۱) فی الخصال الرغيبه و خلال(۲)

المجد.»(۳)

«اگر ناگزیر به مسابقه روی می آورید، در ویژگی های پسندیده و خوبی های بزرگوارانه مسابقه دهید.»

«سته تختبر بها أخلاق الرجال: الرضا و الغضب و الأمن و الرهب و المنع و الرغب.»(۴)

«اخلاق مردم در شش مورد آزموده می شود: خوشنودی، غضب، امانیت، ناامنی، بازداشتن لطف، رغبت و میل.»

قبلا نیز در باب تعصب به بخشی از خطبه ی ۲۳۴ مولا علی علیه السلام ذیل جمله ی «فَتَعَصَّبُوا لِخِلالِ الْحَمْدِ...» اشاره و مفصلاً توضیح داده شد. خلال الحمد، خصال الرغيبه، خلال المجد، سعه الأخلاق، مكارم الأخلاق، معالی الأخلاق، مكارم الخصال، محاسن الأخلاق و ده ها واژه و عبارت دیگر از این ردیف، عناوینی است که در روایات برای برتری های اخلاقی به کار رفته است. دقت در هر یک از این ها، اهمیّت موضوع اخلاق و رغبت برای وصول به مدارج عالی در این زمینه را در پی دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«...لَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى الْإِيْمَانَ، قَالَ: اللَّهُمَّ قَوْنِي، فَقَوَاهُ بِحَسَنِ الْخَلْقِ وَ السَّيِّئِ خَاء. وَ لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْكُفْرَ، قَالَ: اللَّهُمَّ قَوْنِي، فَقَوَاهُ بِالْبُخْلِ وَ سُوءِ الْخَلْقِ.»(۵)

«وقتی خدای تعالی ایمان را آفرید، ایمان عرضه داشت: خدایا! به من قوت بخش. خداوند به او توان داد، به واسطه خلق نیکو و سخاوت. نیز هنگامی که خداوند، کفر را آفرید، کفر گفت: خدایا! به من قوت ده. خداوند به او توان داد، به واسطه بخل و خلق زشت.»

جالب است بدانیم پیامبری که خدا او را از نظر اخلاقی با آیه ی (إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ)(۶) ستوده و خود نیز خویش

- ١- تنافس: مسابقه ورقابت.
- ٢- خلال: خوبي ها.
- ٣- غرر الحكم: ٣٧٤٠.
- ٤- همان: ٥٦٣١.
- ٥- محجه البيضاء: ٩٠ ٥.
- ٦- قلم (٤٨): ٤.

را مأمور به تکمیل مکارم اخلاق معرفی می نماید، در

عین حال حضرتش در دعا از خدا چنین می طلبد که :

«اللَّهُمَّ إِنَّ يَ أَسْأَلُكَ الصَّحَّةَ وَالعَافِيَةَ وَحُسْنَ الخُلُقِ» (۱)

«خدایا! از تو می خواهم که به من صحت، عافیت و خلق نیکو عنایت فرمایی.»

امام علیه السلام در دنباله، آفت این موضوع را یادآور شده به خدا پناه می برد و از او می خواهد که از ثمرات سوء آن،

حضرتش را حفظ نماید. «و اعصمنی مِنَ الفخر». مگر فخرفروشی با اخلاق چه می کند که امام چنین می فرماید؟

راغب اصفهانی در کتاب مفردات، فخر را «المباهاة فی الأشياء الخارجة عن الإنسان بالمال و الجاه» معنی می کند.

قرآن مجید با آیه ی (إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ كَلَّ مَخْتَالٍ فَخُورٍ) (۲) رابطه ی خدا را با فرد

فخر فروش معین می کند و صورت مذموم دنیا را نیز آمیزه ای از (لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر فی الأموال و

الأولاد) (۳) برمی شمارد. در آغاز این آیه، حیات را

تعریف می کند: (إِنَّمَا الحیاهُ الدُّنْیَا). در میانه ی آیه با ذکر مثالی جلوه ی اولیه و نابودی ناگهانی آن را بیان می کند (کمثل

غیث أعجب الکفار نباته) (۴) و در پایان (وَمَا الحیاهُ

الدُّنْیَا إِلَّا مَتَاعُ الغُرُورِ) (۵) آن را سرای فریب کاری می داند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، پس از بیان داستان شیطان و فخرفروشی او و گریز از سجده بر آدم می فرماید :

«فَاللهُ اللهُ فی کبر الحمیة و فخر الجاهلیة» (۶)

«خدا را! در مورد تکبر حمیت و فخر جاهلیت، هشدار!»

پیش از این واژه های کبر و حمیت توضیح داده شد و اینک فخر به عنوان صفت جاهلی و رایج در عصر جاهلیت مورد

نکوهش قرار می گیرد.

از دقت در آیاتی که مشتقات واژه ی فخر را به کار برده، چنین به دست می آید که فخر از لوازم تکبر است. کلمه ی فرح به

معنی شادی نیز وقتی در کنار فخر بنشیند، مورد نکوهش قرار می گیرد، آن سان که درباره ی انسان سرخوش

۱- محجّه البيضاء: ۵: ۹۱. برای مطالعه ی بیشتر به میزان الحکمه جلد سوم ذیل عنوان «الْخُلُق» و دقّت در احادیث عناوین معالی اخلاق، ص ۱۴۶، مکارم الاخلاق، ص ۱۴۷ تا ۱۵۰، خیرالمکارم، ص ۱۵۰، أفضل الاخلاق، ص ۱۵۶ و أجمل الخصال، ص ۱۵۷ مراجعه شود.

۲- لقمان (۳۱): ۱۸ خداوند، هیچ خودپسندِ لاف زن را دوست نمی دارد.

۳- حدید (۵۷): ۲۰ بازی، سرگرمی، آرایش، فخرفروشی به یکدیگر، فزون جویی در اموال و فرزندان.

۴- مانند بارانی که رُستنی آن کشاورزان را به شگفتی آرد.

۵- زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

۶- خطبه ی ۱۹۲.

می فرماید: (إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورًا) (۱)

«إِنَّ لِبَلِيسَ كَحَلَاً وَّلَعُوقًا وَّ سَعُوطًا، فَكَحَلَهُ النَّعَاسُ وَّلَعُوقَهُ الْكُذْبُ وَّ سَعُوطَهُ الْفَخْرُ.» (۲)

«ابلیس، سرمه ای دارد و لیسیدنی و داروی بینی. سرمه چشمانش، خواب غفلت است. لیسیدنی دهانش، دروغ است. و داروی بینی او، فخر ورزیدن.»

در توضیح واژه ها: کحل یعنی سرمه، لعق یعنی لیسیدنی و سعط به معنی انفییه یا داروی بینی آمده است، یعنی شیطان سه ابزار کشیدنی، بوییدنی و لیسیدنی دارد.

رسول خدا مردمی را دید که اطراف فرد مصروعی جمع شده اند. علت پرسید. در پاسخ از آنها شنید که او مجنون است. فرمودند: مجنون او نیست، بلکه آدمی است که متکبرانه راه می رود، خودپسندانه باد به بینی انداخته و دست ها را به فاصله از بدن قرار داده و حرکت می کند. (۳)

برای فهم بیشتر کلام حضرت سجاد در این آفت شناسی، دقت در این حالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیباست که :

«كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا ذَكَرَ لِنَفْسِهِ فَضِيلَهُ، قَالَ: وَ لَا فَخْرَ.» (۴)

«زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر می شمرد، پس از آن می فرمود: البته فخر نمی ورزم.»

مراقبت پیشوایان نسبت به دوستان و تربیت یافتگان مکتب خود به گونه ای بوده که آنان را از آن آفت بر حذر دارند. هنگامی که حضرت سیدالوصیین علیه السلام به عیادت صعصعه بن صوحان، از خواص شیعیان خویش رفت و موجبات افتخار و تشکر او را فراهم آورد، بلافاصله به وی فرمود: «یا صعصعه! لا تفتخرن علی اخوانک بعیادتی ایّاک و اتقی الله.» «ای صعصعه! بر برادران دینی خود فخر مفروش، این که به عیادتت آمدم. تقوای خدا در پیش گیر.»

در روایت دیگر است که صعصعه به حضرتش عرضه داشت: لا- و الله یا امیرالمؤمنین، و لكن نعمه و شکر آ (۵) «نه، به خدا قسم، یا امیرالمؤمنین! (فخر نمی فروشم)

بلکه آن را نعمت می دانم و شکر می گویم.»

نکته ی پایانی آن که اگر ناچار شدید این خصلت ها را به کار بگیرید، به آن ها جهت خیر بدهید. در باب فخر نیز چنین است، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

ص: ۵۱

- ۲- بحار الأنوار: ۲۳۴ ۷۳، حضرت باقر عليه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .
- ۳- بحار الأنوار: ۲۳۴ ۷۳.
- ۴- بحار الأنوار: ۳۴۱ ۱۶.
- ۵- میزان الحکمه: ۴۱۸ ۷.

«الفقر فخری و به افتخر» (۱) «فقر، فخر من است که بدان افتخار می کنم.»

که مراد نیازمندی به خداست نه تهیدستی و فقر مادی چرا که می فرماید:

«اللَّهُمَّ توفني إليك فقيراً»

«خدایا! مرا در حالی به سوی خود برگیر که به درگاہت نیازمند باشم.»

«كفي بي فخراً أن تكون لي رباً» (۲)

«برای فخر من این بس که تو خداوندگار من باشی.»

«ينبغي أن يكون التَّفَاخِرُ بَعْلِيَّ الهمم و الوفاء بالذَّمم و المبالغه في الكرم، لا بيوالی الرَّمم و رذائل الشَّيم» (۳)

«شایسته است که تفاخر به همت های عالی، وفا به پیمان ها و مبالغه در کرامت ها باشد، نه به استخوان های پوسیده (افتخارات گذشتگان) و شیوه های نکوهیده.»

به هر حال قطعاً حکمت بالغه ای در کار بوده که امام علیه السلام از این آفت به خدا پناه برده و دفع شرش را از سر خود، از خدا درخواست نماید که: «وَهَبْ لي معالی الأخلاق و اعصمني مِنَ الفخر».

«اللَّهُمَّ صل على محمد و آله، و لا ترفعني في الناس درجة إلا حططنتي عند نفسي مثلها، و لا تُحدث لي عزّاً ظاهراً إلا أحدثت لي ذللاً باطنه عند نفسي بقدرها.»

با ژرف نگری در مفهوم کلام امام، به مواردی مانند طغیان ها و سرکشی نفس و ضرورت کنترل آن و بیان نحوه ی مهار این سرکشی پرداختیم. اینک به منظور فهم بهتر این بخش، ابتدا چند واژه ی به کار رفته در آن و سپس چند مفهوم موجود در عبارت به شرح زیر مورد بررسی و دقت قرار می گیرد.

واژه ها: نفس _ عزّت _ ذلّت.

مفاهیم: بالا رفتن نزد مردم _ پایین آمدن در پیشگاه خود _ عزّت ظاهری _ ذلّت باطنی و تلقی صحیح از اعطای این هر دو.

[۱۱ _ لا ترفعني في الناس درجة إلا حططنتي عند نفسي مثلها]

کلمه نفس در لغت به معانی گوناگون آمده، از جمله: روح، تأکید، ذات. و در قرآن به معنی قلب و باطن و بشر اولیه هم آمده

است. در این عبارت، مراد از نفس همان ذات است. لذا نفس شناسی امری ضروری است که از دیدگاه های

ص: ۵۲

۱- بحار الأنوار: ۵۵۷۲.

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام، بحار الأنوار: ۴۰۰۷۷.

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر: ۱۰۹۵۳.

مختلف می تواند مطرح باشد، به طوری که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام :

«استدراک فساد النفس من أنفع التحقيق»^(۱)

«جبران تباهی نفس، در شمار سودمندترین انواع تحقیق (استوار سازی حقایق در درون) است.»

باید بدانیم که این نفس، مرکب سرکشی است تا جایی که :

«إِنَّ نَفْسَكَ مَطِيئَتِكَ. ان أجهدها قتلتها و إن رفقت بها ابقيتها»^(۲)

«به راستی! نفس تو، مرکب توست. اگر با آن بجنگی، آن را کشته ای. و اگر با آن مدارا کنی، نگاهش داشته ای.»

این اسب سرکش هیچ گاه پیری ندارد و فرتوت نمی شود، گرچه جسم انسان ناتوان و پیر و فرتوت گردد. و بسیار مرکب بدی است تا جایی که :

«فبئس المطيه التي امتطت نفسي من هواها، فوهاً لها لما سؤلت لها ظنونها و مُناها، و تباً لها لجرأتها على سيدها و مولاها»^(۳)

«بید مرکبی است آنچه نفس من به خواسته اش بر آن سوار شد. وای بر آن، بدانچه گمان ها و آرزوهایش برایش آراست. و هلاک باد، که چگونه بر سرور و مولای خود جرأت ورزید.»

گفتیم که این مرکب سرکش همواره جوان است :

«نفس ابن آدم شابّه و لو التفت ترقوتاه من الكبير، إلا من امتحن الله قلبه للتقوى، و قليل ما هم»^(۴)

«نفس فرزند آدم، جوان می ماند، گرچه استخوان هایش، از سالخوردگی به هم نزدیک شود؛ مگر کسانی که خداوند، دلهای آنها را به تقوا بیازماید، که شمار آنان اندک است.»

و باز می خوانیم که :

«العلم قائد و العمل سائق و النفس حرون»^(۵)

«علم، زمامدار است؛ عمل، سوار کار و نفس، اسب سرکش.»

و در پایان بدانیم که :

«إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهْرَةَ ثَمِينَةٍ. من صانها رفعها و من ابتذلها وضعها»^(۶)

۱- میزان الحکمه: ح ۲۰۱۹۵.

۲- همان: ح ۲۰۱۸۰.

۳- دعای صباح، امام علی علیه السلام .

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، میزان الحکمه: ح ۲۰۲۶۱.

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، بحار الأنوار: ۱۷۴۷۷.

۶- علی علیه السلام ، میزان الحکمه: ۲۰۱۵۳، به نقل از غرر.

«نفس، گوهری گرانبه‌است. هر که به خوبی نگاهش داشت، آن را بالا- برده است. و هر که مبتذل داشت، به پستی کشانده است.»

این تعبیر از جهات مختلف قابل دقت است.

خلاصه این که: شناخت نفس و آفات آن ضروری است. در راستای این شناخت باید دانست که:

عُ نفس مرکبی سرکش است.

عُ همواره جوان است.

عُ کارش تسویل (آراستگی بیننده) و تکیه گاهش گمان‌ها و آرزوهای باطل است.

عُ در عین حال، گوهری گران بهاست که باید نگاهش داشت، نه این که ره‌ایش کرد.

[۱۲ _ و لا تعدّ لی عزّاً ظاهراً الاّ احدثت لی ذلّه باطنه عند نفسی بقدرها]

در مفردات راغب اصفهانی آمده که عزّت حالتی است که از مغلوب بودن انسان، مانع می‌گردد. چنانچه در قرآن مجید از زبان حضرت نوح علیه السلام آمده:

(فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر) (۱)

«حضرت نوح خدایش را خواند که: من مورد غلبه قرار گرفته‌ام، پس یاری می‌خواهم.»

ارض عزاز، زمین سخت. شیء کم یاب را عزیزالوجود می‌گویند؛ یعنی که دست رسی به آن سخت است.

در فرهنگ روایات، مفهوم عزّت ابعاد دیگری دارد. مثلاً:

«العزّ أن تدلّ للحقّ إذا لمك.» (۲)

«عزّت آن است که هر جا لازم شد، در برابر حقّ رام شوی.»

«الصدق عزّ و الجهل ذلّ.» (۳)

«صداقت، عزّت است و جهالت، ذلّت.»

«العزّ إدراك الانتصار.»

«عزّت، دستیابی به کمک خواستن است.»

«لا عزَّ كَالْحِلْمِ» (۴)

ص: ۵۴

۱- قمر (۵۴): ۱۰.

۲- امام صادق علیه السلام ، بحار الأنوار: ۲۲۸ ۷۸.

۳- امام صادق علیه السلام ، بحار الأنوار: ۲۶۹ ۷۸.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام ، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

هیچ عزّتی مانند حلم (خردورزی و خود نگهداری) نیست.»

«حسن خلق المؤمن من التواضع، و عزّه ترك القال و القیل.» (۱)

«حُسن خُلق مؤمن، از تواضع است. و عزّت او آن است که قال و قیل (گفت و گویای بیهوده را رها کند.»

نتیجه این که در فرهنگ دین، عزّت فراتر از تعریف لغوی رفته و با یک سلسله سجایای اخلاقی پیوند خورده که از آن جمله اند: سرسپاری به حق، راست گویی، بردباری، رهایی از قال و قیل.

ذلت در لغت به معنی خواری و ضد عزّت است و در معنی رام بودن هم به کار می رود. شتر ذلول به معنی شتر راهوار و رام شده آمده است.

قرآن مجید می فرماید :

(هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا). (۲)

«او (خداوند) کسی است که زمین را برای شما رام قرار داد.»

این خواری و ذلت و رامی، به گونه ای است که همه کس و همه چیز می تواند از انسان استفاده کند. بعداً در توضیح مفاهیم معلوم می شود که همین ذلت کجا پسندیده خواهد شد.

«موت فی عزّ خیر من حیاة فی ذلّ.» (۳)

«مرگ با عزّت، بهتر است از زندگی با ذلت.»

دقت در این تعبیر حضرت علی علیه السلام جالب است که می فرماید :

«كُلُّ عَزْلًا يُؤَيِّدُهُ الدِّينُ مَذْلَةٌ.» (۴)

«هر عزّتی را که تأیید نکند، ذلت است.»

یعنی که گاه خود عزّت، ممکن است به ذلت تبدیل شود و در واقع ذلت باشد. در تعریف ذل در روایات آمده: «التضرع عند

المصدوقه: زاری در هنگام راستی» (۵) و یا

- ١- امير المؤمنين عليه السلام ، ميزان الحكمة : ٦ : ٢٩٠.
- ٢- ملك (٦٧) : ١٥.
- ٣- امام حسين عليه السلام ، بحار الأنوار : ٤٤ : ١٩٢.
- ٤- ميزان الحكمة : ٣ : ٤٤٣.
- ٥- بحار الأنوار : ٧٨ : ١٠٣.

«الفرق عند المصدوقه: نگرانی در هنگام راستی» (۱) که این تعابیر نیز جالب و قابل دقت

است.

نتیجه این که ذلت علاوه بر خواری، معانی و کاربردهای گسترده تری در قاموس دین دارد، تا جایی که هرگاه لازم باشد، برای گریز از آن باید حیات را به خطر انداخت. امام حسین علیه السلام فرموده :

«ألا و ان الدّعی ابن الدّعی قد رکز بین اثنتین: بین السّله و الذّله، و هیهات منّا الذّله.» (۲)

«بدانید که این نابکارزاده _ که فرزند نابکارزاده دیگری است _ مرا میان دو امر، مخیر داشته است: میان سلّه و ذلت. اما ذلت، از ما دور باد.»

عزّتی را که دین تأیید نکند، به واقع ذلت است. و آن جا که انسان بر بلندای راستی و درستی ایستاده، زاری و نگرانی دقیقاً ذلت است.

اینک به بررسی مفاهیم موجود در این بخش از دعا می پردازیم. این مفاهیم عبارتند از :

پدیده ی اوج گیری نزد مردم، پایین آمدن در پیشگاه خود، عزّت ظاهری، ذلت باطنی، تلقی صحیح از اعطای این هر دو.

اولاً باید بدانیم که در فرهنگ روایات، عواملی موجبات این احترام و اوج گیری را فراهم می آورد. مثلاً :

«مَنْ وَقَفَ عِنْدَ قَدْرِهِ أَكْرَمَهُ النَّاسُ.» (۳)

«هر که در جای خود بایستد، مردم او را بزرگ می دارند.»

«مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ لَمْ يَضِعْ بَيْنَ النَّاسِ.» (۴)

«هر که قدر خود را بشناسد، میان مردم تباه نمی شود.»

به هر حال شناخت قدر و شأن خود، امری است که اگر انسان آن را رعایت کند، محترم می شود. متقابلاً بی توجهی به آن هلاکت به دنبال می آورد که فرمود :

«هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ.» (۵)

«هلاک شد هر کس که قدر خود را نشناخت.»

«کثره المزاح تذهب البهاء و توجب الشحناء.» (۶)

١- همان: ٣٨.

٢- لهوف: ٩٧، بحار الانوار: ٨٣ ٤٥.

٣- امير المؤمنين عليه السلام، غرر: ٨٦١٧.

٤- همان: ٨١٢١.

٥- همان: ٤٦٧٧.

٦- غرر: ٧١٢٦.

«شوخی زیاد، هیبت می برد و کینه می آورد.»

«مَنْ كَثُرَ مَزَاحُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ.» (۱)

«کسی که مزاحمش زیاد شد، هیبتش کم گردد.»

در روایت دیگر آمده است، «قل وقاره» (۲) خلاصه اینکه بسیاری مزاح و شوخی،

انسان را از احترام می اندازد.

برخی عزت جویی ها به راستی ذلت است و چنین نیست که بتوان در این راه، از هر ابزاری بهره گرفت. قرآن در مقام نکوهش چنین حالتی می فرماید :

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ.»

«وقتی که به او گویند: تقوای خدا در پیش گیر، عزت ناشی از گناه او را در بر گیرد.»

و سرنوشت چنین کسی را بدین سان ترسیم می کند که :

(فحسبه جهنم و بس المهاده.) (۳)

«جهنم، او را بس است، که بد جایگاهی است.»

و حال آنکه این عزت را با مفهوم راستین اش باید نزد خدا جست، چرا که :

«مَنْ كَانَ يَرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا.» (۴)

«هر که عزت می خواهد، تمام عزت ویژه خداست.»

این عزت در دایره ی ایمان و در پیشگاه خدا و پیامبر است که معنی می یابد.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۵)

«و خدا راست عزت و پیامبرش را و مؤمنان را.»

و در دعای عرفه ی امام حسین علیه السلام آمده که: «أولياؤه بعزّه يعترّون» یعنی عزت خدادادی ارزش است که انسان مؤمن با تکیه به عزت الهی، به آن دست می یابد.

۱- همان: ۸۰۹۵.

۲- همان: ۸۴۳۲ وقارش کم می شود.

۳- بقره (۲): ۲۰۶.

۴- فاطر (۳۵): ۱۰.

۵- منافقون (۶۳): ۸.

همین جا مفهوم عزت ظاهری روشن می شود که اگر از راه گناه تدارک دیده شود، صوری و ناپایدار است و اگر به اتکای ایمان و خداشناسی به بار آید، باطنی و پایدار است.

با اتکا به بیان امام علیه السلام و کندوکاو روانی در انسان دانسته می شود که نفس این عزت، چنان چه مهار نشود، در هر حال نوعی طغیان و سرکشی به دنبال دارد. که درمان آن بنا به فرموده ی امام سجاد علیه السلام خواری نزد خود است.

﴿إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْعِزَّةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالْفَلَاحَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالْمَهَابَةَ فِي صُدُورِ الظَّالِمِينَ.﴾ (۱)

«خدای تبارک و تعالی، به مؤمن سه خصلت بخشیده است:

عزت در دنیا و آخرت، فلج در دنیا و آخرت، و هیبت که ظالمان نسبت به او در دل داشته باشند.»

﴿إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: أَنَا رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ. فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ، فَلْيَطْعِ الْعَزِيزُ.﴾ (۲)

«خداوند، هر روز می فرماید (به مردمان): منم خداوندگار شما که عزیز است. هر که عزت دنیا و آخرت می جوید، باید از (خدای) عزیز پیروی کند.»

﴿ثَلَاثَةٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ إِلَّا خَيْرًا: التَّوَّاضِعُ، لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِ إِلَّا ارْتِفَاعًا؛ وَ ذَلَّ النَّفْسُ، لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِ إِلَّا عِزًّا؛ وَ التَّعَفُّفُ، لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِ إِلَّا غِنًا.﴾ (۳)

«سه ویژگی است که خداوند، صاحب آن را، فقط در خیر می افزایشد: تواضع، که خداوند به صاحب آن جز رفعت نمی دهد؛ ذلت نفس، که خداوند به دارنده آن جز عزت نمی بخشد؛ و عفت و ورزیدن، که خداوند به واجد آن فقط غنا (بی نیازی) می دهد.»

روشن است که ثمره ی خودشکنی در باطن و کوچک انگاری در نهان، همان عزت خدادادی می باشد.

بدین سان معلوم می شود که چرا امام سجاد علیه السلام این خواری را از خدا طلب می کند، چرا که نتیجه ی این احساس درونی، به بار آمدن عزت بیرونی است. این دو، همواره یکدیگر را تقویت می کنند و به طور طبیعی، از یک سو احترام فرد نزد مردم بالا می رود. از سوی دیگر، شخص نزد خود هرچه بیشتر و بیشتر می شکند، عجب و آفات دیگر او را نمی گیرد؛ آن سرکشی مهار می شود، مهابت و قدر انسان در خارج محفوظ می ماند و موجبات طغیان در درون می خشکد.

اینک و در همین روند، برخی دعاها را بنگرید :

﴿اللَّهُمَّ وَ فِي صُدُورِ الْكَافِرِينَ فِعْظَمَنِي، وَ فِي أَعْيُنِ الْمُؤْمِنِينَ فَجَلَلَنِي، وَ فِي نَفْسِي وَ أَهْلِ بَيْتِي فَذَلَّلَنِي.﴾ (۴)

- ۱- امام باقر عليه السلام كافي: ۲۳۴۸ (روضه كافي).
- ۲- رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم ، ميزان الحكمة: ح ۱۲۵۳۹. (با توضيح)
- ۳- رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم ، بحار الأنوار: ۱۲۴۷۵.
- ۴- بحار الأنوار: ۵۱ ۹۸، دعای روز بیستم ماه رمضان.

«خدایا! مرا در درونِ کافران بزرگ بدار؛ در دیدگان مؤمنان جلالت بخش؛ و نزد خودم و خاندانم رام ساز.»

و امام سجّاد علیه السلام می فرمایند :

«أَعَزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ وَ ضَعْنِي إِذَا خَلَوْتُ بِكَ وَ أَرْفَعْنِي بَيْنَ عِبَادِكَ...» (۱)

«مرا نزد آفریدگانت عزّت بخش؛ هنگامی که با تو خلوت می کنم، دون دتبه بدار؛ و میان بندگانت به من رفعت بده.»

بنا به مفهوم این کلمات، دو ارزش از خداوند درخواست می گردد: «والایی و عزّت نزد مردم» و «خواری و ذلّت نزد خدا»

نکته ی پایانی در تلقی صحیح از اعطای این خصیصه ها، آن است که همه و همه از خدا خواسته شود و از خدا دانسته شود. همان طور که در جای جای دعاها و روایات شاهد بودیم، منشأ همه ی کمالات، خداست و خدا، به طوری که ورای همه ی عزّت ها و ذلّت ها و دادن ها و گرفتن ها، باید خدا را دید و بس، چرا که :

«تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ، يَبْدَكَ الْخَيْرَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (۲)

«عزّت می بخشی به هر که بخواهی و ذلّت می دهی هر که را بخواهی؛ خیر، فقط به دست توست؛ تو بر هر کار، توانایی.»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَتَّعْنِي بِهـُدَى صَالِحٍ لَا أُسْتَبَدَلُ بِهِ وَ طَرِيقَهُ حَقٌّ لَا أُزِيغُ عَنْهَا وَ نِيَّةٌ رَشِدٌ لَا أَشُكُّ فِيهَا، وَ عَمَّرْنِي مَا كَانَ عَمْرِي بَدَلَهُ فِي طَاعَتِكَ. فَإِذَا كَانَ عَمْرِي مُرْتَعَاً لِلشَّيْطَانِ، فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ. اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا وَ لَا عَائِبَةً أُؤْتَبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا وَ لَا أَكْرَمَةً فَيَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَتَمَّمْتُهَا.»

این نکته بار دیگر یادآوری می شود که دعا با نام مکارم الاخلاق بر اساس ذهنیت ما از اخلاق، نباید به وادی هایی از این ردیف چونان هدایت، راه صحیح، نیت رشدیافته و... گام بگذارد. در نتیجه تعریف حوزه ی اخلاق در فرهنگ اسلامی بسیار فراتر از تعریف این واژه در مکاتب اخلاقی است. اینک به شرح واژه ها و عبارات و بهره وری از آن ها می پردازیم :

[۱۳ _ متّعنی بهدی صالح لا استبدل به]

خدایا مرا به هدایتی شایسته بهره مند ساز، به گونه ای که آن را با هیچ چیز تبدیل و جای گزین ننمایم.

چهار واژه ی تمّع، هدایت، صلاح و تبدیل در این جمله قابل دقت است، به ویژه که: خواستن از خدا و عمل انسان هم در آن ملحوظ است.

تمّع: در مفردات راغب، متوع به معنی امتداد و ارتفاع است و متاع به معنی «انتفاع ممتد الوقت» یعنی بهره مندی

۱- صحیفه، دعای ۴۷.

۲- آل عمران (۳): ۲۶.

طولانی آمده است. البته وقتی در قرآن می خوانیم: (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ) (۱) قید قلیل، متاع را با این ترجمه ی لغوی محدود می کند. لغت

نامه هایی مانند اقرب و قاموس و مجمع، قید قَلَّتْ یا امتداد را در این لغت لحاظ نکرده اند؛ اما چنان که راغب گفته، با معنی کاربردی لغت نظیر «متع الثَّهَّار و متع الثَّبَات»، قید بلند و طولانی شدن را در این واژه لحاظ می نماید. بر این اساس، بهره مندی از هدایت را از خدا به صورت پایدار و طولانی مدَّت طلب می کنیم.

هدایت: از ریشه ی هَدَى، به معنی ارشاد و راهنمایی از روی لطف و خیرخواهی است. راغب نیز همین معنی را پذیرفته است.

این هدایت، کار خداست و آن جا که او نخواهد، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نمی تواند این کار را انجام دهد.

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ). (۲)

«این تو نیستی که هر کس را بخواهی هدایت کنی، بلکه خداست که هر کس را خواست، هدایت (توفیق) می دهد.»

در این صورت حق آن است که این هدایت از خدا طلب شود که این خود، رمز کلام امام است که: «متعنی بهدی صالح...».

قید صالح به دنبال هدایت را نیز می توان این گونه توجیه نمود که در بیان قرآن:

(كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يَضَلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ). (۳)

«بر او نوشته شده که هر که او (شیطان) را به پرپرستی گیرد، ابلیس گمراهش سازد، و به عذاب دوزخش رهنمون شود.»

(فاهدوهم إلى صراط الجحيم). (۴)

«پس آنها را به راه دوزخ هدایت کن.»

(وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا). (۵)

«گفتند: یهود و نصارا شوید تا هدایت یابید.»

(يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا). (۶)

ص: ۶۰

۱- نساء (۴): ۷۷.

۲- قصص (۲۸): ۵۶.

٣- حج (٢٢): ٤.

٤- صافات (٣٧): ٢٣.

٥- بقره (٢): ١٣٥.

٦- نساء (٤): ٥١.

«(منافقان) در مورد کفر ورزیدگان گفتند که اینان، از مؤمنان علیه السلام راه یافته تر هستند.»

یعنی قید صالح به دنبال هدایت و ضمیر در لغت «مُتَّعِنِي» و درخواست از خدا نشان می دهد که این هدایت را فقط و فقط باید از خدا خواست و بس؛ چرا که اگر کار به دست دیگران بیفتد _ یعنی آن ها که در غیر مسیر الاهی قرار دارند _ انسان سر از چاه درمی آورد.

صلاح: صالح به معنی شایسته به کار می رود (چیزی یا کسی که شایسته است) با قید این که در آن هیچ فسادى راه ندارد. این واژه گاه در مقابل فساد می نشیند، مانند:

(وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا). (۱)

«بعد از این که در زمین صلاح آوردید، در آن فساد نکنید.»

و گاه در مقابل سیئه می نشیند، همانند:

(وَأَخْرُونِ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا). (۲)

«و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند، کارهای شایسته و زشت را در هم آمیختند.»

عبارت عملوا الصّالحات، بیش از ۵۰ بار در قرآن آمده که همه جا با ایمان (به صورت های الذّین آمنوا و یا: وَهُوَ مُؤْمِنٌ) و در یک مورد با صبر همراه شده که: (إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمَلُوا الصّالِحَاتِ) (۳) آمده است.

اصلاح هم به معنی شایسته کردن چیزی است:

(كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالِهِمْ) (۴)

«خداوند، بدی های آنها را پوشانید و وضع آنها را به صلاح آورد.»

خلاصه این که امر شایسته ای که در آن هیچ تباهی راه ندارد و با فساد و گناه در ستیز است و پسوند ایمان شده، بار لغت صلاح است.

تبدیل: به معنی تغییر و جایگزینی است. بنا به نظر مفردات راغب، واژه های ابدال، تبدیل، تبدّل و استبدال هم به معنی عوض گرفتن و قراردادن چیزی به جای چیز دیگر است. آن چه که در شرع مطهر به لسان آیات و روایات نکوهیده شده، آن که در این جایگزینی امر پسندیده با امر ناپسند معاوضه شود، مثل (بئس للظالمین بدلاً) (۵). متقابلاً

- ١- أعراف (٧): ٥٦.
- ٢- توبه (٩): ١٠٢.
- ٣- هود (١١): ١١.
- ٤- محمد صلى الله عليه وآله (٤٧): ٢.
- ٥- كهف (١٨): ٥٠.

آن جا که این تبدیل از بدی به خوبی باشد، پسندیده است مثل: (ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ) (۱) و در قرآن مجید، می خوانیم:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ) (۲)

«آیا نظر نکردی به کسانی که نعمت خدا را دگرگونه ساختند، و گروه خود را به خانه هلاک (دوزخ) انداختند؟»

انسان می تواند به دست خود، نعمت را تبدیل کند و سرانجام برای خویش تدارک گرفتاری و هلاکت ببیند.

حال با دقت در این چهار واژه، بار دیگر عبارت امام سجّاد علیه السلام را مرور می کنیم: «وَمَعْنَى بَهْدِي صَالِحٍ لَا اسْتِبْدَالَ بِهِ»، یعنی: خدایا، مرا به هدایت و رهیافتی صالح که در ستیز دائم با فساد و گناه است، آن سان در درازمدت بهره مند ساز که هرگز خود آن را با چیز دیگری (در جهت منفی) عوض ننمایم.

نکته ی پایانی این که در دعاها، از جمله دعای شب های ماه مبارک رمضان می خوانیم: «لَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي». از خدای متعال می خواهیم دیگری را جایگزین ما، در نعمت ایمان و هدایت ننماید؛ یعنی نعمت را از ما نستانند.

همچنین در ارتباط با امام عصر علیه السلام در دعا از خدا طلب می کنیم که:

«وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِنَا غَيْرَنَا، فَإِنَّ اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَ هُوَ عَلَيْنَا كَثِيرٌ» (۳)

«خدایا! (در مسیر خدمتگزاری به امام عصر علیه السلام) کسی را جایگزین ما مدار، زیرا این جایگزینی برای تو آسان است، ولی برای ما بسیار دشوار خواهد بود.»

این خطر همواره وجود دارد که عملکرد ناشایست فرد، منجر به سلب نعمت از او شود که این برای خدای جهان، آسان است و برای انسان بیدار، بسیار گران. لذا در سایه ی همین عبارت دعای مکارم الأخلاق امام سجّاد علیه السلام باید که بسیار بیدار، هشیار و مراقب بود، و گرنه:

(وَمَنْ يَبْدُلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (۴)

«و هر کس که نعمت خدا را پس از آن که به او رسید _ تغییر داد، (باید بداند که) به راستی خداوند، کیفر دشواری دارد.»

نخستین پله در این مجازات، همان جای گزینی دیگری برای بهره وری از نعمت است.

دو نکته ی ظریف دیگر در این قسمت دیده می شود: درخواست از خدا و تلاش شخصی که این دو مطلب بر تمام این بخش از دعا سایه انداخته است.

۱- أعراف (۷): ۹۵.

۲- ابراهيم (۱۴): ۲۸.

۳- مفاتيح الجنان، دعا برای امام عصر علیه السلام، مروی از امام رضا علیه السلام. (که پس از دعای عهد آمده‌است).

۴- بقره (۲): ۲۱۱.

تعابیری چون «متعنی» (تو مرا بهره مند ساز.) «لا- استبدال» (تا من آن را تغییر ندهم) در این عبارت وجود دارد که مسائل اعتقادی فراوانی در آنها نهفته و البته طرح آن خارج از حوصله ی این بحث اجمالی است.

[۱۴] و طریقه حق لا ازیغ عنها و تبه رشد لا اشک فیها]

امام سجّاد علیه السلام بعد از درخواست هدایت _ با آن ویژگی ها که برشمرده شد _ اینک راه آن هدایت بی هیچ لغزش و انحراف و انگیزه ی قوی درونی _ آن هم به صورت استوار _ را از خدا می خواهد.

پیش از این در توضیح عبارت «وانته بتیتی إلى أحسن التّیات» به تفصیل سخن گفته شد. در این بخش دو واژه ی زیغ و شک، اجمالا توضیح داده می شود، آن گاه در تمام عبارت با این توضیحات ژرف نگری خواهد شد.

زیغ در لغت به معنی انحراف از حق است. راغب آن را «المیل عن الاستقامه» (تمایل به کجی) و دیگران مطلق میل ترجمه کرده اند؛ امّا کاربرد قرآنی آن، همواره روی گردانی از حق می باشد که در نتیجه معنی راغب با آن منطبق است. در نهج البلاغه نیز همانند قرآن، انحراف از حق معنی شده است. این معنی در عبارت حضرت سجّاد علیه السلام نیز به چشم می خورد: «راه حقّی که از آن منحرف نشوم». در آیه ی (رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا) (۱) نیز انحراف از حق و هدایت مطرح است.

شک در لغت به نظر راغب، اعتدال و تساوی نقیضین نزد فرد است. یعنی انسان به هیچ وجه نسبت به دو طرف یک قضیه یقین نکند و مرجّحی هم نداشته باشد، لذا ترجیحی ندهد. وقتی این کلمه با واژه ی ریب همراه می شود به معنی تردید و امر اضطراب آور معنی می شود. این کلمه در قرآن ۱۵ بار تکرار شده و ظاهراً خود نوعی از جهل است. این شک وقتی در نهاد انسانی شکل گرفت، او را تا مرز کفر پیش می برد و دینش را به مخاطره می اندازد که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الشّک یفسد الدّین.» (۲)

«الشّک کفر.» (۳)

«الشّک یحبط الإیمان.» (۴)

«خلاصه این که شک، نوعی کفر است که دین را تباه می سازد و ایمان را نابود می کند.»

شک در مقابل یقین و ثمره ی جهل دانسته شده است که:

ص: ۶۳

۱- آل عمران (۳): ۸.

۲- همان: ۶۹۹.

۳- غررالحکم: ۱۰۷.

«الشك ثمره الجهل» (۱)

«الشاك لا يقين له» (۲)

«الشك يفسد اليقين و يبطل الدين» (۳)

«شك، ثمره جهل است، يقين را تباه می سازد و دین را باطل می کند. و صاحب آن يقين ندارد.»
در قاموس روایات، داناترین مردم آن کس دانسته شده که هیچگاه شك، يقينش را زایل نسازد:

«أعلم الناس من لم يُزل الشك يقينه» (۴)

«داناترین مردم کسی است که شك، يقين او را ذایل نکند.»

ثمره ی این تردید، حیرانی است: «ثمره الشك الحيره» (۵). در عین حال، سبب

حیرت شك است: «سبب الحيره الشك» (۶) یعنی که این دو بدین سان، یکدیگر را تشدید می نماید.

این بیان حضرت علی علیه السلام جالب توجه است که:

«من عمى عما بين يديه، غرس الشك بين جنبيه» (۷)

«کسی که نابینا باشد در برابر آنچه پیش روی خود دارد (قیامت)، نهال شك را در میان دو پهلوئی خود (قلب خود) می کارد.»
پشت کردن به واقعیت های روشن زندگی و چشم پوشی از آن ها در تمامی مقولات، کاشتن نهال شك _ با آن همه پی آمد ناهنجار_ در دل تلقی شده است.

گمان بد و ناروا، از مقدمات قطعی بروز شك معرفی شده است: «يسير الظن الشك» (۸).

حال با این توضیحات به جمله ی امام سجاد علیه السلام بازمی گردیم که: خدایا، تحقق آن هدایت پایدار و انگیزه ی استوار را که پیش از این از تو درخواست نمودم، در راه حقی قرار بده که از آن روی نگردانم و منحرف نشوم، و قصد

ص: ۶۴

۱- همان: ۷۲۴.

۲- همان: ۱۰۱۵.

۳- همان: ۱۸۹۴.

۴- همان: ۳۲۰۸.

۵- همان: ۴۶۱۹.

۶- همان: ۵۵۴۰.

۷- همان: ۸۰۸۴.

۸- همان: ۱۰۹۷۷.

رشد یافته ای مراده که هرگز در آن تردید به خود راه ندهم.

در این بخش، دو ارزش متعالی از خداوند درخواست شده :

اول این که راه حق پیماییم، بی هیچ انحراف و کجی.

دوم این که قصد و نیت راه یافته ای داشته باشیم، بی هیچ تردید و دودلی.

یعنی که هم در راستای هدایت راهی باشیم و هم انگیزه ی قوی برای حرکت استوار در این مسیر داشته باشیم.

شکی که در این عبادت حضرت سجاد علیه السلام از آن می گریزیم، خود در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام اقسامی دارد :

«و الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي وَالْهَوْلِ وَ التَّرَدُّدِ وَ الْاِسْتِسْلَامِ. فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دِينًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلَةً. وَ مَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبِيهِ. وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَ طِئْتُهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ. وَ مَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَاكِهِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ هَلَكَ فِيهِمَا.» (۱)

«شک بر چهار شعبه است: بر مراء و جدال، ترس، تردید و خودباختگی. هرکس مراء (لجاجت در گفت و گوها) را عادت خود قرار دهد، هرگز از شب (تاریکی تردید) به صبح (نور یقین) گام نمی نهد. هرکس از آینده بترسد، به قهقره بر می گردد. هرکس در تردید و دودلی بماند، زیر سُم شیطان ها له می شود. و هرکس خود را ببازد، در برابر عوامل هلاکتی که در دنیا و آخرت وجود دارد، در هر دو عالم به هلاکت می رسد.»

چهار مورد _ جدال بی حاصل، ترس بی مورد، تردید ناروا، تسلیم بی قید و شرط _ از شعب شک است و طبیعتاً همان ثمرات ناپسند شک را به بار می آورد.

[۱۵ _ وَ عَمْرِي مَا كَانَ عَمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ. فَإِذَا كَانَ عَمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ، قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ.]

عمر: قرآن خطاب به آن ها که پس از مرگ و گرفتاری به عذاب خداوندی تقاضای بازگشت می نمایند، می فرماید: (أَوَلَمْ نَعْمَرِكُمْ مَا يَنْتَظِرُ فِيهِ مِنْ تَذَكُّرٍ). «آیا آن اندازه به شما عمر نداده ایم که در آن هرکس بخواهد به یادآوری برسد، تذکر گیرد؟»

برای آن که زمینه ی این تذکر را یادآور شود، به دنبال آن می فرماید: (وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ). «هشدار دهنده (پیامبر و امام) نیز (از جانب خداوند) به نزد شما آمد.»

نتیجه ی عدم تذکر و عدم توجه به پیام و هشدار پیامبران را در نهایت آیه این چنین بیان می دارد: (فَدُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ) (۲). «اینک بچشید (کیفر الهی در

دوزخ را)، که ستمکاران، یار و یاور ندارند.»

براساس این آیه، در منطق قرآن، عُمر:

اولاً برای متذکر شدن است.

ص: ۶۵

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

۲- فاطر (۳۵): ۳۷.

ثانیاً پیامبران زمینه های این تذکر را فراهم می آورند.

ثالثاً ثمره ی عدم تذکر و بی توجهی به هشدار پیامبران، گرفتار شدن به عذاب الاهی است.

حال که چنین است، این عمر را در چه زمینه ای باید به کار گرفت تا مشمول این کلام کوبنده ی مولای متقیان علیه السلام نشویم که فرمود:

«فيا لها حسره على كل ذي غفله أن يكون عمره عليه حجه و ان تؤدیه أيامه إلى الشقوه.» (۱)

«بسا حسرت که به اهل غفلت می رسد، که عمر او، حجت و دلیلی در برابرش باشد، در حالی که روزگارش او را به شقاوت بکشاند.»

بنا به این بیان، انسان غافل عمرش را به گونه ای تباه می کند که خود حسرت خواهد برد و عمرش علیه او شهادت خواهد داد؛ انسان غافلی که روزگارش او را به شقاوت می کشاند.

باید به این نکته توجه شود که در منطق دین، از هر یک از مقاطع عمر، تلقی ویژه ای به عمل آمده، مثلاً-امام صادق علیه السلام می فرماید :

«إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فِسْحِهِ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَىٰ مَلَكِيهِ إِنَّ يَ قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِي عُمَرَ، فَعَلَّطًا وَشَدَّادًا وَتَحَفُّظًا وَاِكْتِبًا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلٍ وَكَثِيرَةَ وَصَغِيرَةَ وَكَبِيرَةَ.» (۲)

«انسان تا زمان چهل سالگی برای کار خود، گشایش (فرصت) دارد. چون به سنّ چهل رسید، خدای عزوجلّ به دو ملک (موکل بر) او می فرماید: من بنده ام را (به اندازه کافی) عمر دادم، پس بر او غلیظ باشید، سخت بگیرید، نگاهبان او باشید، و تمام کارهایش را بنویسید: اندک و زیاد آن، کوچک و بزرگ آن.»

یعنی که انسان با گذر از چهل سالگی وارد مقطع بسیار حسّاسی از عمر خود می شود، به طوری که بعد از گذر از این مرز، اگر خیرش بر شرّش غلبه نکرده باشد، به تعبیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «فليتَهَجَزْ إِلَى النَّارِ» (۳). در چنین حالتی است که باز به بیان رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم :

«إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ، قَبْلَ الشَّيْطَانِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: هَذَا وَجْهٌ لَا يَفْلَحُ.» (۴)

«وقتی انسان به سنّ چهل برسد، اما خوبی های او بر بدی هایش غلبه نکرده باشد، شیطان پیشانی او را می بوسد و می گوید: این صورتی است که رستگار نمی شود.»

١- نهج البلاغه، خطبه ى ٦٤.

٢- بحار الأنوار: ٣٨٨ ٨٣.

٣- مشكوه الأنوار: ١٦٩.

٤- همان.

به بیان دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توجّه کنید که می فرماید :

«أبناء الأربعين! زرع قد دنا حصاده. أبناء الخمسين! ما ذا قدّمتم و ماذا أخّرتم؟ أبناء الستين! هلّموا إلى الحساب، لا عذر لكم. أبناء السبعين! عدّوا أنفسكم من الموتى.» (۱)

«چهل ساله ها! آماده ی درو شوید. پنجاه ساله ها! چه پیش فرستاده اید و چه به دنبال دارید؟ شصت ساله ها! بی هیچ عذر و بهانه آماده ی حساب رسی شوید. هفتاد ساله ها! خود را در شمار مردگان بدانید.»

به راستی اگر عمر چنین است، آن را در چه زمینه باید به کار گرفت؟

پاسخ یک کلام است: این گوهر گرانبها، باید تنها در مسیر طاعت و بندگی صرف شود و بس، که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«أحفظ عمرک من التّضح له فی غیر العباده و الطّاعه.» (۲)

«عمر خود را نگاه دار، از این کههدر غیر عبادت و اطاعت به کار رود.»

این حکمت های علوی را باید به گوش جان بشنویم :

انسان باید بداند :

«إنّ عمرک مہر سعادتك، ان انفذته، انفذته، فی طاعه ربّک.» (۳)

«عمر تو، کابین ساعات توست. اگر آن را به کاربری، که در مسیر اطاعت خدایت به کارگیری.»

«انّ أنفاسک أجزاء عمرک، فلا تُفنها إلّا فی طاعه ربّک.» (۴)

«به راستی، نفس های تو، پاره هایی از عمر توست. پس آن را صرف مکن، مگر در جهت طاعتی که (به خداوند) نزدیک سازد.»

و اگر جز این باشد :

«من أفنی عمره فی غیر ما ینجیه، فقد أضاع مطلبه.» (۵)

«کسی که عمر خود را صرف کند در جه آنچه نجاتش نمی دهد، خواسته خود را تباه ساخته است.»

و خلاصه این که :

«رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَلِمَتْ أَنَّ نَفْسَهُ خُطِئَ إِلَى أَجَلِهِ، فَبَادَرَ عَمَلَهُ وَ قَصَرَ أَمَلَهُ.» (٤)

ص: ٤٧

١- بحار الأنوار: ٧٣: ٣٩١.

٢- ميزان الحكمة: ١٣٩٢٢.

٣- غرر: ٣٤٢٩.

٤- غرر: ٣٤٣٠.

٥- غرر: ٨٩٣٢.

٦- غرر: ٥٢١٤.

«خداوند، رحمت آورد بر کسی که بداند نفس او، گامی است که به سوی اجل خود بر می دارد؛ پس به عمل خود بشتابد و آرزوی خود را کوتاه کند.»

حال با این آگاهی ها، به کلام امام سجّاد علیه السلام توجه می کنیم که از خدای متعال عمری می خواهد که صرف طاعت و بندگی او شود. اگر عمر از این مسیر خارج شود، به تعبیر حضرتش بستر زندگی، مرتع شیطان خواهد بود. در چنین حالتی رواست که انسان باید مرگ خود را از خدا طلب کند؛ چرا که آن عمر که در طاعت خداوندی به کار گرفته نشود و مرتع شیطان گردد، دشمنی و غضب خداوند را در پی خواهد داشت.

در این جا بد نیست کمی هم با شیطان و شیوه های عمل او آشنا شویم تا در جریان عمر، به عنایات الاهی تا سر حدّ امکان، از دام های ابلیس به دور بمانیم. او خود سوگند یاد کرده که: (فَبَعَثْنَاكَ لِأَعْوِيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ) (۱). در عین حال پیشاپیش ناتوانی خود

را نسبت به گروهی ابراز داشته که: (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ) (۲). همچنین با

اطمینان خاطر کامل، طرح های خود را نیز قبل از اجرا و دام گستری معرفی کرده است که :

(لَأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَا آتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنِ إِيْمَانِهِمْ وَ عَنِ شِمَائِلِهِمْ، وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (۳).

«به حتم و یقین، در صراط مستقیم تو، سر راه آنها می نشینم. سپس به یقین در پیش روی آنها، پشت سرشان، از سمت راست و چپ آنها نزدشان خواهم آمد. آنگاه می بینی که بیشتر آنها سپاسگزار نیستند.»

او بر سر راه راست می نشیند و دام می گستراند و گویی همه ی راه ها را بر انسان می بندد. در روایات، هر یگ از این حملات گسترده، به گونه ای تبیین شده و همه در جای خود صحیح است؛ ولی ثمره ی نهایی آن است که همه ی راه های نجات بر انسان بسته می شود. آری، «شیطان از پیش رو می آید. آخرت را ساده و بی مقدار نشان می دهد. از دنبال می آید، وابستگی به مال و اولاد را شدیدتر می کند. از راست می آید، کار دین داری فرد را تباه می کند و از چپ می آید تا بساط شهوت و لذت را برای او بگستراند.» (۴)

و چه بیچاره است انسانی که پیشاپیش این طرح های شیطان را بشناسد و در عین حال به دام او درافتد. شیطان دشمنی است که :

ص: ۶۸

۱- ص (۳۸): ۸۲ به عزّت سوگند که حتماً تمام آنها را به گمراهی می کشانم.

۲- حجر (۱۵): ۴۰ مگر آن گروه از بندگانت را که خالص شده اند.

٣- أعراف (٧): ١٧.

٤- امام باقر عليه السلام ، تفسير صافي ذيل همين آيه.

«نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَ نَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا» (۱)

«پنهانی در سینه ها نفوذ می کند و در گوش ها به نجوا می دمد.»

باید راه ها را بر شیطان بست و ردّ پایی از او در اعمال خود باقی نگذاشت، چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام شیعه را توصیه می کند که :

«لَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِي عَمَلِكَ نَصِيْبًا وَلَا عَلَي نَفْسِكَ سَبِيْلًا» (۲)

«برای شیطان در عمل خود بهره ای قرار مده، و راهی برای او بر درون خود باز مکن.»

باید به هر قیمت که شده با او درافتاد که :

«صَافُوا الشَّيْطَانَ بِالْمَجَاهِدَةِ، وَ أَغْلِبُوهُ بِالْمُخَالَفَةِ؛ تَزَكُوا أَنْفُسَكُمْ وَ تَعْلُوا عِنْدَ اللَّهِ دَرَجَاتِكُمْ» (۳)

«در برابر شیطان به مجاهده بایستید و با مخالفتش بر او غلبه کنید، تا درون هایتان به پاکی برسد و درجات شما نزد خدا برتری یابد.»

ثمره ی این درافتادن با شیطان، پاکي نفوس در نتیجه علو درجه و مرتبت در پیشگاه خداست.

امام علیه السلام ثمره ی گرایش به شیطان را حضور در صحنه ی بغض شدید خداوندی می داند؛ همان بغض و دشمنی که به بیان قرآن کریم: (...لمقت الله أكبر من مقتكم...) (۴)

یعنی که این بغض و دشمنی، بسیار برتر و شدیدتر از دشمنی های معمول میان انسان هاست. خلاصه این که ضربه بسیار شدید است و باید از آن گریخت، مبادا انسان در میدان چنین بغض و دشمنی قرار گیرد و مشمول غضب خدا شود. به فرموده ی قرآن :

«وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ» (۵)

«کسی که غضب من بر او روا شد، سقوط می کند.»

این غضب در تبیین معصوم با جمله ی «هو العقاب»، مجازات دانسته شده است. (۶) این

واژه در لغت، «جوشش و غلیان خون قلب برای انتقام» ترجمه شده است. (۷)

ص: ۶۹

٢- غرر: ١٠٢٧٣.

٣- غرر: ٥٨٨١.

٤- غافر (٤٠): ١٠.

٥- طه (٢٠): ٨١.

٦- كافي: ١١٠ ١، باب الإرادة من صفات الفعل.

٧- مفردات.

اینک یک بار دیگر، فهرست وار مسائل مطرح شده در این بخش از کلام امام سجّاد علیه السلام را یادآور می شویم:

__ عمر، نعمت است آن گاه که در طاعت خداوندی به کار رود.

__ عمر، نعمت است آن گاه که در مسیر شیطان مصرف شود.

__ مرگ در حالت دوم بهتر از زندگی است.

__ ثمره ی قرار گرفتن در دست شیطان، خریدن غضب و خشم خداوندی بر خود است.

__ مقت و غضب خداوندی، همان هلاکت شدید و عقاب سخت است.

[۱۶ _ اللَّهُمَّ لاتدع خصله تعاب منّی إلا أصلحتها، و لا عابئه أوّنب بها إلا حسنتها، و لا أکرومه فی ناقصه إلا أتممتها.]

امام سجّاد علیه السلام در جملات پیشین این بخش دعا از خدای متعال، هدایت نیکو، راه و روش صحیح، نیت رشدیافته و عمری مفید درخواست می نمایند. اینک به طرح سه موضوع جدید می پردازد که همگی مربوط به اخلاق کریمه ی انسانی و درمان کاستی ها در این زمینه است. حضرتش از خدای متعال عمر مفید می خواهند که قرار است مرتع شیطان نباشد و ثمره اش مصون ماندن از بغض و غضب الاهی است. این امر چنین اقتضا دارد تا انسان از نارسایی ها و نواقص به دور باشد و در اوج شایستگی قرار گیرد. این سه موضوع __ به آن ترتیب که امام علیه السلام مطرح فرموده اند __ عبارتند از:

__ لاتدع خصله تعاب منّی إلا أصلحتها: «اصلاح ویژگی هایی که موجبات سرزنش و نکوهش انسان می شود»

جا دارد که این جمله انسان را به خود بیاورد تا به دقت، خویش را ارزیابی کند و ببیند:

اولاً چه خصوصیتی می تواند چنین باشد؟

ثانیاً چه مقدار از آن خصوصیات در خودش موجود است؟

ثالثاً راه درمان هر یک از آن ها چیست؟

رابعاً به کار عملی در اصلاح خود پردازد.

این چهار موضوع، خود در دو شاخه ی کلی علم و عمل قرار دارد. این همان روح دعای مکارم الأخلاق و اساساً روح تربیت اسلامی است که به توصیه ی تنها اکتفا ننموده و در یک حوزه ی محدود سخن به میان نیاورده، بلکه همه جا با گستردگی و نگرش عمیق و بسیار فراتر از تعریف معمول اخلاق حرکت کرده است.

در این جا فهرست وار، برخی از اخلاق ناپسندی را که می تواند در انسان وجود داشته باشد و موجبات نکوهش او را فراهم آورد صرفاً به منظور اطلاع یادآور می شویم. هر یک از این موارد می طلبد تا پیرامونش سخن رانده شود، ابتدا تعریف گردد

و سپس آفات و ثمرات ناشی از آن برشمرده شود :

اثم، اثر (تکبر)، امل، بخل، استبداد رأی و عمل، بدعت، تبذیر، بطر (سرخوشی و سرمستی) از نعمت، بطاله (بی کاری)، بهتان، جبن، جدل، جزع، جفا، جور، جهل، حدّه (خشم و تندی)، حرص، حرام گرایی، حسد، حسرت، حقد، حماقت، خدعه، خرق (خسونت)، خصومت، خلاف (ناسازگاری)، سوء خلق، دنائت، ذلّت، اصرار بر گناه، کوچک شمردن گناه، گناه آشکار، خوش حالی به گناه، ریا، استرسال (سبک عقلی)، اسراف، سعایت، مسامحه در گناه، سُمعه (ریا و تظاهر)، اسائه، شتم (دشنام گویی)، شر، شره (آز)، شطط (ستم و دوری از حق)، شک، شکایت، شماتت، شهوت، شین (عیب و

ص: ۷۰

زشتی)، استصغار (کوچک شمردن)، گمراهی، تضييع، طعنه، طغيان، طمع، ظلم، سوءظن، عتاب، عجب، عجز، عداوت، تعريض، تعلل (بهانه جویی و پایه پا کردن و سستی)، معاندت، عنف، ما لا یعنی (پرداختن فرد به آن چه که به کار او نمی خورد و به او مربوط نیست)، عار (ننگ و عیب و رسوایی)، تعبیر (سرزنش)، عیب جویی، عیب بینی، غباوه (کودنی و نفهمی)، غدر (بی وفایی)، غرور (فریب و بی خبری)، غش (تقلب)، غضب، غضب، غفلت، تغافل، غلط، غل، غلو، غی، غیبت، فجور، فحش، فخر، فرقت (انصاف و جدایی)، اقتحام (بیگدار به آب زدن)، قساوت، تقاطع (بریدن از هم)، کبر و خودبینی، کذب، کسالت، تکلف (بیهوده خود را به رنج انداختن)، لثامت، لجاج، لعب، لغو، تلویح (کنایه و گوشه زدن)، لهو، مراء، افراط در مزاح، منت گذاری، مطل (درنگ در پرداخت حق)، مکر، تملق، نفاق، انتقام جویی، سخن چینی (نمیمه)، توانی (سستی و کاهلی)، تهمت، هزل، هذر (یاوه گویی)، هوپیرستی، هوان (پستی و خواری)، یأس و نومیدی و ...

آن چه یاد شد، برخی از عناوین زشت اخلاقی است که می تواند انسان به ازای هر یک از آن ها مورد سرزنش و نکوهش اطرافیان خود قرار گیرد. این تنوع و گستردگی عناوین، حساسیت درخواست امام سجاد علیه السلام از خدای متعال را می رساند.

بر این عناوین در کتب روایی و مجموعه های اخلاقی ابوابی گشوده شده که به خوبی می تواند مورد دقت و بررسی و راه یابی قرار گیرد.

بار دیگر آن چهار مرحله ی علمی _ عملی را که در آغاز این بخش آوردیم، مورد نظر قرار دهید: شناخت عیوب، پی جویی در خود، درمان و اقدام که هر یک از این ها، بدون دیگری راه به جایی نخواهد برد.

نکته ی مهم این که تنوع و گستردگی این عناوین، نباید یأس در ما به دنبال بیاورد که فکر کنیم کار از کار گذشته و اصلاح پذیری غیرممکن و دشوار است. هرگز چنین نیست. بلکه باید به یقین دانست که «ما لا یدرک کله لا یتراک کله»

_ و لا عائبه اونت بها إلا حسنتها. جبران کاستی که به خاطر نداشتن آن سرزنش می شویم.

_ و لا اکرومه فقی ناقصه إلا اتممتها. و تکمیل صفات پسندیده ای که در من هست، اما به کمال نرسیده است.

این دو درخواست نیز دقیقاً در همان راستای خودسازی مطرح است. انسان باید از یک سو، از میدان سرزنش و نکوهش دیگران فاصله بگیرد که این جز با اصلاح خود ممکن نیست. امّا از سوی دیگر باید با حرکت تکاملی در مدارج مختلف، موجبات جا افتادن هر چه بیشتر خود را در میان مردم _ آن هم با قصد خیر و خیرخواهی _ فراهم آورد. آن گاه معنای این بیان امام علی علیه السلام آشکار می شود که :

«من زاد الله کرامه، فحقیق به أن یزید الناس إکراماً.» (۱)

«هر که نسبت به خدا بر کرامت بیفزاید، شایسته آن است که مردم بر کرام او بیفزایند.»

از دیاد کرامت بخشی از سوی خدا، می طلبد که انسان کریم بر کرم خویش در میان مردم بیفزاید. دنیا نزد انسان کریم النفس بسیار حقیر می گردد و چنین می شود که زر و زیور و تعلقات آن، توان فریب چنین انسانی را نخواهد داشت. از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«مَنْ كَرَمَتْ نَفْسَهُ صَغُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» (۱)

«کسی که خود را بزرگ بدارد، دنیا در دیده او کوچک می نماید.»

چنین انسانی همواره با دو نشان در بین مردم ممتاز است: خوش رویی و بخشش.

«يَسْتَدِلُّ عَلَى كَرَمِ الرَّجُلِ بِحَسَنِ بَشْرِهِ وَ بَذْلِ بَرِّهِ» (۲)

«خوش رویی و بذل نیکی، دلیل بر کرامت انسان است.»

به طور خلاصه آنچه امام علیه السلام در این قسمت دعا، از خدای متعال می خواهد: هدایت پایدار، راه رشد استوار، نیت ثابت و پابرجا و رشدیافته، عمری به کار گرفته در اطاعت خدا، گریز از خدمت شیطان، مرگ پیش از شمول غضب و خشم خداوندی، اصلاح کاستی های مورد سرزنش و حرکت استوار در بلندای کرامت.

امید است با توضیحات ارائه شده در سطور و صفحات پیشین تبیینی روشن از این درخواستها به عمل آمده باشد و به خوبی دریافته باشیم که هر یک از این ارزشها چه نقش سازنده ای در زندگی فردی و اجتماعی ما ایفا می نماید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ابدلنی مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ الْمُحِبَّةِ، وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمُوَدَّةِ، وَ مَنْ ظَنَّهُ أَهْلَ الصَّلَاحِ الثَّقَةِ، وَ مِنْ عداوَةِ الْاَدْنِيْنَ الْوَالِيَةِ، وَ مِنْ عقوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةِ، وَ مِنْ خذلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةِ، وَ مَنْ حُبَّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحِ الْمَقَةِ، وَ مِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمِ الْعَشْرَةِ، وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةِ الْأَمْنَةِ»

[۱۷ _ ابدلنی من بغضه أهل الشنآن المحبته]

تبدیل دشمنی و کینه ی اهل عداوت به محبت

این نکته باید برای ما آموزنده ی این واقعیت باشد که ده ها دوست برای انسان کم و یک دشمن برای او زیاد است. در نتیجه باید از دشمن تراشی برای خود پرهیز داشته باشیم. این خصلتی است ناپسند که متأسفانه نوع مردم گرفتار آنند. در مقابل، در مسائل تربیتی، محبت معجونی کارساز است که مورد غفلت قرار می گیرد. این موضوع ما را بر آن می دارد تا عوامل دشمن تراشی را شناخته و از خود دور کنیم و متقابلاً موجبات محبت را بشناسیم و به کار گیریم که این خود، مقوله ی گسترده ی

دیگری است.

«مَن زرع العدوان حصد الخسران.» (۲)

ص: ۷۲

۱- غرر: ۹۱۳۰.

۲- غرر: ۱۰۹۶۳.

۳- غرر: ۸۰۳۳.

نکته ی لطیف دیگر این که امام سجّاد علیه السلام زبان به نفرین آن دشمنان نمی گشاید و از خدا نمی خواهد آنان را از روی زمین بردارد؛ بلکه این تبدیل دشمنی به محبت را از خداوند مسألت می دارد؛ گویی که این کار شدنی است. چه بهتر که انسان، گام به گام، به گونه ای حرکت نماید که از شمار دشمنان خود کاسته و به خیل دوستان خویش بیفزاید. این نیز آموزش دیگری است که در بهره وری از این بخش دعا به دست می آید.

موضوع دیگر این که عداوت و محبت دو مقوله ی نفسانی است که ریشه در نفسانیات ما دارد و هر یک منشأ آثاری در خارج می گردد. در این بخش امام علیه السلام بحث ریشه ای را از خدا می طلبد. در مورد عداوت، از خدا می خواهد که ریشه خشکانیده شود. در مورد محبت نیز روئیده شدن این نهال و جای گزینی آن را در نفس انسان از خداوند درخواست می نماید. آثار هر یک از این دو عامل، مسأله ی دیگری است که جداگانه باید از آن گفت و گو نمود.

آموزش عملی برای ما هم این است که باید در برخورد با عداوت و برخورداری از محبت، حرکت ها و برنامه ریزی های ریشه ای داشته باشیم. البته این مهم تنها با شناخت عوامل دشمنی زا و محبت آور (یعنی همان نکته ی اول)، حرکت برای تقلیل و تبدیل دشمن به دوست (یعنی نکته ی دوم) (۱) و برخورد و برخورداری ریشه ای با هر یک از این دو (یعنی نکته ی سوم) امکان پذیر خواهد بود.

به عنوان نمونه به این آموزش عملی قرآن، ژرف بنگریم که خداوند بزرگ به پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مشرکان می فرماید :

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ أَمْنَهُ﴾ (۲)

«اگر یکی از مشرکان به پناهت در آمد، او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امنش برسان.»

در پناه این روش می توان دشمن دیروز را به دوست فردا تبدیل نمود. برخوردهای دفعی و حذفی بی منطق _ حتی اگر برخاسته از عقیده ی درونی باشد _ زمانی که به عنوان اولین و تنها وسیله تلقی شود، قطعاً پاسخ مناسبی نخواهد داد؛ مگر آن که در پایان یک دوره تلاش و به کارگیری همه ی روش ها و اطمینان از عدم کارآیی آن ها، به عنوان آخرین چاره مطرح گردد.

نمونه ی دیگر، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکان مکه در جریان فتح این شهر است که چگونه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غلیان احساسات یاران خود را مانع شد. در نتیجه به جای بروز روش های خشن زیر شعار آنان که «الیوم یوم المحلّمه» بود، شعار «الیوم یوم المرحمه» را پیش آورد. داستان آن و نقش اجرایی امام علی مرتضی علیه السلام در این جریان در سیره ی نبوی ثبت و ضبط گردیده است.

به هر صورت باید بدانیم که «مواقف الشّان تُسَخَطُ الرّحمان و تُرضی الشّیطان و تُشین الإنسان» (۳) «استقرار در موضع

١- غرر: ٩٧٨٥ «معاداه الرّجال من شيم الجهّال».

٢- توبه (٩): ٩.

٣- غرر الحكم: ١٠٥٨٨.

دشمنی، سه پی آمد زشت دارد: غضب خداوند، رضایت

شیطان، وحشت و اضطراب انسان.» امّا در مقابل، محبّت سرمایه ای بزرگ است که: «أنفع الكنوز محبّه القلوب» (۱) «سودمندترین گنج ها، محبّت دلهاست.»

به هر حال بسیار به جاست که رفتارهای خود را با الهام از این کلام و دعای زیبای امام سجّاد علیه السلام زیر ذره بین ببریم و بررسی کنیم که تا چه حد، از سر ناآگاهی، بر شمار دشمنان خود و مکتبمان افزوده و به اصطلاح امروزی، خودی ها را از خود رانده ایم. یادمان باشد که پیشوایمان، از خداوند متعال، می خواستند که محبّت به خود را در دل دشمنان آنها جایگزین سازد. «أبدلنی من بغضه أهل الشّان المحبّه».

امام در ادامه می فرماید:

[۱۸ _ وَ من حسد أهل البغی المودّه]

«خدایا، حسد آنان را که راه ستم و تجاوز بر من پیش گرفته اند، به مودّت و مهربانی تبدیل نمای.»

می دانیم که بغی در منطق دین محکوم است و خداوند در شمار محرّمات، موضوع (و البغی بغیر الحق) (۲) را برمی شمارد. به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ سَلَّ سِيفَ

البغی قُتِلَ بِهِ» (۳) بغی شمشیری است که سرانجام صاحب خود را از پای در می آورد. در

این صورت باید این هشدار را به جان خرید که:

«أَنْظِرْ أَنْ لَا تَكَلِّمَنَّ بَكَلِمَةٍ بَغِيٍّ أَبَدًا، وَ إِنْ اعْجَبْتِكَ نَفْسُكَ وَ عَشِيرَتُكَ.» (۴)

«بنگر که هرگز به کمه ای در تجاوز ناروا به حقوق دیگران سخن نگویی، اگر چه خودت و دودمانت را خوش آید.»

از طرف دیگر به تعبیر روایات: «إِذَا أَمَطَرَ التَّحَاسُدَ انْبَتَتِ التَّفَاسِدُ» (۵)

حسدورزی همان و رشد و نموّ شجره ی خبیثه ی فساد و تباهی همان.

اینک به این مطلب دقّت می کنیم که حسدورزی با این آثار زیان بار، آن هم از سوی «اهل بغی» با آن تعاریفی که به گوشه هایی از آن اشاره رفت، چه ثمرات شومی به بار خواهد آورد. اینجاست که امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال می خواهد که این پدیده را به مودّت و دوستی تبدیل سازد. «وَ من حسد أهل البغی المودّه» مودّتی که اگر شکل گیرد، به مصداق حدیث «المودّه تعاطف القلوب فی اتّلاف الأرواح» (۶) قلب ها را در الفت

١- غرر: ٢٩٧٣.

٢- اعراف (٧): ٣٣.

٣- ميزان الحكمة: ١: ٤٤٠.

٤- امام صادق عليه السلام ، بحار الأنوار: ٧٥: ٢٧٩.

٥- امام علي عليه السلام ، ميزان الحكمة: ٢: ٤٢٢.

٦- مؤدّت، عاطفه متقابل دلهاست با همساني روح ها.

و آرامش روحی به هم پیوند می دهد.

[۱۹_ و من ظنّه اهل الصلاح النّقه]

حال که این حسد و دشمنی جای خود را به مودّت و محبّت داد، امام علیه السلام سراغ مردمی دیگر می رود و سخن از «اهل صلاح» می آورد که گمان بد ایشان نسبت به خود، نزدیکان و دشمنی آنان، ارحام و بستگان چه می کند و اگر مورد عاقّ آنان قرار گرفت، چه می شود.

می بینیم که امام علیه السلام در این جا از هفت طبقه و گروه مختلف و عملکرد و تلقّی ناصواب آنان نسبت به خود سخن به میان می آورند. حضرتش در مقابل اعمال منفی آنان، واژه های مثبتی را برای خود از خداوند طلب می نمایند. در بین این هفت گروه، هم مردم صالح و هم گروه ظالم، هم نزدیکان و هم خویشان به چشم می خورند.

دو واژه ی ثقه و ظنّه جای دقّت دارد. ریشه ی لغت ظنّه همان ظن است که در قرآن هم کاربرد نسبتاً گسترده ای دارد و به صورت های مختلف به کار رفته است.

ظن در لغت عرب به معنی احتمال قوی در مقابل و هم قرار دارد، به معنای احتمال ضعیف و شک که تساوی دو طرف است. به نظر بعضی لغویین، ظنّ در علم و شک هم به کار می رود. البتّه در قرآن چنین نیست و معمولاً- ظن، جای گزین علم نمی شود نظیر :

(و ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ أَنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ) (۱)

«آنان بدان امر، علمی ندارند. فقط از گمان پیروی می کنند.»

(مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) (۲)

«آنان بدان امر، علمی ندارند. فقط گمان می برند.»

گاهی گمان می رود که ظن به معنی یقین هم در قرآن به کار رفته مانند :

(الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ) (۳)

«آنان که یقین دارند که به لقای خداوند می رسند.»

(أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ) (۴)

«آیا آنان یقین ندارند که در روزی بزرگ برانگیخته می شوند؟»

-
- ١- نجم (٥٣): ٢٨.
 - ٢- جاثيه (٤٥): ٢٤.
 - ٣- بقره (٢): ٢٤٩.
 - ٤- مطفيين (١٣): ٤ و ٥.

ولی با کمی دقت، نادرستی این مطلب آشکار می شود. برای آخرت یقین لازم است نه ظن: (وَ بِالْآخِرِ هُمْ يوقنون) (۱)؛ اما همان احتمال قوی _ با توجه به طبع انسان _

برای احساس حالت هشدار نسبت به آخرت و قیامت کافی است. در نتیجه همان معنی احتمال قوی مطرح می گردد؛ چرا که انسان همواره از خطر محتمل می گریزد. (۲) به هر

حال، در منطق قرآن :

(إِنَّ الظَّنَّ لَا یغنی من الحَقِّ شیئاً). (۳)

«به راستی، گمان، انسان را از حق بی نیاز نمی کند.»

علاوه بر همه ی آن چه گفته شد، از برخی آیات معنی گمان بد هم برای ظن مستفاد می شود. نظیر :

(اجتنبوا کثیراً من الظَّنِّ ان بعض الظَّنِّ إثم). (۴)

«از بسیاری از گمان ها پرهیزید، که برخی از گمان ها گناه است.»

(ذَلِکَ ظَنُّ الدِّینِ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِّلَّذینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ). (۵)

«این است گمان کافران؛ پس وای بر کافران از آتش دوزخ.»

گاهی هم به این مطلب تصریح شده مانند :

(الظَّانِّینَ بِاللَّهِ ظَنُّ السُّوءِ). (۶)

«کسانی که گمان بد به خداوند بردند.»

در روایات گاهی کلمه ی ظنّ با قید صواب آمده است مانند :

(الظَّنُّ الصَّوَابُ من شیمِ أُولی الألباب) (۷)

«گمان درست، از عادت های خردورزان است.»

ص: ۷۶

۱- بقره (۲): ۴.

۲- البتّه راغب در مفردات گفته است که اگر بعد از ظن، إنّ و یا إنّ آورده شود، ظن به معنی یقینه کار می رود و آیات بالا

را هم دليل آورده است.

۳- يونس (۱۰): ۳۶.

۴- حجرات (۴۹): ۱۲.

۵- ص (۲۹): ۲۷.

۶- فتح (۴۸): ۶.

۷- اميرالمؤمنين عليه السلام ، ميزان الحکمه: ۱۱۲۲۳.

«ظَنَّ ذُو النَّهْيِ وَالْأَلْبَابَ أَقْرَبَ شَيْءٍ مِنَ الصَّوَابِ» (۱)

«گمان صاحبان عقل و خرد، نزدیک ترین مورد به حقیقت است.»

این تلقی تا جایی در روایات پیش رفته که امام علی علیه السلام می فرماید :

«اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَيَّ أَلْسِنَتِهِمْ» (۲)

«از گمان های مؤمنان پروا دارید، که خدای تعالی حق را به زبان آنها قرار داده است.»

این خود جای دقت و تأمل روزافزون تری دارد. دو عنوان حسن ظن و سوءظن در روایات، همان معنی احتمال قوی در واژه ی ظن را تأیید می کند که انسان عادت کند نسبت به مردم _ و نیز خدای متعال _ حسن ظن داشته و از سوءظن بپرهیزد. (۳)

در کلام حضرت سجّاد علیه السلام نکته ای به چشم می خورد که باید با دقت بدان توجه داشت: چه بسا انسان اهل صلاح باشد، اما به این سیئه ی اخلاقی (گمان بد) دچار شود. هیچ کس از این مطلب ایمن نیست و همواره باید مراقب بود.

امام علیه السلام از خدای متعال طلب می کند که این گمان بد که در اهل صلاح و دوستی پیدا شده، به ثقه تبدیل شود (ظنّه در لغت به معانی بدگمانی، تردید و تهمت آمده است).

حضرت علی علیه السلام می فرماید :

«أَسْوَأُ النَّاسِ حَالًا مَنْ لَمْ يَثِقْ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَ لَمْ يَبْقِ بِهٖ أَحَدٌ لِسُوءِ فَعْلِهِ» (۴)

«بدترین مردم از نظر حالت، کسی است که به دلیل بدگمانی به هیچ کسی اطمینان نمی یابد و به سبب بد کرداری، هیچ دوستی برایش باقی نمی ماند.»

در این روایت، به روشنی تقابل ظن و ثقه و پی آمد سوءظن بیان گردیده است.

البته در منطق دین، اگر زمانه دوره ی صلاح و عدل باشد، اصل بر حسن ظن به دیگران است، در حالی که در دوران فساد و تباهی و جور، اصل بر سوءظن است مگر آن که خلاف آن ثابت شود.

خلاصه ی این قسمت، آن که :

_ بدگمانی صفت ناپسندی است و باید از آن به دور بود.

_ حتی صالحان نیز ممکن است گرفتار این بلا و آفت شوند و کسی از آن ایمن نیست.

- ۱- همان: ۱۱۲۲۰.
- ۲- نهج البلاغه: حکمت ۳۰۹.
- ۳- برای مطالعه ی افزون تر، به بحث ظن در جلد ۵ میزان الحکمه و یا روایات ذیل این کلمه در غررمرآجه نماید.
- ۴- بحار الأنوار: ۹۳۷۸.

— باید تلاش نمود که این بدگمانی به حسن ظنّ و اعتماد تبدیل شود.

— زمان آگاهی در موضوع کاربرد حسن ظنّ، امری اجتناب ناپذیر است.

[۲۰ _ وَ مِنْ عداوه الاديّن الولايه، و من عقوق ذوى الأرحام المبرّه، و من خذلان الأقرين النصره]

امام سجّاد علیه السلام در این بخش به سه گروه اشاره می کنند که هر سه به نوعی با انسان نزدیک هستند :

أدين : دوستان نزدیک (نزدیکان)

ذویالأرحام : بستگان نسبی

أقرين : نزدیکان (خویشان)

این سه گروه همگی در نزدیکی با فرد اشتراک دارند و صرفاً در نسبت و فاصله ی این نزدیکی متفاوت هستند. امام علیه السلام خطری را که ممکن است از سوی این سه گروه به انسان روی آورد، یادآور شده جای گزین آن آفت و خطر را از خداوند مسألت می دارند.

گروه اول : از دوستان و آشنایان نزدیک، انتظار می رود که با انسان به دوستی و محبّت رفتار نمایند. حال اگر آن دوست دشمنی پیشه کرد، بسیار خطرناک است. لذا انسان باید به سرعت عوامل آن را پی گیرد و در صدد حلّ مسأله برآید؛ یعنی که باید ولایت را جای گزین عداوت کرد. بسیار ضروری است که انسان در کارهای خود نسبت به دوستان نزدیک خود، دقیق و حسّاس شود. و اگر با چنین پدیده ای روبه رو شد، آن را ساده نگیرد و به راحتی از کنار آن نگذرد؛ زیرا که در حدیث است :

«مَنْ نَامَ عَنْ عِدْوَةٍ أَنْبَهَتْهُ الْمَمَّ— كَانِد» (۱)

«کسی که در برابر دشمنش به خواب (غفلت) فرو رود، نیرنگ ها (ی دشمن) او را یدار می سازد.»

پس این موضوع را نباید ساده گرفت، ضمن این که به یقین بداند که: «مَنْ أَصْلَحَ الْأَضْدَادَ بَلَغَ الْمَرَادَ» (۲) که راه کامیابی، حلّ این مسأله به هر طریق مشروع و ممکن است.

گروه دوم : امام علیه السلام در مورد بستگان نسبی، از خدای متعال طلب می کنند که عاقّ آن ها را نسبت به خود به مبرّه و نیکی تبدیل نماید. «عقّ» در لغت به معنی شکافتن، آزردن و نافرمانی است. عاقّ والدین کسی است که پدر و مادر خود را می آزارد. این واژه در فرهنگ مردم، بیشتر در مورد والدین به کار می رود، ولی در فرهنگ روایات فراتر از این رفته، گرچه مصداق بالای آن در مسأله ی والدین تجلّی می کند؛ در روایت آمده :

«إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عَقُوقٍ عَقُوقًا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلَ أَحَدَ وَالِدِيهِ. فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ فَوْقَهُ عَقُوقٌ.» (۳)

١- غرر و درر: ٨٥٧١.

٢- همان: ٨٩٤٣.

٣- رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم ، بحار الأنوار: ٦١ ٧٤.

«بدتر از هر عاق، عاق دیگری وجود دارد؛ تا آنجا که کسی والدین خود را بکشد؛ که اگر چنین کرد، بدتر از آن عاق نیست.»

علامه ی مجلسی، روایات این مقوله (۱۰۱ حدیث) را زیر عنوان «بَرِّ الوالدین و الأولاد و حقوق بعضهم علی بعض و المنع من العقوق» آورده است؛ ضمن این که به آیات این مبحث هم فهرست وار در آغاز باب اشاره نموده است. (۱)

به هر حال ذوی الارحام بستگان نسبی انسان هستند. اینان در منطق دین و اخلاق اسلامی، از حقوق ویژه ای برخوردارند. اگر ما این حقوق را شناسیم، یا بدانیم و بدان عمل نکنیم، طبیعتاً راه آزدن آن ها را برگزیده ایم. این امر به شدت در شرع مطهر و در آداب معاشرت - راه و رسم زندگی - مذموم و ناپسند شمرده شده است. این که ذوی الارحام کیانند، چندان مورد اختلاف نیست؛ اما آن چه مورد بی توجهی و گاه اشتباه قرار می گیرد، جداسازی هایی است که به ویژه در ایام اخیر به لحاظ فکری و عقیدتی یا سلیقه های فرهنگی و اجتماعی مختلف پیش آمده و برخی افراد به غلط به خود اجازه می دهند با این معیارها به جان ذوی الارحام بیفتند و رشته ای را که خدای متعال دستور وصل آن را داده، عالمآ و عامدآ با توجیهاتی ناروا قطع نمایند. به این روایت توجه کنید! باشد که همگی در این روش های غلط، تجدید نظر نماییم:

قلت لِابِیْعَبْدِاللهِ علیه السلام: یكون لی القرابه علی غیر امری أَلَهُمْ عَلَیَّ حَقٌّ؟ قَالَ: «نعم، حَقُّ الرَّحِمِ لا یقطعهُ شیءٌ. و إذا کانوا علی أمرک، کان لَهُمْ حَقٌّ: حَقُّ الرَّحِمِ وَ حَقُّ الْإِسْلَامِ.» (۲)

«راوی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: من خویشاوندانی دارم که عقیده آنان مانند من نیست، آیا حقی به گردن من دارند؟ حضرتش پاسخ داد: آری، حق خویشاوندی را هیچ عاملی قطع نمی کند. البته اگر از نظر عقیده با تو هم داستان بودند، دو حق بر تو می یابند: حق خویشاوندی و حق اسلام.»

امام سجّاد علیه السلام از این آفت گریزان است و از خدای متعال می خواهد که عقوق خویشان را تبدیل به نیکی نماید که عنوان «بَرِّ» فصل مشبعی از روایات و آیات را به خود اختصاص داده است. ما در این جا صرفاً به یکی دو روایت بسنده می کنیم و علاقمندان را به مآخذ مربوطه ارجاع می دهیم.

«بَرِّ» در منطق روایات طیف وسیعی را شامل می شود، تا جایی که حتی اسراف در این مقوله جایز شمرده می شود. امام علی علیه السلام می فرماید:

«الإسراف مذموم فی کلّ شیءٍ إلّا فی أفعال البرِّ.» (۳)

ص: ۷۹

الولد به ویژه در بخش های ۴۲۰۷ (عقوق الوالدین) و ۴۲۰۸ (من العقوق) و ۴۲۱۳ (عقوق الوالد) نیز آمده است.

۲- بحار الأنوار: ۷۴: ۱۳۱. روایات این عنوان را در بحار الأنوار، جلد ۷۴، باب ۳ ذیل عنوان «صلها لرحم و أعانتهم و الإحسان إلیهم...» ملاحظه نمایید. مرحوم مجلسی در این باب بالغ بر ۱۱۰ روایت آورده است.

۳- غرر و درر: ۱۹۳۸.

«اسراف (از حدّ گذشتن) در هر کاری نکوهیده است مگر در کارهای خیر.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«لا یزید فی العمر إلا البرّ.» (۱)

«هیچ عاملی به عمر نمی افزاید، مگر کارهای خیر.»

و نیز می فرمایند :

«ان أسرع الخیر ثواباً البرّ و أسرع الشرّ عقاباً البغی.» (۲)

«کار خیری که پاداش آن بیشترین سرعت را دارد، نیکوکاری است. و کار زشتی که کیفر آن بیشترین سرعت را دارد، تجاوز ناروا به حقوق دیگران است.»

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

«البرّ و صدقه السرّ ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن سبعین میته سوء.» (۳)

«نیکوکاری و صدقه پنهانی، فقر را می زدایند، عمر را می افزایند، و هفتاد گونه مرگ بد را از عامل آن دور می سازند.»

میدان عمل در این زمینه بسیار وسیع است، تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«فوق کلّ ذی برّ برّ حتّی یقتل الرّجل فی سبیل الله، فلیس فوقه برّ.» (۴)

«بالا تر از هر نیکی، نیکی دیگری است، تا آنجا که انسان در راه خدا کشته شود، که بالاتر از آن، نیکی دیگری نیست.»

اینک انسان چه زیبا می بیند آن بیان و درخواست امام سجّاد علیه السلام را که جای گزین احسان و نیکوکاری بستگان نسبی خود را در مقابل عقوبت از ناحیه ی آن ها مسألت دارد.

گروه سوم : اقربین، نزدیکان و خویشانی هستند که ضرورتاً در محدوده ی ذوی الارحام جای ندارند؛ اما به هر صورت به نوعی با انسان خویشی داشته و نزدیک اند. گاهی اینان در زمان حسّاس، به یاری انسان نمی شتابند و فرد را تنها می گذارند. امام سجّاد علیه السلام این پدیده را بلا شمرده و از خدا می خواهد که یاری آنان شامل حالشان شود.

در آغاز بینیم خذلان چیست؟ خذلان در لغت به معنی وارهانیدن و ترک یاری دو تن نسبت به یکدیگر آمده است. البتّه معنی شکست هم در این لغت ملحوظ است. اوج این مسأله زمانی است که خداوند، انسان را مخدول دارد که بسیار دردناک است :

١- بحار الأنوار: ١٦٦ ٧٧.

٢- بحار الأنوار: ٢٧٣ ٧٥.

٣- بحار الأنوار: ٨١ ٧٤.

٤- بحار الأنوار: ٦١ ٧٤.

وَإِنْ يَخِذْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصَرِكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؟(۱)

«اگر خداوند شما را واگذارد (به یاری شما نشتابد)، کیست که پس از او به شما کمک رساند؟»

از جمله عوامل بروز این خذلان، فعالیت های شیطان در مورد انسان است که قرآن می فرماید:

(كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا)(۲)

«شیطان، انسان را به خذلان می اندازد (هرگز کمک نمی رساند).»

برخی امور نیز انسان را به دامن خذلان می کشاند که در صدر آن، شرک و دوگانه پرستی و گریز از وادی توحید است که در قرآن آمده:

(لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخذُولًا)(۳)

«هرگز در کنار الله، معبودی دیگر را (به عبادت) بر مگیر، که در این صورت، نکوهیده و یاری ناشده بر زمین خواهی نشست.»

دشواری هایی که از ناحیه ی وارهانیدن کسان و آشنایان در جریان زندگی برای انسان پیش می آید نیز، بسیار سخت و فراوان و دشوار است. از این روی، امام علیه السلام از خدا می خواهد که آن ترک یاری که ممکن است برای نزدیکان نسبت به انسان پیش بیاید، تبدیل به نصرت و یاری شود.

یقیناً این مطلب یعنی جای گزینی نصرت به جای خذلان، به معنی یاری خواستن از غیر خدا نیست، یعنی مواردی که انسان ممکن است با برخی کژاندیشی ها دست از هر کار و هر کسی شسته و این گونه درخواست ها و مراجعات را نوعی شرک بداند. خطای این نگرش روشن است.

پیشوای مقربان، علی علیه السلام در بیان معرفی مخذول می فرماید:

(المخذول من له إلى اللئام حاجة)(۴)

«نشان انسان رهاشده، آن است که حاجت به پیش ناکسان برد (از مردم پست و پلید طلب نماید).»

از نشانه های خذلان، بنا به روایات «ایتمان الخوان»(۵)

«امین گردانیدن _ یا امین دانستن _ خائنان» و «استحسان القبیح»(۶)

«نیکوشمردن قبیح» «ممد الجهل»(۷) «دست یار جهل» است. خذلان،

۱- آل عمران (۳): ۱۶۰.

۲- فرقان (۲۵): ۲۹.

۳- اسراء (۱۷): ۲۲.

۴- غرر و درر: ۱۵۴۱.

۵- همان: ۹۲۷۹.

۶- همان: ۹۴۰۵.

۷- همان: ۷۱۸.

موجب «الاستهانه بحقوق الاخوان» (۱) «سبک شمردن حقوق برادران»

می گردد و اساساً رنج و حرمانی عمیق در پی دارد که: «الحرمان خذلان» (۲).

با همین عنایت مختصر، معلوم می شود که خذلان چه پی آمدهای تأسّف باری در پی دارد. بار دیگر به این نکته تذکر می دهد که اگر این خذلان از ناحیه ی خداوند متعال صورت گیرد، به مراتب این پیامدها سخت تر و جان کاه تر خواهد بود.

از این جا مشخص می گردد که چرا امام علیه السلام از خدا می خواهد که از چنین اتّفاقی از ناحیه ی آشنایان نزدیک خود، مصون بماند و به جای آن نصرت ایشان شامل حالشان شود.

به هر حال، این خذلان از ناحیه ی مردم، درد آور است؛ از جانب آشنایان و نزدیکان، درد آورتر و از ناحیه ی خدای متعال، دردی بسیار جانکاه است که درمانی جز توبه و بازگشت به پیشگاه الهی ندارد، باشد که خذلان الهی به نصرت خداوند، بدل شود. از این رو باید از همه ی زمینه هایی که هر یک می تواند به گونه ای انسان را در معرض یکی از انواع خذلان ها قرار دهد، بر حذر بود. باید این راه های نفوذ را شناخت و آن ها را چاره کرد.

[۲۱ _ وَ مِنْ حُبِّ الْمَدَارِينِ تَصْحِيحِ الْمَقَّةِ وَ مِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمِ الْعَشْرَةِ وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةِ الْاِمْنَةِ]

مداور، کسی را گویند که نان به نرخ روز می خورد. این کلمه ریشه در لغت «دار» به معنی چرخیدن دارد و چه بسیارند کسانی که اساساً حُبّ و بغضشان ریشه در این موضوع دارد. در کلام امام سجّاد علیه السلام علاوه بر توجه به این رذیله اخلاقی، این نکته نهفته است که حضرتش از خدای متعال می خواهد که محبّت صوری چنین فردی تبدیل به دوستی واقعی شود؛ یعنی به طور غیرمستقیم، ترک عادت زشت از یک فرد و شمول محبّت و دوستی از همان فرد، مورد طلب قرار گرفته و این موضوع در مسائل اخلاقی و تربیتی قابل دقّت است.

مَقّه از ریشه ی وَ مَقّ مانند ثقه از ریشه ی وَ ثِقّ به معنی دوست داشتن است. ومیق و موموق به معنی عاشق و معشوق است. در این صورت، مفهوم کلام امام علیه السلام این می شود که: آن محبّت صوری جای خود را به محبّت واقعی و عمیق بدهد.

ملابس فردی را گویند که پوشش بر خود گرفته و رفتارش به واقع در پشت یک سلسله مسائل صوری نهفته شده است. وقتی این فرد زبان به انکار و دست به طرد و رد می گشاید، آزارش بسیار مؤثرتر است. لذا حضرتش از خدای متعال می خواهد که نابسامانی حاصل از این رویارویی را به زیبایی زندگی و حُسن معاشرت تبدیل فرماید؛ ارزشی که بسیاری از افراد، از آن بی بهره اند.

بد نیست بدانیم که در اواخر کتاب شریف اصول کافی زیر عنوان «کتاب العشره» روایات فراوانی در ابواب مختلف مرتبط با «زیستن در میان جمع» گردآوری شده است. این روایات، از نحوه ی سلوک با مردم تا آداب نامه نگاری را در بر گرفته و از اهانت در مجلس گرفته تا رفتار با هم سفر را شامل می شود. در این میان طیف بسیار گسترده ای مطرح می شود که همه در زمینه آداب معاشرت با مردم است. اگر به این نکات ریز بها داده شود، زندگی بسیار زیبا خواهد

۱- همان: ۹۴۱۲.

۲- همان: ۱۰۰.

شد و بی توجهی به همین رهنمودهای به ظاهر ساده، محیط زندگی را به جهنمی سوزان تبدیل می کند که همه از یکدیگر وحشت دارند و از هم فاصله می گیرند و به جای احساس امتیّت در کنار هم نوع خود، به شدّت خائف و ترسان اند.

مرحوم علامه ی مجلسی نیز دو جلد از مجلّات مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار_ یعنی مجلّات ۷۴ و ۷۵ را به کتاب العشره (آداب معاشرت با دیگران) اختصاص داده و صدها روایت در ابواب مختلف گردآورده است. در این میان، از نکوهش مکر و خدیعه و غش_ که همه در شمار رذائل اخلاقی است_ تا وفای به عهد که از جمله اخلاق پسندیده است، به چشم می خورد. هم از ظلم و انواع آن سخن به میان آمده و هم به تقیه و مداراه پرداخته شده است. به هر حال، این دو جلد گنجینه ی گران بهایی است که حتّی مطالعه ی فهرست آن می تواند بسیار آموزنده باشد. (۱)

امام سجّاد علیه السلام در پایان این بخش، از خداوند می خواهد که تلخ کامی ناشی از نامنی از ظالمان را برای حضرتش به شیرینی ایمنی تبدیل سازد. جای گزینی حلاوت برای تلخی و امتیّت برای نامنی، امری است که حضرتش بر آن پای فشرده اند و از خدای متعال طلب می نمایند. بار دیگر در این جا حوزه ی وسیع اخلاق در مکتب دین به چشم می آید؛ زیرا که ظلم و امتیّت، دو مقوله ی مهم و اساسی از مقولات اجتماعی است. در نظر اوّلیه چنین می نمایاند که این دو مقوله باید در جای دیگری از آن سخن رانده شود، نه در دعای «مکارم الاخلاق و مرضی الافعال»؛ اما در این مکتب شاهدیم که حتّی ظلم و امتیّت را به لحاظ ریشه ای، باید در مسائل اخلاقی جست وجو نمود.

ظلم در مکتب دین «امّ الرذائل» (۲) خوانده شده است و جرم و

خطای فراموش ناشدنی نام گرفته است که: «الظلم جرم لاینسی» (۳). مؤمن

فردی است که:

«لا یظلم و لا یتأثم» (۴)

نه ستم روا می دارد و نه گردد گناه می گردد.

به ما هشدار داده اند که:

«إياك و الظلم فإنه يزول عمن تظلمه و يبقى عليك» (۵).

«گرد ظلم مگرد، چرا که نسبت به کسی که بر او ستم روا داشتی، برطرف می شود؛ اما اثر آن بر تو می ماند.»

سرانجام این که ظلم، نعمت ها را زایل می کند که:

۱- گزیده ای از روایات این مجلّات بحارالانوار، همراه با ترجمه فارسی _ و گاه توضیح مختصر _ در کتابی تحت عنوان «همزیستی و معاشرت در اسلام» نوشته استاد فقید سیّد علی کمالی دزفولی (چاپتهران: انتشارات اسوه) منتشر شده است (ویراستار).

۲- غرر و درر: ۸۰۳.

۳- همان: ۱۳۷۹.

۴- همان: ۱۳۸۳.

۵- همان: ۲۶۴۳.

«تنها به واسطه ستم است که نعمت‌ها از دست می‌روند.»

و سزاست که چنین رذیله‌ی اخلاقی در طرف مقابل، خوف آورد و بر کامش تلخی بنشانند و جویای امنیت و شیرین‌کامی ناشی از آن باشد، چراکه:

«رفاهیه العیش فی الأمن» (۲).

«آسودگی زندگی تنها و تنها در پناه ایمنی است.»

و نعمتی دوست‌داشتنی تر از امنیت و گواراتر از آن نیست که: «لا نعمه أهنأ من الأمن» (۳).

به هر حال، در این بخش از دعا، از خدا خواستیم که محبت، مودت، اعتماد، دوستی، نیکی، یاری، حسن معاشرت و ایمنی و امنیت به ما عطا فرماید. هر یک از این عوامل در جای خود نقش سازنده‌ای در زندگی فردی و اجتماعی ما دارد. متقابلاً بنا به بیان امام معصوم، از اخلاق نکوهیده، مانند: دشمنی، حسد، سوءظن، عقوق، خذلان، رنگ به رنگ شدن و نان به نرخ روز خوردن، لباسی دیگر در بر گرفتن و راه ستم پیشه نمودن بگریزیم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدَ آعَلِي مِنْ ظُلْمِنِي وَ لِسَانًا عَلِيَّ مَن خَاصِيَّ مَنِي وَ ظَفْرًا بَمَن عَانَدَنِي، وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلِيَّ مَن كَايَدَنِي وَ قَدْرَهُ عَلِيَّ مَن اضْطَهَدَنِي وَ تَكْذِيبًا لِمَن قَصَبَنِي وَ سَلَامَةً مِمَّن تَوَعَدَنِي، وَ وَفْقَنِي لَطَاعَهُ مَن سَدَدَنِي وَ مَتَابِعَهُ مَن أَرَشَدَنِي»

مطالب این بخش از کلام امام در نگاه اولیّه به دو قسمت تقسیم می‌شود: از نه درخواست مطرح شده هفت مورد آن نسبت به کسانی است که هر یک به گونه‌ای برای فرد، خطرآفرین می‌باشند و انسان باید در قبال آن‌ها موضع داشته باشد. اما دو مورد دیگر مربوط به کسانی است که فرد می‌تواند و باید از همراهی آنان بهره‌مند شود. به طور خلاصه هفت درخواست مذکور عبارتند از: قدرت در برابر ظلم، زبان‌گویا در قبال مخاصمه و رویارویی، پیروزی در مقابل دشمنی، طرح در مقابل مکر و حيله، قدرت در مقابل قهر و غلبه، توان ابطال در برابر زبان‌نکوهشگر، ایمنی در برابر تهدید.

اما دو مورد پایانی عبارت است از: توفیق در پیروی در قبال رهنمایی صحیح و استوار، متابعت از هدایتگر راستین.

برای فهم معنای این بخش باید معانی لغت‌های تخاصم، مکر، کید، اضطهاد، قصب (برای قسمت اول) و سداد و رشد

۱- همان: ۴۲۳۰.

۲- همان: ۵۴۳۸.

۳- همان: ۱۰۹۱۱.

(برای قسمت دوم) روشن گردد.

[۲۲ _ و اجعل لی یداً علی من ظلمنی و لساناً علی من خاصمنی و ظفراً بمن غاندنی]

تخاصم: از ریشه ی خصم به معنی دشمنی است؛ اما عمدتاً به آن نوع دشمنی گفته می شود که در بحث و گفت و گو و جدال شدید، تجلی می کند که آن را مخاصمه نیز گویند.

(هذان خصمان اختصموا فی ربهم) (۱)

«آن دو، در مورد خدایشان با هم مخاصمه کردند.»

(لا تختصموا لدی و قد قدمت إلیکم بالوعید) (۲)

«در حضر من مخاصمه مکنید، با این که هشدارهایی از پیش به شما داده بودم.»

در این آیات و نظیر آن ها موضوع جدال لفظی لحاظ شده است. لذا امام سجّاد علیه السلام می فرماید :

«لساناً علی من خاصمنی»

[۲۳ _ و هب لی مکرراً علی من کایدنی]

مکر به معنی فریفتن است. مکرالتوب به معنی رنگ کردن لباس است. به معنی زرنگی و نیرنگ و زیرکی هم آمده است. در معنی تدبیر هم به کار رفته، خواه در کار بد و یا در کار خوب صورت گیرد. در مفردات و اقرب الموارد گفته شده که مراد از مکر، آن است که شخص را به حيله ای از کارش منصرف کنی و به دو نوع محمود و مذموم منقسم است که در مورد کارهای خوب و بد انجام می گیرد. برخی از مفسران گفته اند : مکر در اصل تدبیر مخفی است. قرآن مجید این قید را در مکر تأیید می نماید، آن جا که می فرماید :

(وَ مکر السیئی و لا یحیق المکر السیئی إلاً بأهله) (۳)

«و مکر زشت؛ که دامنگیر نمی شود مگر برای اهل آن.»

قید سیئی می رساند که مکر می تواند گاهی ناپسند و گاهی پسندیده باشد. در نگرش کلی به آیات قرآن، هر جا که مکر به خدا نسبت داده می شود، معنی پسندیده ی آن مورد نظر است :

(وَ مکرّوا و مکرّ الله و الله خیر الماکرین) (۴)

١- حج (٢٢): ١٩.

٢- ق (٥٠): ٢٨.

٣- فاطر (٣٥): ٤٣.

٤- انفال (٨): ٣٠.

«آنان فکر کردند. خداوند هم کیفر مکرشان را به آنان داد. و خداوند، بهتر کسی است که کیفر مکر می دهد.»

و آن جا که سخن از مکر مردم است، معمولاً معنی مذموم آن مورد نظر می باشد. اگر معنی تدبیر مخفی را لحاظ کنیم، اساساً هر دو طرف را می گیرد؛ یعنی که فرد با طرح و نقشه می خواهد کاری انجام دهد و خدای متعال به تدبیری برتر با او مقابله می نماید.

به هر حال، امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که: به من توان تدبیری را ارزانی دار تا بتوانم در مقابل کسی که به من کید و حيله روا می دارد، ایستادگی نمایم و متقابلاً قدرت طراحی علیه او را داشته باشم.

کید به معنی حيله، مکر، بدسگالی، جنگ و از ریشه ی کاد به همین معانی است. وقتی هم به خدا نسبت داده می شود مراد از کید الله مجازات مکاران از سوی خداوند، آن هم به وسیله مکر خود آنان است. این واژه به معنی زمینه سازی و اسباب چینی، دسیسه و تزویر و نیرنگ نیز به کار رفته است.

با این توضیحات معلوم می شود که چرا امام علیه السلام از خدای متعال برای رویارویی با کائد یعنی فرد فریب کار و نیرنگ باز، از خداوند، مکر یعنی تدبیر و طرح پنهان را طلب می نماید؛ یعنی دقیقاً ابزاری را از خدا می خواهد و سلاحی را طلب می کند که ویژگی آن بی اثر کردن سلاح طرف مقابل است. اگر با این دقت و ریزبینی به مطلب امام علیه السلام دقت شود، آن وقت انسان در جریان زندگی به خاطر ساده دلی و ساده لوحی دچار خسران و زیان و متحمل ضربه از سوی مردم نادرست نخواهد شد. یعنی که خلاصه :

«فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْکُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْکُمْ» (۱)

«پس هر کسی که به شما تعدی کرد، به تعدی او پاسخ دهید، به مانند آنچه بر شما تعدی روا داشته است.»

مؤمن ظلم نمی کند اما منظم (ظلم پذیر) هم نمی شود. این خود نشان شخصیت والا و بالای فرد مؤمن است که ایمان هرگز از او عنصری ساده لوح و فریب پذیر نخواهد ساخت.

[۲۴] _ و قدره علی من اضطهدنی]

اضطهاد، از ماده ضهد است که بنا به قاعده ابدال حروف به این صورت درآمده است، نظیر صبر در اصطبار و ضرر در اضطرار. معنای آن نزدیک به زهد است، یعنی بی اعتنایی و بی رغبتی و به تعبیری دیگر _ در جمله ی امام علیه السلام _ کوبیده شدن و از دور خارج گردیدن؛ یعنی که حضرتش از خدای متعال می خواهند که ایشان را قدرتی دهد که در چنین معرکه ای مقهور واقع نگردند.

[۲۵] _ و تکذیباً لمن قصبنی و سلامه ممن توعدنی]

قصب به معنی بریدن و جدا کردن گوشت است. اسم فاعل آن قصاب میباشد. به معنای بازایستادن از خوردن قبل از سیری،

بازداشتن کسی از خوردن آب قبل از سیری از طعام، دشنام دادن و دیگر معانی از این ردیف آمده است. اگر کسی زبان به دشنام و بدگویی انسان گشود، فرد باید توان چاره ای داشته باشد. امام سجّاد علیه السلام از خدا چنین توانی را

ص: ۸۶

۱- بقره (۲): ۱۹۴.

طلب می کند که آن بدگویی ها را باطل و بی اثر سازد. این نشان می دهد که به هر صورت شخصیت فرد، از ناحیه ی این کار در خطر است. لذا باید آن را چاره نماید و نمی توان از کنار این مسأله بی هیچ چاره جویی گذشت.

[۲۶_ و وقفنی لطاعه من سدنی]

سداد: تسدید در لغت از ریشه ی سدّ به معنی محکم ساختن، استواری بخشیدن، راست و درست کردن، پایداری، میانه روی در قول و فعل آمده است. انسان همواره نیازمند چنین استواری و استحکام و حرکت بر مسیر اعتدال است. حال اگر کسی از سر خیرخواهی ما را به کار و راهی فراخواند که نتیجه اش چنین سداد و استواری باشد، باید که از او اطاعت نماییم. امام علیه السلام برای چنین حالتی از خداوند توفیق می طلبد. آن جا که حضرتش چنین کند و چنین بخواهد، طبیعی است که نیاز ما به مراتب، افزون تر و گسترده تر باشد.

[۲۷_ و متابعه من ارشدنی]

رشد به معنی هدایت عقل، شعور، هوشیاری و آگاهی و به راه آمدن است. رَشَدَ یعنی: آموخت، راه نمود، نصیحت کرد. مرشد نیز به معنی هدایتگر و راهنماست. انسان باید آن جا که راهنمایی راستین داشت _ و نه هر کس که داعیه ی راهنمایی دارد_ از او متابعت و پیروی نماید. امام با آن که خود بر بلندای علم و عصمت ایستاده اند، مع الوصف از خدای متعال می خواهند که این خصلت پسندیده یعنی «پیروی از راهنما» را به ایشان مرحمت فرماید.

[تکمله توضیحات بخش هفتم]

در پایان توضیحات این بخش، به نقل چند آیه و روایت پیرامون برخی واژه های مطرح در این قسمت از دعا می پردازیم تا بهره وری افزون تری حاصل آید.

توفیق، امیرالمؤمنین علیه السلام در باب توفیق می فرماید:

«لا قائد کالتوفیق» (۱)

«هیچ پیشروی مانند توفیق نیست.»

و امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«لا نعمه کالعاقبه و لا عاقبه کمساعده التوفیق» (۲)

«هیچ نعمتی مانند عاقبت نیست. و هیچ عاقبتی مانند همراهی توفیق نیست.»

یعنی که باید توفیق را از خداوند خواست تا رفیق راه شود و ما را به مقصد برساند. اگر مساعدت او در کار نباشد، معلوم نیست تلاش های ما نتیجه بخش گردد و همه جا باید این توفیق از خدا درخواست شود. کریمه ی (وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ) (۳)

١- نهج البلاغه، حكمت ١١٣.

٢- بحار الأنوار: ١٦٩ ٧٨.

٣- هود (١٢): ٨٨.

قرآن مجید، یادآور این واقعیت است. دقت در ریشه‌ی این کلمه یعنی «وفق»، این حقیقت را می‌رساند که خدای متعال زمینه‌های وفق، تطبیق و انطباق را در تلاش فرد فراهم می‌آورد که این تلاش، نتیجه‌بخش و بر وفق هدف و غرض اولیّه صورت گیرد و سزاست که چنین زمینه‌سازی صرفاً از خدای متعال طلب شود.

مکر: دو مفهوم مورد اشاره در کلمه‌ی مکر را در روایات نیز می‌توان شاهد بود. آن‌جا که انسانی مکر پیشه‌کنند و حيله ورزد و طرح باطلی را دنبال کند، مشمول روایاتی از این دست است که:

«إِيَّاكَ وَالْمَكْرَ فَإِنَّ الْمَكْرَ لَخُلُقٌ ذَمِيمٌ» (۱).

«از مکر پرهیز، که مکر، رفتاری نکوهیده است.»

تا جایی که این مکر، آفت هوشمندی انسان می‌گردد که:

«آفَةُ الذِّكَاءِ الْمَكْرُ» (۲).

«مکر، آفت هوشمندی است.»

رواست که انسان‌ها نسبت به اطرافیان خود بیدار باشند، وگرنه:

«مَنْ أَمِنَ الْمَكْرَ لَقِيَ الشَّرَّ» (۳).

«کسی که خود را از مکر در امان بداند (آمادگی برای پاسخ به آن نداشته باشد)، بد می‌بیند.»

آن‌جا که خداوند و مکر در این مقوله مطرح می‌گردد، اولاً هیچ‌کس نباید از این تدبیر خداوندی غافل باشد که:

«مَنْ أَمِنَ مَكْرَ اللَّهِ هَلَكَ» (۴).

«کسی که خود را از تدبیر خداوندی در امان ببیند، نابود می‌شود.»

ثانیاً بدانند که اگر بخواهد نسبت به مردم مکر ورزد، این عمل ناپسند پیش از همه دامن خود او را فرا خواهد گرفت که:

«مَنْ مَكَّرَ بِالنَّاسِ رَدَّ اللَّهُ سَبْحَانَهُ مَكْرَهُ فِي عُنُقِهِ» (۵).

«هرکس با مردم مکر کند، خداوند سبحان، مکر او را به خودش باز می‌گرداند.»

چرا که مکر نسبت به مردم، گردن‌گیر خود انسان خواهد شد.

۱- غرر و درر: ۲۷۰۵.

۲- همان: ۳۹۲۰.

۳- همان: ۸۳۷۳.

۴- همان: ۸۳۷۵.

۵- غرر: ۶۴۸۹.

رشد: در منطق دین، راه رُشد روشن است؛ چرا که:

(قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۱).

«راه رشد ا راه هلاک روشن شده است.»

این مردم اند که به سوء اختیار خویش حتی با دیدن راه رشد، آن را بر نمی گزینند:

(و ان يروا سبيل الرّشد لا يتخذوه سبيلا) (۲).

«اگر راه رشد را ببینند، آن راه را بر می گیرند.»

در مقابل این قرآن است که اگر به او روی آوریم، این پیام او را برگرفته ایم که:

(فليستجيبوا لي و ليؤمنوا بي لعلهم يرشدون) (۳).

«پس باید به من پاسخ مثبت دهند، و باید به من ایمان آورند، باشد که به رشد برسند.»

آنان که به این هدایت پشت کنند هرگز راه نمای راستینی نخواهند یافت:

(و من يضل فلن تجد له وليا مرشدا) (۴).

«هر کس را که خداوند گمراه کند (یعنی به سبب کفران نعمت های عمده مکرر، خود را گرفتار خذلان الهی کند)، هرگز

برای او، ولیّ مرشدی نمی یابی.»

پیامبران خدا جز راه رشد نمی نمایانند:

(ما اهدیکم الا سبيل الرّشاد) (۵).

«من شما را راه نمی نمایم، مگر به سوی راه رشد.»

آنان که سر در پی این راه نهاده و راهنمایی پیامبران خدا را به گوش جان پذیرند و بر آن مسیر گام گذارند، در منطق دین

(أُولَئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ) (۶) خوانده شده اند.

هم اینان اند که همواره در جست و جوی این راه رشدند که:

- ١- بقره (٢): ٢٥٦.
- ٢- أعراف (٧): ١٤٦.
- ٣- بقره (٢): ١٨٦.
- ٤- كهف (١٨): ١٧.
- ٥- غافر (٤٠): ٢٩.
- ٦- حجرات (٤٩): ٧.

(رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا) (۱).

«خدایا! به ما از جانب خود رحمت فرست، و برای ما در کارمان، رشد مهیا ساز.»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنْ أَعَارِضَ مِنْ عَشَّيْنِي بِالنُّصْحِ، وَ اجْزِيْ مَنْ هَجَرَنِي بِالْبَرِّ، وَ اثِيبْ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ، وَ أَكْفِيْ مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ أَخَالَفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ، وَ أَنْ اشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَ أُغْضِيْ عَنِ السَّيِّئَةِ.»

روح حاکم بر این بخش از دعا، تدارک شخصیتی والا و انسانی بزرگوار، از راه پرورش های اخلاقی و تقویت صفت های پسندیده می باشد؛ به این معنی که انسان به گونه ای تربیت شود که در مواجهه با بدی ها خوبی پیشه کند. به راستی اگر انسانی بتواند آگاهانه و از سر تدبیر، خیانت را با مهربانی و نصیحت و جانب داری، ترک و دوری را با نیکویی، تحریم را با بذل و بخشش، قطع رابطه ی خویشان را با صله ی رَحِم و سرانجام، غیبت را با ذکر خیر پاسخ گوید، چه دنیایی پیش رو داریم؟ اساساً اگر کسی به گونه ای شخصیت خود را شکل دهد که سپاس گزار نیکویی ها و چشم پوش از بدی ها و پلیدی ها باشد، آیا زندگی را، هم برای خود و هم برای اطرافیانش شیرین نمی کند؟

این شخصیت را با فردی مقایسه کنیم که خون را با خون، بدی را با بدی، ستم را با ظلمی افزون تر، ناجوانمردی را با ناجوانمردی بدتر و خلاصه هر کار ناپسندی را با ناپسندی افزون تری پاسخ می دهد. به راستی در مقایسه ی بین این دو نفر، کدام یک آسوده تر زندگی می کنند و اطرافیان کدام یک، آسیب ناپذیرتر از رفتار هر یک از آن دو هستند؟ رواست که کدام شخص و شخصیت در جامعه ی انسانی رواج و اوج گیرد؟ قطعاً عقل سالم راه و رسم اولی را توصیه می کند.

صد البته که این نه بدان معنی است که واقعیات فردی و اجتماعی نادیده گرفته شود و همه جا منش صلح کل پیشه گردد؛ بلکه این کار صرفاً با توجه به واقعیت «الإنسان عیب الإحسان» و در راستای احیای منش «سبقت رحمته غضبه» صورت می گیرد. انسان به هر حال مقهور عاطفه و مهربانی است، هر چند که طاعی و سرکش باشد. خدای متعال نیز دامن رحمتش بر گستره ی غضبش سبقت گرفته است.

اگر چنین روحیه ای در مردم جامعه ای شکل گیرد و مردم از مقابله به مثل _ به ویژه در مقولاتی از این ردیف _ پرهیز نمایند، جو تفاهم و دوستی، به مرور در میان مردم رایج می شود، عطر این همدلی فضای شهر و دیارشان را خواهد گرفت. آنگاه قواعد و قوانین جنگل که به زورمداری بها داده و تنها و تنها آن منطق را ترویج می کند، رفته رفته جایگاه خود را در جامعه ی انسانی به فضای مهربانی و تحمل و چشم پوشی از خطاها و خلاصه آرامش خاطر خواهد داد.

این همان روحیه ای است که قرآن مجید با آیاتی نظیر (وَ إِذَا مَرَّوْا بِاللَّغْوِ مَرَّوْا كَرَامًا) (۲) (وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا) (۳) در صدد تدارک آن است.

ص: ۹۰

۲- فرقان (۲۵) : ۷۲.

۳- فرقان (۲۵) : ۶۳.

این همان شخصیت والایی است که اسلام در صدد القای آن به فرد مسلمان است که: (وَ الكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) (۱) و در خطاب درس آموز به پیامبر

گران قدر اسلام آمده است: (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) (۲).

مقصود از ذکر این مطالب، بی تفاوتی و پذیرش ذلت و خفت و یا ظلم پذیری و واکنش های منفی از این ردیف نیست. اصل «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (۳) همچنان معتبر است. می دانیم که در همه جا، گریز از اعتدال و گرایش

یک جانبه و نگرش های یک بعدی، آفتی است که به جان حقایق اعتقادی و به تبع آن واقعیت های رفتاری انسان ها افتاده و آن ها را از پای درمی آورد. مهم آن است که با تدارک شخصیتی آن چنان و با تحملی گسترده، در عین حال آن جا که ضرورت انکارناپذیر «مقابله به مثل» پیش آید، از اعمال آن عاجز نباشیم، ضمن آن که هرگز اصل را بر انتقام جویی و تلافی و قصاص نگذاریم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ وَحَلِّئِي بِحَلِيهِ الصَّالِحِينَ وَأَلْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكُظْمِ الْغَيْظِ، وَاطْفَاءِ النَّائِرَةِ، وَضَمِّ أَهْلِ الْفِرْقَةِ، وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَافْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَسِتْرِ الْعَائِبَةِ، وَلِينِ الْعَرِيكَةِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَحُسْنِ السَّيْرِ، وَسُكُونِ الرِّيحِ، وَطِيبِ الْمَخَالِقَةِ، وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَإِيثارِ التَّفَضُّلِ، وَتَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَالْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمَحِقِّ، وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَانْعَزَ، وَاسْتِقْلَالَ الْخَيْرِ وَانْكَرَ مِنْ قَوْلِي وَفَعَلِي. وَأَكْمَلِ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ وَلُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَرَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ وَاسْتِعْمَلِي الزَّأْيَ الْمَخْتَرَعِ.»

[۲۸_ و حَلِّئِي بِحَلِيهِ الصَّالِحِينَ]

در یک نگاه کلی به این بخش از دعای مکارم می بینیم که امام علیه السلام ترسیمی زیبا از دو واژه ی صالحین و متقین به دست می دهد و ویژگی های شخصیت دارندگان دو ویژگی صلاح و تقوی را تبیین می نماید. می دانیم که این دو گروه در قرآن مجید و روایات اهل البیت با تکریم و بزرگداشت والایی یاد شده اند. به عنوان نمونه صرفاً به چند آیه ی قرآنی در این زمینه توجه می نمایم:

قرآن مجید می فرماید:

ص: ۹۱

٢- آل عمران (٣): ١٥٩.

٣- بقره (٢): ١٩٤.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۱)

«و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به یقین آنها را در زمره صالحان می آوریم.»

آن گاه از زبان پیامبرانی چون ابراهیم و سلیمان و یونس: می فرماید:

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۲)

«خدایا! به من حکم ببخش، و مرا به صالحان ملحق ساز.»

وَ اَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۳)

«و به رحمت خود، مرا در زمره بندگان صالح خود در آور.»

فاجتبه ربه فجعله من الصالحين (۴)

«خدایش او را برگزید و در زمره صالحان قرار داد.»

چنین است که صالحین در منطق قرآن در ردیف پیامبران، صدیقین و شهدایی قرار گرفته اند که جملگی متعم به نعمت های الهی هستند:

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ (۵)

«اینان، همراه اند با کسانی که خداوند به آنها نعمت داده، یعنی پیامبران، صدیقان، شهدا، صالحان.»

از این روی، خدای متعال به مصداق (و هو يتولى الصالحين) (۶) خود متکفل امور

صالحین است که این جایگاهی بس رفیع است.

۲۹_ و ألسنی زینه المتقین

در وصف متقین در قرآن می خوانیم که خداوند همراه متقین است:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۷).

«خدا را پروا دارید و بدانید که خداوند همراه، همراه اهل تقوا است.»

١- عنكبوت (٢٩): ٩.

٢- شعراء (٢٦): ٨٣.

٣- نمل (٢٧): ١٩.

٤- قلم (٦٨): ٥٠.

٥- نساء (٤): ٦٩.

٦- اعراف (٧): ١٩٦.

٧- بقره (٢): ١٩٤.

آنان را دوست دارد:

(فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (۱).

«به راستی، خداوند، اهل تقوا را دوست دارد.»

اوست که آنان را به درستی می شناسد:

(وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ) (۲).

«و خداوند، نسبت به اهل تقوا، دانا است.»

و بهشت جاودانه ی خود را برای آنان آماده نموده است؛

همان بهشتی که:

(عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) (۳).

«عرض آن (بهشت) به اندازه آسمان ها و زمین است که برای اهل تقوا مهیا شده است.»

تنها پذیرای اعمال آنان است:

(إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (۴).

«خداوند، (کار خیر را) تنها از اهل تقوا می پذیرد.»

و قرآنش هدایت و پند برای متقین است:

(هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ) (۵).

«(قرآن) هدایت و اندرز برای اهل تقوا است.»

و سرانجام نیز در برپایی حکومت صالحان، جهان به کام متقین خواهد شد که (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (۶).

حال که ترسیم زیبای قرآن از دو شخصیت قرآنی صالح و متقی را دیدیم، به کلام امام سجّاد علیه السلام توجهی دوباره می کنیم که چگونه از خداوند می خواهد تا به زینت صالحین و متقین آراسته گردد.

۱- آل عمران (۳): ۷۶.

۲- آل عمران (۳): ۱۵.

۳- آل عمران (۳): ۱۳۳.

۴- مائده (۵): ۲۷.

۵- مائده (۵): ۴۶.

۶- اعراف (۷): ۱۲۸.

نکته ی بعدی آن است که حضرت سجّاد علیه السلام قرار گرفتن در زمره ی این دو گروه را برای خود، به عنوان زیور و آرایشی بیرونی، از خداوند متعال می خواهد، کنایه از این که علاوه بر درون پاک و بی آرایش، آرایش ظاهری نیز _ آن جا که نمایانگر آن درون نورانی است _ خود ارزشی والاست.

نکته ی سوم این که با دقّت در ۲۲ ویژگی که امام علیه السلام برای این دو گروه (صالحین و متّقین) برشمرده است، آمیزه ی شگرفی از مسائل اعتقادی، اخلاقی، فردی، اجتماعی و رفتاری و نیز موضع گیری در قبال ناراستی ها و عوامل تهدیدکننده ی اصالت های مکتبی به چشم می خورد.

این همه عناوین متعدّد، آن گاه اهمّیت افزون تری می یابد که ببینیم آن حضرت این مسائل را در دل بخشی از دعای «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» یعنی در مقوله ی اخلاق بیان داشته است. در اینجا بار دیگر گستره ی فراگیر اخلاق را در مکتب دین شاهد هستیم. مثلاً «فرونشاندن آتش فتنه» در کنار «فروبردن خشم» نشسته است که اوّلی اخلاق اجتماعی و دومی رفتار فردی است. نیز: «تلاش در برقراری دوستی مجدّد میان اشخاص» _ که امری اجتماعی و در راستای تقویت بنیان های اجتماعی است _ همراه با «فروتنی» بیان شده که امری شخصی و از جمله اخلاق پسندیده ی فردی است.

توجه به این عناوین می تواند نقش اساسی در اصلاح ساختار فکری و اعتقادی فرد را همراه با اصلاح عملکردهای او تدارک نماید. این همان ضرورت انکارناپذیری است که ابنای بشر برای زیستن انسانی خود به مفهوم کامل کلمه به آن نیازمندند. واگذاری هر یک از این دو، کار را به انجام نمی رساند و یکی از دو بال مورد نیاز برای پرواز در آسمان زندگی و حرکت در مسیر آگاهی و ترقّی را از انسان می ستاند؛ چرا که هرگز نمی توان به اعتقاد بدون اثرگذاری در اخلاق و رفتار اعتماد کرد یا به اخلاق بی توجه به ضرورت برخورداری آن از پشتوانه ی قوی اعتقادی و فکری تکیه نمود.

مفاهیم گسترده ی واژه هایی چون «عدل»، «حسن سیرت»، «دوام بندگی»، «همراهی با جمع» و ... از چنان جامعیتی برخوردار است که پرداختن به هر یک از آن ها تفصیلی ویژه می طلبد و چه بسا که روند نگرش عمومی به دعا را مختل نماید؛ اما به هر صورت در حدّ ضرورت و با توجه به نکته ی بالا، می کوشیم تا ثمره ی بیان امام علیه السلام در توضیح روش و منش فرد صالح و متّقی به گونه ای روشن به دست داده شود تا آنان که می خواهند این لباس زیبا را بر تن جان خود کنند و به این زیور آراسته گردند، راه یابند و توشه بگیرند.

[۳۰ _ بسط العدل]

بسط عدل : غایت و نتیجه ی حرکت الاهی پیامبران در منطق قرآن مجید (لِيقوم النّاس بالقسط) (۱) ذکر می شود؛ یعنی پیامبران آمده اند تا سرانجام مردم با تغییری در

رفتار زشت، به میل خود به اقامه ی قسط و عدل پردازند. در تعریف عدل نیز آمده است که «اعطاء كلّ ذی حقّ حقّه» و برترین ویژگی حکومت امام عصر علیه السلام گسترانیدن بساط عدل در گستره ی زمین ذکر شده است. در این صورت،

ارزش والای گسترش و اقامه ی عدل در تمامی حوزه ها برای انسان روشن می شود.

بدین روی، فرد متعهد به مکتب اسلام و پای بند به ارزش های شیعی، باید همواره خود را در این میدان حساس، مسؤول بداند، از کوچک ترین حوزه ها این عدل گستری را آغاز کند و در حدّ توان خود با منطق روشن و منش استوار، به گسترش آن در حوزه های دیگری روی آورد.

این مهم جز با تدارک این روحیه (گریز از ظلم و تلاش در راه برقراری عدل در تمامی عرصه ها) در عمق جان فرد امکان پذیر نیست. این کار را باید از حوزه های کوچک و تا سر حدّ امکان نزدیک به خود آغاز نمود. بسا کاستی ها که انسان در این زمینه دارد و آگاهانه یا ناخودآگاه، به محض رویارویی با واژه ی عدل، آن را از دیگران و در حوزه های گسترده طلب می کند، حال آن که باید این مهم را ابتدا در خود و سپس در شعاع نزدیک به خود جست و جو کند.

اگر چنان کرد و چنین شد، آن گاه این روحیه در او شکل و نضج می گیرد. و چنین انسان والایی در هیچ یک از عرصه های فردی و اجتماعی جز به عدل نمی اندیشد و جز به عدل رفتار نخواهد کرد.

[۳۱_ کظم الغیظ]

کظم غیظ : قرآن مجید در وصف افراد متقی می فرماید :

(الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). (۱)

«کسانی که در (هر وضعی) راحتی و دشواری، انفاق می کنند؛ خشم خود را فرو می خورند و از مردم عفو می کنند. و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

راغب اصفهانی، غیظ را، «خشم شدید» معنی و نغیظ را «اظهار غیظ» معنی می کند. آیه ی قرآنی (تکاد تمیز من الغیظ) (۲) که در وصف آتش جهنّم آمده، بدین معنی

است که گویی آتش از شدّت غیظ و غضب پاره پاره می شود و شراره و شعله می کشد. در آیه ی دیگر آمد: (سمعوا لها تغیظاً) (۳) یعنی می شنوند که آتش اظهار غیظ می کند و

صفر می کشد.

همین چند آیه، واژه ی غیظ را تفسیر می نماید که با حرارت سرکش و غضب شدید پیوند خورده است. آنان که بتوانند نیروی سرکش غیظ را در نفس خود مهار نموده و زمام آن را خود به دست گیرند، در شمار متّقین و محسنین جای می گیرند و مورد محبت و علاقه ی خدای متعال قرار می گیرند. چنین است که «کظم غیظ» همواره به عنوان یک ارزش والا در فرهنگ و اخلاق دینی مطرح است و پیشوایان گرامی ما بر آن پای می فشردند، به حدّی که سیره ی آنان ملامال از جلوه های این فضیلت اخلاقی است.

در فرهنگ دینی، از این توان _ فروردن خشم _ به عنوان ابزار آزمون مردم یاد شده، آن جا که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ص: ۹۵

۱- آل عمران (۳): ۱۳۴.

۲- ملک (۶۷): ۸.

۳- فرقان (۲۵): ۱۲.

«عند غلبه الغيظ و الغضب يُختبر حلم الحلماء» (۱).

«در هنگام غلبه خشم و غضب است که حلم (خردورزی و خود نگهداری) افراد حلیم، آزموده می شود.»

بد نیست بدانیم آن جا که این مهار یا فرونشاندن به عنوان یک ارزش در قاموس فرد مطرح نباشد، چنین شخصی جز با انتقام جویی آرام نخواهد گرفت و گویی تنها با این حالت است که آتش غیظ در نهاد فرد فرو می نشیند؛ اما امام علی علیه السلام در جمله ی کوتاه «مَن خاف الله لم يشف غيظه» (۲) کنترل این روحیه ی انتقام جویی برای خوابانیدن شعله های سرکش غیظ و غضب را ثمره ی خوف از خدای متعال می داند.

آن کس که خوف خداوندی را در دل داشته باشد، نه با انتقام جویی بلکه با فروبردن خشم (کظم غیظ) این آتش سرکش را فرو می نشاند.

از سوی دیگر، باید توجه داشت کنترل این طغیان نفس، چه بسا انسان را از درگیر شدن در معرکه هایی به مراتب هولناک تر محفوظ می دارد؛ زیرا که فروبردن خشم مثلا- در یک نزاع، قاعدتاً موجبات آرام شدن طرف مقابل را فراهم می آورد؛ حال آن که اظهار خشم این حالت را تشدید نموده کار را به مراحل سخت تر می کشاند. پس بهتر آن که انسان رنج تحمّل و فروبردن خشم را به خود هموار سازد، تا از ورود در مرحله ای سخت تر و خطرناک تر مصون بماند. این همان حقیقتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین بدان اشاره می فرماید :

«كَمْ مِنْ غَيْظٍ تُجْرِعَ مَخَافَهُ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ» (۳)

«بسا خشم هایی که فرو می خورند، مبدا که پس از آن، وضعی بدتر پیش آید.»

در آموزش های دینی، انتقام جویی و غیظ ورزی، از جمله عواملی یادشده که می تواند موجبات رسوایی انسان را به بار آورد. لذا با هشدار اکید، مؤمنان مخاطب این کلام پیشوایشان مولا علی علیه السلام قرار گرفته اند که :

«لا تفضحوا أنفسكم لتشفوا غيظكم؛ و ان جهلَ عليكم جاهلٌ، فليسعه حلمكم» (۴)

«خود را رسوا مکنید تا خشم خود را فرو نشانید، اگرچه جاهلی در برابر شما به شیوه ای غیر عاقلانه عمل کند، که در آن حال باید حلم شما آن را در بر گیرد.»

یعنی که باید با مددخواهی از حلم و بردباری، به مقابله با غیظ و غضب برخاست و هرگز راه انتقام را انتخاب نمود.

دقت در همین ترسیم زیبا که در بیان قرآن مجید و کلام امام علی علیه السلام از چهره ی انسان های فروبرنده ی خشم به عمل آمده است، به خوبی تعبیر امام سجاد علیه السلام را گویا می نماید که حضرتش از آن به عنوان زینت پارسایان و زیور پاکان یاد

۱- غرر و درر: ۶۲۲۵.

۲- غرر: ۸۱۵۸ کسی که خود را در برابر خدا ناامن بداند، آتش خشم او فرو می نشیند.

۳- غرر: ۶۹۶۸.

۴- غرر: ۱۰۲۴۰.

نمودند.

در مورد غیظ چند مطلب دیگر نیز دانستنی است :

الف. راغب اصفهانی در مفردات در مورد کلمه ی غیظ گوید:

«إِذَا وُصِفَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ بِهِ فَإِنَّهُ يُرَادُ بِهِ الْإِنْتِقَامُ»

«آن گاه که خداوند متعال به این صفت خوانده شود، مراد از آن منتقم بودن حق متعال است.»

و مراد از غائظ که یک بار در قرآن مجید به صورت جمع آمده که (إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ) (۱) همان انتقام گیری است. (این آیه از زبان فرعون است که یاران حضرت

موسی علیه السلام را گروهی اندک و بی مقدار شمرده و عملکرد آنان را موجب انتقام جویی نظام فرعونیی از ایشان می داند.)

ب. خشم گرفتن به مردم همواره نارواست؛ اما نارواتر از همیشه آن گاه است که انسان بر کسی خشم گیرد که او توان مقابله نداشته باشد. مولی الموحّیدین علی علیه السلام پی آمد چنین عمل نادرستی را مُردن و رنج بردن و ماندن در آن حال خشمناکی برمی شمرد و می فرماید:

«من اغتاظ علی من لا یقدر علیه مات بغیظه» (۲).

«کسی که خشم مرزد نسبت به کسی که توان مقابله با او ندارد، با خشم خود می میرد.»

از این حالت در قرآن مجید به عنوان سرزنش و تنبیه یاد شده، آن جا که می فرماید:

«قُلْ مَوْتُوا بِغِيظِكُمْ» (۳).

«بگو: به خشم خود بمیرید.»

خلاصه آن که بدترین نوع خشم گیری و غیظ و غضب، خشم بر کسی است که او را یارای رویارویی نیست.

ج. چه بسا اتفاق می افتد که انسان خشمگین، پس از فرونشستن خشم و به خود آمدن، از طرف مقابل خود عذرخواهی می کند. حال که چنین است، چه بهتر که اساساً زمینه ها و مقدمات کشاننده به سرمنزل خشم را خود در اختیار گرفته و کنترل کند تا نیازی به این سرافکنندگی و شرمگینی در پوزش طلبی نباشد. امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «لَا يَقُومُ عَزُّ الْغَضَبِ بَدَلًا لِالْإِعْتِذَارِ» (۴)؛ عزّت صوری خشم با خواری

معذرت خواهی برابری نمی نماید.

د. غیظ و غضب آن جا رواست که پای اعتقاد به خدا در میان است و انسان در پیش روی، دشمنان سوگندخورده علیه خداوند را دارد. فرهنگ اعتقادی گاه می طلبد که انسان این خشم را بر سر دشمن آن فرهنگ فروریزد. بدیهی

ص: ۹۷

۱- شعراء (۲۶): ۵۵.

۲- غرر: ۹۰۶۷.

۳- آل عمران (۳): ۱۱۹.

۴- غرر: ۱۰۷۹۳.

است که این کار، آن جا رواست که دشمن به میدان رویارویی و کارزار آمده باشد. و گرنه وقتی در میدان نیست و تلاشی در تقابل ندارد، مشمول این خشم ورزیدن و اقدام نخواهد بود؛ هر چند که دشمن باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف محمد بن ابی بکر، سال ها پیش از تولد او می فرمایند:

«يجعله الله غيظاً على الكافرين و المنافقين» (۱).

«خداوند، او را مایه خشم کافران و منافقان قرار می دهد.»

امام صادق علیه السلام در دعای بعد از نماز خود نسبت به زوار امام حسین علیه السلام توصیفات بیانی می دارد. از جمله ویژگی های آن ها به این خصوصیت اشاره می فرماید که آنان برای شادی پیامبر تو و فرمان بری ما و «غیظاً ادخلوه علی عدونا» و پی جویی رضای تو با این اعمال، به این زیارت دست یازیده اند (۲)؛ یعنی فروریختن خشم، تنها بر دشمنان خدا و پیامبر و خاندانش و در ساحت دفاع از فرهنگ دین در مقابل تعرض روا می باشد.

هـ. کظم غیظ، در فرهنگ روایات آن جا ارزش والایی تلقی شده که انسان امکان کاربرد غیظ و غضب و توان شدت عمل و مقابله و انتقام جویی را داشته باشد و با این همه، زمام اختیار خود را به دست غضب نسپارد؛ بلکه آن را مهار نماید و الا فرد ضعیف النفسی که قدرت مقابله ندارد، فروبردن خشمش در چنین مرتبه ای جای ندارد. در روایات فراوانی این مسأله مورد تأکید قرار گرفته که: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى امْتِصَائِهِ» (۳) «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى انْفَاذِهِ» (۴). مَثَلِ اَعْلَى اَيْنِ نَحْوِهِ فِرْوَبْرْدِنِ خَشْمِ

را می توان در برخوردهای کریمانه ائمه معصومین علیهم السلام با زشت ترین رفتارهای دشمنانشان دید.

و. در فرهنگ روایات اهل البیت علیهم السلام «چشم دوختن به دارایی های دیگران»، از جمله عوامل مهم بروز حالت غیظ و غضب در انسان بیان شده است. سرّ این مطلب روشن است؛ چرا که انسان غیر متقی با دیدن آن دارایی ها و ملاحظه ی وضعیّت خود که فاقد آن هاست، ناخودآگاه به حالت خشم و غضب کشانیده می شود. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در توضیح آیه ی (وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (۵) فرمودند:

«... من أتبع بصره ما في أیدی الناس، طال همّه و لم يشف غيظه» (۶).

«کسی که چشم بدوزن به آنچه در دست مردم است، گرفتاری او به درازا می کشد و خشم او فرو نمی نشیند.»

ص: ۹۸

۲- بحار الأنوار: ۱۰۱: ۵۲.

۳- بحار الأنوار: ۳۰۳۷.

۴- بحار الأنوار: ۷۱: ۴۱۰ کسی که خشم خود را فرو خورد، در حالی که می تواند آن را اجرا کند.

۵- طه (۲۰): ۱۳۱ دیدگان خود را مدوز به آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم، که زیور زندگانی دنیاست.

۶- بحار الأنوار: ۳۱۷۷۰، ح ۲۵.

پس بجاست که انسان از این مقدمه که درنهایت، وی را به آن مهلکه می کشاند، خود را دور نگه دارد.

ز. در روایات برای فروبرنده ی خشم، پاداش های دنیوی و اخروی فراوانی ذکر شده است که از آن میان به پنج موضوع اشاره می نماییم :

۱_ فروبرنده ی خشم اجر شهید دارد:

«مَنْ كَظَمَ غِيظًا وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ انْفَاذِهِ وَ حَلَمَ عَنْهُ، أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ شَهِيدٍ» (۱).

«کسی که خشم خود را فرو خورد _ در حالی که قدرت بر اجرای آن دارد _ و نسبت به آن حلم می ورزد، خداوند به او پاداش شهید دارد.»

۲_ خداوند، فروبرنده ی خشم را عزت دوسرا می بخشد:

«مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غِيظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» (۲).

«هیچ کس نیست که خشم خود را فرو خورد، مگر این که خدای عزوجل، عزت او را در دنیا و آخرت می افزایشد.»

۳_ فروبرنده ی خشم، ایمانی روزافزون می یابد :

«مَنْ كَظَمَ غِيظًا مَلَأَ اللَّهُ جَوْفَهُ إِيْمَانًا» (۳).

«کسی که خشم خود را فرو خورد، خداوند، دین او را پر از ایمان می سازد.»

۴_ فروبرنده ی خشم _ به ویژه در ماه رمضان _ مشمول غفران خداوندی است :

«مَنْ كَظَمَ فِيهِ غِيظَهُ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ» (۴).

«کس یکه در آن ماه، خشم خود را فرو خورد، خداوند او را می آمرزد.»

۵_ فروبرنده ی خشم، جایگاه در بهشت دارد:

«مَنْ صَبَرَ عَلَى الظُّلْمِ وَ كَظَمَ غِيظَهُ... كَانَ مَمَّنْ يَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ» (۵).

«کسی که بر ظلم صبر کند و خشم خود را فرو خورد... از آنانی ست که خداوند به بهشت در آورد.»

حُسن ختام این بخش را حدیثی زیبا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دهیم که فرمودند :

«مَنْ أَحَبَّ السَّبِيلَ إِلَى اللَّهِ عِزًّا وَ جَلَّ جِرْعَتَانِ: جِرْعَةَ غِيظٍ يَرُدُّهَا بِحِلْمٍ، وَ جِرْعَةَ مَصِيبَةٍ يَرُدُّهَا بِصَبْرٍ» (۶)

- ١- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بحار الأنوار: ٢٤٧٧٥.
- ٢- امیرالمؤمنین علیه السلام ، بحار الأنوار: ٤٠٩٧١.
- ٣- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، بحار الأنوار: ٣٨٢٦٩.
- ٤- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، بحار الأنوار: ٣٦١٩٦.
- ٥- امام صادق علیه السلام ، بحار الأنوار: ٣٠٤٦٧.
- ٦- بحار الانوار: ٤١١٧١.

«در شمار بهترین جرعه ها نزد خدای عزوجل، دو جرعه است: جرعه خشمی که انسان آن را به حلم برگرداند، و جرعه مصیبتی که آن را به صبر بازگرداند.»

از دوست داشتنی ترین راه ها که به خدای جهان منتهی می شود، نوشیدن دو جرعه ناگوار است: فروبردن غیظ و غضب به آب حلم و بردباری و فرونشاندن رنج مصیبت به آب شکیبایی.

امید که همگان توان تحمل چنین سختی ها را، با انگیزه ی اطاعت از خدای جهان و سرسپردن در صراط قویم او_ یعنی اسلام _ و پیروی از رهنمودهای پیشوایان گرامی آن داشته باشیم.

[۳۲_ اطفاء النَّارِ]

اطفاء النَّارِ : در لغت، واژه ی «نار الفتنة» به معنی پراکنده شدن فساد آمده که «نارِ» صفت آن دانسته شده (۱) و «اطفاء النَّارِ» به معنی فرونشاندن فتنه آمده است. (۲)

فرونشاندن آتش فتنه، زمینه دیگری است که امام سجّاد علیه السلام مطرح نموده و آن را از جمله عرصه هایی برمی شمارند که می تواند انسان را در شمار پاکان و پروا پیشگان جای دهد.

قرآن مجید در آیاتی نظیر (الفتنة أشد من القتل) (۳) و یا (الفتنة أكبر من القتل) (۴)

به جایگاه ویرانگر فتنه در جامعه اشاره می نماید تا آن جا که این آتش را به مراتب، خانمان سوزتر از آتش قتل برمی شمارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن بیان ویژگی های جامعه ی جاهلی، شیوع فراگیر فتنه ها را از جمله ویژگی های اصلی آن جامعه می داند و می فرماید:

«ثمرها الفتنة و طعامها الجيفة» (۵).

«ثمره و بهره ی آن جامعه، فتنه و خوراک آنان مردار بود.»

آن امام همام علیه السلام ریشه های بروز فتنه در جامعه ی اسلامی را این چنین تفسیر می نماید که :

«أئبها النَّاسُ إئبما بدء وقوع الفتن من أهواء تتبّع و أحكام تبتدع.» (۶)

ص: ۱۰۰

۱- فرهنگ جامع.

۲- مجمع البحرین.

۳- بقره (۲): ۱۹۱.

۴- بقره (۲): ۲۱۷.

۵- نهج البلاغه، خطبه ی ۸۹.

۶- نهج البلاغه: خطبه ی ۵۰.

«ای مردم! هواپرستی و بدعت گرایی، آغاز وقوع فتنه در ارکان جامعه می باشد.»

این آتش خانمان سوز به تعبیر تفصیلی امام علی علیه السلام می تواند در زمینه های مختلف شعله گیرد. آن جا که حضرتش به استناد آیاتی از قرآن مجید، فتنه را در عرصه های کفر، عذاب، محبت مال و اولاد و مرض برمی شمارند. (۱)

در تعبیری دیگر از آن حضرت می بینیم که با اصلاح بیان فردی که می گفت: **اللَّهُمَّ إِنَّ ي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ**، به او یاد آور شدند که بگو: **اللَّهُمَّ إِنَّ ي أَعُوذُ بِكَ مِنَ مَضَلَّاتِ الْفِتْنِ** یعنی که فتنه های گمراه کننده ای در مسیر زندگی انسان ها به بار می آید که باید از خطر آن به خدای بزرگ پناهنده شوند. (۲)

در منطق امام علی علیه السلام آنان که تقوی پیشه کنند، از فتنه ها رها شده خواهند شد، آن جا که می فرماید:

«اعلموا أنه من يتق الله يجعل له مخرجاً من الفتن و نوراً من الظلم.» (۳)

«بدانید! کسی که تقوای خدا در پیش گیرد، خداوند برای او، راه خروج از فتنه ها و نوری از تاریکی ها قرار می دهد.»

باید در مواجهه با امواج این فتنه ها، کشتی نجات را یافت و در آن جای گرفت که:

«أَيُّهَا النَّاسُ شَقُوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاهِ.» (۴)

«ای مردم! امواج فتنه ها را با کشتی های نجات درهم بشکنید.»

در رویارویی با آتش فتنه ها که به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انسان مؤمن را ظرف یک روز به دایره ی کفر می کشاند، باید به حفظ خداوندی و علم الاهی پناه برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ستكون فتن يصبح الرجل مؤمناً و يمسي كافراً إلا من أحياه الله تعالى بالعلم.» (۵)

«به زودی فتنه هایی روی خواهد داد که فرد، صبح با ایمان است و شب کافر؛ مگر کسی که خدای تعالی او را به علم، زنده بدارد.»

حال اگر کسی آتش را بیفروزد، خود در آن خواهد سوخت. به فرموده ی امام علی علیه السلام:

«من شب نار الفتنه كان وقوداً لها.» (۶)

ص: ۱۰۱

۱- بحار الأنوار: ۱۷۹۳ و ۱۸.

۲- بحار الأنوار: ۲۳۵ ۹۳.

٣- نهج البلاغه، خطبه ى ١٨٣.

٤- نهج البلاغه، خطبه ى ٢.

٥- ميزان الحكمة: ١٥٣٣٥.

٦- ميزان الحكمة: ١٥٣٤٢.

«کسی که آتش فتنه برافروزد، خود، آتش زنه آن خواهد بود.»

این جاست که «اطفاء النائرة» نقش خود را آشکار می سازد؛ بدین معنی که انسان در خود، رسالت فرونشاندن فتنه را در تمام عرصه ها _ اعم از فردی و اجتماعی، عقیدتی و عملی، دنیوی و اخروی، سیاسی و اقتصادی، عاطفی و انسانی و... _ احساس نماید. این خود، از یک طرف بینش عمیق و نافذی را می طلبد. اما از سوی دیگر، تعهد و تلاش و کار را می باید که در پناه این علم و عمل، انسان به اطفاء نائره پردازد؛ فضای جامعه را از کدورت و تاری و ابهام فتنه پاک سازد و آرامش را جای گزین آن نماید. پس وای بر آنان که نه تنها فتنه فرو نمی نشانند که خود با کارهای خویش، آتش فتنه به راه انداخته و بر آن دامن می زنند! اینان باید بدانند که :

«یَهْلِكُ فِي لَهَبِ الْفِتْنَةِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ» (۱)

«در لهیب آتش فتنه، مؤمن هلاک می شود. و غیر مسلمان در آن سالم می ماند.»

مؤمنان در آتش این فتنه می سوزند و غیرمؤمنان جان سالم به در می برند. پس رواست که تا حد امکان، در فرونشاندن آتش فتنه بکوشیم.

[۳۳ _ ضَمَّ اهل الفرقه]

ضَمَّ اهل الفرقه : امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال می خواهد که موجبات پیوستن مردمی را که راه خود را جدا کرده و تفرقه در پیش گرفته اند، به مجموعه ی جامعه ی اسلامی فراهم آورند.

ابتدا در این زمینه لازم است با تلقی قرآن مجید از موضوع تفرقه و چنددستگی در جامعه آشنا شویم.

خدای متعال این پدیده را در ردیف عذاب های آسمانی و زمینی خود می شمارد، آن جا که می فرماید :

﴿قُلْ: هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ. انظُرْ كَيْفَ نَصَّرَفَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ.﴾ (۲)

«بگو: او تواناست بر آن که عذابی از فراز سر شما یا از پایین پای تان برانگیزد، یا شما را به چندین گروه تقسیم کند، و طعم سختی بعضی را به برخی دیگر بچشاند. بنگر چگونه آیات را می گردانیم، باشد که تفقه کنند.»

در این آیه چند مطلب در زمینه ی مورد بحث تصریح شده است :

اولاً تفرقه در شمار عذاب های الهی و در ردیف زلزله و صاعقه و سیل و خشک سالی و... بیان شده است.

ثانیاً ثمره ی این جدایی، به جان هم افتادن مردم و زیر فشار قراردادن یک دیگر است.

ثالثاً ضروری است که مردم به این مهم توجه نمایند.

قرآن مجید از جمله ابزارهای تسلط فرعون بر جامعه را گروه گروه کردن آن ها، یعنی افشاندن بذر جدایی و تفرقه در سرزمین جان آن ها می داند، آن جا که می فرماید :

ص: ۱۰۲

۱- غرر: ۶۶۸۵.

۲- انعام (۶): ۶۵.

(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ...) (۱)

«فرعون، در زمین برتری می جست، و مردم را به گروه‌هایی تقسیم کرده بود. او گروهی را به ضعف کشانده بود...»

فرعون زمینه‌ی تحقّق آن سرکشی و طغیان و گسترانیدن بساط حکومت ظالمانه‌ی خود را با ایجاد تفرقه و استضعاف بنی اسرائیل از این راه فراهم آورد.

قرآن مجید، مردمی را که راه تفرقه می‌پیمایند و گروه‌گرایی را در حرکت‌های اجتماعی خود اصل قرار می‌دهند، مادام که با آن منش و روش باشند، فاقد کارآیی لازم می‌داند. از این رو، می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ، إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۲)

«آنان که دین خدا را فرقه‌فرقه کردند و چند گروه بودند، تو با آنها کاری نداری. امر آنها موکول به خداست، سپس به آنها خبر می‌دهد که چه کارهایی می‌کردند.»

سرانجام چنین مردمی با خداست که به آنان ثمره‌ی رفتار ناروایشان را خواهد فهمانید.

قرآن مجید در این مقوله پا را فراتر نهاده، تفرقه و جدایی را راه و رسم مشرکین می‌شمارد و می‌فرماید:

(وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا، كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فِرْعَوْنٌ) (۳)

«و از مشرکان نباشید، از کسانی که دین خود را فرقه‌فرقه کردند و چند گروه بودند. هر گروهی به آنچه دارند، دلخوش اند.»

قسمت اخیر آیه نشان می‌دهد که چه بسا انسان با توجیهاتی عمل ناروای جدایی را منطقی جلوه دهد و به آن دل شاد گردد.

در داستان میقات حضرت موسی علیه السلام و ادامه‌ی آن از سی روز به چهل روز و پیدایش سامری و دیگر قضایای مربوطه، قرآن از زبان حضرت هارون خطاب به موسی علیهما السلام در بیان علت نگرانی نسبت به وقایع پیش آمده می‌فرماید:

(إِنَّ يَ حَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي) (۴)

«من ترسیدم که بگویی بنی اسرائیل را چند فرقه کرده‌ای و به سخن من توجه نداشته‌ای.»

هارون احتمال می‌داد موضوع پدیده‌ی تفرقه، آن چنان حضرت موسی علیه السلام را عصبانی و نگران نماید که اساساً به دیگر سخنان برادرش توجه چندانی ننماید.

با عنایت به مسائل مطرح شده در این آیات، حکمت هشدارهای اکید قرآن به مسلمانان را در این باب بهتر

١- قصص (٢٨): ٤.

٢- انعام (٦): ١٥٩.

٣- روم (٣٠): ٣٢.

٤- طه (٢٠): ٩٤.

درمی یابیم، آن جا که می فرماید :

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ) (۱)

«و مانند کسانی مباشید که پس از آن که بیّنات به آنها رسید، تفرقه و اختلاف را پذیرا شدند.»

(وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَنْ سَبِيلِهِ) (۲)

«و از راه ها (ی دیگر، غیر از صراط مستقیم) پیروی مکنید، که شما را از راه او (خدا) جدا و دور می سازند.»

(و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (۳)

«همگی به رشته (استوار) الهی چنگ بزنید و پراکنده مشوید.»

در بیانی دیگر هدف مشترک پیامبرانی از قبیل: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اکرم علیهم صلوات الله را به مصداق (آن) اَیْمُوا الدِّینَ وَلَا تَفْرَقُوا فِيهِ (۴) بر پایه ی دین

و گریز از تفرقه عنوان می نماید.

لازم به ذکر است که چه بسا در پاره ای اوقات، حتّی مقدّسات دست آویز این تفرقه اندازی قرار گیرد. از این رو، ضروری است که انسان همواره با بینش لازم با مسائل روبه رو گردد، مبدا که از رهگذر مسائل والای دین، به پرتگاه سقوط نماید. داستان مسجد ضرار در قرآن مجید و بررسی تاریخ احداث آن هشداری روشن در این باب است. قرآن تصریح اکید دارد:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدَ ضَرَارٍ أَكْثَرَ وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَارْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) (۵).

«و کسانی که مسجدی برای زیان زدن (به مؤمنان) و کفر و جدایی انداختن میان مؤمنان برگرفتند، برای این که کمینگاهی باشد برای آنها که با خدا و رسول سرِ جنگ دارند.»

این بیان نشان می دهد که چه بسا ممکن است در پناه مسائل و مقدّسات دین، با ایجاد تفرقه و چنددستگی، سرانجام در جهت کوبیدن حقایق دین و نبرد با خدا و رسول موضع گیری شود.

به همین مختصر در بیان نظرگاه قرآن نسبت به پدیده ی مخزّب تفرقه بسنده می کنیم. اینک از دیدگاه ی دیگر به مسأله می نگریم. مگر نه این است که در نهضت جهانی امام عصر علیه السلام راه این جدایی ها بسته شده و به مصداق جمله ی «این

ص: ۱۰۴

۲- انعام (۶): ۱۵۳.

۳- آل عمران (۳): ۱۰۲.

۴- شوری (۴۲): ۱۳.

۵- توبه (۹): ۱۰۷.

جامع الكلمه على التَّقوى» (۱) در مردم به محوریت تقوی گرد حضرتش جمع می شوند؟ مگر نه این

است که شب های ماه مبارک رمضان به زبان دعا، ظهور آن حضرت را از خدای متعال طلب می کنیم و می گوئیم :

«اللَّهُمَّ الْمُمُّ بِه شَعَثْنَا وَ اشْعَبَ بِه صَدَعْنَا وَ ارتَقَ بِه فَتَقْنَا» (۲)

«خدایا! پراکندگی های ما را به دست او، به سامان آور، و گسستگی ما را بدو پیوسته کن و جدایی های مان را به برکتش به نزدیکی رسان.»

مگر حضرتش را این گونه درود نمی فرستیم که :

«السَّلَامُ عَلَى مَهْدَى الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ» (۳)

«سلام بر مهدی امت ها و گردآورنده عقیده ها (و صاحبان آنها).»

مگر نه این است که او چاره ساز بلاهایی چون شعث (پراکندگی)، صدع (تفرقه و شکاف)، فتق (پارگی و شکاف در جامعه) می باشد؟ در این صورت، شیعه ی او در غیبتش باید که گام گذارِ چنین راهی باشد و تمامی تلاش خود را به کار گیرد که با الهام از کلام پیشوای خود امام سجاد علیه السلام در «ضمّ أهل الفرقه» تلاشی پیگیر داشته باشد، خود راه جدایی نیماید و دیگران را هم که صف جدا کرده اند، به راه بیاورد و با تمام وجود بداند که :

«إِيَّاكُمْ وَ الْفِرْقَه، فَإِنَّ الشَّاذَّ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّنْبِ.» (۴)

«از تفرقه پرهیزید، چرا که افرادِ پراکنده از اهل حق برای شیطان (طعمه ابلیس) هستند، چنان که گوسفندهای جدا از گله، طعمه گرگ می شوند.»

جداشدن از صف مسلمانان راستین، قرار گرفتن در مسیر شیطان است. آن سان که گوسپندِ جداشده از گله و به دور افتاده از شبان و پاسبان خوراکِ گرگ بیابان می شود، انسانِ راه جدا کرده از حق نیز سرانجام صید شیطان خواهد شد. (۵)

۳۴_ و اصلاح ذات البین]

امام علی علیه السلام در آخرین وصایای خود چنین می فرماید :

ص: ۱۰۵

۲- دعای افتتاح.

۳- بحارالانوار: ۱۰۲ ۱۰۲.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر و درر: ۲۷۴۷.

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام در جای جای نهج البلاغه سخن از تفرقه به میان آورده است. حضرتش بهمناسبت های گوناگون به تحلیل ابعاد مختلف این مسأله و نیز بیان ویژگی های مردم معاصر خود پرداخته و حقایق والایی را در قالب کلمات خود فراهم آورده است. می توان با مراجعه به معجم الفاط نهج البلاغه ذیل کلمه ی «فَرَقَ» و مشتقات آن، خطبه ها و حکمت های مربوطه را مورد مطالعه و دقت قرار داد.

«اوصیکما و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم أمرکم و صلاح ذات بینکم، فإن ی سمعت جدکما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: صلاح ذات البین أفضل من عامه الصلاه و الصیام.» (۱)

«شما دو تن (امام حسن و امام حسین) و تمام فرزندان و خاندانم را، و هرکسی را که نوشته ام بدو می رسد، وصیت می کنم به تقوای خدا و نظم امرتان و اصلاح روابط میان خودتان؛ زیرا از جدتان رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اصلاح میان دو یا چند نفر، از یک سال نماز و روزه برتر است.»»

می بینیم که حضرت سیدالوصیین علیه السلام در شمار چند سفارش اکید که در پایان زندگی مطرح می فرمایند، سخن از «اصلاح ذات البین» به میان می آورند و این عمل را تا آن جا ارج می نهند که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام آن را همپای یک سال نماز و روزه می دانند. با توجه به این اهمیت باید دید که این ویژگی اخلاقی _ رفتاری چه اثر و نتیجه ای دارد که تا این درجه مهم شمرده شده است.

یک نکته ی شایان دقت را می توان از همین بخش دعا به دست آورد، بدین معنی که با توجه به خصوصیات که امام سجاد علیه السلام در این بخش، یکی پس از دیگری بر می شمرند، گویی جامعه ای را ترسیم می نمایند که مردم در آن تلاشی پی گیر در زمینه ی بسط عدل، فروبردن خشم، رویارویی با انواع فتنه ها، تلاش در راه پیوند دادن مردم گریزپا با جامعه و... دارند. بدیهی است که در چنین جامعه و میان چنین مردمی هرگز نباید بذر اختلاف و دشمنی افکنده شود؛ چرا که یقیناً این جدایی بنیان و اساس جامعه را تهدید خواهد نمود. لذا اصلاح ذات البین به عنوان تلاشی فراگیر باید در میان مردم چنین اجتماعی رواج داشته باشد تا اساساً اجازه ی بروز چنین آفت اثرگذار در تخریب بنیان های جامعه را ندهد.

از جمله مسائلی که می تواند اهمیت این کار را آشکار کند، آن است که در مجامع حدیثی فقهی (۲) بابی با عنوان «جواز الکذب فی الاصلاح» آمده است. بدین معنی

که دروغ با آن همه پی آمد خطرناک، اگر در زمینه ی «اصلاح ذات البین» به کار رود، امری مجاز شمرده شده است. برای آن که این جواز، موجبات طغیان و توجیه را فراهم نیاورد، امام صادق علیه السلام با ذکر مصداقی چگونگی بکارگیری این جواز را تبیین فرموده اند:

«الكلام ثلاثة: صدق و كذب و اصلاح بین الناس.» قيل له: جعلت فداك، ما الاصلاح بین الناس؟ قال: «تسمع من الرجل كلاماً یبلغه فتخبث نفسه، فتلقاه فتقول: سمعت من فلان قال فيك من الخير كذا و كذا، خلاف ما سمعت منه.» (۳)

«سخن سه گونه است: راست، دروغ و اصلاح میان مردم. راوی از امام صادق علیه السلام پرسید: اصلاح میان مردم چیست؟ فرمود: از

ص: ۱۰۶

٢- بنگريد: وسائل الشيعه: ١٣ ١٦٣، باب ٢.

٣- ميزان الحكمه: ٥: ٣٦٤.

شخص اول کلامی را می شنوی که اگر به گوش شخص دوم برسد، درون او را خوش نمی آید. امّا وقتی به شخص دوم رسیدی، به او بگویی: از شخص اول شنیدم که درباره تو، فلان و بهمان سخن نیکو را می گفت. یعنی خلاف آنچه شنیده ای، به او بگویی.»

خلاصه این که مصداق جواز کذب، آن است که از انسانی نسبت به فرد دیگر بدگویی بشنوی؛ ولی به منظور رفع کدورت، هنگام ملاقات آن فرد، اظهار داری که آن شخص درباره ی تو چه نیکو نظر می داد. این مطلب سبب رفع اختلاف و برقراری مجدد دوستی میان آن ها خواهد شد.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم :

«الكذب مذموم إلّا فی أمرین: دفع شرّ الظلمه و اصلاح ذات البین.» (۱)

«دروغ، نکوهیده است مگر در دو مورد: دفع شرّ ستمگران و اصلاح میان دو یا چند تن.»

دروغ همواره ناپسند است، مگر آن که در دو زمینه به کار رود: دورکردن شرّ ظالمان و یا اصلاح میان مردم. بر این اساس، شیعه باید دارای چنان بینشی باشد که با تشخیص موضوع و اتخاذ موضع، قدم در راه اصلاح نهد و بیهوده دچار تعصّب صوری و ناروا نگردد؛ زیرا که به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم :

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّ الْكُذْبِ فِي الصَّلَاحِ وَ أَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفَسَادِ.» (۲)

«خدای عزوجل، دروغ را برای اصلاح دوست می دارد و راست گویی را برای فساد دشمن می دارد.»

آن دروغ که ثمره اش اصلاح میان مردم باشد، نزد خداوند دوست داشتنی است و آن سخن راست که فساد و تباهی در این زمینه به بار آورد، در پیشگاه خدای بزرگ ناپسند و مبعوض است.

در منطق قرآن مجید، به مصداق (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) مؤمنان با یک دیگر برادرند، گاه ممکن است میان برادران اختلاف افتد. در این صورت، بر عهده ی دیگر برادران است که (فاصلحوا بین اخویکم) (۳) اساساً دستور کلی برای مؤمنان، آن است که

(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ) (۴) یعنی: به دنبال تقوی و پروا پیشگی باید تلاشی

پی گیر در زمینه ی اصلاح ذات البین به کار برد.

خلاصه این که بر مبنای روایات معتبر، آن چه که در شرایط عادی انسان مؤمن از آن نهی شده، در شرایط ویژه برای او روا شمرده شده است، مانند این که قرآن مجید می فرماید :

(لا- خیر فی کثیر من نجواهم إلّا من أمر بصدقه أو معروف أو اصلاح بین الناس. و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف

١- بآار الأنوار: ٣٦٣ ٧٢.

٢- بآار الأنوار: ٤٧ ٧٧.

٣- آآرات (٤٩): ١٠.

٤- انفال (٨): ١.

٥- نساء (٤): ١١٤.

«در بسیاری از نجوهای آنها خیری نیست، مگر کسی که به صدقه ای یا کار نیک یا اصلاح میان مردم امر کند. و کسی که به قصد دستیابی به رضای الهی چنین کند، ما به او پاداشی بزرگ می بخشیم.»

در سخن گفتن به آهستگی و زیرگوش با دیگری نجوانمودن، خیری نهفته نیست مگر آن که سفارش به صدقه و یا انجام کار خیر و یا حرکت در راستای اصلاح ذات البین باشد، که اگر کسی این کار را تنها و تنها در جهت جلب رضایت پروردگار متعال انجام داد، پاداش فراوانی خواهد داشت.

دقت در بخش اخیر آیه، بیانگر تفاوت اصولی است میان این راه گشایی و تمهید با آن چه به الهام از کلام سعدی، «دروغ مصلحت آمیز» نام گرفته و بهتر از «راست فتنه انگیز» خوانده شده است. باید دقت داشت که اگر این توصیه در راستای همان محدوده ای است که شرع مطهر بیان کرده، امری قابل قبول است؛ اما اگر موجباتی برای توجیه دروغ گویی بی حد و حصر – به بهانه ی مصلحت های خود ساخته و خود بافته – فراهم آورد، قطعاً امری نادرست است. کدام دروغ گویی است که با مصلحت اندیشی نادرست نسبت به خود و منافع خویش دروغ نمی گوید و زبان به توجیه نمی گشاید؟

به هر حال، اصلاح ذات البین از چنان جایگاه بلندی در روابط اجتماعی برخوردار است که امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل می فرمایند:

«إذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعةً فافتدها من مالي»^(۱)

«آن گاه که میان دو تن از شیعیان ما اختلاف و نزاعی دیدی، از اموال من مایه بگذار و غائله را خاتمه بخش.»

این امر چونان صدقه ای دوست داشتنی و مورد رضایت برای خدای متعال است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«صدقةٌ يحُبُّها الله: اصلاح بين الناس إذا تفاسدوا و تقارب بينهم إذا تباعدوا»^(۲)

تلاش در برقراری آشتی میان مردم و نزدیکی میان آنان که راه دوری از یک دیگر را برگزیده اند، به سان صدقه ای مورد علاقه ی پروردگار عالمیان است.

دقت در این مطالب و مطالعه ی مطالب مفصل در مجامع حدیثی، به خوبی نشان می دهد که چرا امام سجاد علیه السلام در ترسیم شخصیت صالحین و متقین در این بخش از دعای مکارم، به این مهم پرداخته و تلاش در راه «اصلاح ذات البین» را از جمله ویژگی های آنان خوانده است.

۳۵_ و افشاء العارفة و ستر العائبة

امام علیه السلام در این بخش به دو خصلت ضروری دیگر برای مردم صالح و متقی اشاره می فرماید: نشر خوبی ها و استتار بدی ها، دو ویژگی است که حضرتش به دنبال هم، یادآور می شوند. شاید نکته ی اول که با عبارت «افشاء العارفة»

۱- کافی: ۲۹۷۳، ح ۳.

۲- همان، ح ۱.

بیان شده به راحتی قابل قبول باشد، اما «ستر العائبه» پرده گذاشتن روی بدی ها موضوعی است که جای سؤال دارد. دقت در همین امر می تواند به میزان زیادی حال و هوای جامعه ی اسلامی را دگرگون و فضای زندگی را مطبوع نماید؛ درست در نقطه ی مقابل جامعه ای که به نشر خوبی ها حسّاس نباشد و در عوض به پخش بدی ها مبادرت ورزد، یعنی به قولی «افشاگری» در این باب را وجهه ی همت خود قرار دهد.

در قرآن مجید می خوانیم:

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.) (۱)

«کسانی که دوست می دارند که گناه در میان مؤمنان شیوع یابد، عذابی دردناک در دنیا و آخرت برای اوست. خداوند می داند، در حالی که شما نمی دانید.»

می دانیم که در اسلام، مجازات گناه کاری که در خلوت مرتکب خلاف می شود، با کسی که در ملاء عام با شکستن حرمت جامعه همان گناه را انجام می دهد، متفاوت است. دقت در این مسأله ما را به موضوع دیگری اساسی راه می نماید: اسلام می کوشد که تا سرحدّ امکان، در ارتباط با فرد، حریم شخص و در ارتباط با جمع، حرمت جامعه رعایت شود. از این رو، بر آن است تا خوبی ها زبان زد و بدی ها تا سر حدّ امکان پوشیده نگاه داشته شود تا مردم هر چه بیشتر و بیشتر به خوبی ها گرایش یابند، خوبان را بزرگ دارند، از بدی ها بگریزند و بدان را خوار شمرند. یکی از راه های عملی در زمینه ی دوم، آن است که بدی ها بر سر زبان نیفتد و بدها انگشت نما نشوند؛ آن سان که می کوشد تا خوبی و خوبان در جامعه علم گردند.

البته باید دانست که بدی را افشانکردن، نه بدان معنی است که با آن برخورد صورت نگیرد؛ بلکه در عین توجه به آن، کوشش می شود تا از بدآموزی های ناشی از افشاگری در این زمینه پیش گیری به عمل آید و انسان های ناراست را _ تا آن جا که ممکن باشد _ بی سر و صدا به جای خود بنشانند، بی آن که دیگران با قرار گرفتن در جریان جزئیات، به فکر بروز زمینه های منفی درونی خود بیفتند و بدکاری، شیوه ای آشکار در جامعه گردد.

راه و رسم تربیتی مکتب اهل البیت در مواجهه با معروف و نیکی، نشر و بسط آن است. آن گاه که کسی نسبت به دیگری چنین کند، باید که در پنهان داشتن آن بکوشد. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید :

«إِذَا صُنِعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفٌ فَانْشُرْهُ.» (۲)

«وقتی کسی کار خیری در حقّ تو روا داشت، خبر آن را بگستران.»

و نیز می فرماید :

«إِذَا صُنِعَتْ مَعْرُوفًا فَاسْتُرْهُ.» (۳)

۱- نور (۲۴): ۱۹.

۲- غرر: ۳۹۸۲.

۳- همان: ۳۹۸۱.

«وقتی کار خیری کردی، آن را بپوشان.»

بدیهی است که اگر این خصلت در جامعه شکل گیرد، نیکوکاری در میان چنین مردمی، خوی اصلی خواهد شد و همگان در این باب می‌کوشند تا گوی سبقت از یک دیگر برابند.

در منطق امام علی علیه السلام این خصلت سبب می‌شود تا دارنده‌ی آن با توشه‌ی سنگین روی در نقاب خاک گذارد و سر بر صحرای معاد بردارد که :

«علیکم بصنائع المعروف، فإنَّها نعم الزَّادِ إلى المعاد.» (۱)

«بر شما باد به کارهای نیک، که بهترین توشه به سوی معاد است.»

چنین شخصی در این جهان نیز به والایی ارزنده‌ی دست خواهد یافت که :

«مَنْ صَنَعَ الْعَارِفَةَ الْجَمِيلَةَ حَازَ الْمُحَمَّدَةَ الْجَزِيلَةَ.» (۲)

«کسی که کاری نیک و زیبا انجام دهد، به ستایش پایدار دست می‌یابد.»

خلاصه آن که ستایش دنیوی و راحله‌ی اخروی، دو پی‌آمد روشن و قطعی برای کسی است که گام در راه معروف برمی‌دارد.

اسلام بر این مهم تا آن جا پای فشرده است که امام علی علیه السلام می‌فرماید :

«مِنْ أَحْسَنِ الْمَكَارِمِ بَثُّ الْمَعْرُوفِ.» (۳)

«از والاترین خصلت‌های خلقی، تلاش در راه گسترش نیکویی هاست.»

چه زیباست که بدانیم دستور کلی برای کسی که در این باب می‌کوشد، آن است که :

«أَحْيِ مَعْرُوفَكَ بِأَمَاتَتِهِ.» (۴)

«عمل نیکوی خود را با میراندن آن _ یعنی فراموش کردن _ زنده بدار.»

در روایات، روی سه عنصر تصغیر، ستر و تعجیل در ارتباط با معروف انگشت نهاده شده است. (۵) هر یک از این سه مورد، پی‌آمد خاصی برای فردی دارد که انجام کار

معروف را پیشه نموده است: کوچک شماری آن (تصغیر) سبب می‌شود که نزد فرد مقابل بزرگ جلوه نماید. پوشیده

۱- همان: ۶۱۶۶.

۲- همان: ۸۱۱۳.

۳- همان: ۹۳۹۲.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام، میزان الحکمه: ۱۲۳۵۲.

۵- میزان الحکمه، ۶۳ و ۶۴ و ۱۲۳۶، به ترتیب از امام صادق و امام کاظم و حضرت امیر: .

داشتن آن (ستر) فرد را در راستای تمام و کمال بخشیدن به آن کوشا می سازد. و شتاب در انجام این امر خیر (تعجیل)، گوارایی در کام فرد نیکوکار در پی خواهد داشت.

بر این اساس، «افشاء العارفه» در نظام ارزشی اسلام، امر والا و پسندیده ای است که ساده ترین پی آمد آن، ترویج معروف در جامعه ای است که از هر جهت بدان نیازمند است. آن جا که این شیوه ی پسندیده همه گیر شود، به واقع رنگ و بوی جامعه ی انسانی _ اسلامی به خود خواهد گرفت. در چنین جامعه ای سزاوار چنان است که اگر امور ناپسند از معدود کسان سر می زند، تلاش در پوشیده نگه داشتن آن _ و به تعبیر امام سجاد علیه السلام «سترالعائبه» _ باشد.

در این بخش به قسمتی از سفارش امام علی علیه السلام به مالک اشتر توجه می نمایم. آن حضرت در تبیین وظایف والی و تعیین خطوط اصلی زمام داری مالک، به او می فرماید :

«و لیکن أبعد رعیتک منک و آشناهم عندک أطلبهم لمعائب الناس؛ فإنَّ فی الناس عیوباً والی أحمق من سترها، فلا تکشفنَّ عمَّا غاب عنک منها؛ فإنَّما علیک تطهیر ما ظهر لک و إلیه یحکم علی ما غاب عنک. فاستر العورة ما استطعت، یستر الله منک ما تحبُّ ستره من رعیتک.» (۱)

«باید دورترین فرد رعیت از تو _ ای والی _ و زشت ترین آنها در نظرت، کسای باشند که بیش از همه در پی یافتن عیب های مردم اند. زیرا مردم عیب هایی دارند که والی سزاوارترین فرد به پوشاندن آنهاست. پس عیب هایی را که از دیده ات پنهان مانده، از آنها پرده بر مدار، زیرا وظیفه ات، پاک ساختن مواردی است که برایت آشکار شده است. مواردی را که از تو پنهان مانده، امر آنها به خداوند موکول می شود. پس زشتی ها را، تا جایی که می توانی بپوشان، تا خداوند نیز عیب های تو را که دوست می داری آنها را از رعیت خود بپوشانی، بپوشاند.»

در این جا امام امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن بیان رهنمودی چند به والی برگزیده ی خود، ثمره ی این عیب پوشی _ و نه افشاگری _ را یادآور می شود. حضرت توصیه می فرماید که :

۱_ عیب جوین هرگز راهی به والی نداشته باشند.

۲_ در مردم، عیوبی وجود دارد که والی سزاوارتر در پوشانیدن آنهاست.

۳_ والی نباید تلاش در راه دسترسی به عیوب مردم و افشای آنها داشته باشد.

۴_ وظیفه ی والی آن است که عیوبی را که آشکار شده، چاره سازد و حکم عیوب پنهان را به خدا واگذارد.

۵_ والی تا سر حد امکان باید عیوب مردم را بپوشاند، به این امید که خداوند نیز آن چه را که نسبت به خود نگران افشای آن است، از دیده ی مردم بپوشاند.

دقت در همین بیان زیبا و کلام رسای امیرمؤمنان علی علیه السلام واقعیت درخواست حضرت سجاد علیه السلام از خداوند

متعال را در «ستر العائبه» به درستی تبیین می نماید. پس باید بدانیم که این چشم پوشی از عیوب مردم و دقت در عدم افشای آن، یک روش والای اخلاقی است که متأسفانه نوع ما از آن بی بهره ایم.

ص: ۱۱۱

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳: فرمان علی علیه السلام به مالک اشتر.

درباره ی این ارزش و نحوه ی عمل آن و نیز مفاسدی که ممکن است آن را تهدید نماید، ضمن آگاهی به جوانب مختلف کار، نکاتی چند را باید دانست و به دقت رعایت نمود :

الف _ انسان خیرخواه کسی است که اگر عیبی را در فردی دید، صرفاً با قصد اصلاح به بیان و شیوه ی صحیح و با رعایت تمامی جوانب اخلاقی به زبان نم و مؤثر، در خلوت و تنهایی، صرفاً خود آن فرد را آگاه نماید. این خود عملی پسندیده است تا آن جا که امام صادق علیه السلام می فرمایند :

«أَحِبُّ اخْوَانِي إِلَيَّ مِنْ أَمْدِي عِيُوبِي إِلَيَّ.» (۱)

«از میان برادرانم، آن را بیش از همه دوست می دارم که عیوب مرا به من هدیه کند.»

پیشوایان دین در ضرورت این مطلب، تا آن جا پیش رفته اند که افراد را از کم کاری در این باب به شدت نهی نموده اند تا آن جا که امام علی علیه السلام می فرماید :

«مَنْ سَاوَرَ عَيْبَكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ.» (۲)

«کسی که عیب تو را بپوشاند، دشمن توست.»

یقیناً این توصیه با آن سفارش درباره ی پرهیز از عیب جویی در تضاد نیست؛ بلکه به قرینه ی آن چه گفته شد، مراد آن است که فرد با این حساسیت در راستای اصلاح برادر مسلمان خود بکوشد. آن چه نکوهیده است، افشای این عیب نزد دیگران است.

ب _ اگر فردی عیب انسان ها را در حضورشان بپوشاند؛ اما در غیبت آن ها زبان به طرح عیب ایشان گشاید، به واقع دشمنی ورزیده و باید از او دوری جست. امام علی علیه السلام می فرمایند :

«مَنْ سَاوَرَكَ عَيْبَكَ وَ عَابَكَ فِي غَيْبِكَ، فَهُوَ الْعَدُوُّ، فَاحْذَرَهُ.» (۳)

«کسی که عیب تو را بپوشانید، ولی دور از چشمت به بدگویی تو پرداخت، دشمن است، از او برحذر باش.»

ج _ پی آمد خصلت عیب جویی در فرد، محروم ماندن او از مودت و محبت عامه ی مردم است. مولای متقیان علیه السلام می فرماید :

«مَنْ تَتَّبَعَ خَفِيَّاتِ الْعِيُوبِ، حَرَمَهُ اللَّهُ سَبْحَانَ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ.» (۴)

«کسی که در پی یافتن عیب های پنهان باشد، خداوند سبحان دوستی دلها را بر او حرام می دارد. (او را از دوستی دیگران محروم

١- بحار الأنوار: ٢٨٢ ٧٤.

٢- ميزان الحكمة: ١٤٣٨٨.

٣- ميزان الحكمة: ١٤٣٨٩.

٤- غرر: ٩٦٥٦.

یقیناً این مسأله با موضوع قبل در تضادّ و تناقض نیست؛ بلکه در این جا این موضوع مطرح شده که اساساً فرد نه به انگیزه ی اصلاح بلکه به سائقه هایی دیگر، به فکر تجسّس و یافتن عیوب پنهان افراد بیفتد که این امری ناپسند است. در همین باره باید دانست آن کس که عیوب خود را فراموش کرده و در صدد عیب جویی این و آن برمی آید، باید بداند که خود گرفتار شده و در دام افتاده است. امام صادق علیه السلام می فرماید :

«إذا رأيتم العبد متفقداً لذنوب النَّاسِ ناسياً لذنوبه، فاعلموا أنَّه مُكر به.» (۱)

«وقتی فردی را دیدید که در پی یافتن گناهان مردم است، ولی گناهان خود را فراموش کرده، بدانید که مورد مکر قرار گرفته است.»

د_ هرگز نباید به انگیزه ی آن که روزی بتوانیم عیب دیگری را به رخ او بکشیم، از امروز در صدد ذخیره سازی برای روز مبادا در این مقوله باشیم. این عمل ناپسند، ما را از جوار قرب الاهی دور خواهد ساخت. امام صادق علیه السلام می فرماید :

«ابعد ما یكون العبد من الله أن یكون الرّجل یواخی الرّجل، و هو یحفظ علیه زلّاته، لیعیّره بها یوماً.» (۲)

«دورترین حالتی که بنده نسبت به خداوند دارد، آن است که شخصی با دیگری برادری کند، در حالی که لغزش های او را (در ذهن خود) نگاه می دارد تا روزی او را بدانه سرزنش کند.»

ه _ دانایی و دارایی، عیب پوشی را سبب می شود. و نادانی و ناداری موجبات بروز عیوب انسان ها را فراهم می نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«العلم و المال یستران کلّ عیب؛ و الجهل و الفقر یكشfan کلّ عیب.» (۳)

«علم و مال (در نظر مردم) هر عیبی را می پوشانند. و جهل و فقر، هر عیبی را آشکار می سازند.»

و _ ثمره ی تلاش در پی جویی و افشای عیوب دیگران که آنان را خوش نیاید، آن است که خود فرد، دچار حرف هایی از ناحیه ی مردم می شود که چه بسا در او وجود ندارد و ناآگاهانه طرح می شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید :

«من أسرع إلی النَّاسِ بما یکرهون، قالوا فیهِ ما لایعلمون.» (۴)

«هرکس با شتاب، مطالبی به مردم بگوید که خوش نمی دارند، مردم درباره اش مطالبی می گویند که نمی دانند.»

٢- بحار الأنوار: ٢١٩٧٥.

٣- ميزان الحكمة: ١٤٤٢١.

٤- بحار الأنوار: ١٥١٧٥.

ز _ ثمره ی دیگر این تلاش، آن است که انسانِ عیب جو و افشاگر، خود، به آن چه که در او نیست، هدف قرار می گیرد.

«من رمی الناس بما فيهم، رموه بما ليس فيه.» (۱)

«هر کس به مردم نبت دهد آنچه (عیب و نقص) را که دارند، مردم او را متهم می دارند به آنچه (عیب و نقص) که ندارد.»

ح _ سخن آخر در این باب، آن که انسان والاقدر کسی است که اگر فردی زبان در نکوهش او به کاستی هایش گشود، وی در صدد جبران، نسبت به آن چه که در فرد مقابل است بر نیاید. در این صورت خود اجری فراوان برده و متقابلاً وبال زیادی عاید آن دیگری شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این باب می فرماید :

«إِذَا نَسَبَكَ رَجُلٌ بِمَا يَعْلَمُ مِنْكَ، فَلَا تَنْسِبْهُ بِمَا تَعْلَمُ مِنْهُ، فَيَكُونَ أَجْرُ ذَلِكَ لَكَ وَ وَبَالَ عَلَيْهِ.» (۲)

«وقتی کسی مطالبی به تو نسبت داد که از تو می داند، مطالبی به او نسبت مده که درباره اش می دانی؛ در این صورت اجر این (کتمان) برای توست و بال آن (افشاء) بر عهده اوست.»

با نگرش مجدد بر آن چه فهرست وار گذشت، می توان دریافت که «ستر العائبه» چه ارزش والایی است که امام علیه السلام آن را از خداوند مسألت می نماید. (۳)

۳۶_ و لین العریکه

امام در این قسمت، خوش خوئی با مردم را از خدای متعال درخواست می نماید. عریکه در لغت از ریشه ی عرک، به معنی طبیعت و مزاج و اخلاق آمده است. دقت در همین معنی لغوی می رساند که امام علیه السلام با چه ظرافتی از این لغت در بیان خود استفاده نموده اند. هر سه معنی بالا یک وجه مشترک دارد و آن این که در هر سه مفهوم، جنبه ی ریشه ای و اختلاط با جان انسانی مطرح است؛ یعنی سخن از ریشه داشتن و ریشه دادن در عمق جان پیش می آید. این اخلاق خوش، تنها یک ظاهرسازی محض نیست، بلکه ریشه دار بودن در وجود انسانی است که آن را مطلوب می سازد.

قرآن مجید در بیان خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کارساز بودن اخلاق خوش ایشان اشاره می کند و هشدار می دهد که در غیر این صورت، تنها خواهی ماند. خداوند خطاب به حضرتش می فرماید :

﴿بِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (۴)

«پس تو، به رحمتی از خدا با آنها مهر ورزیدی. و اگر بد اخلاق بودی و قلبی دشوار و خشن داشتی، از پیرامون تو پراکنه

۱- حضرت سجّاد علیه السلام ، بحارالأنوار: ۷۸ ۱۸۱.

۲- میزان الحکمه: ۱۵۴۰۴.

۳- تفصیل این مباحث را می توانید در جلد ۷ میزان الحکمه ذیل واژه ی عیب در عنوان ۳۸۰، نهج البلاغه ذیل همین واژه و در جای جای مجلّات ۷۴ و ۷۵ و ۷۸ بحارالأنوار ذیل عناوین مربوطه مطالعه نماید.

۴- آل عمران (۳): ۱۵۹.

این توصیه از بسترهای تربیتی بسیار مهم است که خدای متعال _ به مصداق این کلام پیامبر که «أنا أديب الله» (۱) _ برای پرورش اخلاقی آن حضرت فراهم آورده است و

ایشان را به رعایت این امر اساسی در اخلاق فردی و اجتماعی فرا می خواند. زینب کبری ۳ در شهر کوفه زبان به سخن گشوده، یاد و خاطره ی پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام را در گوش ها زنده می کند. حضرتش ضمن بیان پاره ای از فجایع انجام گرفته در کربلا و اعتراض به بانیان آن، سخنش به تحلیل گوشه ای از شخصیت والای پدر می رسد و حضرت علی علیه السلام را با عبارت «محمود النقیه طیب العریکه» (۲) توصیف

می نماید؛ یعنی که امام علی علیه السلام با حالتی پسندیده و دوست داشتنی و اخلاقی خوش به ملاقات خدای متعال رفت.

امیرمؤمنان علیه السلام خود در وصف مؤمن، از جمله ویژگی های ممتاز او را این چنین برمی شمارد:

«سهل الخلیقه لئین العریکه» (۳).

«مؤمن، اخلاق ملایم و برخوردی توأم با نرمش دارد.»

این خصلت تا آن جا پسندیده و مورد نظر است که در آغاز جنگ جمل، آن امام همام علیه السلام مأموریتی به ابن عباس می دهد و او را پیش از کارزار، مأمور مذاکره با طرف مقابل می نماید. حضرتش ضمن سفارش هایش به ابن عباس، او را از گفت و گو با طلحه بازمی دارد؛ چرا که به شدت در چنبره ی توطئه های شیطان اسیر است؛ اما می فرماید:

«الق الزبیر فإنه ألین عریکه» (۴).

«با زبیر ملاقات کن که او دارای اخلاقی خوش و نرم خوست.»

مرحوم علامه ی مجلسی در بیان ذیل روایت پیشین در صفات مؤمن چنین آورده:

«یقال: فلان لئین العریکه، إذا كان مطاوعاً منقاداً قلیل الخلاف و النفور، منکسر النخوه.» (۵)

«وقتی گفته می شود کسی نرم خوست، یعنی او پذیرای سخن، تسلیم، به دور از خلاف و اختلاف و رو در رو با نخوت و خودبینی می باشد.»

بدیهی است که هر یک از این ویژگی ها، ارزش والایی است که ثمره ی آن تدارک شخص و شخصیتی دوست داشتنی و مورد مهر و محبت و احترام و توجه است.

در وصف اخلاق محمدی ۶ آورده اند که حضرتش چنین بوده است:

- ١- بحار الأنوار: ١٦: ٢٣١.
- ٢- بحار الأنوار: ٤٥: ١١٠.
- ٣- نهج البلاغه، باب حكمت ها، حكمت ٣٣٣.
- ٤- نهج البلاغه: خطبه ٣١.
- ٥- بحار الأنوار: ٦٧: ٣٠٦.

«أصدق الناس لهجَه و أليَنهم عريكة»(۱).

«صريح ترین و راست گوترین مردم در گفتار و نرم خوترین آنان در رفتار.»

البته نباید این نرم خویی و اخلاق خوش را با حریم و حرمتی که لازم شخصیت مؤمن است، در تعارض دانست؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عین داشتن چنین ویژگی بنا به بیان وصیِّ بحقِّ ایشان علیه السلام چنین بود:

«الينهم عريكة و أكرمهم عشرة؛ من راه بديهة هابه و من خالطه معرفة أحبّه»(۲).

«در عین آن که نرم خوترین مردم بود، اگر کسی او را به ناگاه ملاقات می نمود، حرمت و هیبتش وی را می گرفت و آن گاه که از سر آشنایی با حضرتش می نشست، محبتش در دل جای می گرفت.»

[۳۷_ حفص الجناح]

امام سجّاد علیه السلام در دنباله ی درخواست های پیشین، از خدای متعال خواستار ویژگی «خفص الجناح» می باشند. اینک به توضیح اجمالی این مطلب پرداخته می شود:

قرآن مجید در همان مسیر تربیتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پیش از این بدان اشاره رفت، به حضرتش می فرماید:

(و اخفض جناحك للمؤمنين).(۳)

«بال خود را برای مؤمنان بگستران.»

و در بیانی مشابه می فرماید:

(و اخفض جناحك لمن أتبعك من المؤمنين).(۴)

«بال خود را برای مؤمنانی که پیروی ات می کنند، بگستران.»

و در زمینه ی توصیه به رعایت حقوق پدر و مادر می فرماید:

(و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه).(۵)

«برای آن دو (پدر و مادر)، بالِ ذلت را به نشانه رحمت بر آنها بگستران.»

خفص در لغت، یعنی: فرود آوردن. به همین ملاحظه، افتادگی و فروتنی و تواضع، از جمله معانی «خفص جناح» است. خفص الصوت یعنی آواز را کوتاه کرد. خَفَصَ به معنی کاست و کم کرد و انخَفَصَ یعنی نقصان یافت. به هر حال، این

١- بحار الأنوار: ٦٧: ٣٧٠.

٢- بحار الأنوار: ١٦: ١٩٠.

٣- حجر (١٥): ٨٨.

٤- شعراء (٢٦): ٢١٥.

٥- اسراء (١٧): ٢٤.

افتادگی و فروتنی نیز، از جمله ابزار توفیق در ارتباط اجتماعی و در شمار ویژگی های برجسته ی اخلاق فردی است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با داشتن اخلاق کریمه ی محمدی _ که با مُهر (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱) قرآن مجید نامور شده _ مأمور به کاربرد این راه و روش می باشد.

پس یقیناً پیروان حضرتش به طریق اولی به چنین ویژگی در خلق و خوی فردی و جمعی خویش نیاز دارند.

امیرمؤمنان علیه السلام در شمار توصیه های حکومتی خود به مالک اشتر بیان می دارد: «تواضع لله... و اخفض جناحک للضعفاء» (۲)؛ گویی که تواضع در پیشگاه خدا و فروتنی

در قبال مردم ضعیف (البته نه از یک سنخ) در طول یکدیگر قرار دارند و فرمانروای مردم، هم چنان که مأمور به خاکساری در پیشگاه خدای متعال است، موظف به فروتنی در مقابل مردم و افتادگی در پیشگاه آنان نیز می باشد.

این افتادگی تا جایی ارزش یافته که در حالات نماز، سجده نسبت به رکوع عملی با خضوع و افتادگی افزون تری تبیین شده است. امام رضا علیه السلام فرمودند:

«يَكُونُ السُّجُودُ أَخْفَضَ مِنَ الرَّكُوعِ...» (۳)

«سجده، برای بیان تواضع، رساتر از رکوع است.»

به هر حال، «خفض جناح» امری است که در اخلاق فردی ریشه دارد، در ارتباط جمعی آشکار می شود و ثمره ی آن جلب محبت و ایجاد شخصیت محبوب برای انسان است.

در پایان توضیح این عبارت در زمینه معنی کلمه «خفض»، به قسمتی از یک روایت مفصل از امام صادق علیه السلام دقت می نمایم. آن حضرت می فرمایند:

«اعراب القلوب علی أربعة أنواع: رفع و فتح و خفض و وقف. فرفع القلب فی ذکر الله، و فتح القلب فی الرضا عن الله، و خفض القلب فی الاشتغال بغير الله، و وقف القلب فی الغفلة عن الله... و علامه الخفض ثلاثة أشياء: العجب و الرياء و الحرص...» (۴)

«اعراب دل ها چهار گونه است: رفع، فتح، خفض، وقف. رفع قلب در یاد خدا است. فتح قلب در رضایت از خدا است. خفض قلب در اشتغال به غیر خدا، و وقف قلب در غفلت از خدا است... و نشانه خفض، سه مورد است: عجب (خود بزرگ بینی)، ریا، حرص.»

اعراب (۵) قلب ها به چهار طریق امکان پذیر می گردد، از جمله ی آن ها خفض

است که ثمره ی مشغول شدن به غیر خداست و نشان ابتلا به این بیماری، خودپسندی، ریاکاری و آزمندی است. این

۱- قلم (۶۸): ۴.

۲- بحار الأنوار: ۲۵۸ ۷۷.

۳- بحار الأنوار: ۹۹ ۸۴.

۴- بحار الأنوار: ۵۵ ۷۰.

۵- این کلمه، از جمله ی اضداد است و در دو معنی آبادانی و تخریب، اصلاح و افساد هر دو به کار می رود.

روایت نه در راستای حفص جناح، بلکه در جهت دور نگه داشتن خود از موجبات فروافتادن در پرتگاه و مهلکه در جریان حیات مطرح گردید.

[۳۸_ و حُسن السیره]

سیره در لغت به معانی روش و طریقه، هیأت، نامه ی اعمال مرد، شهرت، معروفیت، سرگذشت، تاریخ و زندگانی آمده است. جمع آن سیر است. عرب، انسان نیکوروش را حُسن السیره می خواند. گفته اند: «مَنْ طَابَتْ سِرِّرْتَهُ حُمِدَتْ» کسی که پاک دل بوده و نیتی صاف داشته باشد، افعال و روش او پسندیده می شود. به انسان خوش قلب و مهربان «طیب السیره» گفته می شود. دو تعبیر بعدی نیز با اندک تفاوت، همین مفهوم را بیان می کند.

با دقت در همین معانی لغوی، به خوبی آشکار می شود که این ویژگی خلقی، ریشه در درون دارد و منجر به بروز خارجی می شود. این مطلب را معنی کاربردی دیگری برای لغت سریره تأیید می نماید که جمع آن سرائر و به معنی راز است. راز، آن امر درونی است که انسان در خود نگه می دارد.

ممکن است در بدو امر، عباراتی هم چون «حسن العریکه»، «خفص الجناح»، «حسن السیره»، «سکون الریح»، «طیب المخالقه» و... که در این بخش از بیان امام سجاد علیه السلام آمده، همه از یک ردیف و به معنی رفتاری خوش به نظر بیاید؛ اما دقت در هر یک از آن ها نشان می دهد که بار فرهنگی متفاوت دارد و از دیگری ممتاز است. اینان تنها کلمات و عباراتی مترادف نیستند که در کنار هم قرار گرفته باشند.

امام علی علیه السلام می فرمایند :

«حُسن السیره عنوان حُسن السِریره» (۱)

«خوش خوئی و راه و روش نیکو، بیانگر سیرت پسندیده ی فرد است.»

یعنی جلوه ای زیبا از درونی آراسته و پیراسته می باشد. کلام آن حضرت ناظر به یکی از مسائل مهم اجتماعی یعنی امر حکومت است و این حُسن روش و طریقه را عاملی اساسی در حفظ اقتدار و در عین حال پایداری و محافظت یک نظام حکومتی برمی شمارد. حضرتش می فرماید :

«حُسن السیره جمال القدره و حصن الإمره» (۲)

«راه و روش نیکو، زیبایی قدرت و نگاهداری امارت است.»

از دیدگاهی دیگر، امام مرگ انسان بدسیرت را موجب شادی مردم برمی شمارد و می فرماید :

«من ساءت سیرته سرت مئته» (۳)

۱- غرر و درر: ۴۸۴۴.

۲- همان: ۴۸۴۷.

۳- همان: ۷۹۴۲.

«هر که روش بد دارد، مرگ او سبب شادی مردم می شود.»

انسانی این چنین هرگز روی امیت و آرامش نخواهد دید که :

«مَنْ سَأَتْ سِيرَتَهُ لَمْ يَأْمَنْ أُمَّهَآ.» (۱)

«هر که روش بد دارد، هرگز به آرامش نمی رسد.»

در این صورت، اگر انسان قرار است در زندگی به گونه ای باشد که خود از ایمنی برخوردار بوده و مردم در مرگش شادمان نباشند، چاره ای جز حُسن سیرت ندارد. امام زیبایی صورت را جمال ظاهری و زیبایی باطن را همین خوش سیرتی برمی شمارند که :

«الجمال الظاهر حسن الصورة، الجمال الباطن حسن السيره.» (۲)

«جمال ظاهر، خوش رویی است. جمال باطن، نیکی درون است.»

تأثیر متقابل این زیبایی ظاهری و باطنی را در دو کلام امیرالمؤمنین علیه السلام می توان به خوبی دریافت که :

«عند فساد العلانية تفسد السريه.» (۳)

«در هنگام تباهی ظاهر مردم، درون آنها نیز تباه می گردد.»

و از طرف دیگر :

«صلاح الظواهر عنوان صحه الضمائر.» (۴)

«رفتار خوش بیرونی و آراستگی بیرون، گواه درستی سیرت و ضمیر انسانی است.»

باید دانست که اگر انسان بخواهد دورویی پیشه کند و با ظاهر آراسته، باطن ناآراسته ی خود را بپوشاند، در این تلاش توفیقی چندان به دست نخواهد آورد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

«ما ينعف العبد يظهر حسناً و يسرّ سيئاً. أليس إذا رجع إلى نفسه علم أنه ليس كذلك؟ وَ اللهُ تعالى يقول: (بل الإنسان على نفسه بصيره). ان السريه إذا صلحت قويت العلانية.» (۵)

«فردی که ظاهر نیکو و باطنی زشت دارد، سود نمی برد. آیا چنین نیست که وقتی به خودش رجوع کند، می داند که چنان نیست (که به مردم می گوید)؟ در حالی که خدای تعالی می فرماید: «بلکه انسان نسبت به درون خویشتن، بینا است.» وقتی درون انسان به

١- همان: ٨٢١٦.

٢- همان: ١١٩٣.

٣- ميزان الحكمة: ٨٤٤٠.

٤- همان: ٨٤٤٢.

٥- بحار الأنوار: ٣٦٦٧١.

صلاح آمد، آشکار او نیز قوی می شود.»

می بینیم که حضرتش حکمت و عِلّت این عدم توفیق را آگاهی فرد از درون خود می داند که هر چند بکوشد، آن گاه که به خود مراجعه می کند، خلاف آن را درمی یابد. لذا به بیان آن امام همام، اصلاح درون، قوّت و قدرت بیرونی را برای انسان به ارمغان می آورد. و اگر کسی در کار اصلاح درون خود بیفتد، خدای متعال بیرون او را اصلاح می فرماید که :

«مَنْ أَصْلَحَ سِرِّرْتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ» (۱)

«کسی که درون خود را به صلاح آرد، خداوند، بیرون او را صالح می سازد.»

پس اگر فردی طالب ظاهری آراسته و دوست داشتنی باشد، به جای پرداختن به ظاهر، مناسب چنان است که کار را از اصلاح درون خود آغاز نماید و تأمین آراستگی بیرون را به خدای بزرگ واگذار کند.

حال اگر انسانی ظاهر خود را برای مردم آراسته نماید؛ اما در باطن به جنگ خدای متعال برود _ یعنی آشکار و نهان او با یک دیگر در تضاد باشد _ چنین فردی را خدا مفتضح خواهد نمود.

«إِيَّاكَ أَنْ تَتَزَيَّنَ لِلنَّاسِ وَ تَبَارِزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِي فَيَفْضَحَكَ اللَّهُ يَوْمَ تَلْقَاهُ» (۲)

«مبادا خود را برای مردم بیارایی (به اعمال صالح)، در حالی که با گناهان به جنگ خدا می روی؛ که در این حال، خداوند، روزی که به ملاقاتش برسی، رسوایت می کند.»

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارالأنوار (۳) بابی ذیل عنوان «حُسن العاقبه و

اصلاح السريه» گشوده و در آن ابتدا آیاتی از قرآن و سپس بیست روایت از منابع مختلف در این زمینه نقل کرده است. پیام عمده ی این آیات و روایات را می توان چنین خلاصه نمود :

۱_ خداوند به آشکار و نهان ما آگاه است و تلاش برای مخفی داشتن باطن و پیشه کردن دورویی، راه به جایی نخواهد برد.

۲_ اگر درونی آراسته داشته باشیم، خدای متعال یاریمان خواهد کرد تا اعمالی شایسته پیشه کنیم و ظاهری آراسته برایمان به بار خواهد آورد.

۳_ آن کس که بیرون و درونش به آراستگی و فساد با هم در تضاد باشد، خداوند بر او غضبناک بوده و سرانجام رسوایش می نماید و هرگز از رهگذر این دورویی توفیقی نخواهد یافت.

۴_ خوشا بر احوال کسی که همواره در راه اصلاح درون خویش تلاش می کند، چرا که خداوند وجهه ی بیرونی او را کفایت خواهد نمود.

- ١- امام صادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ٣٩٥ ٧٣.
- ٢- امير المؤمنين عليه السلام : بحار الأنوار : ٣٦٤ ٧١.
- ٣- بحار الانوار : ٣٦٢ ٧١ به بعد.

۵_ خداوند از رهگذر فضل و کرم خویش، انسان خوش نیتی را که در کار اصلاح درون خویش گام نهد، سرانجام در بهشت خویش جای خواهد داد. چنین انسانی را که از این راه به خود می پردازد و زبان باطن به نصیحت خویش می گشاید، خداوند نگاه می دارد.

۶_ کسی که درون خود را پنهان نگه دارد، خداوند سرانجام پرده ها را به کناری خواهد زد و در هر دو صورت _ اعم از خیر و شر _ امر درون او را از نیک و بد بر ملا خواهد نمود. صد البته که جلوه ی کامل این عمل در روز قیامت است که «تبلی السرائر» نامیده شده است.

[۳۹ _ و سکون الریح]

ریشه ی کلمه ی ریح، واژه ی راح به معنی «آمد و رفت» است. روح القلب به معنی نیروی تازه داد، رُوح، اراح به معنی آسوده کرد، طویل الرُوح به معنی بردبار و شکیباء، خفیف الرُوح به معنی خوش رو و با روح، اریحیه به معنی مردانگی و بخشش، و ریحی به معنی مرد خوش خوی و یا اصل خوش خویی در لغت به کار رفته است.

ریشه ی لغت سکون، سَكَنَ به معنی آرامش، بی سروصدا شدن، فرونشستن و تسکین یافتن و برکت و رحمت است. اسکان به معنی آرام دادن، سکن إليه به معنی اعتماد و پشت گرمی به کار رفته است.

در آیه ی قرآنی (وَلَا تَنَازَعُوا فَنفَشِلُوا وَ تَذَهَب رِيحِكُمْ) (۱) عبارت تذهب ریحکم

در لغت به معنای از دست رفتن صولت، قوت، نصرت و دولت تعبیر شده است. (۲) «ارحنا

یا بلال» که در خبر آمده است (۳) بیانگر آن است که مؤذن مردم را با اذان خود از رنج

انتظار رهانیده و متوجه نماز می نماید. تعبیر سکون الریح بیانگر آن است که انسانی که دارای این ویژگی خلقی باشد، هرگز تکبر پیشه نمی کند؛ باد به غبغب نمی اندازد و متکبرانه و مختالانه راه نمی پیماید، بلکه فروتنی در پیش گرفته با مردم به نرمی برخورد می کند.

[۴۰ _ و طیب المخالفة]

مخالقه بمعنی برخورد است، و طیب المخالقه موضوع خوش برخوردی را یادآور می شود، بدین معنی که انسان در ارتباط با دیگران باید با برخوردی خوش، از یکسو جذب محبت نماید و از سوی دیگر شخصیت اجتماعی خود را تثبیت نماید. متقابلاً فقدان چنین ویژگی موجبات تنفر دیگران و زیر سؤال رفتن شخصیت فردی را فراهم خواهد آورد.

[۴۱ _ و اسبق إلى الفضيلة]

از جمله مواردی که امام علیه السلام در زمینه ی آراستگی به لباس پاکان، از خدای متعال می خواهد، آن است که خدای حضرتش را ویژگی «شتاب به سوی برتری ها» عنایت فرماید. رواست که این سبقت و شتاب به سوی فضایل باشد.

در آغاز باید بدانیم که فضیلت در قاموس دین به چه عناوینی تعلّق گرفته و از چه عناوینی برداشته شده است تا در

ص: ۱۲۱

۱- انفال (۷): ۴۶.

۲- مجمع البحرین.

۳- مجمع البحرین، ذیل مادّه ی ریح.

سایه ی این شناخت، انسان بتواند به سوی خیری شتاب گیرد که شایستگی آن را دارد. امام علی علیه السلام می فرماید :

«الفضیله بِحُسنِ الكَمالِ وَ مَكارمِ الأفعالِ لا بِكثرةِ المالِ وَ جلاله الأعمال.» (۱)

«فضیلت و برتری به خوبیِ کمال و به کردارهای نیکوست، نه بسیاریِ مال و بزرگیِ عمل و منصب ها.»

پس در گام اول باید دانست که انسان بافضیلت، نه جویای مال و نام و مقام، بلکه پی جوی کمالات و زیبایی های خُلق و خوست. در تعبیر دیگر به ارائه ی طریق امیر مؤمنان علیه السلام اگر انسان بتواند بدی را با نیکی و جرم و گناه را با بخشش و چشم پوشی جبران نماید، به بلندای فضایل دست یافته است.

«إِنَّ مَقالهَ الإِساءه بالِإِحسانِ وَ تَعمدِ الجرائمِ بالغفرانِ لِمَن أَحسَنَ الفَضائلِ وَ أَفضَلَ المَحامد.» (۲)

«پاسخ گوییِ بدی به خوبی و پوشاندنِ جُرم ها به آمرزش، به راستی، از نیکوترین فضیلت ها و برترینِ ستودنی هاست.»

خیرخواهی و تلاش در زمینه ی گسترش معروف، از جمله ی دیگر فضایل برتر است.

«مِن أَفضَلِ الفَضائلِ، اصطناعِ الصَّنائعِ وَ بَثِّ المَعرُوف.» (۳)

«از برترین فضیلت ها، انجام کارهای نیک و گستراندنِ نیکی هاست.»

کنترل زبان و بذل و بخشش، در تعبیر دیگر امام علی علیه السلام در شمار برترین فضیلت ها قرار گرفته است.

«حَفَظَ اللِّسانِ وَ بَذَلَ الإِحسانِ مِنْ أَفضَلِ فَضائلِ الإنسان.» (۴)

«نگاهداریِ زبان و گستراندنِ احسان، از برترین فضیلت های انسان است.»

اگر انسانی بخواهد بار فضیلت خویش را به کمال و تمام برزند، باید این هشدار مولای متقیان علیه السلام را به جان خریدار گردد که :

«كُنْ عَفوًّا فِي قَدَرَتِكَ، جوادًا فِي عَسرَتِكَ، مؤثِّرًا مَعَ فاقَتِكَ، تَکَمَّلْ لَكَ الفَضائلِ.» (۵)

«در هنگام قدرت، اهل عفو؛ در هنگام تنگدستی، اهل جود و در هنگام شدت فقر، اهل ایثار باش تا فضیلت هایت کامل شود.»

عفو در عین قدرت، بخشش در عین تنگ دستی و ایثار در عین فقر، سه ویژگی عمده است که می تواند انسان را بر قله ی کمال فضیلت ها جای دهد.

حضرت علی علیه السلام در یک طبقه بندی زیبا، فضایل را این چنین تحلیل می نماید :

١- غرر و دُرر: ١٩٢٥.

٢- غرر و درر: ٣٤٩٢.

٣- اميرالمؤمنين عليه السلام ، ميزان الحكمة: ٧: ٤٩١.

٤- ميزان الحكمة: ١٥٦٥١.

٥- ميزان الحكمة: ١٥٦٤٦.

«الْفَضَائِلُ أَرْبَعَةٌ أُجْنَسُ: أَحَدُهَا الْحِكْمَةُ وَ قَوَامُهَا فِي الْفِكْرِ، وَ الثَّانِي الْعِفَّةُ وَ قَوَامُهَا فِي الشَّهْوَةِ، وَ الثَّلَاثُ الْقَوَّةُ وَ قَوَامُهَا فِي الْغَضَبِ، وَ الرَّابِعُ الْعَدْلُ وَ قَوَامُهَا فِي اعْتِدَالِ قَوَى النَّفْسِ» (۱)

«فضیلت ها چهار گونه اند: یکی: حکمت، که قوام آن در اندیشه است. دوم: عفت، که قوام آن در شهوت است. سوم: قوت، که قوام آن در غضب است. چهارم: عدل، که قوام آن در اعتدال قوای نفس است.»

حکمت و عفت و قوت و عدالت، چهار عنصر فضیلتی است که اگر در فکر و شهوت و غضت و قوای نفسانی به کار گرفته شود، ثمره ی آن قرار گرفتن انسان بر بلندای فضیلت و برتری خواهد بود.

آن امام همام علیه السلام در خطابه ی تکان دهنده ی خویش در وصف پارسایان می فرماید:

«فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ...» (۲)

«پروا پیشگان در دنیا آنان اند که اهل فضیلت می باشند. سخن به راستی گویند و راه و رسم اقتصاد و میانه روی در زندگی پیشه کنند.»

امام زین العابدین علیه السلام ضمن حدیثی با اشاره به روز قیامت و فراخوان مردم بافضیلت، می فرمایند که مردمی با شنیدن ندای «أَيُّنَ أَهْلِ الْفَضْلِ» برمی خیزند. ملائکه از ایشان می پرسند: «وَمَا كَانَ فَضْلَكُمْ؟» می گویند:

«كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا وَ نَعطَى مَنْ حَرَمْنَا وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا»

«ما چنین بودیم: با آنان که با ما قطع رابطه می کردند، پیوند می یافتیم، به آنان که ما را تحریم می کردند بذل و بخشش می نمودیم و از آنان که بر ما ستم روا می داشتند، درمی گذشتیم.»

ملائکه با شنیدن این توضیح، به آنان خطاب می کنند: «صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ...» (۳)

بار دیگر به این سرفصل ها بنگریم، برخی از فضیلت ها را که بدان اشاره رفت شماره کنیم و دریابیم که چه عواملی انسان را در شمار اهل فضیلت قرار می دهد؟ مواردی همچون: کمال جویی، اخلاق پسندیده، پاسخ گویی بدی با نیکی و جرم با بخشش، خیرخواهی برای همه و تلاش در گسترش معروف، حکومت بر زبان و بذل و بخشش و احسان، عفو در قدرت، بخشش در عسرت، ایثار در نیاز، حکمت در فکر، عفت در شهوت، قدرت در کنترل غضب، اعتدال در نفسانیات.

سرانجام سه ویژگی او را به بهشت جاویدان الهی می رساند: نصل من قطعنا و نعطي من حرمنا و نعفو عن ظلمنا. آیا روا نیست که انسان در این باب شتاب نماید؟ به یقین که رواست. بر همین اساس و اصل، امام زین العابدین علیه السلام هم در عبارت «السُّبُقُ إِلَى الْفَضِيلَةِ» از خدای متعال، حرکت شتابان در چنین مسیری می خواهد.

١- بحار الأنوار: ٨١ ٧٨.

٢- نهج البلاغه، خطبه ى ١٩٣.

٣- نوادر راوندى: ٥٨٥ ٤.

ایثار در لغت یعنی: دیگران را بر خود مقدم داشتن، و تَفْضُل یعنی: نیکی کردن. بر این اساس، ترجمه‌ی روان و اولیّه‌ی عبارت چنین خواهد بود: «دیگران را در نیکی بر خود مقدم داشتن». امّا هر دو واژه‌ی ایثار و تَفْضُل، در فرهنگ دینی بار سنگینی دارد. بخشی از آن چه درباره‌ی فضیلت و مشتقات آن در قسمت پیشین بیان شد، دامنه‌ی تَفْضُل را نیز روشن می‌سازد.

حال برای آن که با واژه‌ی ایثار و عمق آن در فرهنگ دینی بیشتر آشنا شویم به توضیح اجمالی آن می‌پردازیم.

قرآن مجید می‌فرماید:

(وَيُثْرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (۱)

(دیگران را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند که خود بدان نیازمندند. و آن کس که سرکشی و زیاده‌طلبی و بخل خویش را مهار کند، در شمار رستگاران است.)

در زمینه‌ی نزول این آیه در تفاسیر (۲) آمده که مردی نزد رسول خدا از گرسنگی

شکایت برده و اظهار نیاز کرد. حضرتش ابتدا نزد همسران خود فرستاد. همگی اظهار داشتند جز آب در منزل چیزی برای خوردن نداریم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان جمع اعلام کردند که کیست تا این مرد را امشب به میهمانی خود ببرد. علی علیه السلام داوطلب این امر گردید. وقتی با میهمان به خانه آمد، حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: ما جز برای امشب خود غذای دیگری نداریم؛ امّا دیگری را بر خود مقدم داشته، وی را پذیرایی خواهیم نمود. علی علیه السلام فرمود تا کودکان را خوابانیده و در هنگام صرف غذا، چراغ را نیز خاموش کردند تا میهمان به کمبود غذا آگاهی نیابد. صبح فردا آن گاه که حضرت علی علیه السلام موضوع را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشت، این آیه نازل گردید. (۳)

آشنایی با واژه‌ی «شح» نیز می‌تواند جایگاه ایثار را روشن تر نماید.

«السَّخُّ أَشَدُّ مِنَ الْبَخْلِ. إِنَّ الْبَخِيلَ يَبْخُلُ بِمَا فِي يَدِهِ، وَ السَّخِيحُ يَشْحُ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عَلَىٰ مَا فِي يَدَيْهِ، حَتَّىٰ لَا يَرَىٰ فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا تَمَنَّىٰ أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحَلِّ وَ الْحَرَامِ. وَ لَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ.» (۴)

«اهل «شح» به مراتب بدتر از بخیل است؛ زیرا که بخیل نسبت به آن چه خود در دست دارد بخل می‌ورزد؛ امّا انسانی که دچار این عارضه — یعنی شُح — گردیده، نسبت به آن چه در دست دیگران است، چنین حالتی دارد. وی همواره می‌خواهد آن چه در دست

۱- حشر (۵۹): ۹.

۲- از جمله تفسیر صافی: ۲: ۶۸۴، نقل از امالی صدوق.

۳- بعدها امام علی علیه السلام در مقابل خلفا، از جمله به این آیات درباره ی خود استدلال می نمود و آنرا بر فضیلت خویش در قرآن ارائه می نمود (احتجاج طبرسی). در تفسیر درّ المثنور سیوطی، همین روایت از ابوهریره نقل شده با این تفاوت که به جای نام مقدس مولای متقیان «رجلٌ من أنصار» و در روایتی دیگر، ابوطلحه ی انصاری آمده است.

۴- تفسیر صافی: ۲: ۶۸۴.

مردم است _ از هر راهی شده (اعمّ از حلال و یا حرام) از آن او باشد و هرگز به آن چه خدای متعال روزی او نموده، قانع نیست.»

خلاصه این که ایثار _ به معنی «دیگری را بر خود مقدم داشتن» _ کار آسانی نیست. چه بسا کسانی که به زبان، سخن از آن می گویند؛ اما در عمل توان انجام آن را ندارند. این که در دنباله ی آیه موضوع «شُح» بیان شده، به نظر می رسد بدان رو باشد که این خصیصه ی نامطلوب می تواند به صورت آفتی نسبت به ایثار عمل نماید. آفت «شُح» می تواند انسان را از مبادرت به این عمل پسندیده و خداپسندانه و در عین حال دشوار بازدارد. از این رو، در روایات، از ایثار به عنوان نهایت مکارم اخلاقی یاد شده است. امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«غایه المکارم الايثار»^(۱)

«نهیّت مکارم اخلاق، ایثار است.»

و در همین مقوله ی فضیلت آمده که :

«مَنْ آثَرَ عَلَيَّ نَفْسَهُ اسْتَحَقَّ اسْمَ الْفَضِيلَةِ»^(۲)

«آن کس که ایثار پیشه کند، شایسته ی نام فضیلت است.»

یعنی سزاوار چنان است که این انسان را صاحب فضیلت بنامند. در آموزش های دینی، کار در این زمینه تا بدان جای بالا گرفته شده است که آن امام همام علیه السلام می فرماید :

«لَا تَكْمَلُ الْمَكَارِمَ إِلَّا بِالْعَفَاةِ وَالْإِيثَارِ»^(۳)

«مکارم اخلاق کامل نمی شود مگر با عفت و ایثار.»

می دانیم که شأن نزول آیه ی (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ) موضوع ليله المبيت و جان فشانی حضرت امیر علیه السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. در روایات آمده است که آن شب که حضرت علی علیه السلام چنین کرد، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من شما را با هم برادر قرار دادم؛ اما عمر یکی از شما پیش از دیگری است. کدام یک نسبت به دیگری ایثار می نمایید؟ فاختار كلاهما الحياه. هر دو، زندگی را انتخاب کردند. آن گاه خدا به ایشان گفت: آیا شما همانند علین ابی طالب نیستید که میان او و محمد پیمان برادری است و اینک او در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خفته تا جانش را فدای او کند. «فیوثره بالحياه»^(۴)

در روایات آمده است که حضرت علی علیه السلام پیراهنی برای خود خرید و او را خوش آمد، بلافاصله آن را در راه خدا

۱- غرر و درر: ۶۳۶۱.

۲- همان: ۸۸۴۶.

۳- همان: ۱۰۷۴۵.

۴- میزان الحکمه، ذیل واژه ی ایثار، ج: ۱، ۸، این روایت را از کتاب تنبیه الخواطر نقل کرده است.

«وَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ آثَرَ عَلَى نَفْسِهِ، آثَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْجَنَّةِ» (۱)

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کسی که دیگری را بر خود برگزیند، خداوند در روز قیامت، بهشت را برایش بر می گزیند.»

و همچنین نقل شده است که :

«لِلَّهِ تَعَالَى جَنَّةٌ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ... وَ رَجُلٌ آثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ تَعَالَى» (۲)

«خداوند را بهشتی است که جز سه تن در آن داخل نخواهند شد... یکی از آنان فردی است که برادر مؤمن خویش را در راه خدا بر خود ترجیح داده و مقدم داشته است.»

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: أَى الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ فرمودند :

«جُهِدِ الْمُقْلَ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)؟ تَرَى هَيْهُنَا فَضْلًا» (۳)

«برترین صدقه، تلاش فرد تهیدست است. آیا نشنیده ای کلام خدای عزوجل را که فرمود: «آنان دیگران را بر خود ترجیح دادند و ایثار کردند، گرچه خود تهیدست اند.» در اینجا برتری را می بینی؟»

این بیان نشان می دهد که صرف تهی دستی نمی تواند مجوزی برای دوری از صدقه و ایثار باشد، چرا که در طبقه بندی صدقات، تلاش و توان کسی که دچار تنگ دستی و عسرت است، برتر و ارزشمندتر دانسته شده است.

خلاصه آن چه امام سجّاد علیه السلام ذیل عبارت «ایثار التّفَضُّل» از خدای متعال طلب نموده، امری است که اگر در فرهنگ درونی مردمی جای گیرد و در خارج با الهام از آن شکل یابد، جامعه ای سرشار از نیکویی های خلقی پدیدار خواهد گشت. در چنین جامعه ای طغیان های نفسی و خودمحوری جای خود را به ایثار و از خودگذشتگی می دهد، همگان در این مسابقه بر یکدیگر سبقت می گیرند، هرگز ناتوانی مالی بهانه ی گریز از ایثار و برکنار ماندن از نیکوکاری نخواهد شد و چنین است که امام علیه السلام ویژگی «ایثار التّفَضُّل» را از جمله عواملی برمی شمارد که زیور پاکان و زینت پروا پیشگان را موجب خواهد گردید.

[۴۳] _ و ترک التعییر

واژه ی تعییر از ریشه ی عار و به معنی سرزنش و نکوهش آمده است. معایره یعنی طعنه زدن. دَقْتُ در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام که ریشه ی این لغت _ یعنی عار_ در آن آمده، آموزنده است. آن حضرت می فرماید :

«لَيْسَ مِنْ شِيمِ الْكَرِيمِ ادْرَاعُ الْعَارِ» (۴)

١- نور الثقلين: ٢٨٥ ٥.

٢- همان: ٢٨٦.

٣- همان: ٢٨٨.

٤- غرر: ٧٤٥٧.

«شایسته‌ی خصلت‌های انسان کریم، آن نیست که جامه‌ی عار بر تن گیرد.»

یعنی آن سان که پیراهن بر تن است و از انسان جدا نمی‌شود، سزاوار نیست که فرد چنین جامه‌ای دربر گیرد. همین تعبیر در ارتباط با ترک ورع و پارسایی، در بیانی دیگر از حضرت امیر علیه السلام آمده است که فرمودند:

«مَنْ تَعَزَّى عَنِ الْوَرَعِ أَدْرَعَ جَلْبَابَ الْعَارِ» (۱)

«آن کس که از جامعه‌ی پارسایی عاری گردد، لباس عار بر تن خواهد گرفت.»

دقت در همین دو روایت، به خوبی نشان می‌دهد که چه تضاد روشنی میان اخلاق نکوهیده «تعیر» و پارسایی در میان است و از سوی دیگر، چه هماهنگی‌ای میان خصلت‌های پسندیده و ترک چنین عادت زشت به چشم می‌خورد. از این روی، امام سجّاد علیه السلام آن جا که از خدا می‌خواهد تا جامه‌ی صالحان و زیور پارسایان در بر گیرد، به عنوان یکی از ویژگی‌ها «ترک التعیر» را طلب می‌نماید.

در روایات به عنوان اصلی انکارناپذیر آمده که:

«مَنْ عَيَّرَ بَشْرًا بِلَبْسٍ» (۲)

«آن کس که دیگری را در زمینه‌ای سرزنش کند، خود سرانجام به همان امر مبتلا می‌شود.»

عیب‌جویی که از جمله اخلاق شیطانی است، می‌تواند ریشه‌ی این امر— یعنی تعیر— تلقی شود. بدین معنی که فرد سرزنش‌کننده، ناچار در پی یافتن زمینه‌هایی برای اجرای کار مورد نظر خویش می‌باشد و عیب‌جویی، مناسب‌ترین بستر برای چنین عمل زشتی است. از این رو اگر بخواهیم ریشه‌ی «تعیر» را در نهاد خود بخشکانیم، سزاوار آن است که گرد عیب‌جویی نگردیم و به جای عیب‌جویی، عیب‌پوشی پیشه کنیم. (۳) در

این صورت، اساساً جایی برای سرزنش و نکوهش دیگران نمی‌ماند تا بخواهد دست‌آویز ما در انجام این عمل زشت قرار گیرد.

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحار الأنوار (۴) بابی تحت عنوان «التَّهْيِ عَنْ

التَّعْيِيرِ بِالذَّنْبِ أَوْ الْعَيْبِ وَالْأَمْرُ بِالْهَجْرَةِ عَنِ بِلَادِ أَهْلِ الْمَعَاصِي» گرد آورده که در آن روایاتی چند در این زمینه‌ها نقل کرده است. دو قید عیب و ذنب که در این عنوان گنجانیده شده و در برخی روایات مذکور نیز آمده، به خوبی زمینه‌ی نهی از سرزنش را به ما می‌آموزد. بر این اساس، نه تنها به خاطر عیب بلکه به خاطر گناه نیز نباید زبان به سرزنش فرد گشود؛ و در هر دو زمینه باید به گونه‌ای عمل کرد که راهی برای اصلاح فراهم شده شخص از آن عیب و گناه

۱- همان: ۸۵۱۹.

۲- همان: ۷۸۵۹.

۳- ذیل جمله ی «ستر العائبه» در همین بخش از دعا، در این زمینه توضیحاتی بیان شد.

۴- بحار الانوار: ۳۸۴ ۷۳ به بعد.

فاصله گیرد.

در همین باب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند :

«كفى بالمرء عيباً... أن يعير الناس بما لا يستطيع تركه.»^(۱)

«همین عیب و نقص برای انسان کافی است که مردم را به آن چه خود دارد و نمی تواند ترک نماید، سرزنش کند.»

با کمی دقت در اعمال خود، به خوبی می توانیم دریابیم که در بسیاری از کارها دچار چنین نقص عمده ای هستیم. در انجام واجباتی همانند امر به معروف و نهی از منکر، اگر قول و فعل خود را زیر ذره بین قرار دهیم، به خوبی شاهد خواهیم بود که مشکل جدی داریم.

مجلسی حدیث بالا- را در باب جوامع مساوی الاخلاق آورده است. این خود نقش کلیدی این رذیله ی اخلاقی را نشان می دهد که تعبیر چگونه می تواند پی آمدهای زیان بار اخلاقی دیگری را هم در پی داشته باشد، به حدی که از آن در چنین بابی سخن به میان آمده است.

در روایت است که فردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. از حضرتش خواست تا او را توصیه و موعظه نماید. حضرتش فرمودند:

«عليك بتقوى الله، فإن امرؤ عيرك بشيء يعلمه فيك، فلا تعيره بشيء تعلمه فيه، يكن وبالاً عليه و أجره لك.»^(۲)

«من تو را به پروای خداوندی توصیه و سفارش می کنم. هم چنین اگر کسی تو را به چیزی که از تو می دانست سرزنش نمود، تو مقابله به مثل مکن و او را بدان چه در اوست نکوهش منما. جزای سنگین این عمل ناپسند برای او و پاداش این کار پسندیده برای تو خواهد بود.»

به نظر می رسد که در همین زمینه باید دو موضوع ملامت و طعنه زنی را نیز در فرهنگ ائمه جست و جو نمود تا مشخص شود که جایگاه و ارتباط این دو واژه با موضوع «تعییر» چیست.

بد نیست بدانیم که به فرموده ی امیرمؤمنان علیه السلام پی آمد سرزنش و ملامتگری در طرف مقابل، فروخته ترشدن آتش لجاجت است، آن جا که می فرماید :

«الإفراط في الملامه يشب نار اللجاجه.»^(۳)

«ملامت بسیار، آتش لجاجت را بر می افروزد.»

این کار، برای خود ملامتگر، به مصداق کلام نورانی «مَنْ كَثُرَ لَوْمَهُ كَثُرَ عَارُهُ»^(۴) زمینه ی

۱- بحار الانوار: ۳۸۵ ۷۳ _ ۳۸۶.

۲- میزان الحکمه: ۱۴۴۴ به نقل از تنبيه الخواطر.

۳- همان: ۱۷۶۸.

۴- همان: ۸۴۳۱.

عیوب فراوانی را فراهم می سازد.

در مورد طعنه زنی نیز باید دقت داشت که امام متقیان علیه السلام می فرماید:

«إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنًا وَ لِنَفْسِكَ مُدَاهِنًا، فَتَعْظِمَ عَلَيْكَ الْحَوْبَةَ وَ تَحْرَمَ الْمُثُوبَةَ.» (۱)

«برحذر باش از این که نسبت به مردم طعنه زنی پیشه کنی و نسبت به خود سهل انگاری روا داری. چنین رفتاری بار گناه و جرمت را سنگین می دارد و از ثواب محرومت خواهد ساخت.»

در پایان این قسمت، توجه به این نکته ضروری است که طعن و ملامت نسبت به دیگران امری ناپسند و نکوهیده است؛ اما تحمّل آن در راه خدا و در صورت ضرورت رویارویی، به عنوان ارزش تلقی می شود. قرآن می فرماید:

«... يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (۲)

«در راه خدا جهاد می کنند، بدون آن که از سرزنش سرزنش کنندگان خوف داشته باشند.»

امیرمؤمنان علیه السلام در توصیف گروه خویش می فرماید:

«إِنَّ يَ لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ...» (۳)

«من از گروهی هستم که در راه خدا، سرزنش مذمت گران آنها را بر نمی گیرد.»

این بردباری در قبال آنان که انسان را در راه خدا ملامت و سرزنش می کنند تا آن جا ارزش یافته که آن امام همام علیه السلام خود و دوستانش را با این ویژگی می ستاید.

در مورد دوم (یعنی رویارویی در صورت ضرورت) قرآن مجید می فرماید:

«إِنْ نَكُتُوا إِيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ...» (۴)

(اگر آنان سوگند شکستند و بر شما طعنه زدند، با پیشوایان کفر بجنگید.)

بدیهی است که انتخاب میان تحمّل و رویارویی، وابسته به موقعیتی است که انسان با بصیرت پس از ارزیابی صحیح نسبت به آن مبادرت می ورزد.

قرآن به حالت سوگند از نفس لوامه سخن به میان آورده و می فرماید:

«وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (۵)

١- همان: ٢٧١١.

٢- مائده (٥): ٥٤.

٣- نهج البلاغه، خطبه ی ١٩٢.

٤- توبه (٩): ١٢.

٥- قیامت (٧٥): ٩.

مراد از آن، نفسی است که در انسان شکل می گیرد و همواره از درون او را سرزنش می کند که به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این ملامت شامل حال هر دو گروه «محسن» و «مسیء» می باشد. حضرتش به این مسعود فرمود:

«یا بن مسعود! اکثر من الصّالحات و البرّ فإنّ المحسن و المسیئ... یندمان؛ یقول المحسن: یا لیتنی ازددت من المـُحسّنات؛ و یقول المسیئ: قصرت. و تصدیق ذلک قوله تعالی: (وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ)» (۱)

«فرزند مسعود! بسیار به کارهای نیک و نیکی ها اقدام کن، چرا که نیکوکار و بدکار... هر دو پیشیمان می شوند. نیکوکار می گوید: کاش بر میکی ها می افزودم. و بدکار می گوید: کوتاهی کردم. تصدیق این مطلب در کلام الهی است: (سوگند نمی خورم به نفس لّوامه)».

خلاصه آن که سرزنش و ملامت دیگران به لحاظ اخلاقی امری ناپسند است که پی آمدهای بدی دارد، از جمله گرفتار شدن خود انسان در دام همان موارد سرزنش. باید برای مقابله با عیوب و گناهان مردم راهی یافت که موجب تشدید لجاجت و در نتیجه اصرار آنها بر گناه نگردد. با الهام گیری از نفس لّوامه، زبان گشودن به نکوهش خود، امری پسندیده است که انسان همواره بار گناه خویش را سنگین یافته و توشه ی خیر خویش را سبک شمارد و بکوشد تا از اولی کاسته و به دومی بیفزاید. حرکت در مسیر الهی نیز چه بسا نیازمند تحمّل بار سرزنش دیگران باشد که در این زمینه نیز باید براساس بصیرت و بینش و زمان شناسی عمل نمود.

[۴۴] _ و الافضال علی غیر المستحق]

در بخش های پیشین کلام امام، سخن از «السبق إلى الفضیله» (پیش تازی در میدان فضیلت) و به دنبال آن «ایثار التّفصّل» (دیگری را بر خود ترجیح دادن) بود. اما اینک حضرتش با جمله ی «الإفضال علی غیر المستحقّ» سخن کاملاً تازه ای را مطرح می نماید. معمولاً آنان که اهل بذل و بخشش هستند، همواره نیازمندان را از این امکان بهره مند می کنند. حتّی گاهی با دقّت در پی یافتن نیازمند واقعی هستند و هر کسی را که اظهار نیاز کرد، به صرف این کار نیازمند نمی شناسند و در صدد تحقیق برمی آیند تا بذل و بخشش آنان در محلّ نیاز قطعی مصرف گردد. اما نگرش امام سجّاد علیه السلام نظرگاه جدیدی را مطرح می کند که به توضیح اجمالی آن می پردازیم.

بد نیست پیش از آن که وارد این بحث شویم، در آغاز یکی از ادعیه ی معروف نشان دهیم که این کار امام سجّاد علیه السلام دقیقاً کاری خدایی است، آن جا که عرضه می داریم:

«یا مَنْ یُعطى مَنْ سألَه، یا مَنْ یُعطى مَنْ لَمْ یَسألَه وَ مَنْ لَمْ یعرِفَه، تحنّناً منه وَ رحمه...» (۲)

«ای آن کس که به سائلان می بخشایی، ای آن که حتّی به کسانی که از تو درخواست ننموده و اساساً تو را نمی شناسند نیز می بخشایی و نعمت های خود را ارزانی می داری و این همه از رهگذر مهر و عطف توست.»

در این جا می بینیم خدای متعال، نه تنها به آنان که از او درخواست می نمایند، بلکه حتّی بر آنان که نه درخواست

١- بحار الأنوار: ١٠٤٧٧، ميزان الحكمة: ١٣٢١.

٢- مفاتيح الجنان، اعمال ماه رجب.

می کنند و نه معرفتی به او دارند، راه بذل و بخشش و عطا را می گشاید. وقتی خدای متعال چنین است، جا دارد که ولی خدا از چنین خدایی درخواست نماید که: خدایا به من نیرویی ده که نه تنها به نیازمند، بلکه حتی به غیرنیازمند نیز کمک و بذل و بخشش نمایم.

قرآن مجید، در ضمن توصیف فقیر و نیازمند می فرماید: فقرا به گونه ای زندگی می کنند که (یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف) (۱) به زیادی عفت و بزرگ منشی که

دارند، کسانی که از نزدیک ایشان را نمی شناسند، گمان می برند که از جمله ی توانگران اند. از سوی دیگر در منطق تشیع، اغنیا به فقیران آزموده می شوند؛ یعنی توانمندان جامعه در نحوه ی برخورد با این گروه تهی دست ارزیابی می گردند. از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که می فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّ يَ لَمْ أُغْنِ الْكِرَامَةَ بِعَلِيٍّ وَ لَمْ أُفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانِ بِعَلِيٍّ؛ وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ. وَ لَوْلَا الْفُقَرَاءُ، لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ.» (۲)

«خدای عزوجل می فرماید: من غنی را به خاطر کرامتی که نزد من دارد، غنا بخشیدم. فقیر را نیز به دلیل سبک شمردن، به فقر نکشاندم. بلکه اغنیا را به سبب فقرا آزمودم. اگر فقرا نبودند اغنیا شایسته بهشت نمی شدند.»

به طور خلاصه آن چه توانگران را بهشتی می دارد، وجود فقرا و نیازمندان است.

در منطق تشیع حتی سخن فقر گفتن با خود، مذموم شمرده شده است، چه رسد آن که فرد دست و زبان به اظهار نیاز نزد دیگری بگشاید. امام صادق علیه السلام در پاسخ آن کس که از حضرتش درخواست موعظتی نموده بود، فرمودند:

«لَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِفَقْرِكَ.» (۳)

«با خود، از فقر سخن مگو.»

از سوی دیگر نکوهش و سرزنش و طعنه زنی به فقیر نیز، امری بسیار ناپسند است. برخی زنان زبان به سرزنش دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گشودند و رنجش خاطر حضرتش را موجب شدند تا آن جا که حضرت زهرا علیها السلام شکوه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و عرضه داشت:

«یا رسول الله، عیرتنی نساء قریش بفقر علی...» (۴)

«ای رسول خدا! زنان قریش مرا به فقر علی سرزنش می کنند.»

پیامبر در پاسخ فصل مشبعی از فضایل حضرت امیر علیه السلام را برشمرده و بدین سان خط بطلان بر موضوع سرزنش کشیدند

- ١- بقره (٢): ٢٧٣.
- ٢- بحار الأنوار: ٢٦٧٢، ح ٢٢.
- ٣- بحار الأنوار: ١٠٣، ٢٠.
- ٤- بحار الأنوار: ١٧٤٠.

و هشت ویژگی عمده ی علی علیه السلام را یادآور شدند که شادی دل و جان حضرت زهرا علیها السلام را در پی داشت و لبخند شادمانی بر چهره شان نشانید.

به هر حال، از یک سو فقیر باید به گونه ای باشد که ناآشنایان به او، وی را غنی بدانند؛ از سوی دیگر توانگران به وجود تهی دستان آزموده می شوند. با این همه، حدیث فقر کردن امری ناپسند و نکوهش به فقر نیز روشی ناستوده است. نتیجه آیا جز این خواهد شد که فقیر در بین مردم ناشناس بماند، با فقر خویش دست و پنجه نرم می کند و می سوزد و می سازد و حتی غیرنیازمند شناخته می شود؟ اگر به این زمینه ها به درستی توجه شود، آن گاه ارج و قدر جمله ی امام سجّاد علیه السلام «الافضال علی غیر المستحق» روشن می گردد.

در این زمینه مرحوم صدوق در علل الشرایع داستان مفصّلی از امام سجّاد علیه السلام نقل می کند که بسیار شنیدنی و خواندنی است. گوشه هایی از این داستان چنین است که ابوحمزه ی ثمالی می گوید: روز جمعه نماز را با امام به جای آوردم. پس از اتمام نماز و انجام تعقیبات، همراه با حضرتش به طرف منزل ایشان رفتیم. در آستانه ی ورود به منزل، حضرت به خادمه ی خود _ که سکینه نام داشت _ فرمودند: هرگز سائلی را از در خانه نرانید مگر آن که او را غذا دهید؛ چرا که امروز جمعه است. ابوحمزه می گوید: من با شنیدن این سخن به حضرت عرض کردم:

«لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَسْتَحِقُّ مُسْتَحَقًّا».

«هر که خود را فقیر می داند، به راستی فقیر نیست.»

حضرتش فرمودند:

«یا ثابت، أخاف أن يكون مستحقّاً فلانطعمه و نردّه فينزل بنا أهل البيت ما نزل بيعقوب و آله. أطموهم أطموهم...»

«ای ثابت! نگران آنم که مستحقّ باشد، ولی او را غذا ندهیم و برگردانیم، آنگاه بر ما اهل بیت، همان رسد که بر یعقوب و خاندانش فرو رسید. آنها را طعام دهید. طعامشان دهید...»

پس از آن امام مفصّلاً داستان ابتلای حضرت یعقوب به قصه ی دردناک هجران فرزندش یوسف را به تفصیل بیان کردند و ریشه ی آن را در راندن سائل روزه دار و وارسته ای دانستند که در شب جمعه ای به خانه ی حضرت یعقوب آمد و درخواست زیادی طعام از آنان کرد. ایشان درستی درخواست او را تصدیق ننموده و او را دست خالی از خود راندند. خداوند هم به او وحی فرستاد که به زودی به خاطر این عمل «لَأَنْزِلَ بِكَ بَلْوَاً وَ لَأَجْعَلَنَّكَ وَ ولدك غرضاً لمصائبی». آن گاه امام در پاسخ سؤال دیگر ابوحمزه فرمودند: این همان شبی بود که یوسف آن خواب را دید و به دنبال این تهدید الاهی بود که یعقوب از وی خواست تا خوابش را برای برادرانش تعریف نماید که مورد کید و حسد آنان قرار گیرد که چنین نشد و آن حوادث تلخ و گرفتاری های شدید برای آن هر دو پیش آمد. (1)

حضرت سجّاد علیه السلام فرمودند که به انگیزه ی این که چه بسا نیازمندی در میان غیرنیازمندان باشد، حتماً باید بذل و

بخشش پیشه نمود و میدان راحتی به روی غیرمستحقان نیز گشود.

ص: ۱۳۲

۱- بنگرید: بحارالانوار: ۱۲: ۲۷۱، نقل از علل الشرایع.

نیای والای حضرت سجاد علیه السلام، مولای متقیان علیه السلام نیز چنین بود. در داستان مفصلی که به روایت امام عسکری علیه السلام نقل شده، حضرتش از رهگذر ایثار، تهی دست ناشناس را یاری رسانده او را سیر می نماید، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او می پرسد:

«یا أبا الحسن، تفعل هذا به و لعلَّه مُنافق؟»

«ای ابوالحسن! با او چنین می کنی؟ شاید منافق باشد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ عرضه می دارند:

«إِنْ يَكُنْ مُؤْمِنًا فَهُوَ أَهْلٌ لِمَا أَفْعَلُ مَعَهُ؛ وَإِنْ يَكُنْ مُنَافِقًا فَإِنَّا لِلْإِحْسَانِ أَهْلٌ. فَلَيْسَ كُلُّ مَعْرُوفٍ يَلْحَقُ مُسْتَحَقَّهُ...» (۱)

«اگر مؤمن باشد، شایسته است برای برخوردی که با او می کنم. و اگر منافق باشد، من برای احسان شایسته ام. به هر حال، چنین نیست که هر نیکی به فرد مستحق آن برسد.»

به نظر می رسد که با همین مختصر که مطرح گردید، گوشه هایی از زیبایی کلام امام سجاد علیه السلام روشن شده باشد که «بخشش بر غیر نیازمند» خود چه ارزش والایی است و از چه دیدگاه هایی می توان به آن نگریست و بر اجرای آن پای فشرد.

در پایان توضیح این عبارت، تذکر یک نکته ی مهم ضروری است و آن این که هر چند در امور مادی این عمل پسندیده شمرده شد، اما در امور معنوی شیعیان از آن بازداشته شده اند. پیروان اهل بیت هرگز مجاز نیستند حقایق والای دین و معارف توحیدی و مبدی و معادی را _ بی توجه به تاب و تحمل و شخصیت و ارزش و صلاحیت طرف مقابل _ با او مطرح کنند. به نمونه هایی از آن اشاره خواهد رفت، اما به یقین این هشدار، بستن باب خیر به روی محرومان و ناآگاهان نیست، بلکه پیش گیری از بازاری شدن حقایق روحانی و افتادن آن اصول در میان دست و پای کسانی است که فاقد شایستگی لازم برای دریافت این حقایق می باشند و چه بسا که خود از آن طرفی برنهند و توان انتقال به دیگری را هم درنیابند.

در روایت است که جبرئیل امین در زمینه آموزش دعای جوشن کبیر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یادآور شد:

«يَا مُحَمَّدُ، لَا تَعْلَمَ هَذَا الدُّعَاءَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ يَسْتَحَقُّهُ.»

«ای محمد! این دعا را به کسی یاد مده، مگر مؤمنی که شایسته آن باشد.»

و در سطور بعدی آمده که این دعا را جز به مؤمنان پاک نهاد و سرنگه دار نباید آموخت.

«و إِنْ بَدَلْتَهُ لِغَيْرِ مُسْتَحَقِّهِ مَمَّنْ لَا يَعْرِفُ حَقَّهُ وَ مَنْ يَسْتَهْزِءُ بِهِ، فَأَسْأَلَ اللَّهُ الْعَظِيمَ أَنْ تَحْرِمَكَ ثَوَابَهُ وَ إِنْ يَجْعَلَ النَّفْعَ ضَرًّا.» (۲)

«اگر آن را به افرادی ناشایسته ببخشی که قدر آن را نمی شناسند و بدان استهزاء می کند، از خدای بزرگ می خواهیم که تو را از پاداش بی بهره دارد و سود را به زیان بدل سازد.»

۱- بحار الانوار: ۲۵ ۴۲ به بعد.

۲- بحار الانوار: ۴۰۲ ۹۴.

در توصیه ی پیشینان آمده که :

«لَا تَمْنَعُوا الْحِكْمَةَ أَهْلِهَا فَتَظْلَمُوهُمْ وَلَا تَعْطُوا غَيْرَ مُسْتَحِقِّهَا فَتَظْلَمُوا.» (۱)

«حکمت را از اهل آن باز مدارید که به آنها ستم روا داشته اید. و آن را به افراد غیر مستحق آن مدهید، که به حکمت، ستم کرده اید.»

به راستی نیز که چنین است. بازداشتن آنان که اهلیت دریافت حکمت را دارند، ستم راندن بر ایشان است، آن سان که عرضه ی حکمت بر غیر اهلش ستمی نابخشودنی بر ساحت آن دانش و بینش است.

[۴۵_ و القول بالحق وإن عَزَّ]

سخن گفتن به حق، امری دشوار است تا آن جا که جمعی به غلط حق را تلخ دانسته و آن را در قالب ضرب المثلی رایج در فرهنگ برخی انسان ها جای داده اند. در واقع حق شیرین است؛ لکن این موضع گیری در مقابل حق است که بر اساس امیال و خواهش های نفسانی و خودمحوری ها، انسان را در مقابل حق قرار می دهد و چنین می شود که حق برای او امری تلخ جلوه می کند. فرهنگ تربیتی دین می کوشد تا فرد را به گونه ای بسازد که هرگز از حق گرایی گریز نداشته و نسبت به آن سست عنصر نباشد. چنین است که قرآن مجید سستی در برابر حق را نکوهش می کند، در آیاتی نظیر :

(وَ أَكْثَرَهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (۲)

(بیشتر آنها حق را خوش نمی دارند.)

(لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (۳)

(حق را برای شما آوردیم، ولی بیشتر شما، حق را خوش نمی دارید.)

بساط تربیت دینی می کوشد تا به انسان بفهماند که :

«مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلًّا، وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلًا إِلَّا عَزًّا.» (۴)

«هیچ عزیزی حق را رها نکرد مگر آن که به ذلت رسید. و هیچ ذلیلی حق را نگرفت، مگر آن که به عزت رسید.»

میان حق با عزت و ذلت، رابطه ای انکارناپذیر است: چشم پوشی عزیز از حق، او را خوار می دارد و گرایش ذلیل به حق وی را عزت خواهد بخشید. خو گرفتن با چنین روحیه ای سبب می شود که انسان هیچ گاه از حق در خود

- ١- بحار الأنوار: ٢١٧٣٦، باب ٤٠ ص نصوص الله عَطَّ الأَجْهَ مِنْ خِق اللّٰوْح و اِگواتر.
- ٢- مؤمنون (٢٣): ٧٠ و زخرف (٤٣): ٧٨.
- ٣- شوری (٤٢): ٢٤.
- ٤- امام حسن عسکری علیه السلام، بحار الأنوار: ٢٣٢٧٢.

تلخ کامی نداشته باشد. حتی اگر آن را بر خویش سنگین می بیند، از عمق جانش باید تن در دهد و حق را بپذیرد، و گرنه در منطق قرآن، در شمار معرضان(۱)، کافران(۲)، مفسدان(۳)، مستهزئین(۴) و ده ها

سرفصل دیگر از این ردیف قرار می گیرد. طبیعی است که فرد، آن گاه که از این دام ها رست، شیرینی حق را به عمق وجود درمی یابد و هرگز آن را تلخ نمی شمارد. البته حق گرایی امری سهل نیست؛ بلکه پایداری بر آن بسیار سنگین و دشوار است که انسان حق گرا را مأجور می دارد؛ انسانی که گرایش های درونی خود را در حق ستیزی پای مال ساخته، بر آن ها غلبه می کند و دست بر دامان حق می نهد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال فردی دریافت که وی از آن چه حضرتش بر آن فتوی داده، در خود احساس کراهت می نماید. لذا به او فرمود:

«يا هذا، إصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ، فَإِنَّهُ لَمْ يَصْبِرْ أَحَدٌ قَطُّ لِحَقِّ إِلَّا عَوَّضَهُ اللَّهُ مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ.»(۵)

«بر حق صبر کن. هرگز هیچ کس بر حق صبر نکرد مگر این که خداوند، به او بهتر از آن را، به عوض آن بدهد.»

مرحوم مجلسی طی بابی با عنوان «ایثار الحق علی الباطل و الأمر بقول الحق و إن كان مَرَّآ» روایاتی را جمع آوری نموده و از ابی ذر غفاری نقل می کند که:

«أوصاني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بأن أقول الحق و إن كان مَرَّآ.»(۶)

«رسول خدا به من سفارش کرد که (همواره) حق را بگویم، گرچه تلخ باشد.»

توجه داشته باشیم این روایات، تلخی ذاتی برای حق اثبات نمی کند که با مطالب پیشین در تعارض قرار گیرد؛ بلکه عمدتاً بیانگر حالت کسی است که تحت تأثیر کشش های نامطلوب نفسانی، حق را در کام خویش تلخ می یابد. لذا با کلمه ی شرطیه ی «إن» از آن سخن به میان آمده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

«آن گاه که مرگ پدرم سجاد علیه السلام در رسید، حضرتش مرا به سینه چسبانید و فرمود: تو را به امری سفارش می کنم که در چنین حالتی پدرم نقل کرد و آنها نیز در چنین حالاتی از پدرانش که: اصبر عَلَى الْحَقِّ و إن كان مَرَّآ.»(۷)

ص: ۱۳۵

۱- آل عمران (۳): ۲۳.

۲- آل عمران (۳): ۳۲.

۳- آل عمران (۳): ۶۳.

۴- انعام (۶): ۴ و ۵.

۵- بحار الأنوار: ۱۰۷۷۰.

٦- همان.

٧- بحار الأنوار: ١٨٤٧٠.

قرآن مجید این حق گویی و معارضه ی احتمالی آن را با خود انسان، برای مؤمنان این چنین بیان می کند که :

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ) (۱)

(ای مؤمنان! همواره به قسط و عدالت قیام کنید، و برای خدا شهادت دهید، گرچه به زیان خودتان یا والدین یا نزدیکانتان باشد.)

بر این اساس ما باید تلاشی ویژه داشته باشیم تا این نیرو را در درون خود فراهم آوریم که همه جا معیار برایمان حق باشد، هر چند که ما را خوش نیاید.

این منطق در اسلام تا بدان جا قوی طرح شده که فرد مسلمان باید این گونه خود را بسازد که :

«قُلِ الْحَقُّ وَ إِن كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ، فَإِنَّ فِيهِ نَجَاتُكَ... وَ دَعِ الْبَاطِلَ وَ إِن كَانَ فِيهِ نَجَاتُكَ، فَإِنَّ فِيهِ هَلَاكُكَ.» (۲)

«حق بگو. اگر (می پنداری که) هلاک تو در آن است، ولی (به واقع) نجات در آن است... و باطل را رها کن. اگر (می پنداری که) رهایی تو در آن باشد، ولی (به واقع) نابودی تو در آن است.»

یعنی به لحاظ بینشی در او چنان دگرگونی به وجود آورد و فرهنگ درونش را آن چنان منقلب سازد که اساساً هلاک بر اثر حق گویی را نجات واقعی و رهایی بر اثر گرایش به باطل را به واقع مرگ خویش شمارد.

طبیعی است که ثمره ی چنین بینش و روشی آن خواهد شد که در جامعه ی اسلامی، همواره حق جلوه گری داشته و مظاهر باطل _ هر چند که فریبنده و آراسته باشند _ محکوم به فنا و زوال خواهند بود.

در چنین جامعه ای افراد آن چنان تربیت می شوند که حالات مختلف و متضاد روحی آنان، بر حق گرایی ایشان تأثیر سوء نخواهد گذاشت؛ چرا که از مولایشان علی علیه السلام برایشان نقل شده که خطاب به امام حسین علیه السلام در وصایای خویش فرمودند :

«يَا بُنَيَّ، أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ وَ كَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ.» (۳)

«فرزندم! سفارشت می کنم به تقوای خدا (در همه حال:) در غنی و فقر، و (گفتن) کلام حق (در همه حال:) در رضا و غضب.»

به هر حال، امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال تعهد بر حقگویی را _ هر چند که سخت باشد _ درخواست می نماید. و ما نیز باید چنین بخواهیم. گسترش این خصلت در جامعه، سبب خواهد شد که انسان ها به مرور، پای بند بر این امر مهم شوند. بدین سان باطل و خیانت و بسیاری از ضد ارزش ها پای از حریم جامعه ی اسلامی بیرون خواهند کشید. در آن صورت، باطل

را نرسد که در لباس حق جلوه کند و مردم را نیز نرسد که کلام حق را به انگیزه‌ی اهداف باطل بر زبان رانند، و همگان به تمام وجود، این کلام الهی را درمی‌یابند که:

(فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ) (۴).

ص: ۱۳۶

۱- نساء (۴): ۱۳۵.

۲- امام کاظم علیه السلام، بحار الأنوار: ۳۲۵ ۷۸.

۳- بحار الأنوار: ۲۳۶ ۷۷. در کتاب میزان الحکمه: ۲: ۴۶۴ _ ۴۷۶ ذیل سرفصل‌هایی متنوع روایات در این باب گردآوری و طبقه‌بندی شده که به میزان زیاد، روشنگر ابعاد مختلف مسأله می‌باشد.

۴- یونس (۱۰): ۳۲.

(بعد از حق، چیست جز گمراهی؟ پس شما را به کجا می گردانند؟)

پس از حق و رویگردانی از آن، افتادن در دام باطل است.

[۴۶] _ استقلال الخیر و ان کثر من قولی و فعلی]

ریشه ی لغت استقلال، واژه ی «قَلَّ» به معنی کوچک، اندک و کمیاب شدن است. «استقل الشَّئُ» یعنی امری را اندک و ناچیز شمرد.

دو نکته ی زیبا و لطیف در این بخش مورد دقت و تأکید امام علیه السلام قرار گرفته است :

اولاً- انسان همواره مبادرت به کار خیر ورزد، اعم از این که این موضوع به فراوانی در سخن و یا در عمل وی جلوه کند و تحقق یابد.

ثانیاً فرد در این زمینه به گونه ای تربیت یابد که اساساً کار خیر خود را _ هر چند زیاد باشد _ کوچک بشمارد. این مسأله بسیار مهم است و شکل گیری فکر بر این مبنا چندان آسان نیست. چه بسا کسانی که با اندک کار نیکو، از آن سخن به فراوانی گفته و همه جا مایلند تا نام و یاد ایشان به ازای آن کار خیر کوچک مطرح باشد. از این بالاتر کسانی هستند که اساساً برای کار نکرده، توقع ستایش و بزرگداشت دارند. قرآن مجید در این باره می فرماید که گروهی این چنین اند که: (يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا). آن گاه در دنباله ی آیه به پیامبر خود می فرماید: گمان مبر که اینان راه رهایی از عذاب داشته باشند.

(فلا تحسبنهم بمفازة مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (۱).

(کسانی که دوست دارند ستوده شوند بدانچه (خیری که) انجام نداده اند. مپندار که آنها از عذاب، رهایی دارند، بلکه عذابی دردناک در انتظار آنان است.)

انسان با مقایسه ی این دو مطلب، به خوبی درمی یابد که «بین تفاوت از کجاست تا به کجا». جمعی که برای کار انجام نداده انتظار تکریم دارند و جمعی که انواع کارهای خیر انجام گرفته ی خود را کوچک می شمارند. پی آمد حالت ناهنجار برای گروه اول، پرتوقعی و خودبزرگی بینی است که از آفات زندگی انسانی و از جمله شدیدترین نوع اخلاق نکوهیده می باشد. امیاً ثمره ی حالت دوم گرایش هرچه بیشتر به کار خیر است که در عین حال آن را کافی نداند و دوست بدارد که بی اسم و رسم بماند. این همه، از جمله اخلاق و رفتار والای انسانی و فضیلت هایی است که رواج آن در جامعه ثمرات مفید و مؤثری به بار خواهد آورد و علاوه بر اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی را نیز سامان خواهد داد.

انسان باید بداند که سرانجام به مصداق (يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا) (۲) امور نیکی را که از او سر

١- آل عمران (٣): ١٨٨.

٢- آل عمران (٣): ٣٠.

زده، شاهد و ناظر بوده و حاضر خواهد دید. در این

صورت دیگر نیازی برای به رخ کشیدن آن در خود نمی بیند، چرا که این امور را نزد خدای جهان _ که خود منشأ خیر مطلق است _ حاضر می بیند.

در بینش فرد مسلمان، با الهام از کتاب و سنت باید این حقیقت شکل گیرد که :

(ما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عند الله) (۱)

(هر چه خیر که برای خود پیش فرستید، نزد خداوند می یابید.)

انجام امور خیر، صرفاً به این انگیزه انجام گیرد که به واقع برای خود باشد و نه برای دیگری، هر چند که صورتاً ثمره ی کار خیر عاید فردی دیگر می شود، و برای یافتن آن در پیشگاه خدا از وی صادر می گردد. چنین فردی همواره این کار خیر را ناچیز می شمارد، هرگز در انتظار جبران آن از طرف مقابل نیست. لذا بزرگداشت و تکریم مردم را نیز نه خواهان است و نه به چیزی می شمارد. او نیازی ندارد تا کار خیرش به رخ کشیده شود؛ چرا که دریافته که :

(ما تفعّلوا من خير يعلمه الله) (۲)

(هر کار خیری که انجام دهید، خداوند آن را می داند.)

در نظام هستی، خیر از چشم آن کس که خود کانون خیر است، مخفی نمی ماند. حتی اگر به انگیزه ی پاداش _ اعم از دنیوی و اخروی _ کار خیری صورت دهد، می داند که :

(و ما تنفقوا من خير يوفّ إليكم و أنتم لا تظلمون) (۳)

(و هر حالی که انفاق کنید، به خودتان باز می گردد. و به شما هرگز (از ناحیه خداوند) ستم نمی شود.)

چه نیکوست که کار خیر، حتی نه به انگیزه ی پاداش، بلکه خالصانه و در راستای جلب رضایت خدای متعال صورت گیرد و اگر انسان قصد سوداگری هم دارد، سودایی این چنین نماید.

شیعه و محبّ امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش علیهم السلام اساساً به خاطر این وابستگی، از هر جهت خود را شایسته ی کار خیر می شناسد؛ چرا که از مولایش علی علیه السلام آموخته که :

«عليكم بأعمال الخیر فتبادروها؛ ولا یکن غیرکم أحقّ بها منکم.» (۴)

«وظیفه دارید که به اعمال خیر بشتابید. مبادا دیگران در این زمینه، سزاوارتر از شما باشند.»

١- بقره (٢): ١١٠.

٢- بقره (٢): ١٩٧.

٣- بقره (٢): ٢٧٢.

٤- ميزان الحكمة: ٥٣١٨.

برای چنین فردی اساساً معیار شادی و حزن، گرایش و بازماندن از کار خیر است؛ زیرا از مولایش امام متقین علیه السلام به او رسیده است که :

«أكثر سرورك علي ما قدمت من الخير، و حزنك علي ما فات منه.»^(۱)

«بیشترین شادی تو باید بر خیر بیاشد که پیش فرستاده ای. و اندوهت بر خیری باشد که از دست داده ای.»

نکته ی آموزنده و جالب توجه و زیبا در این باب، آن است که در تعالیم اهل بیت علیهم السلام باید انسان امور خیر را که در حق دیگران انجام داده، چند هم که فراوان باشد، اندک شمارد. اما خیری که نسبت به خودش صورت می گیرد، باید آن را بزرگ بداند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف فرد عاقل می فرماید :

«يستكثر قليل الخير من غيره و يشتغل كثير الخير من نفسه.»^(۲)

«نیکی اندک از دیگران را زیاد می بیند، ولی نیکی فراوان از خود را کم می داند.»

نکته ی پایانی در این مقوله، به بیان این مطلب اختصاص داده می شود که اگر کسی به فرض توان هیچ گونه کار خیری را در هیچ زمینه ای نداشت _ که چنین فرضی تقریباً محال می نماید _ و در عین حال علاقه به انجام امور خیر داشت، شرع مطهر راه را به روی او نبسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده :

«الدال على الخير كفاعله.»^(۳)

«کسی که به کار خیری رهنمون شود، مانند آن است که خود، بدان اقدام کرده است.»

چنین فردی می تواند مردم توانا به انجام امور خیر را به موارد کار خیر رهنمون گردد. در این صورت، همانند انجام دهنده ی کار خیر برای او نیز اجر و ثوابی مقرّر خواهد گردید.^(۴)

«و أكمل ذلك لي بدوام الطاعة و لزوم الجماعة و رفض أهل البدع و مستعملی الزأی المخترع.»

در بخش پیشین، امام سجاد علیه السلام از خدای متعال زیور پاکان و زینت پرواپیشگان را خواست و ۱۸ زمینه را یکی پس از دیگری برشمردند: بسط عدل، کظم غیظ، فرونشاندن فتنه، حسن رفتار، سیرتی خوش، خلقی نیکو، پیش تازی در

۱- غرر و درر: ۳۳۴۵.

۲- مستدرک الوسائل: ۱: ۱۶۱.

۳- بحار الأنوار: ۴۰۹ ۷۴.

۴- در کتاب میزان الحکمه: ۳: ۱۹۹ _ ۲۳۳ ذیل کلمه ی خیر و نیز ذیل ابواب ۲۵۲۱ «استقلال منفسک کثیر الخیر» و ۲۵۲۲ «استکثار الخیر» و ۲۵۲۳ «استصغار الخیر» روایات در زمینه ی مورد بحث با تقسیم موضوعی گردآوری شده است.

فضیلت جویی، دیگری را بر خود مقدم داشتن، ترک سرزنش دیگران، بخشش بر غیر نیازمند، حق گویی تحت هر شرایط، کار خیر خود را کوچک شمردن.

دیدیم که هر یک از این زمینه ها چه نقشی کارساز و سامان بخشیدنی به اخلاق فردی و جمعی و تدارک جامعه ای انسانی _ اسلامی بر عهده داشت. هر یک از این سرفصل ها می تواند جامعه ای انسانی و شایسته ی شأن والای او به بار آورد.

اینک حضرت سجّاد علیه السلام در این بخش از خدا می خواهد که: این موارد را با تحقّق چهار ویژگی در من به کمال مطلوب برسان، آن سان که بتوانم بر بساط بندگی و اطاعت در پیشگاه تو دوام بخشم و با مردم مسلمان همراه و هم آهنگ شوم و دو گروه بدعت گذار در دین و دین تراشان ناآگاه را از خود برانم.

در این درخواست ها، سه موضوع مهم ملحوظ است: استمرار رابطه با خداوند، ترک و تداوم رابطه با مردم، موضع گیری در قبال حقایق دین. اولی در تبیین رابطه ی فرد با خداست، دومی تعهّدات فرد در قبال جامعه را روشن می سازد و سومی رابطه ی فرد مسلمان با مکتب اعتقادیش را تبیین می نماید.

[۴۶_ واکمل ذلک لی بدوام الطاعه]

در موضوع اول که طاعت و بندگی است، سخن بسیار گفته شده است. قرآن مجید با آیه ی (ما خلقت الجنّ و الإنس إلّا لیعبّدون) به بلندای این امر تصریح فرموده است. امّا نکته ی مهم در این قسمت از بیان امام علیه السلام درخواست دوام و استمرار این امر مهم است. قرآن مجید در وصف مؤمنان نماز گزار با آیه ی (إلّا المصلّین) حساب اینان را از دیگر انسان ها جدا می سازد، آنگاه می فرماید:

(الذین هم علی صلاتهم دائمون) (۱).

(آنان که بر نماز خود مداومت دارند.)

نیز، از زبان حضرت عیسی علیه السلام آن هنگام که در گاهواره زبان به سخن گشود، می فرماید که:

(و أوصانی بالصلاه و الزّکاه ما دمت حیاً) (۲).

(و مرا سفارش کرد به نماز و ذکات، تا زمانی که زنده ام.)

این آیات نشان می دهد که طاعت و بندگی یک ارزش است و دوام بخشیدن به آن ارزشی دیگر. چه بسیار انسان هایی که در برهه ای از عمر خویش ارزش اول را به توفیق الاهی دریافته اند، اما بعدها بر اثر عوامل مختلف _ مانند مبادرت به گناه _ از ارزش دوم بی بهره مانده اند. این حالت اخیر، آثار کار اول را نیز از بین می برد و آنان را از هستی ساقط می کند. قرآن مجید، سرانجام مردم خطاپیشه را تکذیب آیات خدا می داند و می فرماید:

(ثمّ کان عاقبه الذین أسأوا السوءی ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن) (۳)

١- معارج (٧٠): ٢٢ و ٢٣.

٢- مریم (١٩): ٣١.

٣- روم (٣٠): ١٠.

(سپس فرجام کسانی که بد کردند، آن شد که آیات خدا را دروغ دانستند و به آنها استهزاء کردند.)

روشن است که خدای متعال، مستغنی از طاعت و اطاعت بشری است؛ اما این رسم بندگی است که می تواند فرد را به کمال بکشاند و از خاک به افلاک سیر دهد. وقتی اصل طاعت چنین است، به یقین دوام بر این اطاعت ارزش والاتری دارد؛ چرا که می تواند به صورت عاملی مؤثر و مهم در جهت ارتقای انسان به کار آید، و گرنه خداوند، به بیان حضرت امیر علیه السلام :

«خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ، غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ اطَاعِهِ» (۱)

«خداوند، آفریدگان را آفرید، زمانی که آفرید، در حالی که از طاعت آنها بی نیاز و از عصیان آنها در امان است؛ زیرا نه عصیان گنهکار، زیانش رساند و نه اطاعت مطیع سودش دهد.»

به بیان حضرت علی علیه السلام :

«طاعة الله مفتاح كل سداد و صلاح كل فساد» (۲)

بندگی خداوند کلید هر استواری و چاره ی هر فساد و نابسامانی است.

پس به یقین دوام این طاعت می تواند انسان را بیمه کند، او را همواره در شاهراه سداد سیر دهد، و از هر گونه فساد به دور دارد.

هر کس که دوام بر طاعت را دشوار بداند، باید در پی آگاهی از جهت آن باشد. چه بسا بر خود هراس راه دهد و گاهی مشقت در طاعت برای او سؤال انگیز باشد. چنین فردی باید این بیان امیر مؤمنان علیه السلام را در نظر آورد که فرمود:

«مَنْ تَوَاضَعَ قَلْبَهُ لِلَّهِ، لَمْ يَسَأَمْ بَدَنَهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ.» (۳)

«کسی که قلبش برای خدا تواضع کند، بدنش از طاعت خداوند، خسته نمی شود.»

پایداری و شکیبایی و تداوم بر طاعت خداوندی، امری است که می تواند جاذب دیگر نعمت های پروردگار نیز باشد. اگر از این دیدگاه به موضوع طاعت بنگریم، شایسته است که آن را بزرگ شماریم. امام علی علیه السلام می فرماید:

«اسْتَمُّوا نِعْمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَتِهِ.» (۴)

ص: ۱۴۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۲- میزان الحکمه: ۱۰۹۶۸.

۳- بحار الأنوار: ۷۸: ۹۰.

«برای این که نعمت های خدا را برود تمام کنید، بر طاعت او صبر روا دارید.»

خلاصه این که دوام بر طاعت، ارزش والایی است که در بیان آن امام همام علیه السلام یکی از عوامل کمال ایمان بیان شده است :

«دوام الطاعات و فعل الخیرات و المبادره إلى المـکرمات من کمال الایمان و افضل الإحسان.» (۱)

«مداومت بر طاعت ها، انجام خیرات و مبادرت به مکارم؛ از (نشانه های) کمال ایمان و برترین احسان است.»

در یک کلام آن کس که می خواهد به پیروزی دست یابد، باید بداند که این مهم در تداوم بندگی خدای متعال به دست می آید، که: «دوام العباده برهان الظفر بالسَّعاده» (۲).

به بیان حضرت علی علیه السلام سزاوار چنان است که:

«ینبغی للعاقل أن لا یخلو فی کلّ حال عن طاعه ربّه و مجاهده نفسه.» (۳)

«برای عاقل، سزاوار است که در هر حال، از طاعت خدایش و مجاهده با نفس خود، جدا نشود.»

[۴۷- و لزوم الجماعه]

فرد، آن گاه که رابطه ی میان خود و خدای خویش را مستحکم نمود و بدان استواری بخشید، در گام دیگر باید به تقویت و تصحیح رابطه با مردم پردازد. از این روی امام سجّاد علیه السلام بعد از موضوع دوام اطاعت، لزوم و همراهی با جماعت را از خداوند درخواست می نماید. چرا این دو امر پیاپی آمده اند؟ شاید به آن دلیل که به طور طبیعی، انسان بر بساط بندگی و نیایش و طاعت و اطاعت، کنجی خلوت و به دور از غوغاهای زندگی و مردم ناهماهنگ را می جوید. وقتی به این امر تداوم بخشید، ناخودآگاه نوعی جداشدن از مردم، تنها ماندن و صرفاً گلیم خود از آب بیرون کشیدن و به همین بسنده کردن را در پی خواهد داشت.

چه بسا که منظور امام سجّاد علیه السلام از این دو موضوع پیاپی، آن باشد که فرد دچار چنین بلئی ای نگردد، پای از جامعه بیرون نکشد و حساب خود را از دیگران جدا ننماید. این جاست که همراهی با مردم، در منطق دین _ البته با رعایت یک سلسله پیش شرط ها _ به عنوان یک ارزش مطرح می شود تا بدان جا که امام سجّاد علیه السلام در کنار درخواست تداوم در بندگی، پای بندی به جامعه را از خداوند درخواست می نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را هشدار می دهد که:

«أیّها النّاس علیکم بالجماعه و ایّاکم و الفرقة» (۴).

١- غرر: ٥١٤١.

٢- غرر: ٥١٤٧.

٣- غرر: ١٠٩٢٢.

٤- ميزان الحكمة: ٢٤٣٤.

«ای مردم! بر شما باد به جماعت (حق). و هشدار، که به تفرقه گرفتار مشوید.»

حضرتش با تشبیهی زیبا سرنوشت انسانی را که راه جدایی از جمع را پیش گرفته و در وادی زندگی به تنهایی طی طریق می نماید، همانند گوسفندی می شمارد که از گله جدا شده است. آن سان که این گوسفند خوراک گرگ می شود، آن انسان هم طعمه ی شیطان خواهد شد و سرانجام ابلیس او را خواهد ربود. (۱)

حضرتش این امر را تا بدان جا مهم می شمارد که می فرماید:

«مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قِيدَ شِبْرٍ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ» (۲)

«کسبسی که از جماعت (حق) به اندازه یک وجب دور شود، قید اسلام را از گردن خود جدا کرده است.»

آن گاه که فردی به خود اجازه می دهد حتی یک وجب از جامعه فاصله گرفته و راه خود را جدا سازد، گویی که تعهد اسلامیت را از عهده ی خویش خارج ساخته است.

روایات در این باره فراوان است؛ امّا باید به این نکته ی مهمّ توجه داشت که منظور اصلی از این جماعت چیست؟ آیا این تعبیر گویای آن است که به مصداق «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» باید با هر جمع و جماعتی همراه شد؟ آیا این هشدارها نكوهش از جدا شدن از هر جامعه و جمعیتی را در بر دارد و یا واقعیت امر، چیز دیگری است؟

روشن است که با وجود آیاتی نظیر (أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)، (أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ)، (أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)، (أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و ده ها تعبیر نظیر آن، هرگز مراد از این التزام به اجتماع، همراه شدن با اکثریت مردم، بی توجه به فهم و دین و منطق و گرایش های آنان نیست؛ زیرا که اساساً چنین گرایشی نوعی نقض غرض در ساحت ادیان است.

برای پیش گیری از تفصیل در این باب، به ذکر دو روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه مبادرت می ورزیم تا مشخص شود که این جامعه گرایی در منطق حضرتش چگونه تفسیر شده است و آیا می توان مطلق پای بندی به جامعه را بی توجه به شرایط و ویژگی های آن جامعه ارزشی اسلامی نام نهاد.

«سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ جَمَاعَةٍ أَمَّتَهُ؟ فَقَالَ جَمَاعَةٌ أُمَّتِي أَهْلُ الْحَقِّ وَ إِنْ قَلُوا.» (۳)

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: که جماعت امتش یعنی چه؟ فرمود: جماعت امت من، اهل حق اند، گرچه اندک شمار باشند.»

توضیح آن که این روایت از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است.

«قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ۙ: مَا جَمَاعَةٌ أُمَّتِكَ؟ قَالَ: مَنْ كَانَ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانُوا عَشْرَةَ.» (۴)

١- همان: ٢٤٣٥.

٢- همان: ٢٤٣٦.

٣- بحار الأنوار: ٢: ٢٦٥، ح ٢١.

٤- همان: ٢٦٦.

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: جماعت امت شما یعنی چه؟ فرمود: آنان که بحقّ اند، گرچه ده تن باشند.»

از این بیانات به خوبی روشن می شود که منظور از پای بندی به جامعه، هرگز همراه شدن بی قید و شرط با آن نیست، بلکه ملاک مهم در این باب، موضوع حق گرای است. اگر چنین ملاک ارزنده وجود نداشت، جمعیت از ارزش افتاده و قلت اهل حق به اصل آن لطمه نمی زند. همراهی با جامعه و یا تعبیر «لزوم الجماعه» چنین تبیینی دارد.

۴۸- و رفض اهل البدع و مستعملی الرأی المخترع]

عبارت بعدی کلام امام علیه السلام در مورد طرد بدعت گزاران در جامعه و دین سازان، خود گواه دیگری بر صحت این تحلیل است که حضرت سجاد علیه السلام همان جا که از خدا لزوم الجماعه را می خواهد، دور کردن مردمی را که در جامعه بدعت می گذارند، و نیز پایمال کردن آرای ساختگی و به کارگیران چنین نظرها را نیز، از خدا می طلبند. این عبارات، می رساند که اطلاق در همراه شدن با جامعه صحیح نیست. پایان بخش این قسمت را توضیحات امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد چهار واژه ی سنّت، بدعت، جماعت و فرقت قرار می دهیم تا مرزها در این زمینه روشن گردد و هرگز به بهانه ی جامعه گرایی و ارزش گذاری مطلق روی آن، حقایق پای مال آمال و اهواء نگردد:

«سَيُثَلَّ الإِمَامُ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ تَفْسِيرِ السُّنَّةِ وَ الْبِدْعَةِ وَ الْجَمَاعَةِ وَ الْفِرْقَةِ. فَقَالَ: السُّنَّةُ وَ اللَّهُ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ ۖ، وَ الْبِدْعَةُ مَا فَارَقَهَا، وَ الْجَمَاعَةُ وَ اللَّهُ مَجَامِعَهُ أَهْلُ الْحَقِّ وَ إِنْ قُلُوا، وَ الْفِرْقَةُ مَجَامِعَهُ أَهْلُ الْبَاطِلِ وَ إِنْ كَثَرُوا.» (۱)

«از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد معنای سنّت، بدعت، جماعت و تفرقه پرسیدند. پاسخ داد: سنّت، به خدا سوگند، یعنی سنّت محمد صلی الله علیه و آله . بدعت یعنی هرچه از آن جدا شود. جماعت، یعنی همراهی با اهل حق، گرچه اندک شمار باشند. و تفرقه یعنی همراهی با اهل باطل، هر چند عدد آنها زیاد باشد.»

در این روایت به روشنی مشخص شده که مفهوم اصلی این واژه ها چیست. روا نیست که ما کلمات را از روایات بگیریم، ولی با وجود توضیح آنها در روایات دیگر، آنها را بی توجه به آن تبیین روایی، در لغت و یا جای دیگری جویا شویم.

حضرت امیر علیه السلام سنّت را «ما سنَّ رسول الله»، بدعت را «ما أحدث من بعده»، جماعت را «أهل الحق و ان كانوا قليلا» و فرقه را «أهل الباطل و إن كانوا كثيرا» تفسیر نموده اند. همین توضیحات کافی است که مفهوم کلام زیبای امام سجاد علیه السلام در پایان این بخش از دعای مکارم اخلاق به دست آید.

حضرتش از خدای خود چه می خواهد؟

الف. دوام اطاعت و بندگی.

ب. همراهی با جمع حق، بی توجه به کثرت و قلت آن.

۱- میزان الحکمه، روایت ۲۴۳۹. بحار الأنوار: ۲: ۲۶۶ با مختصر تفاوتی در کلمات، نقل از کتابمعانی الأخبار مرحوم صدوق.

ج. رویارویی با بدعت و بدعت گزاران و تابعان آنان، با همان مفهوم که بدان اشاره رفت.

در این راستا سه امر را به روشنی نشان می دهند: رابطه ی میان خود و حق، خود و خلق و خود و مکتب

سرانجام به ما می آموزند که چگونه می توان لباس صالحان را در بر گرفت و به زیور پروا پیشگان زینت یافت. (۱)

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ... وَاعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ وَاحْصَاءً لِمَتِّكَ.»

در این بخش، امام علیه السلام پانزده درخواست را مطرح می نماید. حضرتش در آغاز با آینده نگری و واقع بینی خاص، درمان پاره ای مشکلات را می طلبد که معمولاً دامن گیر انسان در دوران کهولت می گردد، از جمله این که از خدای متعال می خواهد که در آن ایام گشاده رزق بوده و تاب و توان و تحمل درد و رنج را داشته باشد و به دامان پدیده ی کسالت در عبادت نیفتد. هر یک از این سه مورد، می تواند انسان را گرفتار ورطه های هولناکی بنماید.

[۴۹ _ و اجعل اوسع رزقك علي اذا كبرت]

تنگ دستی، در آن هنگام که دیگر انسان توانایی چندانی برای کار و کسب درآمد ندارد _ به ویژه آن جا که فرد دوران قبلی زندگی خویش را به خوبی و آبرومندی گذرانده _ امری است که جان انسان را می کاهد و به شدت روحیه ی او را ضعیف می سازد و او را به دامن انواع مشکلات و مصائب می کشاند.

از این رو امام در سخن آغازین خود از خدا می خواهد که «وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ» یعنی گشاده رزقی در هنگام کهولت را طلب می نماید. دقت در ضمیر کلمه ی رزقک نیز خالی از لطافت نیست که حضرتش سخن از روزی خود به میان نمی آورد؛ بلکه این روزی را از خدا می داند و درخواست دارد که نوعی وسعت از سوی خدا شامل حال او گردد.

[۵۰ _ واقوی قوتک فی اذا نصبت]

در همین دوران، موضوع دیگری رنج آور می شود: پیری و فرتوتی و ضعف و زبونی. حضرتش با جمله ی «وَاقْوِي قَوَّتَكَ فِي إِذَا نَصَبْتُ»، پیشاپیش درمان آن را از خدای متعال درخواست می نمایند؛ برای این که در آن هنگام _ که به لازمه ی طبیعی دچار این ضعف و درد و رنج می شوند _ هم چنان نیروی خداوندی ایشان را یار راه شود و آن درد را این چنین درمان نمایند.

[۵۱ _ ولا تبليني بالكسل عن عبادتك]

در گام بعدی باید دانست که ثمره ی طبیعی تنگ دستی و درد و رنج در دوران پیری، گرفتارشدن به بلیه ی دیگری در ارتباط با خدای متعال است: چنین فردی اساساً حال خوشی برای عبادت و بندگی ندارد. اگر هم در آن حال، کار

ص: ۱۴۵

۱- مرحوم مجلسی در کتاب بحارالأنوار، ۲: ۲۶۱ _ ۲۶۸ ذیل باب «البدعه و السنه و الفریضه و الجماعه و الفرقه و فیه ذکر قلّه أهل الحق و کثره أهل الباطل» ۲۸ روایت گرد آورده است. با مراجعه به آن هامی توان آشنایی افزون تری به مبانی طرح شده در بخش اخیر کلام امام سجّاد علیه السلام پیدا نمود.

عبادی از او سر بزند، یقیناً از قبیل عادت است، نه بر سیل اطاعت. از این روی، امام سجّاد علیه السلام بلافاصله پس از دو موضوع قبلی سخن از این آفت در میان می آورد و موضوع بروز حالت کسالت در بندگی را مطرح می نماید. امام علیه السلام از آن به عنوان یک ابتلا و آزمون الهی تعبیر می کند که این کسالت خود می تواند آغازی برای بسیاری از لغزش های بعدی باشد. این کسالت تا بدان جا در فرهنگ دین نکوهش شده که قرآن مجید، آن را از جمله نشانه های نفاق برمی شمارد و می فرماید :

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ؛ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ، قَامُوا كَسَالَى يُرَأَوْنَ النَّاسَ؛ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (۱)

«منافقان، با خدا خدعه می کنند. و خداوند، پاسخ نیرنگ شان را به آنها می دهد. و هنگامی که به نماز می ایستند، در حالت کسالت می ایستند که با مردم ریا می ورزند. و خدا را فقط به میزان اندکی یاد می کنند.»

امام سجّاد علیه السلام در دعای ابوحمزه، از بروز این حالت به خدای متعال پناه برده و عرضه می دارد :

«اللَّهُمَّ إِنَّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُسَلِ وَالْفَسْلِ وَالْجَبَنِ...»

«خدایا! من به تو پناه می برم، از کسالت، سستی، اندوه و ترس...»

حال اگر انسانی در ایام پایانی زندگی خود، دچار چنین حالتی شود، بسیار غم انگیز خواهد بود. رنج آورتر آن که این فرد در دوران قبلی زندگی خویش، نشاط در عبادت خدای متعال داشته باشد و اینک دو عامل تنگ دستی و درد و رنج، او را در چنین دام خطرناک ابلیسی گرفتار کرده باشد. چنین است که امام علیه السلام از خداوند می خواهد به چنین آزمون سختی او را نیازماید و درگیر چنین بندی نگردد. امیرالمؤمنین علیه السلام این کسالت را آفت پیروزی و توفیق دانسته و می فرماید :

﴿آفَةُ النُّجْحِ الْكُسَلُ﴾ (۲)

«آفت پیروزی، کسالت است.»

در روایات، تأخیر عمل نشانه ی این کسالت گفته شده که خود آفت دیگری است. مطالبی که پیش از این پیرامون واژه تسویف گفته شد، بیانگر واقعیت این موضوع است. امام علی علیه السلام می فرماید:

﴿تَأخِيرُ الْعَمَلِ عَنَّا الْكُسَلُ﴾ (۳)

«درنگ در عمل، نشانه کسالت است.»

آن امام همام علیه السلام ما را هشدار داده اند که:

۱- نساء (۴): ۱۴۳. همین مضمون در آیه دیگر آمده است. توبه (۹): ۵۴.

۲- غرر: ۳۹۶۸.

۳- غرر: ۴۴۷۱.

«إياكم و تسويف العمل»^(۱)

«هشدار! مبدا گرفتار تسويف (تأخير انداختن) عمل شويد.»

در دعا از زبان امام چهارم عليه السلام می خوانيم:

«فقد افنيت بالتسويف و الآمال عمری»^(۲).

«به راستی که عمر خود را به تسويف (تأخير انداختن) و آرزوها، بر باد دادم.»

حضرت علی عليه السلام هشدار می دهد که چه بسا کاری را به تأخير می اندازيم و ديگر اساساً امکان و فرصتی برای انجام

آن دست نمی دهد که: «مَنْ تَقَاعَسَ اعْتَاقُ»^(۳)

در فرهنگ دين، اين کسالت در امور اخروی به مراتب نکوهيده تر معرفی شده است؛ چرا که معمولاً بروز آن نیز بیشتر در اين زمينه صورت می گيرد. از اين رو، امير مؤمنان عليه السلام آن جا که می خواهد نشانه ای از انسان گرفتار خذلان ارائه دهد که دچار خشم خداوندی شده، چنين می فرماید:

«إِنَّ أَبْغَضَ الرَّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِعَبْدٍ آوَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِرًا عَنِ قِصْدِ السَّبِيلِ، سَائِرًا بغير دليل. إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمَلٌ؛ وَ إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلٌ.»^(۴)

«به راستی، خداوند تعالی، بیش از هر گروهی، فردی را دشمن می دارد که او را به خود واگذارده، از راه اعتدال منحرف شده، بدون همراه سفر می کند. اگر به کشت و زرع دنيا دعوت شود، می شتابد. و اگر او را به کشاورزی آخرت فرا خوانند، کسالت نشان می دهد.»

در اين بخش از کلام امام علی عليه السلام برای انسان مورد خشم خداوندی چهار ویژگی بيان شده است: انحراف از راه راست، حرکت در مسیر بی هيچ راهنما، دنياگرایی و کسالت در امر آخرت.

به مناسبت اين بحث بايد دانست که اين کسالت، از آفات حيات دنيوی و مانع سعادت اخروی است، و به مصداق «الكسل يضرّ بالدين و الدُّنيا»^(۵)، به دين و دنيا هر دو

ضربه می زند. انسان گرفتار به اين بليّه را پيشوایان دين دوست نمی دارند. امام باقر عليه السلام می فرماید:

«إِنِّي أَبْغَضُ الرَّجُلَ يَكُونُ كَسَلًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ. وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ، فَهُوَ عَلَى أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلٌ.»^(۶)

ص: ۱۴۷

٢- دعای ابو حمزه ی ثمالی.

٣- غرر: ٧٧٢٨.

٤- نهج البلاغه، خطبه ی ١٠٣.

٥- امام باقر علیه السلام، بحار الأنوار: ١٨٠ ٧٨.

٦- فروع کافی: ٨٥ ٥.

«من فردی را که نسبت به امر دنیای خود کسالت دارد، دشمن می دارم. و کسی که به امر دنیای خود کسل باشد، نسبت به امر آخرتش کسالت بیشتر دارد.»

چنین است که در فرهنگ دین، کسی که در امر دنیای خویش بی حوصله باشد، در امر دین و آخرتش به مراتب کسل تر خواهد بود.

دو واژه ی ضجر (به معنی بی تابی و بی حوصلگی) و توانی (به معنی تنبلی و سهل انگاری) از جمله واژه هایی است که در روایات با موضوع کسالت پیوند خورده و برای هر یک از آن دو، در این زمینه تعابیر و تحلیل های ویژه ای آمده است. (۱)

نقطه ی مقابل کسالت، نشاط است که همپای گریز از کسالت در دعاها از خدا می خواهیم :

«وَأْمِنُ عَلَيْنَا بِالنَّشَاطِ، وَاعْذِنَا مِنَ الْفِشْلِ وَالْكَسَلِ.» (۲)

«خدایا! به نشاط بر ما منت گذار، و ما را از سستی و کسالت در پناه خود دار.»

امام سجّاد علیه السلام به زبان دعا از خداوند متعال می خواهد که :

«وَحَبِّبْ إِلَيَّ مَا تَحَبَّبَ مِنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ حَتَّى أَدْخَلَ فِيهِ بِلَدَّةٍ وَأَخْرَجَ مِنْهُ بِنَشَاطٍ.» (۳)

«خدایا! آنچه گفتار و کردار دوست می داری، محبوب من بدار، تا آنجا که با لذّت در آن وارد شوم، و با نشاط، از آن بیرون آیم.»

یعنی که فرد در دو میدان قول و فعل، همپا و همگام، با لذّت قدم بگذارد و به نشاط و شادمانی بیرون رود. باید در این درخواست دقت شود که چنین ورود و خروجی مورد علاقه ی خدای متعال باشد و او زمینه ساز چنین امر محبوبی گردد. این نکته خود این حقیقت را می آموزد که همه وقت باید تنها و تنها در میدان رضا و حبّ الاهی در هر دو پهنه ی «گفتار و رفتار» حضور یافت.

به هر حال کسالت آفتی است که اگر بر جان عبادت بیفتد، حال و آینده ی انسان را تباہ می کند. امام سجّاد علیه السلام در بخش های آغازین دعا از خداوند خواسته بود که «لا تفسد عبادتی بالعجب». اینک حضرتش ابتلای به کسالت در عبادت را برای خود مهمّ و خطرناک شمرده و از آزمونی این چنین به خدا پناه می برد. عُجْب و خودبینی و تظاهر، صفحه ی عبادت و بندگی را سیاه می کند و کسالت و بی حوصلگی در عبادت، فرد را در میدان امتحانی این چنین به شکست و ناکامی می کشاند.

امام علیه السلام پس از این عبارات با طرح ده قسمت پیاپی، قاطعانه سخن از خدامحوری در میان آورده و در ضمن دعا و

- ۱- برخی از روایات در این زمینه را می توان در میزان الحکمه: ۳۹۳ ۸ _ ۳۹۵ ملاحظه نمود.
- ۲- بحار الأنوار: ۳۶۴ ۹۲، از امام رضا علیه السلام .
- ۳- بحار الأنوار: ۲۹۸ ۹۵.

درخواست، عناوینی مطرح می نماید که عنصر، مرکز و محور اصلی تمامی آن عناوین، خداست و بس. این تکرار همان سخن همیشگی است که ادعیه ی مأثور در فرهنگ شیعی، آموزنده ی معالم و معارف دینی هستند که در لباس دعا و نیایش و خلوت گزینی و نجوا با خدای متعال، الفبای اعتقادی را به نیایشگر می آموزند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین علت برآورده نشدن حاجات و دعاها، هشت عامل برمی شمارند و در قدم اول می فرمایند:

«أَنْتُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ، فَلَمْ تُوَدِّوا حَقَّهُ كَمَا أُوجِبَ عَلَيْكُمْ، فَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مَعْرِفَتَكُمْ شَيْئاً.» (۱)

«شما خدا را شناخته اید، اما حق او را نگزارده اید، بدان سان که بر شما واجب ساخته است. پس این معرفت، کاری از شما نمی گشاید.»

پای بندنبودن به لوازم معرفت الاهی _ آن سان که خدای بر ما فرض و واجب نموده است _ خود عامل مهجوری و دورماندن از اجابت دعا می گردد.

۵۲_ و لا العمی... یا ارحم الراحمین]

همین حقیقت بر این بخش از درخواست های امام سجّاد علیه السلام سایه انداخته است. لذا از خدا ده مورد می خواهد:

(۱) دورنماندن از راه خدا «لا العمی عن سبیلک».

(۲) عدم حرکت در راستایی خلاف جهت محبت خداوند «و لا بالتعرض لخلاف محبتک».

(۳) همپا نشدن با افراد گریزان از خدا «و لا مجامعه من تفرّق عنک».

(۴) جدانشدن از خداجویان «و لا مفارقه من اجتمع إليك».

(۵) توجه تام و تمام به خدا هنگام ضرورت و نیاز «أُصُولُ بَكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ».

(۶) نیاز و حاجت نزد خدا بردن «وَأَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ».

(۷) زاری و نیاز نزد خدا بردن هنگام پریشانی «وَاتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمُسْكِنَةِ».

(۸) برکناری از امتحان الاهی در زمینه ی کمک جویی از غیر خدا در هنگام سختی و اضطرار «و لا تفتنی بالاستعانه بغيرك إذا ضطرت».

(۹) مصونیت از ابتلا به کرنش در مقابل غیر خدا در هنگام فقر و تنگ دستی «و بالخضوع لسؤال غيرك إذا افتقرت».

(۱۰) دورماندن از خواری و تضرّع و مجیزگویی در مقابل غیر خدا، آن هنگام که امر نگران کننده و ترس آوری پیش آمده

است «و لا بالتَّضَرِّعِ إِلَىٰ مِنْ دُونَكَ إِذَا رَهَبْتَ».

این ده خواسته که یکی پس از دیگری طرح می شود، عنصر مشترک تمامی آن ها خداست. نیایشگر بر بساط دعا باید همواره در صدد اصلاح ساختار فکری _ اعتقادی خود بر آید، از هر گونه لغزش بپرهیزد و با در نظر گرفتن این اصول اعتقادی، حرکت این جهانی خود را شکل دهد تا آن جا که:

جز خدا نجوید، جز از او نخواهد، جز به او تکیه نداشته باشد، همه ی تلاش ها، اطوار، حرکات و سکناتش در جهت

ص: ۱۴۹

۱- بحار الأنوار: ۹۳ ۳۷۷.

او شکل گیرد و به طرف او سمت یابد. (۱)

آن گاه امام علیه السلام به عنوان هشدار یادآور می شود که مبدا انسان در دام غفلت از خدای متعال گرفتار شود، او را در تک تک صحنه های زندگی حاضر نداند، او را در کنش ها و واکنش های روزمره حاکم بر رفتار فرد و اجتماع، به حساب نیاورد. پی آمد این حالات، خذلان (وارهانیده شدن)، منع (تحریم و بسته شدن تمامی راه ها بر انسان) و اعراض (روی گردانی خدا از بنده) خواهد بود که هر یک از این سه مورد می تواند به تنهایی انسان را از پای در آورد؛ چه رسد که خذلان و منع و اعراض دست به دست هم دهند که در این صورت فرد به خاک سیاه خواهد نشست.

[۵۳_ اللَّهُمَّ اجعل... عدوك]

در ادامه ی این کلام، حضرت سجّاد علیه السلام سخن از القائات شیطانی در میان می آورد و عرضه می دارد :

«اللَّهُمَّ اجعل ما يلقى الشَّيْطَانِ فِي رُوعِي مِنَ التَّوَمْنَى وَ التَّظَنِّي وَ الحَسَدِ، ذَكَرَ آ لِعِظَمَتِكَ وَ تَفَكَّرَ فِي قَدْرَتِكَ وَ تَدَبَّرَ آ عَلَيَّ عَدُوَّكَ.»

رُوع در لغت به معنی دل، ذهن و عقل است. نکته ی لطیف آن است که عرب آن گاه که جای ترس و بیم از دل باشد، این کلمه را به کار می برد. با دقت در همین معنی لغوی مشخص می گردد که: اولاً- شیطان برای القائات خویش، دل انسانی را هدف قرار می دهد؛ ثانیاً اگر چنین شود، جا دارد انسان از آن چه بر سر دلش آمده، سخت وحشت زده شود و در صدد چاره برآید. از تیرهای پیاپی شیطان در این هدف گیری به تمنّی، تظنّی و حسد یاد شده است.

پیش از این در توضیح عبارت: «وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوْدُءِ وَ مِنْ ظَنِّهِ أَهْلَ الصَّيْلِاحِ الثَّقَةِ» در بخش ششم دعا، پیرامون دو واژه ی ظنّ و حسد، توضیحاتی داده شد. در این موضع نیز در زمینه سه عامل نکوهیده ی مورد نظر، توضیحاتی بیان می شود.

در منطق قرآن مجید، القائات شیطانی، از جمله موارد آزمون انسان ها تلقی گردیده است.

(وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمَّتَيْهِ، فَيَنسُخُ اللَّهُ مَا يَلْقَى الشَّيْطَانُ، ثُمَّ يُحْكَمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يَلْقَى الشَّيْطَانُ فَتَنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ، وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ، وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۲)

«ما پیش از تو، هیچ رسول و هیچ نبی نفرستادیم، مگر آن که وقتی تصمیم به کاری گرفت، شیطان بر سر راه تصمیم او موانعی پدید آورد. اما خداوند، القائات شیطان را نسخ می کند، سپس آیات خود را محکم می سازد. و خداوند، دانای استوارکار است. (خداوند، چنین می کند) تا القائات شیطان را آزمونی قرار دهد برای کسانی که در دل های خود بیماری دارند و کسانی که دل‌های

۱- بحث در مورد هر یک از این ده عنوان براساس آیات و روایات، خود می تواند دریایی از مطالب آموزنده را فراهم آورد. در این جا برای پیش گیری از تفصیل به آن ها پرداخته نشد؛ ولی خواننده ی علاقه مند می تواند هر یک از این سرفصل ها را عنوانی برای تحقیق خود قرار دهد، محققانه در آن ها کنکاش کند و بهره ها به فراوانی برد.

۲- حج (۲۲): ۵۲ - ۵۴.

شان قساوت گرفته است. و نیز برای این که علم به آنها داده شده، بدانند که آن، حقیقتی است از خداوندگارت؛ آنگاه بدان ایمان آورند، پس از آن دل‌هایشان در برابر آن تواضع کند. و به راستی، خداست که مؤمنان را به صراط مستقیم هدایتگر است.»

برخی از نکاتی که در نگرش به این آیات به دست می‌آید، به ترتیب عبارت اند از:

۱- جریان شدید و جاری القای شیطانی تا آن جا که وی در تلاش است حتی دل و روح پیامبران خدا را نیز هدف قرار دهد.

۲- بی اثر کردن چنین القائاتی در پیامبران، از سوی خدای متعال، به منظور تحکیم آیات خویش.

۳- آزمون بیمار دلان و سنگ دلان به القائات شیطانی.

۴- دریافت حقایق پیامبر و آورده های او از سوی آگاه دلان.

۵- تسلیم و خضوع قلبی در پیشگاه چنین حق روشن.

۶- هدایت خداوندی چنین آگاهان بیدار دل به راه مستقیم.

نتیجه ی کلی آن که در زمینه ی وجود و اثر گذاری القائاتی این چنین و هدف گیری شیطان، ضروری است که انسان بیدار و هشیار بوده و خود را از هدف قرار گرفتن چنین تیرهای خطرناکی برهاند.

تمنی در لغت به معنی آروز کردن آمده است. به گفته ی راغب در مفردات، صورت حاصله در ذهن از تمنی را «أُمْتِیَه» می گویند. واژه اخیر به معنی دروغ هم آمده است. راغب در توضیح علت آن گفته که چون دروغ معمولاً- تصوّر و به زبان آوردن امری بی حقیقت می باشد، لذا صحیح است که از کذب با تمنی تعبیر شود. خود او از قول عثمان آورده است که می گفته: ما تَعْتِیْتُ و لا تَمْتِیْتُ مِنْذُ أُسْلَمْتُ، از آن هنگام که اسلام آوردم، نه آوازه خوانی کرده ام و نه دروغ گفته ام.

امانی جمع همین لغت اُمْتِیَه و به معنی اکاذیب است و در بیان قرآن، برخاسته از ظنّ قلمداد گردیده است.

(و مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) (۱)

(برخی از یهودیان، کتاب تورات را صرفاً دروغ هایی می دانند که عالمانشان ساخته و پرداخته اند و پای بست این گمان و پندار باطل خویش اند.)

با دقت در این آیات قرآنی، روشن می شود که چرا دو واژه ی تمنی و تظنی در کلام حضرت سجاد علیه السلام پیاپی آمده اند. کار شیطان آن است که همواره مطالب کذب برخاسته از گمان نارسا و غلط را در دل و ذهن و عقل فرد القا نماید. روشن است که اگر انسان مغلوب چنین حمله ای قرار گیرد، دچار چه خسروانی شده و در چه مهلکه ای سقوط خواهد کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«رَحِمَ اللهُ امراً... كابر هواه و كذب مناه.» (۲)

«خدایش بیامرزد انسانی را که با خواسته های دلش درافتد و آرزوهای نابجایش را تکذیب نماید.»

ص: ۱۵۱

۱- بقره (۲): ۷۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۷۶.

هم ایشان در تعبیری زیبا خطاب به دنیا می گویند که اگر تو همانند موجودی دیدنی و در قالب حسّی بودی، به ازای فریب هایی که نسبت به مردم به کار گرفته ای، بر تو حدّ جاری می کردم.

«لَأَقْمُتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ» (۱)

«حدود الهی را بر تو جاری می کردم، به دلیل این که بندگان خدا را با آرزوها فریب دادی.»

روشن است که دنیا از مهم ترین ابزارهای دست شیطان می باشد. اوست که با پندارها و درخواست های باطل و نابجای دنیوی، به واقع عرصه ی حیات را بر انسان تنگ نموده و او را در بند می کشد.

آن امام همام علیه السلام در همین زمینه می فرمایند که :

«وَ الْأَمَانِيُّ تُعْمَى أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ وَالْحُظُّ يَأْتِي مِنَ لَا يَأْتِيَهُ» (۲)

«این آرزوها و پندارهای نابجا و دور و دراز است که چشم دل انسان را کور می کند و بهره ی واقعی از آن کسی است که سراغ آن ها نرود.»

پس بجاست که تا سر حدّ امکان بکوشیم تا خویش را از تمنّی _ که به تعبیر حضرت سجّاد علیه السلام دامگه شیطان برای ماست _ به دور نگاه داریم و در بند آن گرفتار نیاییم.

تظنّی _ به معنی گمان بردن نابجا _ از جمله اخلاق نکوهیده است. آن چه از این رذیله ی اخلاقی برخیزد، درست در مقابل علم و یقین قرار دارد. قرآن مجید از زبان کافران پیرامون قیامت می فرماید :

«قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمَسْتَيقِنِينَ» (۳)

(گفتند: نمی دانیم که ساعت (قیامت) چیست، ما فقط گمان می کنیم، و نسبت به آن یقین نداریم.)

گمان، درست در مقابل یقین نشسته است و این مطلب در قرآن در آیات دیگری آمده، مانند :

«مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۴)

(اینان نسبت به آن علم ندارند، فقط گمان می برند.)

«مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ» (۵)

(اینان نسبت به آن علمی ندارند، مگر پیروی از گمان ها.)

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۴۵ خطاب به عثمان بن حنیف.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۷۵.

۳- جائیه (۴۵): ۳۲.

۴- جائیه (۴۵): ۲۴.

۵- نساء (۴): ۱۵۷.

(و ما لَهُمْ به مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ) (۱)

(اینان نسبت به آن علم ندارند. تنها از گمان پیروی می کنند.)

گمان ناروا امری در نقطه ی مقابل علم و آگاهی روشن قرار داده شده و همه جا این گمان ورزی نکوهش گردیده است.

واژه تمنی که پیش از تظنی در کلام حضرت سجاد علیه السلام آمده، قرینه ی روشنی است که مسیر این گمان گرایی را روشن می سازد. گمانی که مبتنی بر آرزوهای باطل و دور و دراز باشد، مسلماً نتیجه ای جز افتادن در ورطه ی باطل گرایی در پی نخواهد داشت. اگر این تظنی دامن اعتقادات را بگیرد، فرد دچار تردید در مبدأ و معاد می شود. اگر سراغ امور دنیوی بیاید، انسان را در بند آرزوهای طولانی و خیال پروری و محاسبات بی پایه و مایه نسبت به آینده گرفتار می کند. و آن گاه که فرد در این هر دو ورطه با هم سقوط نماید، به شدت آسیب خواهد دید.

بیهوده نیست که شیطان این ابزار را برای سرنگونی انسان به دست گرفته و از آن سود می برد. او با تظنی و تمنی می کوشد تا فرد را در هر دو عرصه ی دنیا و آخرت و دو پهنه ی اعتقاد و عمل، مغلوب القائنات خویش سازد. از این رو، بجاست که انسان با بیداری و هشیاری به معارضه با این دشمن سوگندخورده ی خویش پردازد و با واقع گرایی و تفکر منطقی و نیز گریز از گمان گرایی در هر دو عرصه ی اعتقاد و عمل، تلاش او را خنثی سازد.

پیش از این به مناسبت در مورد حسد سخن به میان آمد. اینک حسد در کلام امام در کنار تمنی و تظنی نشسته است. چه بسا اگر در صدد پیدا کردن رابطه ی میان این سه برآیم، روشن شود که آرزوهای طولانی و پندارهای ناروا می تواند منشأ حسدورزی نسبت به دیگران گردد و این احتمال چندان دور از واقعیت نیست. معمولاً حسادت نسبت به اشخاص، زمانی در درون انسان شکل می گیرد که فرد، آرزوهایی دور از دسترس دارد که به آن نرسیده، پندارهای باطل و خیال پرورانه در سر دارد که بسیار دور از واقعیت است. آن زمان به برخی می نگردد و در آنان دارایی ها و توانایی هایی می بیند که خود فاقد آن است.

درست در همین زمان است که او نسبت به آن افراد، حسد می ورزد. آن وقت است که این اخلاق ناپسند، به مصداق «الحسد رأس العیوب» (۲)، خود منشأ پیدایش

انواع عیوب دیگر در انسان می گردد. انسانی که دچار چنین آفتی شد، همواره علیل و ناتوان است؛ چرا که مدام به چیزهایی می اندیشد که در اختیار ندارد. لذا زندگی را بر خود تلخ می کند. این هر دو امر یعنی ناتوانی و نابسامانی برای حسود، دو موضوعی است که امیرمؤمنان علیه السلام بر آن تأکید دارد که :

«الحسود أبدأ علیل» (۳)

١- نجم (٥٣): ٢٨.

٢- غرر: ٥٥٧.

٣- غرر: ٧٨١.

«حسود، همواره بیمار است.»

«و الحسد ینکد العیش.» (۱)

«و حسد، عیش (زندگی) را تیره و تار می کند.»

انسان حسدورز باید بداند که:

«الحسود لایسود.» (۲)

«حسود، هیچ گاه به سیادت (سروری) نمی رسد.»

او هرگز از این اخلاق و سجه‌ی ناپسند سودی نخواهد برد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام از حسد به عنوان بزرگ‌ترین ابزار صیادی شیطان یاد کرده و می فرماید:

«الحسدُ مقنصهُ إبلیس الکبری.» (۳)

«حسد، مقنصه بزرگ ابلیس است.»

از این تعبیر می توان بیان امام سجّاد علیه السلام را بهتر دریافت که چرا در هنگام سخن از القائنات شیطانی، موضوع حسد را مطرح کرده است؛ حسدی که به بیان حضرت امیر علیه السلام ابزار صید مهمّ در دست شیطان است.

«وَ کما ان الصّداً یا کُلّ الحدید حَتّی یفنیه، کذلک الحسدُ یکمّد الجسد حَتّی یفنیه.» (۴)

«همان گونه که زنگ، آهن را می خورد تا این که نابودش سازد، حسد نیز همین سان بدن را ضعیف می کند تا این که آن را از میان برد.»

آری! چونان زنگ که به جان آهن سخت و مقاوم افتاده و سرانجام آن را نابود می کند، حسد رفتاری این چنین با جسم انسانی خواهد داشت و نهایتاً انسان را از پای درمی آورد.

قرآن مجید تأکید دارد که انسان ها چشم به دارایی های دیگران ندوزند و از راه حسد به آن ننگرند؛ چرا که این خصلتی ناپسند است.

(أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) (۵)

(آیا نسبت به (برخی از) مردم حسد می برند نسبت به فضیلتی که خداوند به آنان داده است؟)

۱- غرر: ۸۰۸.

۲- غرر: ۱۰۱۷.

۳- غرر: ۱۱۳۳.

۴- غرر: ۷۲۱۶.

۵- نساء (۴): ۵۴.

در روایت است که خداوند، خطاب به موسی بن عمران^۷ فرمود :

«یا بن عمران! لا تحسد الناس علی ما آتیهم من فضلی، و لا تتمدّد عینک إلی ذلک و لا تتبعه نفسک؛ فإن الحاسد ساخط لنعمی صاّد لقسمی الذی قسمت بین عبادی. و من یک کذلک، فلست منه و لیس منی»^(۱)

«ای پسر عمران! بر مردم حسد مبر به دلیل فضیلتی که به آنها داده ام. دیدگان خود را بر او مدوز، و جان خود را پیرو آن قرار مده؛ زیرا حسود نسبت به نعمت های من خشمناک است، و مانع قسمت من است که میان بندگانم تقسیم کرده ام. کسی که چنین باشد (حسود)، نه من با او نسبت دارم و نه او با من نسبت دارد.»

آری، انسان حسود با نعمت های خدا و نصیبی که او مردم را داده، در ستیز است. چنین کسی محبوب خدای متعال نیست.

به هر حال، حسد آتشی است که به جان صاحبش می افتد و او را می سوزاند و آن گاه که آتش گیرانه ای در اطراف پیدا نکند، از خود آن انسان حسود بهره می گیرد و وی را خواهد سوزانید، چرا که گفته اند :

«اصبر علی حسد الحسود، فإن صبرک قاتله.»

«بر حسد حسود صبر کن، که همان صبر تو کشنده اوست.»

«فالنار تأکل نفسها إن لم تجد ما تأکله»^(۲)

«آتش، اگر چیزی برای خوردن نیابد، خود را می خورد.»

مناسب ترین عکس العمل در قبال فرد حسود، همان شکیبایی است که سرانجام او را از پای در خواهد آورد. هرگز نمی توان طغیان این آفت روحی را از راه مقابله به مثل فرو نشانند. این عمل نه تنها چاره ساز نیست، بلکه شعله ها را افروخته تر کرده، دامن فرد مقابل را هم خواهد گرفت.

سخن در موضوع حسد فراوان است که به ملاحظه ی اختصار به همین مختصر بسنده می کنیم.^(۳)

امام علیه السلام در ادامه ی سخن، از خدای متعال می خواهد که اثر تخریبی این القانات شیطانی را بر قلب و روح، تبدیل به یاد عظمت خود، تفکر در قدرت خدا و اندیشه و تدبیر در قبال دشمن خود نماید.

«ذکر آ لعظمتک و تفکر آ فی قدرتک و تدبیر آ علی عدوک.»

روشن است که یاد عظمت خدا و اندیشه در قدرت او، انسان را از بسیاری گرایش ها و گرنش های ناروا باز می دارد. این حالت تذکر بیش از هر چیز، فرد را در قبال خدای متعال، خاضع و خاشع می دارد و ثمره ی این امر در افعال

۱- بحار الأنوار: ۷۳ ۲۴۹.

۲- همان: ۲۶۱.

۳- مرحوم مجلسی در بحار الأنوار: ۷۳ ۲۳۷ _ ۲۶۳ بالغ بر ۳۲ روایت در باب حسد گرد آورده‌است که ذیل بیشتر آن احادیث، بیانات محققانه ای دارد. می توان از آن روایات و بیانات توضیحی، برای آشنایی افزون تر با موضوع حسد بهره گرفت.

شخص ظاهر می شود.

چنین انسانی که همواره به یاد عظمت نامتناهی خدا و در اندیشه ی قدرت بی پایان اوست، هرگز به ذلت و خواری در قبال کسانی چون خود تن در نمی دهد، زبون و فرومایه نمی شود و «بهر دو نان منت دونان نمی کشد.» تأکید بر این حقیقت را زمانی می توان دید که دست مایه ی چنین حالتی رویارویی با شیطان باشد؛ یعنی فرد نه تنها القائنات او را به هیچ گرفته باشد، بلکه از خدا بخواهد که همان القائنات ناروا در او اثر عکس گذارد و موجبات خضوع هر چه بیشتر در پیشگاه عظمت حق تعالی و تفکر افزون تر در میدان قدرت بی حد و حصر خدای بزرگ را فراهم آورد. آن وقت است که این سرمایه می تواند او را به رویارویی شیطان و برنامه ریزی برای اخراج این دشمن سوگندخورده از میدان زندگی فرا خواند.

چنین است که انسان به الهام امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که بتواند در مواجهه با شیطان، تمامی توان خود را علیه او به کار گیرد. شیطانی که به فرموده ی امام علی علیه السلام: «نفذ فی الصُّدور خفیاً و نفث فی الآذان نجیاً»^(۱)، در قلب ها نفوذ می کند و بر گوش ها

می دمد؛ شیطانی که فریب کاری اش «یُسوّل و یطمع»^(۲)، گمراه می کند و انسان را به طمع

می اندازد. باید به سختی با او و القائناتش رو در رو قرار گرفت و هرگز اجازه نداد تا در حریم عمل و اندیشه ی انسان نفوذ نماید که پیشوایمان علی علیه السلام فرمود:

«لا تجعلنَّ للشَّیطان فی عملک نصیباً و لا علی نفسک سیلاً»^(۳)

«برای شیطان در عمل خود، بهره ای و نسبت به وجود خود، راه سلطه ای قرار مده.»

باید همه ی راه ها را بر او بست تا بتوان جان سالم به در برد.

به هر حال، در این بخش قصد آن نیست که سخن از شیطان و حيله ها و دام ها و کار گزاران و جنودش در میان آورد. این کار گسترده و مستقل و نیازمند تحقیقی جداگانه است. این مختصر، تنها در ضرورت دقت عمل در مواجهه با شیطان بیان شد تا مشخصاً معلوم گردد که ما همواره باید در صدد برنامه ریزی علیه این دشمن توانای خود باشیم؛ دشمنی که با دانایی های خود مرتباً در اندیشه ی به دام انداختن ماست؛ چرا که گفته است: (و لأغوینهم أجمعین). می دانیم که تنها بندگان مخلص خدایند که شیطان، پیشاپیش با همه ی توان و قدرتش، ناتوانی خود را در غلبه بر ایشان اظهار داشته است. شیطان، آنان را از میدان اثرپذیری اغوائت خویش خارج دانسته است که:

(إلّا عبادک منهم المخلصین)^(۴)

ص: ۱۵۶

۲- همان: ۶۳۸۹.

۳- همان: ۱۰۲۷۳.

۴- حجر (۱۵): ۴۰.

از آن چه درباره ی شیطان آمده، باید بدانیم که ضروری است :

از سرنوشت او با آن سابقه ی بندگی اش عبرت گیریم،

از شرّ او به خدا پناه ببریم،

او را دشمن خویش بدانیم،

هرگز فریب او را نخوریم،

گام گذار راه او نشویم،

بندگی و طاعت او را پیشه نکنیم،

اغوائت او و توانش را در این زمینه به جدّ به حساب آوریم،

از شمار آنانی نباشیم که گمانِ نفوذپذیری شیطان در ایشان می رود،

علل تسلط او را بر انسان ها بشناسیم،

با این همه بدانیم که کید و حيله و مکر او در قبال انسان های توانمند بسیار ضعیف و ناکارآمد است (که این اعتقاد سبب می

شود تا خود را در قبال او نبازیم و به سادگی تسلیم او نگردیم)،

با صورت سازی های او به خوبی و با دقت آشنا شویم،

بدانیم که چه کسانی می توانند از شرّ او ایمن باشند،

و نیز بدانیم که او تنها می تواند بر دوست داران خویش و آنان که او را به ولایت گرفته اند چیره گردد،

عواملی را که می تواند زمینه ی این چیرگی را فراهم آورد شناسایی نماییم،

و در مقابل با آن چه که می تواند شیطان را از ما براند و او را از ما مأیوس کند به خوبی آشنا شویم،

بدانیم که گاه همین شیطان در اندیشه ی نصیحت پیامبران خدا بر آمده (مثلاً حسد و حرص را عامل هبوط خود و آدم علیه

السلام شمرده است؛ نوح علیه السلام را بر ترک این دو رذیله سفارش کرده است؛ پرداخت سریع صدقه را به موسی علیه

السلام یادآور شده و گفته که من همواره می کوشم تا این کار صورت نگیرد؛ نوح علیه السلام را هشدار داده که در سه

موضع به شدت به یاد من باش: آن گاه که خشم می گیری، آن گاه که میان دو تن حکم می رانی و آن گاه که با زنی خلوت

می نمایی. و به راستی که چه سخت است که با این صراحت ها، باز انسانی در این دامگه ها که خودِ دام گستر، پیشاپیش از

آن سخن به میان آورده، در اخلاق و عمل گرفتار آید)،

بدانیم که او چگونه وارد زندگی ما شده و چه بسا ناخواسته با ما شریک می گردد و روزگارمان را تباہ می کند،

لشکریانش را بشناسیم (که بنا به احادیثی چند، از غضب و شهوت در صدر سپاهیان شیطان نام برده شده است)،

و سرانجام، از ناله های او آگاهی یابیم (۱) که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :

ص: ۱۵۷

۱- عناوین ۱۶ گانه ی فوق از میران الحکمه: ۷۹ ۵ _ ۹۶ ذیل لغت شیطان نقل شده است. مؤلف در آن کتاب، ذیل هر یک از این عناوین، آیات و روایاتی را در توضیح بحث خود آورده است. مراجعه به آن هامی تواند شناخت افزون تری را به بار آورد. امید که این آگاهی، مراقبت بیشتر ما را در کردار و رفتار به دنبال داشته باشد.

«وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الوَحْيَ عَلَيْهِ ۖ فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ...» (۱)

«به راستی، ناله شیطان را شنیدم زمانی که وحی بر حضرتش صلی الله علیه و آله فرود آمد. پرسیدم: این ناله چیست؟ پاسخ داد: این شیطان است که نومید شده از این که کسی او را بپرستد. تو می شنوی هر آنچه من می شنوم و می بینی هر آنچه من می بینم. اما تو پیامبر نیستی.»

اینک سزاوار چنان است که محتوای رسالتی این چنین را که فریاد و ناله ی شیطان را در پی داشته، به خوبی دریابیم و به کار گیریم. در این صورت، بهترین راه رهایی از دام های شیطانی را یافته ایم و مؤثرترین راه درمان بیماری های مهلک ناشی از القائنات و اغوائت او را به کار گرفته ایم.

امام سجّاد علیه السلام در دنباله ی این بحث، ابتدا شش رذیله ی اخلاقی را بر می شمرد که همگی بر زبان انسانی جاری می گردد. سپس این نکته را یادآور می شود که این موارد، نمونه های مشابه دیگری هم دارد و صرفاً در این شش مورد خلاصه نمی گردد. آنگاه از خداوند می خواهد که به جای این رذیله ها شش خُلق پسندیده بر همین زبان جاری گردد و خلاصه به عوض آن سیئات اخلاقی که از راه زبان تحقّق می یابد، حسنات اخلاقی جای گزین گردد.

آن شش رذیله _ به ترتیبی که امام علیه السلام برشمرده اند _ عبارت اند از :

«لَفْظُهُ فَحْشٌ أَوْ هَجْرٌ أَوْ شَتْمٌ عَرَضٌ أَوْ شَهَادَةٌ بَاطِلٌ أَوْ اِعْتِيَابٌ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبٌّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ.»

و آن شش حسنه ی اخلاقی جاری بر زبان را _ که در مقابل، از خدای متعال طلب می کنند _ عبارت اند از :

«نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ وَ اغْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ وَ اعْتِرَافًا بِاِحْسَانِكَ وَ احْصَاءً لِمَنِّكَ.»

چه زیباست که:

ث انسان بتواند به جای زبان گشودن به فحش و ناسزا به دیگران، سخن از حمد و ستایش خداوند در میان آورد؛

ث به جای بدگویی از این و آن، به مدح و ثنای پروردگار پردازد؛

ث به جای آن که با زبان آزاردهنده اش در کار ریختن آبروی مردم برآید، همین زبان را به تمجید و بزرگ داشت خالق یکتا به کار گیرد؛

ث در عوض شهادت باطل و ناروا، شکر و سپاس این همه نعمت های بی کران خدا را به جای آورد؛

ث به جای غیبت و بدگویی مؤمنی که حضور ندارد، به ذکر احسان و نیکی های بی حدّ و حصر خداوند زبان گشاید؛

ث آن گاه که می خواهد در کار پرخاشگری و بدگویی به مؤمنی بیفتد که در جمع حاضر است، به جای آن به شمارش و یادآوری داده های فراوان خداوندی پردازد.

آیا ما آماده ی چنین جای گزینی هستیم؟ آیا هرگز اندیشه کرده ایم که جامعه ای که رذایلی از آن ردیف بر زبانشان جاری باشد، شایسته ی زندگی انسانی نیست؟ آیا حس کرده ایم که زندگی در جامعه ای از این دست که ترسیمی از

ص: ۱۵۸

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

آن در بخش اخیر کلام امام سجّاد علیه السلام صورت گرفته، چه قدر زیبا، دوست داشتنی و دل چسب است و حال و هوای این جامعه، چه روحی در کالبد انسان ها می دمد و فضای آن به چه میزان عطرآگین خواهد گردید؟

شاید ناله ی شیطان در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بدان اشاره رفت، از این جهت بوده که در جامعه ای این چنین، کاری از دست شیطان و کارگزارانش بر نمی آید. افسوس که ما همان تعالیم روح بخش را چنان واژگونه کرده ایم که جامعه را به میدان ترکتازی و تاخت او و یارانش بدل ساخته ایم.

[۵۴] - و ما اجری علی لسانی... احصاء لمنتک]

جان کلام امام سجّاد علیه السلام در این بخش، پرداختن به عضوی از اعضای بدن انسان است که در دو روی سکه ی حیات انسانی، چنین اثرگذاری مثبت و منفی دارد. از این رو به ذکر مطالبی چند پیرامون زبان می پردازیم و تحقیق در هر یک از موارد دوازده گانه ی مورد اشاره را به پی گیری و علاقه مندی خواننده ی گرامی وا می نهیم.

زبان

زبان در میان اعضای بدن انسان، از ویژگی های خاصی بهره مند است. بی هیچ رنج و زحمت می تواند به حرکت درآمده و بدون خستگی، از همه چیز آگاهانه و یا بدون اطلاع - سخن در میان آورد. روشن است که این ابزار با این ویژگی، به خوبی می تواند در استخدام شیطان درآمده و صاحب خود را جهنمی نماید، و این در صورتی است که انسان آن را یله و رها سازد و در صدد کنترل آن بر نیاید. اما اگر این عضو را لجام زده و در اختیار خود گیرد، طبیعی است که نه تنها از آن مهالک در امان می ماند؛ بلکه از همین طریق می تواند به تعالی و تکامل روحی و معنوی دست یابد.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

و یا :

زبان در دهان چیست ای هوشیار؟ کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پيله ور

به هر حال، به دلیل سهولت استفاده از این عضو و صعوبت کنترل آن، شرع مطهر نوعاً و به میزان فراوانی با این موضوع برخورد انفعالی نموده و سخن از بهره های «سکوت» در میان آورده است. نه بدان معنی که در تمام عرصه ها سکوت بهتر از کلام باشد، ولی در مجموع به نظر می رسد جنبه ی برحذر داشتن از سخن گفتن بی حساب، بسیار مورد توجه دین قرار گرفته است؛ تا جایی که راوی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست می نماید:

أخبرنی عن الإسلام بأمرٍ لا أسأل عنه أحدٌ بعدك.

«درباره اسلام، مرا از امری خبر بده که پس از این، از کسی دیگر نپرسیم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخش فرمودند :

«قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقِم.»

«بگو: به خدا ایمان آوردم، سپس استقامت کن و بر آن پایدار بمان.»

راوی پرسید: فما اتقی؟ از چه امری پرهیز کنم؟

ص: ۱۵۹

حضرت در پاسخ با دست خویش اشاره به زبان خود نمودند :

«فَأَوْماً بَيِّدَهُ إِلَى لِسَانِهِ» (۱)

«پیامبر صلی الله علیه و آله با دست خود، به زبانش اشاره فرمود.»

خلاصه آن که اظهار ایمان و پایداری و استواری در آن و برحذر بودن از خطرات زبان، تعریفی از اسلام می شود که فرد را بی نیاز از دیگر تعاریف و پی جویی ها می نماید.

عبدالله بن مسعود را دیدند که بر فراز کوه صفا ایستاده و می گوید: ای زبان! سخن به نیکویی بگویی که بهره گیری، یا آرام بگیر تا سلامت یابی، پیش از آن که پشیمان گردی. کسی به او رسید و سؤال کرد: آیا این سخن را از خود می گویی یا از دیگری شنیده ای؟ عبدالله بن مسعود اظهار داشت :

لا، بَلْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ فِي لِسَانِهِ» (۲)

«چنین نیست. بلکه از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «بیشتر خطاهای فرزند آدم در زبان اوست.»»

فیض کاشانی در محجّه البیضاء (۳) زیر عنوان آفات اللسان، سخن از این مسأله به

میان آورده و پس از بحث مقدماتی پیرامون فضیلت سکوت _ که به برخی از مطالب این بخش اشاره گردید _ بیست آفت عمده ی زبان را به شرح زیر برشمرده و در هر مورد، ضمن توضیحاتی به ذکر روایات در آن زمینه پرداخته است. در این جا با اکتفا به ذکر این عناوین علاقه مندان به تفصیل را به آن کتاب ارجاع می دهیم :

۱_ سخن گفتن در مقوله ای که بهره ای به دنبال ندارد.

۲_ سخن به زیادی گفتن.

۳_ فرورفتن به زبان در مسایل باطل و بیهوده.

۴_ مجادله در سخن و اصرار و پافشاری نابجا.

۵_ جنگ و جدل زبانی.

۶_ در بند تکلف افتادن در سخن به حالات تصنعی، آن سان که مدعیان خطابه و فصاحت در سخن گفتن در آن گرفتار آمده اند.

۷_ سخن به فحش و سب و زشتی در گفتار.

۸_ زبان گشودن به طعن و لعن بر حیوان و جماد و انسان.

۹_ درافتادن در آوازه خوانی و شعر و شاعری.

۱۰_ درافتادن به شوخی های بد زبانی.

ص: ۱۶۰

۱- سنن ابن ماجه، ح ۳۹۷۲.

۲- فیض کاشانی، محجه الیضاء: ۵: ۱۹۴.

۳- همان، ۵: ۱۹۰ _ ۲۸۸.

۱۱_ زبان به مسخره و استهزای دیگران گشودن.

۱۲_ زبان به افشای اسرار مردم باز کردن.

۱۳_ وعده به دروغ به این و آن دادن.

۱۴_ سخن و سوگند به دروغ گفتن و پی آمدهای آن و راه های گریز از این آفت و مصون ماندن از خطرات آن.

۱۵_ غیبت و معانی و حدود آن و طرح مباحث مربوط به آن، از جمله: انگیزه های غیبت، راه های بازداشتن زبان از غیبت، حرمت قلبی غیبت، گونه های مجاز غیبت و سرانجام کفاره ی غیبت.

۱۶_ سخن چینی که باید از آن برحذر بود.

۱۷_ سخن بر وفق خواسته ی دیگران گفتن، ولو بین دو مخالف؛ و خلاصه داشتن دو زبان.

۱۸_ زبان به مدح و ثنای نابجا گشودن و تملق پیشه کردن.

۱۹_ غفلت از خطاهایی که ممکن است در فحوای کلام انسان ظاهر شود، به خصوص در زمینه ی مسایل الاهی و امور مرتبط با دین.

۲۰_ پرسش ناآگاهان از صفات خدای عزّ و جلّ و دقیق شدن آنان در این زمینه ها که بر آن علم نداریم.

حال که این کلیات در مورد آفات زبان دانسته شد، سری هم به میان نهج البلاغه ی مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام می بریم تا در پرتو بیان شیرین آن عزیز که سخنش «فرا تر از کلام خلق و فرو تر از کلام خالق» توصیف شده، حقایقی را دریابیم.

آن امام همام علیه السلام در یکی از کلمات کوتاه و گهربار خویش، زبان را به درنده ای تشبیه می نماید که اگر رها شود، خواهد درید. این هشدار به کسانی است که این عضو را آزاد می گذارند و توصیه ی اکیدی است که باید این عضو را به شدت کنترل نمود.

«اللِّسَانُ سَبْعٌ إِنْ خُلِّ عَنْهُ عَقْرٌ» (۱)

«زبان، درنده ای است. اگر رها شود، می گزد.»

شاید به همین علت باشد که حضرتش می فرمایند:

«الكلامُ فی وثاقك ما لم تتكلم به؛ فإن تكلمت به صرت فی وثاقه. فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك؛ فربّ كلمة سلبت نعمه و جلبت نعمة» (۲)

«مادام که سخن را ادا نکرده ای در اختیار توست و آن گاه که سخن رانندی این تو هستی که در بند آن گرفتار آمده ای. از این رو، همان سان که طلا- و نقره ات را نگاه می داری، از زبان خویش نیز محافظت کن. چه بسا که یک کلمه نعمتی را از انسان بستاند و رنج و نعمتی را برای او به بار آورد.»

ص: ۱۶۱

۱- نهج البلاغه، حکمت ۶۰.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱.

زبان چنان است که می تواند رودرروی اولیای نعمت انسان قرار گیرد و فرد را به پرخاشگری و موضع گیری در قبال آنان وا دارد. از این رو، مولایمان علیه السلام پیشاپیش یاران و شیعیان خویش را بر این خطر آگاه نموده که :

«لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ انطَقَكَ وَ بَلَاغَهُ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّكَ.» (۱)

«لبه تیز زبان خود را بر ضد کسی که سخن بر زبانت نهاده، به کار مگیر. و بلاغت سخت را بر ضد کسی که در فن سخنوری تو را استوار داشته، صرف مکن.»

در مورد مراقبت از این عضو حساس بدن، تا آن جا توصیه به عمل آمده که حضرتش می فرماید :

«قَالَ سَلِمٌ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ.» (۲)

«مسلمان آن کس است که دیگر مسلمانان، از زبان و دست او در امان باشند.»

هم چنین حضرتش علیه السلام می فرماید :

«وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ؛ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ. وَ اللهُ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ. وَ إِنْ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَ إِنْ قَلْبُ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ؛ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنَّ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ؛ وَ إِنْ الْمُنَافِقُ يَتَكَلَّمَ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ، لَا يَدْرِي مَا ذَا لَهُ وَ مَا ذَا عَلَيْهِ. وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ :

لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانَهُ. فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللهُ تَعَالَى وَ هُوَ نَقِي الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ سَلِيمَ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ.» (۳)

«انسان باید زبان خود را نگاه دارد، چرا که این زبان نسبت به صاحبش سرکش است. به خدا سوگند باور نمی کنم بنده ای به تقوایی سودمند دست یابد مگر این که زبان خود را نگاه دارد. زبان مؤمن پشت قلب اوست، و قلب منافق پشت زبان او؛ زیرا مؤمن وقتی بخواهد سخن گوید، نخست می اندیشد. اگر خیر بود، می گوید. و اگر شر بود، آن را پنهان می دارد. اما منافق هر کلامی را که به زبانش آورد، باز می گوید، بدون این که بداند چه چیزی به سود اوست و چه کلامی به زیانش. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان کسی راست نمی آید مگر این که قلبش به استقامت برسد. و قلب او راست نمی آید، مگر این که زبانش درست شود. پس هرکسی که می تواند خدا را ملاقات کند در حالی که نسبت به خونها و اموال مسلمانان راحت باشد، و زبانش نسبت به ناموس مسلمانان سالم مانده باشد، باید چنین کند.»

در این کلام نورانی اصول چندی در مورد زبان آمده است :

۱_ ضرورت اختیارداری زبان.

١- نهج البلاغه، حكمت ٤١١.

٢- نهج البلاغه، خطبه ١٦٧.

٣- نهج البلاغه، خ ١٧٦.

۲_ خطر هلاکت انسان از راه زبان.

۳_ رابطه ی انکارناپذیر تقوی و نگاه داری زبان.

۴_ قراردادن زبان فرد مؤمن در پشت عقل.

۵_ قرار گرفتن زبان فرد منافق در پیشاپیش عقل.

۶_ ضرورت تدبّر مؤمن در سخن، پیش از سخن راندن و طرح کلام در صورت خیربودن و ترک سخن در هنگام شرّ بودن آن.

۷_ بی‌مبالاتی منافق در کلام و گفتن به هر آن چه که بر زبان می‌آید، بی‌هیچ دقّت و اندیشه در آن که این سخن به نفع یا به زیان اوست.

۸_ رابطه ی استحکام ایمان فرد با استواری قلب و در نتیجه ارتباط استواری قلب با درستی زبان (در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم).

۹_ ضرورت ملاقات خداوند، در حالی که انسان آرامش خاطر از جان و مال مردم داشته و زبانش حریم آبروی آنان را رعایت کرده باشد.

به راستی آیا امکان داشت که بیش از این و با چنین جامعیت و نگاه جامع‌الاطرفی به موضوع زبان پرداخت، آن سان که پیشوایان عزیز و گران قدر ما پای در میان نهاده اند؟! چه بسا که اگر گوش شنوایی در کار باشد، تنها یکی از این تذکرات، انسان بیداردل را کفایت نماید؛ امّا افسوس که با همه ی این دقّت نظرها، چه بسیارند کسانی که اگر تنها کمی به رفتار و گفتار خویش دقیق شوند، آثار زیان بارِ رها کردن این عضو بدن _ زبان _ و کنترل نکردن آن را در خود ببینند.

آن گاه که سخنی از دهان خارج شد، دیگر به جای اولش باز نمی‌گردد و کار خود را خواهد کرد و بسیار دشوار و گاهی غیرممکن _ است که بتوان آثار سوء یک اظهار ناآگاهانه ی زبانی را از بین برد و در شعاع وسیع اثرگذار آن دخل و تصرف نموده، اثرات مخرب سخن نسنجیده را برطرف کرد.

زبان انسان ترجمان اندیشه و درون اوست، آن سان که صورت انسانی خبر از سیرت او می‌دهد. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«ما أضمر أحدٌ شيئاً إلّا ظهرَ فی فلتات لسانه و صفحات وجهه.» (۱)

«کسی چیزی را در دل پنهان نمی‌کند، مگر این که در سخنانی که از دهانش می‌پرد و نیز در چهره اش نمودار می‌گردد.»

از این روست که هم ایشان در کلامی جامع و راهگشا تعبیر می‌نمایند که:

«المرء مخبوءٌ تحت لسانه.» (٢)

«انسان زیر زبان خویش پنهان است.»

ص: ١٦٣

١- نهج البلاغه، حکمت ٢٦.

٢- همان، حکمت ١٤٨.

باید بدانیم که زبان، نه برای لغزش‌هایی این چنین آفریده شده، بلکه خدای متعال «وَأَفْتَرَضَ مِنَ السَّنَتِكُمُ الذِّكْرَ» (۱)، آن را برای یادکردِ خودش در ما نهاده است.

بدین روی، سزااست که با این زبان گام در راه خدا گذارد و آن را در پاسداشتِ حریم حق به کار گرفت که:

«الجهاد بأيديكم ثُمَّ بِالسَّنَتِكُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ» (۲).

«جهاد، به دست خود؛ سپس (اگر نشد) به زبان هایتان؛ سپس (اگر نشد) به دل‌هایتان.»

و جان کلام همان بیان قرآن مجید است که:

«وَمَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ: إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (۳)

(گفتار چه کسی نیکوتر است از آن کسی که به سوی خدا فراخواند، عمل صالح آورد و بگوید که برآستی من از مسلمانانم؟)

بهترین استفاده از زبان، خواندن مردم به سوی خدا، پیشه کردن عمل صالح و اظهار مسلمانی است. وای بر آن کسان که زمام این عضو حسّاس را به دست شیطان بسپارند تا جایی که ابلیس «نَطَقَ بِاللِّسَانَتِهِمْ، فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلْزَلُ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلُ فَعَلَ مَنْ شَرَّكَ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ» (۴).

«شیطان به زبان آنان سخن گوید، با دستگیری آنها بر مرکب گمراه کننده خود سوار شده، و کردار ناپسند را در نظر آنان جلوه می‌دهد. (اینان به کسی مانند که) اعمال آنها گواهی می‌دهد که با همکاری شیطان انجام شده و سخنان باطل را بر زبانشان نهاده است.»

شیطان از زبان آنان سخن گوید، لغزشگاه‌ها را با مرکب اینان درنوردد، امور ناپسند را نزدشان بیاراید؛ و خلاصه به گونه‌ای عمل نمایند که گویی کارها را تحت نفوذ و سلطه‌ی شیطان به انجام می‌رسانند و سخنان باطل را او بر زبانشان می‌راند. لذا پیشوای پارسایان علیه السلام آن هنگام که چشم از جهان فرو می‌بست، فرزندانش را به کلامی چند سفارش فرمود، از جمله:

«اللَّهُ، اللَّهُ، فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.» (۵)

«خدا را، خدا را! در باب جهاد در راه خدا، به مال و جان و زبان خود.»

بدین سان تکلیف انسان را در ارتباط با زبانش به روشنی بیان فرمود که باید آن را در راه خدا به کار گرفت و در کار گسترش فرهنگ دینی از آن مدد جست.

- ۱- همان، خطبه ی ۱۸۳.
- ۲- همان، خطبه ی ۳۷۵.
- ۳- فصلت (۴۱): ۳۳.
- ۴- نهج البلاغه، خطبه ی ۷.
- ۵- نهج البلاغه، نامه، ۴۷.

این زبان می تواند در هر دو وادی خیر و شرّ حکم راند. امام باقر علیه السلام می فرمایند :

«إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ؛ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتَمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتَمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فَضْتِهِ.» (۱)

«این زبان کلید هر خوبی و هر بدی است. پس شایسته است که مؤمن، بر زبان خود مُهر نهد، همان گونه که بر طلا و نقره خود مُهر می نهد.»

رواست که انسان مؤمن، آن سان که طلا و نقره ی خویش را حفظ می نماید، زبان خود را نیز نگاه دارد. در روایات، ضربات وارده ی ناشی از بی بندوباری در کلام و رهاکردن زبان به مراتب شدیدتر از اثر برخورد نیزه توصیف شده، آن جا که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«زله اللسان انکی من إصابه السنان.» (۲)

«لغزش زبان، شدیدتر از ضربه شمشیر است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فتنه های ناشی از این عضو را به مراتب مشکل آفرین تر از ضربات شمشیر دانسته و فرموده اند :

«فتنه اللسان أشدُّ من ضرب السيف.» (۳)

«فتنه زبان، دشوارتر از ضربه شمشیر است.»

خطر این عضو تا بدان جااست که امام علی علیه السلام در یک تشبیه، آن را چونان «کلب عقور» دانسته و در وصیت خویش به فرزندش محمدبن حنفیه فرموده :

«إِغْلَمَ إِنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ؛ إِنْ خَلَيْتَهُ عَقْرًا.» (۴)

«بدان که زبان، سگی درنده است. اگر او را رها کنی، می گزد.»

سخن در این مقوله فراوان است و این مختصر مجال طرح تمامی را نمی دهد؛ اما به مصداق

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

امید چنان می رود که همین مختصر، ما را به پای بندی افزون تری در کنترل زبان متعهد نماید. این بخش را با ذکر روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پایان می بریم :

«يَعَذَّبُ اللهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يَعْذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ، فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ عَيْدَبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئًا؟ فَيَقَالُ لَهُ: خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَلَبِغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، فَسَفَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ انْتَهَبَ بِهَ الْمَالَ الْحَرَامَ وَ انْتَهَكَ بِهَا

- ١- تحف العقول: ١٢٨.
- ٢- ميزان الحكمة: ١٧٨٩٠.
- ٣- بحار الأنوار: ٢٨٦٧١.
- ٤- بحار الأنوار: ٢٨٧٧١.

الفرج الحرام. و عَزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَّا أَعَدُّبُ بِهِ شَيْئًا مِّنْ جَوَارِحِكَ.»

«خداوند، زبان را به کیفری عذاب کند که هیچ عضو دیگری را بدان سان کیفر نکند. زبان می پرسد: خدایا! مرا به عذابی کیفر دادی که هیچ یک از اعضا را بدان گونه عذاب نکرده ای؟ به او پاسخ می رسد: یک کلمه از تو خارج شد که به شرق و غرب جهان رسید؛ با آن کلمه، خون هایی به ناروا ریخته شد، مال هایی به ناروا غارت شد، و ناموس هایی به ناروا هتک شد. به عزت و جلالم سوگند، تو را چنان کیفر دهم که هیچ یک از اعضای بدن را بدان گونه کیفر نداده باشم.»

آری، چه بسا خون ها که به ناحق بر اثر کلامی ناروا بر زمین ریخته شد؛ و چه اموالی که از این رو به غارت رفت؛ و چه نوامیسی که پای مال گردید. امید آن که خدای متعال، همگان را از آفات این عضو سرکش محافظت فرماید. (۱)

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي، وَ لَا أَضِلَّنَّ وَ قَدْ أَمَكَّنْتَنِي هِدَايَتِي، وَ لَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَسْئِعِي، وَ لَا أَطْغَيْنَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجْدِي. اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ وَ إِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ وَ إِلَى تَجَاوُزِكَ اشْتَقْتُ وَ بِفَضْلِكَ وَثِقْتُ، وَ لَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ وَ لَا فِي عَمَلِي مَا اسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ، وَ مَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ.»

[سر آغاز بخش یازدهم]

امام سجّاد علیه السلام در این بخش از دعا، پس از درود بر پیامبر و خاندان آن حضرت، ابتدا پنج موضوع را از خداوند می خواهد که در قبال هریک از آن ها توانایی خدای متعال را برای حلّ آن مسائل به یاد می آورد و باور خویش را در این زمینه بیان می نماید. این موضوعات عبارتند از :

۱_ این که مورد ستم واقع نشود و حال آن که خدای متعال قادر به رفع این ظلم است.

۲_ این که خود نسبت به دیگران ستم روا مدارد و حال آن که خداوند می تواند او را از این کار ناروا بازدارد.

۳_ این که دچار گمراهی نشود و حال آن که خداوند توان هدایت او را دارد.

۴_ این که دچار بله ی فقر نگردد و حال آن که خداوند می تواند او را وسعت بخشد.

۵_ این که گرفتار طغیان و سرکشی نشود و حال آن که همه ی توان و دارایی او از خداست.

امام علیه السلام در ادامه، طی پنج موضوع، سمت و سوی حرکت خویش را نسبت به خداوند متعال بیان می نماید به این ترتیب:

ص: ۱۶۶

۱- برای مطالعات بیشتر در این زمینه علاوه بر آن چه در متن آمده، می توانید مصادر زیر را بنگرید: ه بحار الأنوار: ۲۷۴ ۷۱ _ ۳۱۳ ذیل ابواب ۷۸ و ۷۹ «السَّكُوتُ وَ الْكَلَامُ وَ مَوْقِعُهُمَا وَ فَضْلُ الصَّيْمِ وَ تَرْكُ مَا لَا يَعْنِي مِنَ الْكَلَامِ» وَ «قَوْلُ الْخَيْرِ وَ الْقَوْلُ الْحَسَنُ وَ التَّفَكُّرُ فِي يَتَكَلَّمُ». ه کافی: ۱۷۴ ۳ _ ۱۷۸، باب «فَضْلُ الصُّمِّ وَ حِفْظُ اللُّسَانِ». ه میزان الحکمه: ۴۸۹ ۸ _ ۵۰۱، ذیل واژه ی لسان.

۱_ حرکت به سراپرده ی مغفرت الاهی.

۲_ تصمیم بر این که عفو خدا را شامل خود نماید.

۳_ شوق و شور فراوان برای آن که خدای از ایشان چشم پوشد و درگذرد.

۴_ اطمینان خاطر به فضل خداوندی.

۵_ تصریح به تهی دستی خود و این که از ناحیه ی خویش موجبی برای رسیدن به این بلندای نمی بینند و استحقاقی در خود سراغ ندارد.

در پایان این بخش، حضرتش با لحنی خاص یادآور می شوند: با این عملکرد که پیش گرفته اند، چگونه می توانند جز به فضل خدا دل ببرند؟ آن جا که نتیجه ی محتوم اعمال انسانی به گونه ای است که گویی خود پیشاپیش حکم به محکومیت را در دل دارد، آیا می توان جز فضل و بخشش خدای بزرگ، دست آویز دیگری جست؟

[۵۵] و لا اظلمن و انت مطیق للدفع عنی، و لا اظلمن و انت القادر علی القبض منی]

واژه ی ظلم به معنی ستم در قرآن مجید با مشتقاتش، بیش از ۲۸۶ بار به کار گرفته شده است. از بیان امام سجاد علیه السلام در این بخش به دست می آید که نه تنها ستمگری در منطق قرآن مذموم است، بلکه رضایت به ظلم و ظلم پذیری نیز امری ناپسند تلقی گردیده است. بی تفاوتی در برابر ستم هایی که به انسان می شود، آن جا که فرد توان مقابله و راه یابی دارد، در بیان قرآن، موضوعی نکوهیده است. تعادل در زندگی فرد، زمانی به دست می آید که خود بر کسی ستم نراند و از این که مورد ستم واقع شود نیز پرهیزد. کاربرد این دو نیرو برای فرد و بالتبع برای جامعه، حالت تعادل به وجود می آورد. این رمز بیان حضرت سجاد علیه السلام است که در هر دو حالت، اولاً توفیق را از خدا می طلبد و ثانیاً یادآور توان خداوندی برای جلوگیری از این دو موضوع می شود.

قرآن مجید سخن از نکوهش ربا در میان آورده، این موضوع را همانند اعلان جنگ رسمی با خداوند دانسته، همگان را از آن برحذر داشته و سرانجام سرنوشت کسانی را که از این امر دوری جویند، این چنین رقم زده که: (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) (۱). «نه ستم کنید و نه مورد ستم واقع شوید.»

این اصل دقیقاً همان است که امام سجاد علیه السلام از خدای متعال می خواهد و بیان یکی از ارزش های مهم در ساختار فرد و جامعه در قرآن مجید است؛ این که مسلمان ستم نراند و اجازه ندهد تا بر او ستم رود.

پیش از این در توضیح واژه ی ظلم گفته شد که نباید آن را تنها در روش حاکمان جست و جو نمود، و یادآوری گردید که اگر به اعمال خود دقیق شویم و آن را زیر ذره بین _ و چه بسیار ایام، بدون نیاز به ریزبینی _ قرار دهیم، مصادیق فراوانی از ظلم و ستم را در رفتار خود شاهد خواهیم بود. اتفاقاً اگر از همین امور کوچک که در توان ماست آغاز کنیم، به مرور توان رویارویی با موارد بزرگ تر را نیز خواهیم یافت.

اینک بدون تکرار مطالب گذشته، صرفاً روی این ارزش اسلامی پای می فشاریم که مسلمان در تربیت اخلاقی خود،

ص: ۱۶۷

۱- بقره (۲): ۲۷۹.

باید به شدت مراقب عواقب بی توجهی به این دو امر باشد. مسلمان باید به روشنی بداند که اگر به هر یک از دو طرف بلغزد، راه خطا پیموده و روا نیست که با توجه گری از کنار این مطلب بگذرد. اما توجه به نکته ی دقیقی که امام سجّاد علیه السلام بدان تأکید نموده نیز خالی از لطف نیست؛ بدین معنی که فرد در این میدان، هرگز دچار خودمحوری نشود و گمان نبرد که تنها و تنها خود در این میدان به تمام معنا کارساز است.

فرد مسلمان باید بکوشد تا مورد ستم واقع نشود؛ اما بداند که این خداست که توان دفع ستم از او را دارد. بکوشد تا خود ستمگری پیشه نکند و یقین داشته باشد که این خداست که می تواند سید راه ستم او شود. ثمره ی این توجه، استمداد همیشگی از خدای توانا در جمله ی کارهاست که این خود ارزش دیگری است که مطرح می گردد؛ یعنی همه جا انسان با وجود محاسبه روی خود و نیروها و توانمندی خویش، متوجه یک نکته ی اساسی اعتقادی نیز هست که دیگری در این جهان حکم می راند که: (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ) و همواره باید ملاحظه ی او را داشت.

چنین مراقبتی سبب می شود که انسان در عین تلاش و کوشش و کشش در کارها، نقطه ی امید و قوت دیگری هم در کارها داشته باشد که ضامن او برای عبور به سلامت و با سربلندی در مسیر زندگی است. این نیز نمونه ی دیگری در کلام امام سجّاد علیه السلام در بحث گره خوردن اخلاق و اعتقادات است که پیش از این در چند جای دیگر، بدان تصریح شد.

قرآن این ارزش را مطرح می کند تا سربلندی و سرافرازی در جامعه ی اسلامی تأمین گردد، تا آن جا که می فرماید:

(أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) (۱)

(به کسانی که مورد ستم قرار گرفتند، اجازه داده شد که بجنگند. و خداوند بر یاری آنها تواناست.)

همین توانایی خدا بر یاری رسانی مظلومان که در این آیه بدان تصریح شده، خمیرمایه ی کلام امام سجّاد علیه السلام است که با جمله ی «أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي» بیان گردیده است.

ظلم، توان آن را دارد که دامن ایمان فرد را بیالاید. لذا قرآن مجید می فرماید:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ) (۲)

(کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ستم نیالودند، امنیت برای آنهاست. و آنانند هدایت پذیران.)

همین ظلم می تواند در قیامت حسرت به بار آورد و ستمکار، انگشت ندامت بگذرد؛ چرا که آن روز در قرآن این چنین ترسیم شده که:

(يَوْمَ يَعْزُزُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا) (۳)

(روزی که ظالم انگشت به دندان گرد، گوید: ای کاش با رسول همراهی کرده بودم.)

١- حج (٢٢): ٣٩.

٢- انعام (٦): ٨٢.

٣- فرقان (٢٥): ٢٧.

در منطق دین، یکی از دعا‌هایی که به هدف اجابت می‌نشیند، دعایی است که فرد مظلوم طرح می‌نماید. به بیان امیرالمؤمنین علیه السلام: «انفذ السَّهَامِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ» (۱).

«برنده ترین تیر، دعای (نفرین) مظلوم است.»

کار در این زمینه تا بدان جاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَإِنْ كَانَ كَافِرًا، فَإِنَّهُ لَيْسَ دُونَهُ حِجَابٌ.» (۲)

«از دعای (نفرین) مظلوم بپرهیز، گرچه کافر باشد، چرا که حجابی در برابر آن نیست (به اجابت می‌رسد).»

در پایان این مختصر، به این نکته توجه می‌کنیم که اگر انسانی مورد ظلم و ستم واقع شد، هرگز روا نیست در مقابله و جواب گویی خود، راه ستمگری پیش گیرد. این امر به هیچ وجه توجیه بردار نیست و منطق صریح قرآن، چنین است که:

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نِ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا، اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»

(کینه و دشمنی با یک گروه، شما را به آنجا نکشانند که از عدالت خارج شوید. عدالت ورزید، که این کار، به تقوا نزدیک تر است.)

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید:

«إِنْ ظَلَمْتَ فَلَا تَظَلْمُ.» (۳)

«(حتی) اگر مورد ستم قرار گرفتی، باز هم ستم مکن.»

۵۶_ و لا اضلنّ و قد امکنک هدایتی]

امام سجّاد علیه السلام همچنین مسأله‌ی مصون ماندن از گمراهی را با یادآوری پشتوانه‌ی توان الهی بر هدایت انسان، ذکر می‌فرماید.

پیش از این، ذیل عبارت «و متّعی بهدیّ صالح» پیرامون مسأله‌ی هدایت مطالبی بیان شد. گفتیم که در حقیقت، بهره‌گیری از زندگی، آن زمان مفهوم پیدا خواهد کرد که انسان در بستر هدایت و رشد قرار گرفته و برنامه و مسیر حیات خویش را بر این روال تنظیم کرده باشد.

در این جا به این نکته می‌پردازیم که این هدایت، همواره در معرض تهدید دشمن سوگندخورده‌ی انسان _ یعنی شیطان _ قرار دارد. از این رو باید به شدت مراقب بود که از مسیر منحرف نشویم و مغلوب اغوائت شیطان نگردیم. چنین است که حضرت سجّاد علیه السلام نکته‌ای اساسی را در این بخش یادآور شده‌اند که فرد، باید برای دوام هدایت خویش و به دور

ماندن از گمراهی، دست به دامن کسی زند که توان این حفاظت و مراقبت را دارد که او خداست. لذا حضرت سجّاد علیه السلام عرضه می دارند:

ص: ۱۶۹

۱- میزان الحکمه: ۱۱۱۹۶.

۲- همان: ۱۱۱۹۵.

۳- بحار الأنوار: ۱۶۲ ۷۸.

«خدایا، از این که من به ورطه ی گمراهی بیفتم، مرا نگاه دار، و تو بر هدایت من توانایی.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند :

«اللَّهُمَّ إِنَّ يَ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقَرَ فِي غِنَاكَ أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ.» (۱)

«خدایا! من در پناه تو می آیم از این که در دامن بی نیازی که به من مرحمت فرموده ای، دچار فقر و نیازمندی گردم و در مسیر هدایتی که برای من مقّرر داشته ای به گمراهی درافتم.»

کلام حضرت سجاد علیه السلام نیز مشابهت زیبایی با این جمله دارد، که می فرمایند: «وَلَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَ سُعَى.»

دقت در این کلمات، حقایقی به انسان یادآور می شود، از جمله آن که چه بسا فقر زمینه ساز گمراهی شود، همان طور که امام صادق علیه السلام فرمودند: «كاد الفقر أن يكون كُفْرًا» (۲)

«نزدیک است که فقر به کفر بدل شود.»

در بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده که حضرتش از خدای بزرگ درخواست می نمودند که: «اللَّهُمَّ إِنَّ يَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الدِّينِ.»

«خدایا! من به تو پناه می آورم از فقر و قرض.»

و آن زمان که شخصی به دنبال شنیدن این سخن عرضه داشت: آیا این دو با یک دیگر معادل اند؟ حضرت فرمودند: «نعم.» (۳)

البته مفهوم این کلمات نورانی در بیانات معصومین، آن نیست که ضرورتاً هر فقیری دامن گیر کفر شده و هر فقیری سرانجام انسان را به دامن کفر می کشاند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند :

«لَوْلَا رَحْمَةُ رَبِّ يَ عَلَى فُقَرَاءِ أُمَّتِي ، كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا.» (۴)

«اگر رحمت خداوند گارم بر فقراى اّمتى نبود، نزدیک بود که فقر به کفر بدل شود.»

یعنی که رحمت خداوندی را در این میانه نباید نادیده گرفت. در فقدان چنین رحمت و گشایشی است که چه بسا انسان نیازمند، به ورطه ی کفر و گمراهی سقوط می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نقل قسمتی از وحی خدای بزرگ به حضرت ابراهیم علیه السلام بیان می دارند که خداوند به او وحی فرستاد: من تو را آفریدم و به آتش نمودم. اگر تو را به فقر آزمایش می کردم و شکیبایی را نیز از تو باز می ستاندم،

١- نهج البلاغه، خطبه ى ٢١٥.

٢- بحار الأنوار: ٢٩٧٢.

٣- خصال: ١: ٤٤.

٤- بحار الأنوار: ٤٧٧٢.

چه می کردی؟ ابراهیم عرضه داشت: «یا رب، الفقرُ إِلَيَّ أَشَدُّ مِنْ نارِ نمرود» «خدایا! فقر در نظر من، دشوارتر از آتش نمرود است.»

و خداوند خطاب به او فرمود:

«فَبِعِزَّتِي وَ جَلَالِي، ما خَلَقْتُ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَشَدَّ مِنَ الْفَقْرِ.»

«به عزّت و جلالم سوگند، در آسمان و زمین، دشوارترین از فقر نیافریده ام.»

آن گاه ابراهیم از خداوند پرسید: «یا ربّ مَنْ أَطْعَمَ جَائِعاً فَمَا جَزَاؤُهُ؟» «خدایا! پاداش کسی که گرسنه ای را سیر کند، چیست؟»

و خداوند پاسخ داد: «جَزَاؤُهُ الْغُفْرَانُ وَ إِنْ كَانَ ذُنُوبُهُ يَمَلَأُ ما بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.» (۱)

«پاداش او، آمرزش گناهان است، اگرچه گناهانش تمام فاصله میان آسمان و زمین را پر کرده باشد.»

این بیانات، از یک سو خطر آفرینی فقر را باز می گوید و از دیگر سوی، هشدار به کسانی است که توان جبران فقر و نیاز را نسبت به فرد یا افرادی دارند.

به هر حال پیوند میان نیاز و فقر با گمراهی و کفر، امری است که در روایات بدان به فراوانی اشاره رفته است. ضمن آن که در این بیانات، فقرا به صبوری و اغنیا به دست گیری از نیازمندان به شدت ترغیب شده اند. (۲)

در آیه ی (وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكأنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً) (۳) زمینه ی بحث، موضوع قتل

نفس می باشد و در ادامه، داستان هاییل و قابیل مطرح گردیده؛ اما ائمه ی طاهرین: با عنوان «تأويلها الأعظم» (بزرگترین تأویل آن) سخن از هدایت و ضلالت در میان آورده اند و فرموده اند:

«مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلالٍ إِلَى هُدًى فَكأنَّمَا أَحْيَاهَا، وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا.» (۴)

«کسی که دیگری را از گمراهی به هدایت بکشاند، گویی به او حیات بخشیده است. و کسی که دیگری را از هدایت به ضلالت بکشاند، گویی او را کشته است.»

با عنایت به این حقیقت می توان دریافت چرا در روایات، از فقر با عبارت «الموت الأكبر» یاد شده است. (۵) یعنی که در منطق دین، نیاز، به مراتب خطرناک تر از

مرگ ظاهری است. علت آن را نیز می توان در همان رابطه ای دانست که در روایات میان فقر و گمراهی برقرار شده

- ۱- بحار الأنوار: ۴۷۷۲.
- ۲- برای مطالعه ی بیشتر در این زمینه به کتاب بحار الأنوار: ۱۷۲ _ ۵۶ ذیل باب ۹۴ با عنوان فضائل فقر و الفقرا... و باب ۹۵ با عنوان الغنا و الکفاف و نیز کتاب میزان الحکمه: ۴۹۷۷ ذیل عنوان فقر مراجعه نماید.
- ۳- مائده (۵): ۳۲.
- ۴- امام صادق علیه السلام ، تفسیر صافی: ۱: ۴۳۹.
- ۵- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۳.

است.

بیانات گذشته به خوبی حکمتِ دو خواسته ی حضرت سجاد علیه السلام را تبیین می نماید. یکی این که شخص به گمراهی نیفتد آن جا که خداوند توانمند بر هدایت اوست؛ دیگر آن که شخص به ورطه ی نیاز در نغلتد و حال آن که خدای بزرگ می تواند او را بی نیاز دارد.

البته در روایات، از حرص و آرزو، شکم پرستی، ناامیدی و یأس، طمع کاری، سخت گرفتن بر خود در حین توانایی و برای وارث نهادن، نادانی، حماقت و... به عنوان شدیدترین جلوه های فقر یاد شده است. (۱)

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: آیا فقرِ اشد؟ حضرتش پاسخ داد: «الکفر بعد الإیمان». (۲) دشوارترین فقر، کفر پس از ایمان است.»

از اینجا مشخص می شود که چگونه ممکن است انسانی ولو مؤمن، بر اثر فشارهای اقتصادی زمام صبر و شکیب را از کف داده به دامان کفر سرنگون شود. دقت در این بیانات، زنده کننده ی ارزش هایی است چون: صبوری در هنگام نیاز، تلاش در پیش گیری از بروز ضایعه ی فقر در جامعه، تلاش در راه هدایت و نیز ضد ارزش هایی نظیر فقر، وارهائیدن فقرا از سوی توانمندان و بی تفاوتی در زمینه ی بروز پدیده ی گمراهی در جامعه.

[۵۷] - وَلَا أَطْفِئَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجْدِي]

این بخش از کلام امام علیه السلام، رابطه ی میان غنی با سرکشی و طغیان را بیان می دارد و برای درمان این عارضه، از خدا می خواهد که همواره آگاه باشد که تمامی دارایی ها از اوست و همین یادآوری سبب پیش گیری از طغیان خواهد شد.

قرآن مجید می فرماید: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ) (۳) «به راستی که انسان

طغیان می کند، اگر احساس بی نیازی کند.»

و بدین سان همین حقیقت را یادآور می شود که طبع بشر در هنگام احساس بی نیازی، روی به طغیان می نهد. انسان باید به یقین بداند که این بی نیازی را خود برای خویش به بار نیاورده، بلکه خدای جهان موجباتش را برای او فراهم کرده و هر لحظه می تواند از او باز ستاند. در آن حال، هرگز سر به طغیان بر نمی دارد، بلکه در اوج دارایی همچنان خویش را نیازمند باری تعالی می بیند. لذا می کوشد تا از این دارایی ها در راه جلب رضایت معبود خویش سود برد. روشن است که این غنی صرفاً در حوزه ی توان مالی خلاصه نشده است و همه ی توانایی های انسان اعم از علمی، بدنی، مالی و... را دربر می گیرد. چه زیباست که انسان همواره به این حقیقت بیدار باشد، همانند امام سجاد به خود بنگرد و بگوید:

«سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ، وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ، وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ، وَ أَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ، وَ أَنَا

- ۱- برخی روایات این عناوین را در کتاب میران الحکمه: ۵۰۸۷ ذیل عنوان «ما هُوَ الْفَقْر» بنگرید.
- ۲- بحار الأنوار: ۳۷۷ ۷۷.
- ۳- علق (۹۶): ۶.

الْخَائِفُ الَّذِي آمَنَتْهُ، وَالْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعَتْهُ، وَالْعَطْشَانُ الَّذِي أَرْوَيْتَهُ، وَالْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ، وَالْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ، وَالضَّعِيفُ الَّذِي قَوَّيْتَهُ، وَالذَّلِيلُ الَّذِي أَعَزَّزْتَهُ، وَالسَّقِيمُ الَّذِي شَفَيْتَهُ، وَالسَّائِلُ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ، وَالْمُدْنِبُ الَّذِي سَتَرْتَهُ، وَالْخَاطِئُ الَّذِي أَقْلَتَهُ، وَأَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثَّرْتَهُ، وَالْمُسْتَضْعَفُ الَّذِي نَصَرْتَهُ، وَأَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي أَوْيْتَهُ...»(۱)

«سرورم! منم خردسالی که بزرگش کردی؛ نادانی که علمش آموختی؛ گمراهی که راهش نمودی؛ پستی که رفعتش دادی؛ ناامنی که به امانش آوردی؛ گرسنه ای که سیرش ساختی؛ تشنه ای که سیرابش کردی؛ برهنه ای که پوشاندی؛ فقیری که نیازش را برطرف ساختی؛ ناتوانی که توانش دادی؛ ذلیلی که عزتش بخشیدی؛ بیماری که شفایش دادی؛ نیازمندی که عطایش فرمودی؛ گنهکاری که گناه او را پوشاندی؛ خطاکاری که خطایش را برگرداندی؛ اندک شماری که زیادش کردی؛ مستضعفی که یاری اش کردی؛ و بنده ای آواره که پناهش دادی...»

امام علیه السلام در سیاق نیایش به درگاه الاهی، تمامی دارایی ها و توانایی های خود را با ذکر سابقه ی ناداری ها و ناتوانی های خویش، از خدا می داند. حضرتش یادآور می شود که رشد، علم، هدایت، رفعت، امتیت، سیری، سیرآبی، پوشش، ثروت، قوت، عزت، سلامت، بهره مندی، خطاپوشی، بخشش، کثرت، نصرت و مأویپذیری، همه و همه را از خدا دارد. ثمره ی این نگرش، خضوع و خشوع هرچه بیشتر در پیشگاه خداوند و برکنار ماندن از هرگونه طغیان و سرکشی است. اما انسان های بی ظرفیت، با ملاحظه ی اندک بی نیازی، سر به طغیان برداشته و زمین و زمان را بنده نیستند و بانگ انا الحق می زنند؛ حال آن که اگر خدای متعال بخواهد در کمتر از آنی، توانایی را از آنها باز ستانده و ایشان را به خاک مذلت خواهد نشانید. به فرموده ی امام علی علیه السلام :

«ما أَسْرَعَ صَرَعَةَ الطَّاعِي»(۲)

«به راستی که فروافتادن انسان سرکش چه زود فرا می رسد.»

طغیان و دنیاگرایی _ به مصداق (فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) _ ثمره ای جز آتش سوزان الاهی در پی نخواهد داشت که: (فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى)(۳). (هرکس

سرکشی کرد و زندگانی دنیا را برگزید، دوزخ جایگاه اوست.)

خلاصه این که: (إِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَأْب) (۴) (سرکشان را بد عاقبت و جایگاهی در

انتظار است.)

رواست که انسان به خود بنگرد و کاستی های خویش را چاره کند که اگر چنین نکرد، مصداق این کلام مولی علی علیه السلام خواهد شد که :

۱- دعای ابو حمزه ی شمالی.

۲- غُرر: ۹۵۲۶.

۳- نازعات (۷۹): ۳۷.

۴- ص (۳۸): ۵۵.

«مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ، تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَ ارْتَبَكَ فِي الهَلَكَاتِ وَ مِدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئِي أَعْمَالِهِ.» (۱)

«کسی که خود را به غیر خود سرگرم کند، در تیرگی ها سرگردان می ماند، در مهلکه ها غوطه می خورد، شیاطین او را در طغیانش پیش می رانند، و کارهای زشتش را برایش می آریند.»

آری، چنین انسانی در تاریکی ها سرگردان می شود و در مهلکه ها غوطه ور می گردد؛ شیاطینش او را در عرصه ی طغیان و سرکشی جلو می رانند و اعمال بد و نادرستش را نزد او می آریند.

روشن است که این عصیان چاره نخواهد شد جز با احساس بندگی و دریافت این حقیقت که همه چیز ما از خداست. و این است رمز درخواست امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال که عرضه می دارد:

«وَلَا أَطْعَيْنَ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجُدِي»

[۵۸ _ اللهم الي مغفرتك... انا فضلک]

در این عبارات، حضرتش با مددجویی از پروردگار عالم، دامن خویش را از تحمّل ستم و ستم پیشگی و گمراهی و فقر و طغیان زدوده و در دامن قدرت، هدایت، وسعت و توانایی خدادادی جای می گیرد. در ادامه، امام علیه السلام سخن به گونه ای دیگر آغاز کرده و خداوند را این چنین می خواند:

اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ: خدایا، من فقط به سراپرده ی مغفرت و بخشش تو، روی نهاده و فرود آمده ام.

وَ إِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ: من فقط عفو تو از خود را قصد کرده ام.

وَ إِلَى تَجَاوُزِكَ اِسْتَقْتُ: من فقط مشتاق این خطاپوشی تو هستم و مشتاقانه به این میدان گام نهاده ام.

وَ بِفَضْلِكَ وَثِقْتُ: اعتماد من تنها بر فضل و بخشش بی نهایت توست.

بلافاصله پس از آن برای آن که شائبه ی معامله گری با خدای متعال پیش نیاید و نوعی طلب کاری مطرح نگردد _ مانند سایر نیایش های آن حضرت و دیگر پیشوایان ما _ به نفی ارزش گذاری روی اعمال خود می پردازد و عرضه می دارد: «وَلَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ»: خدایا، اگر از تو درخواست مغفرت نموده ام، نزد خود هیچ موجبی برای شمول این غفران ندارم. کنایه از این که بر بساط معامله با تو ننشسته ام که چیزی آورده باشم و ارائه کنم و در مقابل چیز دیگری دریافت دارم.

امام علیه السلام با صراحت اعلام می دارد که اصلا در خود چنین موجبی سراغ ندارم و اگر عفو تو را طالب شده ام، آن نیز از رهگذر درخواست عاجزانه از توست، در حالی که خود به خوبی می دانی که: «وَلَا فِي عَمَلِي مَا اسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ»، این دردها و این نابسامانی ها که من برای خود به بار آورده ام، جز با فضل بی منتهای تو چاره نخواهد شد که: «وَمَا لِي بَعِيدًا أَنْ

حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ.»

علاوه بر جملات پیشین، امام علیه السلام در این فقرات نیز، سمت و سوی حرکت خویش را در جوانب مختلف حیات معین

ص: ۱۷۴

۱- نهج البلاغه، خ ۱۵۷.

فرموده و تمامی را به سوی خداوند بزرگ جهت گیری می نماید. مسئله مهم، موضوع نفی ارزش عمل در پیشگاه خدای متعال است که از مطالب بسیار اساسی و حساس در فرهنگ دینی است و جلوه ی عمده ی آن در نیایش های پیشوایان دین دیده می شود.

این فرهنگ می کوشد تا انسان را هرگز در موضع طلب کاری از خدای متعال نشانند و به او بیاموزد که اگر آیین بندگی _ آن هم درخور خود و نه شایسته ی خدای خویش _ به جای می آورد و خیری از او به دیگران می رسد، این همه نیز صرفاً به توفیق الاهی است و هرگز حالت سوداگری ندارد.

اگر این حقیقت دریافته شود، آن گاه انسان در بازار بندگی، هر چه بکوشد باز خود را مقصّر می بیند و کارها را کافی برای رسیدن به مقصود نمی داند. او هرگز از تلاش باز نمی ایستد و ضمن امیدواری به طرف مقابل، هیچ گاه به دست آوردهای خویش در این بازار بهایی نمی دهد و قانع نمی شود. این روحیه و احساس است که او را همواره به کار و تلاش در میدان بندگی وامی دارد. براین اساس، اگر اعمال اولین و آخرین را نیز همراه داشته باشد، زبان حال و قالش آن است که:

«لَسْتَ اتَّكَلُ فِي النَّجَاهِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَيَّ أَعْمَالَنَا بَلْ بَفَضْلِكَ عَلَيْنَا.» (۱)

«برای رهایی از کیفر حضرتت، به کارهای (خیر) خودمان تکیه نمی کنم، بلکه به فضل تو بر ما تکیه دارم.»

در اندیشه ی او، عمل هر اندازه والا و بالا و پُراج و قدر باشد، در مقایسه با نعمت های فراوان خداوندی قدری ندارد که: «وَ مَا قَدْرَ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمَتِكَ» (۲). «تمام

کارهای (خیر) ما در برابر نعمت هایت چیست؟»

روح حاکم بر این بخش از کلام امام علیه السلام، همان تهی دستی در قبال پروردگار و نفی ارزش عمل و چشمداشت به فضل خداوندی است. اگر چنین روحیه ای در انسان بارور شود، هرگز از تلاش نمی ایستد، هرگز به خود غرّه نمی گردد، هرگز خویش را طلب کار از خدا نخواهد دانست و سرانجام هرگز از رحمت بی حدّ و حصر خداوندی مأیوس و ناامید نمی گردد. وقتی این چهار ویژگی برای انسانی به بار آید، سزاست که سر بر آسمان سایید و راه زندگی را با آسودگی خاطر بپیماید.

«فَصَيِّرْ لِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ. اللَّهُمَّ وَ أَنْطِقْنِي بِإِلَهِي دِي وَ الْهَمْنِي التَّقْوَى وَ وَفَّقْنِي لِلتِّي هِيَ أَرْكَى وَ اسْتَعْمَلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى. اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِي الطَّرِيقَةَ الَّتِي تُلِي وَ اجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أَمْوْتُ وَ أَحْيَا.»

[۵۹ _ و تفضّل علی]

زبان به هدایت گشودن، قلب را خانه ی خدا ترسی قراردادن، جوارح را در بهترین و پاک ترین زمینه ها به خدمت گرفتن،

حرکت بر مسیر رضامندیِ خدای متعال، گام نهادن در بهترین طریق حق و عدل و سرانجام قرار گرفتن بر راه

ص: ۱۷۵

۱- امام سجّاد علیه السلام، دعای ابو حمزه ی ثمالی.

۲- همان.

و روش و آیین الهی در دو دوره حیات و ممات؛ به ترتیب شش مسأله‌ی مورد درخواست حضرت سجاد علیه السلام در این بخش است، آن هم از رهگذر فضل خدای متعال، که طبق معمول این دعا و نیاز، با درود بر پیامبر و خاندانش آغاز گردیده است.

[۶۰- أَنْطَقْنِي بِالْهَدْيِ]

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحار الأنوار (ج ۲، ص ۱، باب ۸) بابت ذیل عنوان «ثواب الهدایه و التعلیم و فضلها و فضل العلماء و ذم إضلال الناس» تنظیم نموده و در آن ۲۰ آیه‌ی قرآنی و ۹۲ روایت از معصومین علیهم السلام آورده است. روح حاکم بر این آیات و روایات، ارزش گذاری روی مسأله‌ی هدایت و تلاش در این زمینه و مراقبت بر پایداری ایمان و اعتقاد کسانی است که خود توان پاسداری و دفاع از عقاید خویش را ندارند، کسانی که در مواجهه فکری با مخالفان، از پای درمی آیند.

هم چنین آن محدث بزرگ در ج ۵، باب ۷ زیر عنوان «الهدایه و الاضلال و التوفیق و الخذلان» چندین آیه و ۵۰ روایت در این باب آورده است. در این جا نیز موضوع ارج و قدر هدایت و توفیق بر آن و خطر گمراهی و گرفتار آمدن به خذلان مطرح گردیده است.

روایات این باب، نوعاً در توضیح آیاتی از قرآن است که به مناسبت با عنوان باب مرتبط می باشد و بخشی نیز که به ذکر آیات اختصاص داده شده، مشحون از مباحث تفسیری و طرح برخی شبهه ها و پاسخ گویی آن ها است.

پی گیری واژه هایی نظیر بصیرت، ضلالت، نور، تقلید، ارشاد و... در فرهنگ های دینی و ملاحظه ی آیات و روایات ذیل آن ها نیز، از جمله راه هایی است که هر یک به گونه ای می تواند موضوع هدایت را تبیین نماید که اساس درخواست امام سجاد علیه السلام در این بخش است.

پیش از این هم در توضیح عبارت «وَمَتَّعْنِي بِهِ دِي صَالِحٍ لَا أُسْتَبَدَّلُ بِهِ» توضیحاتی پیرامون موضوع هدایت بیان شد. در این جا بر آن گفته ها _ با الهام از سخن امام علیه السلام که روی گفتار به هدایت و هدایتگری پای فشرده اند _ می افزاییم که تلاش در زمینه ی هدایت، از چه ارزش والایی برخوردار است.

در این زمینه، ملاحظه ی روایات ذیل آیه ی (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا) (۱) به میزان زیادی، ارزش مجاهدت های هدایتی را آشکار می سازد که در صدر

این مسأله، موضوع نجات از ورطه ی هلاکت و گمراهی قرار دارد پیش از آن که خلاصی انسانی از حرق و غرق مطرح شود. امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤالی در توضیح همین آیه می فرمایند:

«مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا.» (۲)

«کسی که دیگری را از گمراهی به هدایت برساند، گویی به او حیات بخشیده؛ و کسی که او را از هدایت به گمراهی کشاند،

او را کشته است.»

ص: ۱۷۶

۱- مائده (۵): ۳۲.

۲- اصول کافی: ۲: ۲۱۰.

امام باقر علیه السلام نیز با جمله ی «مَنْ اسْتَخْرَجَهَا مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ» (۱) بر همین

حقیقت والا پای می فشارند.

حضرت علی علیه السلام در آغاز جنگِ صِفِّین، پس از تسلط به آب در رویارویی با سپاه معاویه پیشگام نمی شد. این کار مدّتی به طول انجامید و برخی علّت را از حضرتش جویا شدند. جمعی دیگر نیز گفتند: ما خانواده ی خود را در کوفه رها کرده و به شام آمده ایم تا با اینان بجنگیم. با این همه تأخیر در رویارویی، آیا آمده ایم که شام را وطن خود بگیریم؟ (کنایه از این که چرا در شروع نبرد درنگ می نمایم). این سخنان بالا گرفت. سرانجام امیرالمؤمنین علیه السلام با بیاناتی شیوا و شبهه زدا، این حقیقت را مطرح کردند که تأخیر نبرد برای آن است که «عَسَى أَنْ يَهْتَدُوا أَوْ تَهْتَدَى مِنْهُمْ طَائِفَةٌ». «باشد که تمام یا برخی از آنها، هدایت را بپذیرند.»

پس آن گاه به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه ی خیبر، خطاب به خویش اشاره فرموده و اظهار داشتند:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی یوم خیبر: لئن یهدی الله بک رجلاً واحداً، خیر لک ممّا طلعت علیه الشمس.» (۲)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله روز خیبر به من فرمود: اگر خداوند، به دست تو تنها یک مرد را هدایت کند، برای تو بهتر است از همه آنچه خورشید بر آن می تابد.»

دقت در این کلمات نورانی، به خوبی نشان می دهد که حتّی در نبرد با کافران و عهدشکنان، خود نبرد و یا پیروزی و غلبه هدف نیست؛ بلکه انگیزه ی اصلی در این رویارویی ها رساندن آنان به هدایت و بهره مندی ایشان از راه یابی است.

یعنی جوّ حاکم بر فرهنگ دینی، موضوع هدایت است و باید بر آن پای فشرد و بهترین شیوه ها را به کار گرفت تا بدان دست یافت.

روشن است که لازمه ی اولّیه ی این هدایتگری، برخورداری فرد از صلاحیت های لازم در این میدان است و الاّ نه تنها خیری به بار نمی آید که چه بسا مشکلاتی نیز فراهم آید. امیرمؤمنان علیه السلام در بیان برخی ویژگی های بدکاران، حال آنان را چنین بیان می دارد که فردی از آنان که خود را عالم می خواند، در واقع:

«فَاقْتَبَسْ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ.»

«نادانی هایی را از نادانان جمع آورده و گمراهی هایی را از گمراهان فراهم آورده.»

در واقع چنین انسانی:

فَالصُّورَةُ صُورَةُ الْإِنْسَانِ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ: صورتی انسانی، اما سیرتی حیوانی دارد.

لا یعرفُ باب الهدی فیّبعه: راه هدایتی نمی شناسد تا بر آن گام نهد.

و لا باب العمى فَيُصَدِّ عنه: و راه ناصواب و خطایی را نمی شناسد تا راه بر آن گیرد.

و در یک کلام: ذلك ميت الاحياء (۳) چنین انسان به سان مرده ای در میان زندگان

ص: ۱۷۷

۱- بحار الأنوار: ۲: ۲۱.

۲- شرح ابن أبي الحديد: ۱۳۴ و ۱۴.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۸۷.

است. آن کس که چنین فردی را به هدایتگری خود بگیرد، به یقین از راه راست منحرف شده و خود به مهلکه در می افتد. امام علی علیه السلام فرموده است:

«مَنْ اسْتَهْدَى الْغَاوِي، عَمِيَ عَنِ نَهْجِ الْهَدْيِ» (۱)

«کسی که از فردی گمراه هدایت بجوید، از راه هدایت نابینا شده است.»

با آگاهی به این مقدمات، مفهوم جمله ی «أَنْطِقُنِي بِالْهُدَى» در کلام حضرت سجاد علیه السلام آشکارتر می گردد، بدین سان که: انسان گام در راه هدایت بگذارد، سخنش دعوت به نور و روشنی و هدایت باشد، ارج و قدر این تلاش والا را که جایگزین مفهوم «احیاء» شده، به درستی بشناسد و بداند که در فرهنگ دینی، از این جان بخشی _ یعنی حرکت دادن فرد از کفر به ایمان و از گمراهی به راه یابی _ تعبیر به احیاء شده است. در پایان به مصداق:

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

ابتدا سعی در دستیابی به مشخصه های هدایتگری نموده، آن گاه گام گذار این راه شود که در غیر این صورت، خود مشکلی دیگر به بار خواهد آورد.

بد نیست بدانیم که بنا به نصّ قرآنی پنج گروه مشمول هدایت خداوندی نمی گردند (۲): ظالم، کافر، فاسق، مُسرف، کاذب. از این رو، ضروری است انسان خود را از

این ورطه ها دور نگاه دارد و زمینه های شمول هدایت الاهی را برای خود فراهم آورد؛ چرا که:

«ضَلَّ مَنْ اهْتَدَى بِغَيْرِ هُدَى اللَّهِ» (۳)

«به راستی گمراه شد آن کس که به هدایتی جز هدایت الاهی تن داد.»

این هدایت غیر خدایی در اصل هدایت نیست و باید آن را گمراهی نامید. حضرتش علیه السلام پرده از واقعیت این امر به کناری زده و فرموده:

«مَنْ اسْتَرْشَدَ غَوِيًّا ضَلَّ» (۴)

«آن کس که از گمراه کننده ای رشد و هدایت طلب کند، به واقع پای در گمراهی نهاده است.»

[۶۱ _ وَ الْهَمْنِي التَّقْوَى]

پیش از این ذیل عبارت «وَ الْبِسْنَى زَيْنَةَ الْمُتَّقِينَ» مطالبی کوتاه پیرامون متّقین مطرح گردید. اینک فرصتی است که واژه ی تقوی _ هر چند به طور مختصر _ گشوده شود تا آگاهی افزون تری نسبت به این درخواست امام سجاد علیه السلام به

۱- غرر و درر: ۸۵۶۹.

۲- قصص (۲۸): ۵۰؛ مائده (۵): ۶۷؛ منافقون (۶۳): ۶؛ غافر (۴۰): ۲۸؛ زُمر (۳۹): ۳.

۳- غرر و درر: ۵۹۰۶.

۴- همان: ۷۹۰۳.

تقوی از ریشه ی وَقَى به معنی نگه داری و مراقبت و محافظت است. معادل فارسی که معمولاً برای این واژه به کار می رود، کلمه ی پرهیزگاری است که شاید چندان رسا نباشد؛ به ویژه آن که کلمه ی پرهیز، صرفاً یادآور دوری گزیدن و اجتناب است، حال آن که تقوی علاوه بر جنبه ی خودنگه داری در مواجهه با یک سلسله اعمال (پرهیز)، اجرای یک سلسله اعمال دیگر را هم در دل دارد (مبادرت). این پرهیز و مبادرت توأمآ بار فرهنگی کلمه ی تقوی را تشکیل می دهد. (۱)

از این رو واژه هایی همچون پروا پیشگی، پارسایی و خداترسی، مناسبت بیشتری با مفهوم واژه ی تقوی دارد. این کلمه با صورت های مختلف خود _ نظیر متقین، متقون، تقی، واق، تقاه، اتقی و نظایر آن ها _ به فراوانی در قرآن مجید به کار رفته است.

در منطق قرآن، تقوی پیشگی مایه ی نزول برکات آسمانی و زمینی است، آن جا که می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ) (۲)

(اگر اهل قریه ها ایمان آوردند و تقوا پیشه کنند، (درهای) برکت هایی از آسمان و زمین بر آن ها می گشایم.)

و قرآن کتابی معرفی شده که هدایتگر متقین است :

(لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (۳)

(در آن تردیدی نیست، هدایت برای اهل تقوا است.)

خداوند همواره با متقین همراه است:

(وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ) (۴)

(و تقوا در پیش گیرید و بدانید که خداوند همواره با اهل تقوا، همراه است.)

از جمله پی آمدهای تقوی شکر و مورد رحم قرار گرفتن بیان شده است، به مصداق آیات:

(فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ) (۵)

دست آورد _ قرآن مجید می فرماید: (أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ اتَّقُونَ) یعنی کسانی که به این اعمال مبادرت می ورزند، در شمار متقین قرار دارند.

۲- اعراف (۷): ۹۵.

۳- بقره (۲): ۱.

۴- بقره (۲): ۱۹۴.

۵- آل عمران (۳): ۱۲۳.

(پس تقوای خدا در پیش گیرید، باشد که سپاس گزارید.)

(لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) (۱)

(و برای این که تقوا در پیش گیرید و برای آن که مورد رحمت واقع شوید.)

معیار طبقه بندی انسان ها در پیشگاه خدا نیز صرفاً تقوی است که فرموده :

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (۲)

پوشش تقوی بهترین لباس ذکر شده: (و لَبِاسَ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ) (۳) و همواره به

پرواپیشگی سفارش شده ایم: (... و إِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ) (۴). تقوی راه نجات کسانی است

که به دام شیطان افتاده اند،

(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) (۵).

(کسانی که تقوا گزیده اند، وقتی گروهی از شیاطین با آنها تماس گیرند، به یاد خدا بیفتند، پس آنگاه دیدگان آنها بینا شود.

(

چنین انسان هایی به محض افتادن در دام شیطان، خدا را به یاد آورند. آنگاه بینش ناشی از تقوی چشم آنها را گشوده و از این دامگه می رهاند.

انسان با تقوی در فرهنگ قرآن پاداشی عظیم یافته و گناهانش پوشانیده می شود :

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظَمْ لَهُ أَجْرًا) (۶).

(و کسی که تقوای خدا گزیند، خداوند، بدی های آنها را ببوشاند و پاداش او را بزرگ گرداند.)

فرد متقی توان تشخیص و جداسازی می یابد که این ثمره ی بسیار بالایی برای تقوی است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا) (۷)

(ای مؤمنان! اگر تقوا پیشه کنید، خداوند برایتان راه گشایش از دشواری ها قرار دهد.)

او در دنیا با این پارسایی و پرواپیشگی راه نجات و خلاصی می یابد و از راهی که هرگز باور ندارد و پیش بینی نمی کند، روزی دریافت می دارد:

- ١- اعراف (٧): ٦٣.
- ٢- حجرات (٤٩): ١٣.
- ٣- اعراف (٧): ٢٦.
- ٤- نساء (٤): ١٣١.
- ٥- اعراف (٧): ٢٠١.
- ٦- طلاق (٦٥): ٥.
- ٧- انفال (٨): ٢٩.

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) (۱).

(و کسی که تقوا پیشه کند، خداوند راه خروج از دشواری ها برای او قرار دهد و او را، از آنجا که محاسبه نکرده، روزی می رساند.)

گشادگی در امور نتیجه ی دیگری است که تقوی برای صاحب خود به بار می آورد که:

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا) (۲).

(و کسی که تقوا در پیش گیرد، خداوند در کارش آسانی قرار دهد.)

خدا تنها و تنها پذیرای عمل از متقین است که: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (۳)

و سرانجام متقین، بهشت خداوندی است آن جا که قرآن می فرماید:

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مُلْكٍ مُقْتَدِرٍ) (۴).

(به راستی، اهل تقوا در بوستانها و نهرايند، در جایگاه صدق، عند پادشاهی توانمند هستند.)

خلاصه در فرهنگ قرآنی سرانجام، از آن متقین است (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (۵)

آن چه گذشت، تنها بخشی از مسائل قرآنی مربوط به تقوی و متقین بود که بیان تمامی آن کار را به تفصیل می کشاند. به یقین این دست آوردهای دنیوی و پیش از آن تعالی معنوی و پی آمدهای اخروی است که امام سجاد علیه السلام از خدای متعال تقوی را طلب می کند. این که حضرتش تقوی می خواهد، ناظر به مطالبی است که گفته شد و این که از خدا می خواهد، ناظر به همان سمت گیری الاهی است که همه جا در کلام حضرتش شاهد و ناظر آن بوده و هستیم و در بخش گذشته به مناسبت، توضیحی بر آن داده شد.

قرآن مجید کار را تا جایی بالا می برد که گروهی، از خداوند درخواست می نمایند: (وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) (۶) که پیشاپیش این گروه، رسول خدا و علی

مرتضی و بانوی دو سرا حضرت زهرا و ائمه هدی علیهم صلوات الله قرار دارند. امیرمؤمنان علیه السلام در بیان ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِمَامٌ مِّنْ أَتَقَى وَ بَصَرَ مِّنْ اهْتَدَى» (۷)

- ١- طلاق (٦٥): ٢ و ٣.
- ٢- طلاق (٦٥): ٤.
- ٣- مائده (٥): ٢٧.
- ٤- قمر (٥٤): ٥٤ و ٥٥.
- ٥- قصص (٢٨): ٨٣.
- ٦- فرقان (٢٥): ٧٤.
- ٧- نهج البلاغه، خطبه ١١٦.

«پیامبر پیشوای هر پارسا و چشم هر راه یافته بود.»

آن امام همام از پیامبر در مورد خود آورده که:

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لى: مرحباً بسيد المـسلمين و إمام المـتقين.» (۱)

«رسول خدا صلى الله عليه و آله به من فرمود: خوشا به سرور مسلمانان و پیشوای اهل تقوا.»

همچنین از پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم روایت شده که:

«لَمَّا عُرِجَ بى إِلَى السَّمَاءِ... فَأَوْحَى إِلَيَّ فى عَلِيٍّ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: إِنَّهُ سَيِّدُ المـُسْلِمِينَ وَ إِمَامُ المـُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الغُرِّ المـُحْجَلِينَ.» (۲)

«زمانی که مرا به سوی آسمان به معراج بردند... خداوند در مورد علی به من وحی فرستاد که او سه ویژگی دارد: سرور مسلمانان است و امام اهل تقوا و پیشوای سپید رویان.»

ویژگی های متّقیان در قرآن و روایات، خود بحث مفصّلی است که در این مختصر نمی گنجد (۳)؛ اما به همین مقدار مشخص گردید که درخواست امام علیه السلام در چه بلندایی قرار

دارد.

این همه دست آوردهای مادّی و بهره های معنوی _ که صرفاً برخی از آن ها نقل شد _ ثمره ی تقوی است که باید انسان آن را از خداوند مسألت دارد تا در دنیا با آن، بار دنیا و آخرت خویش را بر بندد و از این گذرگاه توشه بگیرد تا در آن اقامتگاه، از آن بهره جوید. این همان سخن قرآن است که (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) (۴). «توشه راه

برگیرید، که بهترین توشه، تقوا است.»

پیام رفتگان از این جهان به مولایمان علی علیه السلام است که در وقتی حضرتش پرسید: از آن جهان چه خبری دارید، خود در پاسخ فرمود:

«أما لو أُذِنَ لَهُمْ فى الكلام لاخبروكم أنّ خير الزاد التَّقوى.» (۵)

«اگر به آنها اجازه سخن داده شود، به شما خبر می دهند که بهترین توشه راه، تقوا است.»

خلاصه آن که در شمار آثار تقوی می توان مواردی برشمرد همچون:

ص: ۱۸۲

۲- همان: ۲۵۸.

۳- بخشی از این ویژگی ها را- اعم از قرآنی و روایی - می توانید در صفحات کتاب میران الحکمه: ۱۰ ۶۳۷ _ ۶۴۱ ملاحظه نمایید. خطبه ی متقین در نهج البلاغه نیز سرآمد سخن در وصف متقین است. (خ ۱۹۳)

۴- بقره (۲): ۱۹۷.

۵- کلمات قصار، شماره ی ۱۳۰.

نزول برکات آسمانی،

بهره مندی از هدایتگری قرآن و همراهی خداوند،

برخورداری از شکر و مرحمت حق تعالی،

استقرار بر بلندای کرامت،

داشتن بهترین پوشش،

پیروزی در نبرد جاری با شیطان و حصول بصیرت و بینش،

خطاپوشی،

دریافت اجر عظیم،

دارا شدن قوه ی تمیز و جداسازی،

داشتن راه نجات،

برخورداری از روزی، از جایی که اساساً پیش بینی نمی شود،

گشادگی در امور زندگی،

پذیرش عمل تنها از اهل تقوا،

انجام نیکو در بهشت.

هر یک از ما نیز باید هم سخن با پیشوای عزیزمان امام سجّاد علیه السلام از خدا بخواهیم که: «وَأَلْهَمْنِي التَّقْوَى». در عین حال به یاد داشته باشیم که این همه تنها با حرف سامان نمی گیرد، بلکه باید پای در میدان عمل و مجاهدت نهاد و گام به گام روی به جلو گذاشت تا با طّی فراز و نشیب ها، بر بلندای تقوی جای گیریم. البتّه در این مسیر هیچ گاه نباید مددجویی از خدا را از یاد بُرد؛ چرا که اوست «أهل التَّقْوَى وِ الْمَغْفِرَةِ»^(۱)

[۶۲_ وَ وَفَنِي لَّتِي هِيَ أُرْكَى]

پیش از این، مختصر توضیحی پیرامون واژه ی توفیق بیان شد. دیدیم که همه جا برخورداری از توفیق الاهی شرط وصول به مطلوب است. حال، از منظری دیگر به این واژه می نگریم و به دنبال آن به توضیح «لَّتِي هِيَ أُرْكَى» می پردازیم.^(۲)

أُولَا بِهِ مَصْدَاقُ آيَةِ (وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ) (۳) سزااست که

چونان شعیب پیامبر علیه السلام توفیق را تنها و تنها از خدا بخواهیم. در توضیح عبارت «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که :

ص: ۱۸۳

۱- قسمتی از قنوت نماز عید فطر و قربان.

۲- نگرش دوباره به توضیح واژه ی خذلان _ که ضدّ توفیق است _ ذیل جمله ی «وَمِن خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ» نیز می تواند به دریافت بهتر مطلب در این بخش کمک نماید.

۳- هود (۱۱): ۸۸ توفیق من تنها به واسطه خداوند است. فقط بر او توکل کردم و تنها به سوی او باز می گردم.

«لَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۱)

«(لا حول و لا قوه الا بالله، یعنی این که:) ما بر طاعت الهی قوت و توان نداریم، مگر به توفیق خداوند عزوجل.»

پس طاعت و بندگی خدا نیز، به توفیق خود او انجام می گیرد. چه بسا بنده ای قصد گناه و عصیان می کند، اما خداوند بنا به مصالحی مانع شده و او را از این معصیت بر حذر می دارد و فرد به آن گناه مبادرت نمی ورزد. در منطق روایات، اعطای این خیر به انسان، از مقوله ی توفیق الهی قلمداد شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَدْخُلَ فِي شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ، فَحَالُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ، فَتَرْكُهَا، كَانَتْ تَرْكُهُ لَهَا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ» (۲)

«هنگامی که فلدی بخواهد در گناهی وارد شود، و پس از آن خداوند تبارک و تعالی میان او با آن گناه جائل شود، آنگاه آن فرد گناه را مرتکب نشود، آن ترک گناه به توفیق خدای تعالی ذکره _ بوده است.»

مفهوم چنین احادیثی آن نیست که حضور فرد را به کلی در صحنه ی عمل منکر شود و به انگیزه ی بهره وری از توفیق الهی، نقش او را کم رنگ و یا اساساً بی رنگ بداند، بلکه موضوع حالت دیگری دارد. به عنوان نمونه در مقدمه ی همین حدیث که بدان اشاره رفت، امام در توضیح آیه ی (و ما توفیقی الا بالله...) و نیز آیه ی (إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذَلْكُمْ...) (۳) چنین می فرماید:

«إِذَا فَعَلَ الْعَبْدُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ، كَانَ فَعَلَهُ وَفَقًا لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، سَمِيَ الْعَبْدُ بِهِ مُوَفَّقًا.»

«وقتی انسان کاری را در شمار اطاعت که خدای عزوجل بدان امر فرموده، انجام دهد، و فعل او موافق با امر خدای عزوجل باشد، بنده را در آن کار، موثق نامند.»

یعنی انسان موثق، این برخورداری از توفیق خود را مرهون اطاعت از اوامر الهی می داند و می کوشد تا بر مدار شرع مطهر در آیین بندگی عمل کند و بدین سان موثق نامیده می شود. در عین حال، روایاتی از امیرمؤمنان علیه السلام رسیده همچون:

«مِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ» (۴)

«در شمار توفیق حفظ تجربه است.»

«مِنَ التَّوْفِيقِ الْوُقُوفُ عِنْدَ الْحَيَرَةِ» (۵)

۱- توحید صدوق: ۲۴۲، ح ۳.

۲- همان، ح ۱.

۳- آل عمران (۳): ۱۶۰ اگر خداوند شما را یاری کند، کسی بر شما غالب نمی شود. و اگر یاری تان نکند...

۴- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۵- بحار الأنوار: ۲۱۱ ۷۷.

«از جمله مصادیق توفیق، باز ایستادن در هنگام سرگردانی است.»

این احادیث، بیانگر این حقیقت است که «توفیق رفیقی است به هر کس ندهندش» یعنی حفظ تجربت‌ها و خودنگه‌داری و ایستادن در مواجهه با حیرت‌ها و پریشانی‌ها و سرگردانی‌ها و عواملی از این‌ردیف، موجبات بهره‌مندی از توفیق‌الاهی را فراهم می‌آورد. البته نه بدان معنی که گفته شود کار خداوند تابعی از کار ماست، بلکه بدان معنی که ما موظف به ایفای وظایف خود هستیم؛ اما این که خداوند به حکمت خود چگونه رفتار می‌نماید، برخاسته از حکمت‌ها و مصلحت‌های الهی است.

فرد باید بداند که در میدان عمل، همان‌طور که سایه از شیء جدا نمی‌شود، دین‌داری و بهره‌مندی از توفیق رابطه‌ای چنین تنگاتنگ با هم دارند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«كَمَا إِنَّ الْجَسْمَ وَالظَّلَّ لَا يَفْتَرِقَانِ، كَذَلِكَ التَّوْفِيقُ وَالِدَيْنِ لَا يَفْتَرِقَانِ.» (۱)

«همان‌گونه که جسم و سایه او، از هم جدا نمی‌شوند، توفیق و دین نیز جدایی نمی‌پذیرند.»

در فرهنگ دینی، بهترین کوشش‌ها تلاشی است که با توفیق‌قرین باشد. این خود قرینه‌ی دیگری است که برخوردار از توفیق با جدّ و جهد پیوند ناگسستنی دارد. مولای متقیان علیه السلام می‌فرماید:

«خَيْرُ الاجْتِهَادِ مَا قَارَنَهُ التَّوْفِيقُ» (۲)

«بهترین کوشش‌ها، تلاشی است که با توفیق، همراه باشد.»

خلاصه آن که واژه‌ی وفقی و درخواست توفیق از خداوند که در نیایش‌ها به فراوانی یافته می‌شود، هرگز فرد را از عمل باز نمی‌دارد و منادی عدم مسئولیت و فاصله‌گرفتن از تلاش و کار نیست. درخواست توفیق از خدا در روی آوری به پاک‌ترین پاکی‌ها، در دل خود، چنین تلاش و پیامی را دارد.

امام سجّاد علیه السلام از خداوند متعال، توفیق در روی آوری به سوی پاک‌ترین پاکی‌ها را درخواست می‌نماید. این نکته، فرد را به فهم افزون‌تر واژه‌ی «آزکی» فرا می‌خواند که در آغاز با دو سؤال اساسی روبه‌رو می‌شود: اول این که چه مرجعی شایسته است تا بهترین و پاک‌ترین‌ها را تعیین نماید؟ دوم آن که چه چیزهایی در شمار این پاک‌ترین‌ها قرار گرفته است؟

در پاسخ به سؤال اول باید گفت که تنها مرجع شایسته در این تعیین، خدای بزرگ است، همان‌طور که از جای‌جای این دعا در مقولات مختلف به دست می‌آید. دیدیم که در همه جا، همه چیز از خدا خواسته می‌شود و کار به او ارجاع می‌گردد، به ویژه در آن جا که پای فکر و عقل بشر از رسیدن به آن عاجز است. اساساً ما تنها او را در فرهنگ اعتقادی خویش عالم‌السر و الخفیات می‌شناسیم، بر علم او حدّ و حصری قائل نیستیم و نفع و ضرری را از سوی

١- ميزان الحكمة: ٢١٩٥٨.

٢- غرر و درر: ٥٠٠٨.

کائنات نسبت به او نمی بینیم. براساس این اندیشه ی الهی تنها و تنها اوست که شایسته ی تعیین پاکی های برتر است. او خود در قرآن فرموده است :

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (۱)

(این قرآن هدایت می کند به راهی که استوار است.)

از این رو، قرآن مجموعه ای است که به سوی استواری ها در تمامی زمینه ها هدایت می نماید. بدین سان راه دستیابی به پاسخ سؤال دوم هموار می گردد.

قرآن مجید، واژه ی زکی و مشتقاتش را بالغ بر ۵۹ بار در آیات خود به کار برده است. از جمله ی این مشتقات، کلمه ی زکاه است که در لغت به معنی نمو و زیادتی به کار می رود و در قرآن به معنی طهارت و پاکیزگی، مدح، تطهیر و معانی دیگری از این ردیف آمده است. زکاه خود یکی از فروع دین است، به معنی مالی که در راه خداوند مصرف می شود و موارد مصرف و میزان آن در فقه مشخص گردیده که خارج از این بحث است.

دقت در همین معانی و پیوند میان پاکی و نمو که در این واژه لحاظ شده، به خوبی نشان می دهد که ورای این واژه دو حقیقت اساسی نهفته است: پاکی و پاکیزگی، رشد و نمو

ازکی یعنی آن که در بین پاک ها، انسان سراغ پاک ترین می رود که طبیعتاً رشد و نمو آن نیز در بالاترین سطح ممکن است.

بعد از این توضیحات مختصر لغوی، روی آوردن به «ازکی» مفهوم روشن تری می یابد. وقتی چنین گرایشی صورت گرفت، خاصیت رشد و باروری آن را نیز نباید از نظر دور داشت.

قرآن مجید در بیان پاره ای از مسایل در زمینه ی زندگی مشترک و پیمان همسری، پس از تعیین تکلیف نسبت به آن موارد می فرماید :

(ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَ اطهر، وَ الله يعلم وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). (۲)

(این کار، برای شما پسندیده تر و پاک تر است. و خداوند می داند، در حالی که شما نمی دانید.)

این آیه، به خوبی مؤید پاسخی است که در مورد دو سؤال پیشین بیان گردید. هم مرجعیت خدای متعال را در تعیین «ازکی» مشخص می سازد، هم به عنوان نمونه، ارائه ی طریق خداوندی را در زمینه ی روابط زناشویی با عنوان «ازکی» برمی شمارد؛ چیزی که ما از واقعیت آن آگاه نیستیم و به تصریح قرآن، خدای عالم، دانای به آن است.

اصحاب کهف جمعی بودند که از شرک گریختند. آنان، پس از بیدار شدن از آن خواب گران و دراز، بر اساس همان عقاید

درونی در پرهیز از ناپاکی ها، کسی از میان خود را جهت تهیه خوراکی به شهر فرستادند و با خود گفتند:

(فَلْيَنْظُرْ أَيْهَا أَرْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ) (۳).

ص: ۱۸۶

۱- اسراء (۱۷): ۹.

۲- بقره (۲): ۲۳۲.

۳- كهف (۱۸): ۱۹.

(پس باید بنگرد که طعام کدام یک، پاک تر است، آنگاه روزی از جانب او برایتان بیاورد.)

بدین سان یادآور شدند که وی حتماً به سراغ پاک ترین خوردنی ها برود.

در رعایت آداب اجتماعی و حفظ حریم منازل، قرآن مجید یادآور می شود که هنگام مراجعه به خانه های دیگران، برای ورود اجازه بگیرید یا اگر کسی در خانه نبود، وارد آن نشوید.

(وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فارجِعُوا هُوَ اَزْكَى لَكُمْ) (۱)

(اگر به شما گفته شد که بازگردید، حتماً چنین کنید که این برای شما بهترین است.)

در موضوع رعایت نگاه و به دور ماندن از نظربازی، قرآن مجید، زنان را به رعایت حجاب با آن دقت های مطرح شده در آیه ی ۳۱ نور فرا می خواند، اما پیش از آن در آیه ی ۳۰، مردان را به چشم پوشانیدن و خودنگه داری دعوت می نماید. خداوند با عبارت (ذَلِكَ اَزْكَى لَهُمْ) به ایشان یادآور می شود که این روش، بهترین و پاک ترین در این مقوله است.

با دقت در این نمونه ها، کلام امام سجّاد علیه السلام مفهوم روشن تری می یابد و وسعت میدان آن، بیشتر شناخته می شود. به این آیه ی قرآنی دقیق شویم که می فرماید:

(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا) (۲)

(اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نمی بود، هیچ یک از شما هرگز به تزکیه نمی رسید.)

می بینیم که ضامن اجرا برای گرایش به سوی پاکی، همان فضل خداوندی است که با تکیه به آن، انسان باید روی به سوی پاک ترین ها در تمامی مقولات بنهد و توفیق دست یابی را از خدای متعال خواستار گردد؛ همان حقیقتی که امام سجّاد علیه السلام در جمله ی «وَفُقْنِي لِتِي هِيَ اَزْكَى» از خداوند بزرگ خواستار آن می گردد.

[۶۳] _ وَاسْتَعْمَلْنِي بِمَا هُوَ اَرْضِي]

خدایا! مرا به کار بگیر در زمینه ای که بیشتر مورد رضای توست. این درخواست دیگر امام سجّاد علیه السلام در این بخش است. از زیباترین حالات برای انسان معتقد به خدا و پیامبر و... آن است که وی بداند بر مسیر رضای خدا در حرکت است. در این تلاش، مؤمن می کوشد تا ابتدا راه مورد رضای خدا را به دست آورد و سپس در آن گام نهد و شائقانه حرکت نماید؛ همان حقیقتی که امام حسین علیه السلام در جریان نهضت پُرشور خود خطاب به مردم اظهار داشت و فرمود: «رضی الله رضانا أهل البيت». (۳)

ص: ۱۸۷

٢- نور (٢٤): ٢١.

٣- بحار الانوار: ٤٤ ٣٦٦؛ كسف الغمه: ٢ ٢٩.

روشن است آن جا که این مسیر از سوی فرد به درستی انتخاب شود و برخاسته از آگاهی جامع الاطراف باشد، رضایت متقابل را نیز در پی خواهد داشت؛ همان حقیقتی که قرآن مجید در برخی آیات خود این چنین بدان متذکر شده است که :

(رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك الفوز العظيم) (۱)

(خدا از آنها رایت یافت و آنها نیز از خداوند راضی شدند. این است رستگاری بزرگ.)

در جریان تربیت دینی، اسلام می کوشد تا از ما، انسان هایی بسازد که در اوج رضامندی نسبت به خدای متعال و ساخته ها و پیش آورده های او برای خود قرار گیریم. این حالت، از یک سو نشان بندگی است و از سوی دیگر، آرامش خاطر و خیال را به ارمغان می آورد. آن وقت اگر انسانی رضای خداوندی را بر رضای خویش ترجیح داد، عملاً خود را به خدا سپرده است. به راستی کدام مأوی و مأمن، بهتر و دوست داشتنی تر از دامان رضای حق می توان سراغ داد؟

امام صادق علیه السلام می فرماید :

«إِنَّا قَوْمٌ نَسَأُ اللَّهُ مَا نُحِبُّ فِيمَنْ نُحِبُّ، فَيُعْطِينَا. فَإِذَا أَحَبَّ مَا نَكْرَهُ فِيمَنْ نُحِبُّ، رَضِينَا.» (۲)

«ما گروهی هستیم که از خدا آن چه را دوست داریم طلب می نماییم و او نیز مرحمت می فرماید. حال اگر او برای ما چیزی خواست که ما از آن اکراه داشتیم، با رضامندی خاطر به آن تن در می دهیم.»

هم ایشان در بیانی دیگر در این زمینه می فرماید:

«رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدَ أَوْ كَرِهَ. وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ.» (۳)

«سرفصل بندگی خداوند، شکیبایی و رضامندی از خداست، در آن چه که بنده دوست دارد و در زمینه هایی که ناخوش آیند اوست. ثمره ی چنین رضایت خاطر از خداوند (در هر دو زمینه)، جز به خیر فرد نخواهد بود.»

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نقل از جبرئیل در تفسیر واژه ی رضا روایت شده که :

«الرَّاضِي لَا يَسْخَطُ عَلَى سَيِّدِهِ، أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَمْ لَمْ يَصِبْ. وَلَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ.» (۴)

ص: ۱۸۸

۱- مائده (۵): ۱۱۹.

۲- بحار الأنوار ۸۲: ۱۳۲.

۳- بحار الأنوار ۷۳: ۳۳۳.

۴- بحار الأنوار ۹۹: ۳۷۳.

«رضامند کسی است که نسبت به مولای خود، راه سخط و تندى پیش نگیرد، چیزی از دنیا او را در رسد یا نرسد. و نسبت به خود، به عمل آسان و کم، قانع نباشد.»

این تبیین، دقیقاً همان توضیح اولیه است که انسان رضای مولى را مقدم بدارد و شیوه ی عملی آن را متذکر شود.

امام على عليه السلام در جمله ی «مَنْ اسخط بدنه ارضى ربّه»^(۱) بیان می دارد که به

رنج انداختن بدن در کار و تلاش، با جلب رضای خداوندی رابطه دارد؛ همان که امام سجّاد عليه السلام در جمله ی «و استعملنى بما هو ارضى» از خدا طلب می نمود.

رضای خدای بزرگ به مصداق کلام امیرمؤمنان عليه السلام در بندگی او نهاده شده است که: «أخفى رضاه فى طاعته»^(۲) «خداوند، رضای خود را در طاعتش پنهان داشته است.»

و نیز می فرماید که: «و لا تُنال مرضاته إلا بطاعته»^(۳) «بر بلندای رضامندی خدای

متعال، جز از طریق بندگی نتوان قرار گرفت.»

وقتی امام سجّاد عليه السلام می فرماید: «و استعملنى بطاعتك»^(۴) روشن تر می شود که

به کارگیری در طاعت با جلب رضای خدای متعال پیوند دارند.

اینک شاید بهتر بتوان اهمیت آن درخواست را دریافت که چه بسا حضرتش، ایستادن بر قلّه ی عبادت و بندگی را _ که بالاترین و والاترین موجبات رضای خداست _ از حضرت حق می طلبد و از او می خواهد تا بر این بلندا مستقر شود؛ چرا که امام على عليه السلام هم می فرماید: «رضى الله سبحانه مقرون بطاعته»^(۵). «رضای خدای سبحان، همراه

با طاعت اوست.»

با این همه می توان گفت که «به کار گرفته شدن در زمینه ی مورد رضایت خداوندی» همان اشتغال به آیین بندگی است، چرا که پیوند میان بندگی و استقرار بر بلندای رضای حق تعالی، امری است که به روشنی در روایات اهل البیت عليهم السلام به چشم می خورد.

[۶۴ _ اللَّهُمَّ اسْلِكْ بِنِ الطَّرِيقَةِ إِلَيْهِ نُلِي]

«خداوندا، مرا به نیکوترین راه _ راه عدل و نیکویی و راستی _ ببر.»

واژه ی مُثَلًى از ریشه ی مَثَل به معنی نیکو و نمونه است. این لغت در قرآن مجید فقط یک بار به کار رفته و آن در داستان حضرت موسی عليه السلام با فرعون است. فرعون خطاب به مردم ناآگاه، به تعبیر خود، خطر حضرت موسی و هارون را

یاد آور می شود و می گوید: اینان می خواهند راه شما را در پرستش فرعون _ که بهترین و نیکوترین راه و روش

ص: ۱۸۹

۱- بحار الأنوار: ۳۱۲ ۷۵.

۲- بحار الأنوار: ۲۷۴ ۶۹.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۹.

۴- دعای ابو حمزه.

۵- میزان الحکمه: ۷۳۳۶.

است _ از میان ببرند (وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمِثْلَى) (۱). «و راه نیکو و نمونه شما را از میان

برد.»

روشن است که فرعون با سوء استفاده از ناآگاهی مردم، می کوشید تا آنان را در جهالت خود نگاه دارد و در عین حال زیر فشار بار تبلیغات سنگین خود، ایشان را به راه باطل خویش دل خوش دارد، و گرنه هیچ انسان فهیم، مَهر تأیید بر عملکرد فرعون و فرعونیان نمی نهد و راه غلط ایشان را تأیید نمی کند؛ بلکه به مصداق (وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ) (۲) تنها راه خدا و پیامبران،

بهترین راه ها و شایسته ی پیروی است و گام نهادن در دیگر راه ها، انجامی جز گمراهی در پی نخواهد داشت.

عبارت (أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَهُ) (میان روترین و بهترین آن ها) در قرآن در وصف گروهی از مجرمان واقع بین تر در قیامت، به کار رفته است. اینان در مواجهه با هول و احوال قیامت، مدّت درنگ خویش در دنیا و قبر را _ در مقایسه با آن چه در پیش رو دارند و از سر ترس _ بسیار کوتاه دانسته اند، آن جا که می فرماید: (إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَهُ إِن لَبِئْتُمْ إِلَّا يَوْمًا) (۳). «زمانی که نیکو روش ترین آنها گفت: شما فقط یک روز درنگ کرده اید.»

از این آیات و مراجعه ی لغوی به دست می آید که «طریقه المثلی» همان راه راست خداوندی است که بهترین و نیکوترین راه هاست و از اعتدال و میانه روی و صحت برخوردار است.

امام سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد که حضرتش را به چنین طریقی راه نماید و چنین است که ما نیز همواره باید جويا و پویای چنین راهی باشیم؛ همان راهی که همه روزه در نماز خود، بارها بر آن پای می فشاریم و با «صراط مستقیم» از آن یاد می کنیم. از خداوند، هدایت و استواری و پایداری بر آن راه را می خواهیم، با قید (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) واقعیت آن را تعریف می کنیم و بر کناری از لغزش ها و گرایش های انحرافی را با آیه ی (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) از خداوند طلب می کنیم.

شیطان با همه ی شیطنت و فریب کاری خویش، بر سر این راه مستقیم نشسته و دام های خویش را گسترانیده است و به خداوند می گوید: (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) (۴). من به حتم و یقین، برای (گمراه کردن) آنها بر صراط مستقیم تو (ای خدا)

می نشینم.»

خدای متعال نیز راه بندگی خویش را همین طریق مستقیم دانسته و می فرماید: (وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (۵) «و (از شما پیمان گرفتیم) که مرا بپرستید، این است

۱- طه (۲۰): ۶۳.

۲- انعام (۶): ۱۵۳ این است راه استوار من، از آن پیروی کنید. و از راه های دیگر پیروی مکنید که شما را از راه او می پراکند.

۳- طه (۲۰): ۱۰۴.

۴- اعراف (۷): ۱۶.

۵- یس (۳۶): ۶۱.

و تنها همان راه را شایسته ی پیروی می داند که: (وَ اِنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوهُ) (۱). «و آن که این است صراط مستقیم من؛ اینک آن را پرستید.»

امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که او را در چنین راهی قرار دهد؛ راهی که مستقیم است، شایستگی پیروی و راهروی را دارد، بهترین و نیکوترین است. راه آن کسان که خدا به ایشان نعمت ارزانی داشته، نه راه مغضوبان و نه راه گمراهان است و در یک کلام جامع، راه بندگی خداست (۲).

امیرمؤمنان علیه السلام این راه را جاّده و مسیر درست می داند، آن جا که می فرماید: «الیمین و الشّمال مضلّه و الطّریق الوُسطی هی الجاّده» (۳). «راست و چپ، گمراه کننده اند. و راه

وسط، همان جاّده درست است.»

امام صادق علیه السلام تنها خاندان پیامبر و شیعیان ایشان را سالک این راه می شناسد، آن جا که می فرماید: «اِنَّ النَّاسَ اُخَذُوا یَمِیْنًا و شَمَالًا، و اِنَّا و شِیعَتُنَا هَدِیْنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ» (۴). «مردم، راه راست و چپ را برگرفتند، در حالی که ما و شیعه ما به راه استواری الهی هدایت شده ایم.»

[۶۵ _ وَ اجْعَلْنِی عَلٰی مِلَّتِکَ اُمُوْتٌ وَاٰخِیَا]

واژه ی مَلَّت در لغت، به معنی عقیده، کیش، آیین، جماعت و فرقه و خون بها آمده است. در قرآن مجید به همین صورت ده بار، به صورت مَلَّتکم یک بار، مَلَّتْنَا دو بار و مَلَّتْهُمْ دو بار، جمعاً ۱۵ بار به کار رفته است. در اکثر این آیات، سخن از (مَلَّه ابراهیم) در میان آمده است و با دستور (فَاتَّبِعُوا مِلَّهَ اِبْرَاهِیْمَ) (۵) دستور داریم راه و رسم

آن حضرت را پیش گیریم. همچنین در آیه ای دیگر مسلمانان را در همین زمینه مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

(مَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرْجٍ، مِلَّهَ اَبِیْکُمْ اِبْرَاهِیْمَ، هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ قَبْلِ) (۶)

(خداوند، در دین برای شما حَرْج (دشواری) قرار نداده است. آیین الهی پدرتان ابراهیم است. اوست که شما را پیش از این مسلمان نامید.)

۱- انعام (۶): ۱۵۳.

۲- می توانید با مراجعه به آیات قرآن ذیل واژه ی صراط، مختصّات افزون تر این راه را به استناد آیات قرآن به دست آوردید. هم چنین بحارالأنوار: ۶۴۸، باب ۲۲؛ بحارالأنوار: ۷۰۸ (بیان شیخ مفید در معنی صراط)؛ شرح نهج البلاغه ی ابن أبی الحدید: ۶: ۳۶۴ در بیان معنی صراط، از جمله مصادر دیگر در مورد مطالعه ی واژه ی صراط است.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶.

۴- کافی: ۲: ۲۴۶.

۵- آل عمران (۳): ۹۵.

۶- حج (۲۲): ۷۸.

آنان که بخواهند از این راه و روش روی گردانند و فاصله بگیرند، در منطق قرآن حرکتی سفیهانه انجام داده اند؛ چرا که خداوند می فرماید :

(وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَهٍ نَفْسَهُ) (۱)

(و کیست که از آیین الهی ابراهیم روی برگرداند مگر آن کسی که جان او به سفاهت افتاده است؟)

از خطّ روشن نبوت نیز، قرآن مجید با واژه ی ملت یاد کرده و از زبان حضرت یوسف ۷ می فرماید :

(إِنَّ يَ تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ، وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ...) (۲)

(من شیوه گروهی را که به خداوند ایمان نمی آورند و به آخرت کافرند، رها کردم. و آیین الهی پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردم.)

از این آیات به دست می آید که اصل آیین خداوندی یکی است و تمامی انبیا بر آن راه روشن حرکت می کرده و مردم را به سوی آن فرا می خواندند. روشن است که این وجه اشتراک ادیان، همان توحید الاهی و تذکر به معروف فطری است که مشترک تمامی آن ها بوده است. حال سخن از ملت الاهی در میان می آید و امام سجاد علیه السلام از خداوند می خواهد که حیات و مرگش بر اساس این ملت شکل بگیرد. این مطلب یعنی تداوم حرکت بر محور توحید و اسلام و قرآن که در این زمان، دین مورد رضایت خدای متعال می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در اشاره به فتنه ی بنی امیه، ضمن توصیفاتی که از این طایفه به عمل می آورد، تصریح می نماید که «قائدها خارج من الملة قائم على الضلة». «پیشوای آن گروه (بنی امیه) خارج از دین است و بر راه رضایت ایستاده است.»

بدین ترتیب خطّ بطلان بر آنان می کشد؛ چرا که ایشان را خارج از ملت اسلام و ایستاده بر مسیر گمراهی و انحراف می داند. (۳) متقابلاً وقتی سخن از نعمت وجود

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان می آورد، مردم را این چنین مورد خطاب قرار می دهد که :

«فانظروا إلى مواقع نعم الله عليهم حين بعث إليهم رسولا، فعقد بملته طاعتهم... و التفت الملة بهم...» (۴)

«پس بنگرید به جایگاه های نعمت های خداوند بر آنها، زمانی که نزد آنها پیامبری برانگیخت. آنگاه به آیین الهی او، بر طاعت آنها پیمان بست... و روی آن آن دین را به آنها گردانید.»

در این بیانات نیز، ملت (آیین) خدا و رسول، طرح نظام بندگی و شکل گیری و استقرار امت حول این محور تبیین شده است. هم چنین حضرت علی علیه السلام در یکی از بیانات خود (۵) سخن از «شرائط الملة» در میان می آورد. حضرتش

- ١- بقره (٢): ١٣٠.
- ٢- يوسف (١٢): ٣٧ و ٣٨.
- ٣- نهج البلاغه: خطبه ١٠٨.
- ٤- نهج البلاغه: خطبه ١٩٢.
- ٥- نهج البلاغه، كلمات قصار، ١٥٠.

آنانی را که با دیدن

اندک محنت، روی گردان از این آیین می شوند، مورد نکوهش قرار می دهد. کسی که:

«إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ، أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ. وَ إِنْ عَرَّتَهُ مَحْنَةٌ أَنْفَرَجَ عَنْ شُرَائِطِ الْمَلَّةِ.»

«چنین کسی در رویارویی با امیال و شهوت ها، گناه را به جلو و توبه را به دنبال می اندازد و به محض ملاحظه ی کوچک ترین ناراحتی، از حقایق دین و آیین فاصله می گیرد.»

آن حضرت در زمینه ی همین واژه ی مَلَّتْ، به بیان ارکان دین پرداخته و می فرماید:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: الْإِيْمَانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ، وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ، وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمَلَّةُ...» (۱)

«به راستی برترین عاملی که اهل توَسَّلْ، بدان به سوی خدای سبحانه و تعالی توَسَّلْ می جویند؛ ایمان به خدا و رسول است و جهاد در راه خدا که در اوج قله اسلام است و کلمه اخلاص که فطرت است و برپایی نماز که دین است...»

بدین سان از عوامل زیر یاد می کند: ایمان به خدا و رسول، جهاد در راه او که قله ی مرتفع اسلام است، شهادت بر وحدانیت حق که ندای فطرت و درون انسان هاست، و سرانجام برپایی نماز به عنوان مشخصه ی روشن این آیین. این خود بیانگر اهمیّت نماز در نظام عبادی این دین است که از آن تعبیر به مَلَّتْ شده، کنایه از این که اصلی مَلّی و مشترک در ادیان الاهی است و جلوه ی کامل تبعیّت از مَلَّتْ ابراهیم می باشد؛ همان که خداوند به پیامبرش می فرماید:

﴿قُلْ: إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، دِينًا قِيمًا مَلَّهُ إِبْرَاهِيمٌ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (۲)

(بگو: به راستی منم که خدایم به سوی صراط مستقیم راه نمود؛ دینی استوار، آیین الهی و حنیف ابراهیم؛ که در زمره مشرکان نبود.)

در این آیه، مشخصات رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است: هدایت به راه راست از سوی خدا، حرکت بر مسیر دین و آیینی استوار که همان مَلَّتْ ابراهیم است، تأکید بر حنیفیّت این آیین که از لوٹ هرگونه شرک و بت پرستی پاک و مبرا است.

این حقیقت در آیه ی دیگر جلوه می کند:

﴿قُلْ: إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۳)

(بگو: به راستی، نماز، عبادتم، زندگانی ام و مرگم، همه برای خدای ربّ العالمین است، که شریکی ندارد. به این عقیده امر شده ام و منم اوّل مؤمن.)

١- نهج البلاغه، خطبه ى ١١٠.

٢- انعام (٦): ١٦١.

٣- انعام (٦): ١٦٢.

در آن آیه نیز بر محوریت خدای متعال برای عبادت و بندگی؛ نیز: شکل گیری مرگ و زندگی در ارتباط با این اصل قویم تصریح شده است.

با دانستن این حقایق روشن می شود که تحقق بخشیدن به حیات و ممات انسان بر این روش، چه ارزش بالایی دارد. در دعا از خدای متعال درخواست می کنیم که «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» (۱) «خدایا! زندگانی مرا، زندگانی محمد و آل محمد قرار ده و مرگ مرا، مرگ محمد و آل محمد».

به عنوان الگوی تمام عیار حقیقت، ابراهیم خلیل، پیامبر اکرم و خاندانش را سرمشق قرار می دهیم و زندگی و مرگ خود را به حیات و ممات آنان پیوند می زنیم. چنین است که امام سجّاد علیه السلام هم حیات و مرگ خویش را بر مدار ملت الاهی می خواهد و عرضه می دارد: «وَ اجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أَمْوْتُ وَ أَحْيَا».

«اللَّهُمَّ صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ مَتَّعْنِي بِالْإِقْتِصَادِ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ وَ مِنْ أَدْلِهِ الرَّشَادِ وَ مِنْ صَالِحِي الْعِبَادِ، وَ ارْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ وَ سِيْلَامَةَ الْمَرْصَادِ. اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا وَ أَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعْصِمُهَا. اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ خَزِنْتُ وَ أَنْتَ مُتَّجِعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَ بِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ، وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفَ وَ لِمَا فَسَدَ صِلَاحٌ وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ، فَاثْمُنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ وَ قَبْلَ الْطَلَبِ بِالْجِدَّةِ وَ قَبْلَ الضَّلَالِ بِالرُّشَادِ. وَ اكْفِنِي مَوْنَهُ مَعْرَةَ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي أَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ، وَ امْنِحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ.»

[سرآغاز بخش سیزدهم]

در نگرش عمومی و اولیه به این بخش از دعا، تجلّی کامل و روشنی از آمیختگی دنیا و آخرت به چشم می آید. این مهم در قالب درس و بحث اخلاق مطرح می گردد. مهم آن است که در عین این اختلاط، سهم دنیا ملحوظ شده، اما سهم بیشتری به عناوین و مسائل اخروی داده شده است. این حاصل همان نگاه دین است که دنیا را گذرگاه و آخرت را اقامتگاه می داند و بر همین اساس هر یک را در جای خود پاس داشته است.

در این بخش از دعا در کنار سخن از اقتصاد، موضوع معاد و مرصاد طرح شده و همزمان با آسایش از رنج های دنیایی، امتیّت روز قیامت درخواست گردیده است. روشن است که میدان هدایت و ضلالت، دنیاست که اندکی از ثمرات مثبت و منفی آن در دنیا و تمام آن در عقبی آشکار می گردد؛ اگر درخواست شده تا از بندگان صالح حق به شمار آییم، این صلاح و درستی ابزاری است که دنیای فرد را اراده می کند و او را به سلامت به آخرت می رساند. به هر حال، پیام این بخش دعا، پیوستگی دنیا و آخرت و نیز آمیختگی اخلاق با اعتقاد است؛ چرا که مسائل اساسی در قالب «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» طرح

گردیده است.

[۶۶_ و مَتَّعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ]

ص: ۱۹۴

۱- بخشی از زیارت عاشورا.

خداوندا، مرا از میانه روی بهره مند ساز.

انسان باید در کارها خُلق و خوی میانه روی داشته و از افراط و تفریط بپرهیزد. این، از جمله ارزش هایی است که مکتب دین بر آن پای فشرده و در نوع عرصه های زندگی به عنوان ضرورتی غیرقابل انکار مطرح کرده است.

در یک نگرش کلی به این مقوله، این کلام حضرت علی علیه السلام مطرح می گردد که :

«الإقتصاد ينمي القليل؛ الإسراف يفنى الجزيل»^(۱)

«اقتصاد، کم را رشد داده و بارور می سازد. در مقابل، اسراف، زیاد را به باد می دهد.»

به راستی اگر همین اصل در زندگی انسان ها حاکم شود، چه بسیار مشکلاتی که در زمینه های مختلف به صورت ریشه ای حل خواهد شد. البته نباید اقتصاد را با بخل و دست تنگی و نفی گشاده دستی یکی دانست، بلکه بنا به رهنمودهای دینی، اگر از حد بگذرد منجر به بروز بخل می شود؛ یعنی که در خود میانه روی هم انسان باید میانه رو باشد. از امام عسکری علیه السلام نقل شده که فرمودند :

«للاقتصاد مقدار آ، فإن زاد عليه فهو بخل»^(۲)

«میانه روی، اندازه ای دارد که اگر از آن افزون شود، بخل است.»

اگر انسانی از این خصلت پسندیده بهره مند باشد، به غنای الاهی مستغنی می شود تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«مَنْ اقْتَصَدَ أَغْنَاهُ اللَّهُ»^(۳)

«کسی که میانه روی پیشه کند، خداوند او را غنی می سازد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ی متّین بر این مهم در خصلت های مردم تقوایپیشه تأکید می کند :

«مَنْطَقَهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الإِقْتِصَادُ»^(۴)

«سخن به راستی و درستی می گویند و پوشش اقتصاد بر تن دارند.»

اهل تقوا در همه ی زمینه ها و عرصه ها، اقتصاد و میانه روی را اصل و شعار خود قرار داده، بر این مسیر استوار حرکت می نمایند. پیوند میان تقوایپیشگی و اقتصاد، از جمله ویژگی های تشکیل دهنده ی شخصیت فرد متّقی است، و خود این واقعیت غیرقابل انکار را می رساند که انسان مسلمان هرگز نباید دچار آفت افراط و تفریط نگردد. این

-
- ١- ميزان الحكمة: ١٦٤١٧.
 - ٢- بحار الأنوار: ٤٠٧٦٩.
 - ٣- تنبيه الخواطر: ١٣٦.
 - ٤- نهج البلاغه، خطبه ١٩٣.

حقیقت در بسیاری از عرصه های دینی حکم فرماست. قرآن مجید به عنوان یک مختصه ی اساسی برای مردم مسلمان، آنان را اُمت وسط و عدل و میانه شناسانده و فرموده است :

(وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) (۱)

(و بدین سان شما را اُمت وسط قرار دادیم تا گواهان بر مردم باشید.)

بهره مندی از این خصلت، انسان را در جریان زندگی دنیوی اداره کرده او را به سلامت به منزلگاه آخرت می رساند. قرآن در آیات مختلف خود بر ضرورت انفاق تأکید می نماید، اما در عین حال می فرماید :

(وَ انْفُقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) (۲)

(در راه خدا انفاق کنید. و خود را به دست خود، به هلاک مینفکنید.)

اگر سخن از نماز مطرح می کند، یادآور می شود که :

(وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تَخَافُ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا) (۳)

(نماز خود را بسیار بلند بخوان و بسیار آهسته نیز بخوان، بلکه میان این دو، راهی پیدا کن.)

اگر از ضرورت پرداختن به آخرت سخن در میان می آورد که: (وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ)، در عین حال در همان جا یادآور می شود که، (وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا) (۴). (در آنچه خداوند به تو داده، خانه آخرت را بجوی، و بهره خود از دنیا را فراموش

مکن.)

اگر سخن از ارزش تبلیغ دین و هدایتگری مطرح می نماید، حتی پیامبرش را مورد خطاب قرار می دهد که :

(طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) (۵)

(طه ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نفرستادیم تا به رنج افتی.)

سخن از دنیا طرح می کند و برخی نعمت های آن را یکی پس از دیگری برمی شمارد و می فرماید:

(زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ...)

(برای مردم آراسته شد دوستی شهوت ها، از زنان و فرزندان و اموال فراوان _ از زر و سیم _ و اسب های نشان دار و دامها و کشتزارها. (ولی) این همه، مایه بهره وری دنیاست، در حالی که فرجام نیکو نزد خداست و بس. بگو: آیا شما را به بهتر از این

١- بقره (٢): ١٤٣.

٢- بقره (٢): ١٩٥.

٣- اسراء (١٧): ١١٠.

٤- قصص (٢٨): ٧٧.

٥- طه (٢٠): ١ و ٢.

ولی در پایان به منظور مصون ماندن از گرفتار آمدن در دام دنیا، همه ی آن ها را حقیر شمرده و می فرماید: (ذَلِكَ مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). آنگاه در پایان انسان ها را به سوی آخرت فرامی خواند و می فرماید: (وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ). پس از آن، انسان های فریفته ی دنیا را با آیه ی (قُلْ: أُبَيِّنُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ...) به بهشت جاویدان خداوندی با آن همه نعمت های پایدارش فرا می خواند. (۱)

قرآن، گشاده دستی را به عنوان ضرورتی لازم در حیات دنیوی مطرح می کند و تنگ نظری و بخل را آفتی می شمارد: (لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ) (۲)؛ آنگاه سیمای حسرت زده ی انسانی را که میانه روی پیشه نکرده ترسیم

می نماید که: (فتتعد ملوماً محسوراً). (دست خود را بسته به گردنت قرار مده (عدم انفاق)، و آن را بسیار گشاده مگردان (بسیاری انفاق)، که در این حال، ملامت شده و حسرت زده بر جای خود خواهی نشست.)

اگر به ارزش پرداخت حقوق ذوی القربی تأکید می نماید، درست در کنار همان مسأله، به آفت اسراف می پردازد و می فرماید :

(وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا) (۳)

(حق خویشاوندان را به مسکین و در راه مانده را به آنها بده، ولی تبذیر مکن.)

اگر در جایی می فرماید: (وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ) (۴)، در عین حال در موقع

ضرورت تصریح می نماید که (لا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسَّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ) (۵).

(خداوند، صدا بلند کردن به زشتی را دوست ندارد، مگر کسی که به او ظلم شود.)

این نیز جلوه ی دیگری از آن اعتدال و میانه روی است که قرآن مجید آن را توصیه می نماید. سخن به درشتی و فریاد گفتن روا نیست مگر آن جا که ظلمی بر فرد رفته باشد. در این مقوله، حتی ذکر خدا و تذکر به او که امری پسندیده و محبوب است نیز مشمول این اعتدال می شود تا آنجا که قرآن می فرماید:

(وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خَيْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ؛ لَقَدْ وَ الْاَصَالَ وَ لَا تَكُن مِنَ الْغَافِلِينَ) (۶)

(خدایت را در درون وجودت، با حال تضرع و خوف بخوان، نه به گفتار بلند، در شب و روز. و از غافلان مباش.)

۱- آل عمران (۳): ۱۴ و ۱۵.

۲- اسراء (۱۷): ۲۹.

۳- اسراء (۱۷): ۲۶.

۴- لقمان (۳۱): ۱۹ صدای خود را پایین آور.

۵- نساء (۷): ۱۴۸.

۶- اعراف (۷): ۲۰۵.

در یک کلام، فرمان (وَ اقصد فی مشیک) (۱) در قرآن مجید _ که از زبان لقمان به

فرزندش نقل شده _ دستور قرآنی حاکم بر تمامی عرصه های زندگی است. این بینش در صورت تجلی در عمل، عرصه ی زندگی را از رهگذر این اعتدال، بسیار زیبا و دوست داشتنی می سازد. بدین سان مشاهده می شود که اقتصاد و میانه روی، واقعیتی است که بر تمامی تعالیم دینی سایه انداخته است، تا آن جا که امیرمؤمنان علیه السلام این خصلت را امری مورد علاقه ی خداوند خوانده و می فرماید:

«إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ السَّرْفَ يَبْغِضُهُ.» (۲)

«میانه روی، امری است که خدای عزوجل دوستش می دارد. و اسراف (گذرانیدن از حد) را خداوند دشمن می دارد.»

سخن در این مقوله فراوان است که به ملاحظه ی اختصار به همین مقدار اکتفا می شود. با نگاه کلی به این مطالب، حکمت درخواست امام سجّاد علیه السلام از خداوند روشن می گردد که چرا حضرتش عرضه می دارد: «مَتَّعَنِي بِالْإِقْتِسَادِ»؛ زیرا بهره مندی از این خصلت، حیات بخش در دنیا و نجات بخش در عقبی است.

پایان بخش این قسمت را روایتی از امام صادق علیه السلام قرار می دهیم که به استناد آیاتی از قرآن، برگه ی تضمینی به دست مردم مقتصد داده اند که هرگز دچار فقر و ناداری نشوند. حضرتش طی آن روایت، واژه های عفو و قوام را نیز به معنی وسط ترجمه نموده اند:

«ضمنت لمن اقتصد أن لا يفتقر، وَ قال الله عزَّ وَ جلَّ: (يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ: الْعَفْوُ)، وَ الْعَفْوُ: الْوَسْطُ. وَ قال الله عزَّ وَ جلَّ: (وَ الَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتَرُوا وَ كَانْ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا) وَ الْقَوَامُ: الْوَسْطُ.» (۳)

«برای کسی که میانه روی کند، ضمانت می کنم که فقیر نشود. خدای عزوجل فرمود: (از تو می پرسند که چه چیزی انفاق کنند، بگو: عفو.) و عفو یعنی: حد وسط. همچنین خدای عزوجل فرمود: (بندگان برگزیده خدا) آنانند که وقتی انفاق کنند، نه از حد در گذرانند و نه بخل ورزند، بلکه میان این دو، قوام دارند.) و قوام یعنی: حد وسط.»

دقت در این روایت می رساند که نکته قرآنی بیان شده در باب میانه روی، امری خودباخته نیست، بلکه منطبق بر آموخته هایی از پیشوایان والای دین است.

به امید آن روز که شیعیان مرتضی علی علیه السلام این وصیت حضرتش خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام را آویزه ی گوش قرار دهند که در واپسین دم حیات به ایشان فرمودند:

«... اقصد یا بَنِيَّ فِي مَعِيشَتِكَ وَ اقصدْ فِي عِبَادَتِكَ.» (۴)

۱- لقمان (۳۱): ۱۹ در مشی (برنامه زندگی) خود میانه روی را در پیش گیر.

۲- بحار الأنوار: ۳۴۶ ۷۱.

۳- من لا یحضره الفقیه: ۲ ۳۵.

۴- بحار الأنوار: ۱۰ ۷۸.

«فرزندم! در زندگانی خود راه میانه در پیش گیر. و در عبادت نیز میانه رو باش.»

و از این راه، بار دنیا و آخرت خویش را به سلامت بر بندند. (۱)

[۶۷_ و اجعلنی من اهل السداد]

درخواست بعدی امام علیه السلام جای گرفتن در شمار مردم استوار و درست کار است: «وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّادَةِ». سداد از ریشه ی سَد است، یعنی: معنی درستی و راستی در کردار و گفتار، بجا بودن و مناسبت. از همین ریشه، واژه ی سدید است به معنای محکم و مناسب؛ و مسدد مرد راست گفتار و راست کردار و استوار را گویند. واژه ی سدید در قرآن مجید، دو بار به کار رفته که هر دو مورد در موضوع سخن گفتن به راستی و درستی و استواری است: (وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا). (۲) (سخن بگویید، سخن استوار.)

دقت در کاربرد لغوی و قرآنی این واژه، بار فرهنگی خواسته ی حضرت سجاد علیه السلام از خدای متعال را تبیین می نماید. باید بیاموزیم که بهترین شیوه در گفتار، سخن گفتن به راستی و درستی و تناسب است. انسان تنها در پناه این ارزش، به مقصد می رسد و روی گرداندن از این واقعیت، ثمره ای جز گرفتاری و محنت ندارد و اگر حتی موقتاً توفیقات صوری به بار آورد، یقیناً در درازمدت به زیان قطعی فرد تمام خواهد شد.

اگر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را باور کردیم که «أحسن القول السداد» (۳) باور خواهیم

داشت که در نهایت، پیروزی و توفیق واقعی از آن کسی است که این شیوه ی پسندیده را در قول و فعل پیشه ی خود سازد که «مَنْ عَمَلَ بِالسَّادَةِ مَلَكَ» (۴).

چه بسیارند کسانی که با این تصوّر غلط خو گرفته اند که سخن به دروغ و خلاف گفتن، نجات بخش ایشان و جاذب منافع است؛ حال آن که اگر به واقع بنگرند و چشم دل بکشایند، موفقیتی که بر اثر خیانت و دروغ پردازی به دست آید، در واقع چیزی جز شکست و عدم توفیق نیست، هر چند که در لباس موفقیت و بهره مندی جلوه نماید.

به بیان امیرالمؤمنین علیه السلام این شیوه ی ناپسند برای زندگی دنیا، ننگ و عار است و برای آخرت، به دوزخ به بار می آورد.

«الكذب في العاجله عار، و في الآجله عذاب النار.» (۵)

«دروغ در نیا، ننگ است و در آخرت، کیفر دوزخ.»

۱- بررسی واژه هایی از ردیف اسراف، تبذیر، بخل، دنیا، دین، صدقه، طمع، عدل، معروف، فقر، غنی، انفاق، قرض، قناعت، مال، ارث، وقف، عیش و ده ها واژه دیگر از این قبیل، می تواند موضوع مورد بحث را گویاتر و ابعاد آن را گسترده تر بنمایاند.

۲- نساء (۴): ۹؛ احزاب (۳۳): ۷۰.

۳- غرر و درر: ۲۸۶۵ بهترین گفتار، سخن استوار است.

۴- همان: ۷۹۱۵ هر که به استواری عمل کند، به ریاست می رسد.

۵- غرر و درر: ۱۷۰۸.

در منطق دین، انسانی که سخن به راستی نمی گوید، چونان مردگان تلقی شده، هر چند که میان زندگان راه می رود. امام علی علیه السلام علت این تشبیه را آن می داند که بر دروغ گو اعتمادی نیست، آن سان که به انسان مرده نمی توان اعتماد و تکیه نمود. از این رو، دروغگو چونان مردگان است :

«الكذاب و الميِّتُ سواءٌ، فإن فضيله الحيِّ على الميِّتِ، الثَّقه به. فإذا لم يوثق بكلامه، بطلت حياته.» (۱)

«دروغگو و مرده مانند هم هستند، زیرا فضیلت انسان زنده بر مرده، اطمینان به اوست. وقتی به کلام او اطمینان نبود، زندگی او تباہ است.»

در دعا به ما آموخته اند که بگوییم: «اللَّهُمَّ اجْعَلِ السَّدَادَ فِي قَوْلِي» (۲) «خدایا!

استواری را در گفتارم قرار ده.»

و در یکی از تعاریف سداد گفته اند که: «السَّدَادُ دَفْعُ الْمُنْكَرِ بِالْمَعْرُوفِ» (۳).

«استواری، دفع منکر به معروف است.»

آن دعا و این آموزش، دقیقاً راه کار عملی برای سلوک راه درستی پیش پای ما می نهد.

در دعا خداوند را با این ویژگی می خوانیم که: «يا ذا العرش المجيد، يا ذا القول السديد» (۴) «ای صاحب عرش ستوده! ای صاحب گفتار استوار!»

و می گوییم: «سبحانك أنت الله السديد المنعم» (۵) «منزهی تو! تویی خدایی که نعمت

بخش استوار کار است.»

یعنی انسان راست گفتار و درست کردار (با حفظ موضوع عدم سنجیت و نفی تشبیه) به ارزشی الهی دست یافته است و چه زیباست که انسان این استواری را به تسدید الهی دریابد.

از این رو در دعاها آمده که خدا را این چنین بخوانیم که: «فيا من عصمني عن الضلال بتسديده» (۶). «پس ای خدایی که مرا به استوار سازی خود، از گمراهی در پناه خود

گرفت.»

روشن است که این خواستن، انسان را از مسؤولیت و تلاش نمی اندازد. در تمام درخواست ها باید از خدا بخواهیم و خود نیز در این زمینه تلاش کنیم و نمی توان به یکی از این دو مورد بسنده کرد. نه می توان کار را به خدا سپرد و

۱- همان: ۲۱۰۴. به مصداق (تعرف الأشياء بأضدادها) پی جویی واژه ی کذب در قرآن و روایات می تواند به میزان زیادی ارزش تسدید و قول استوار را آشکار سازد؛ چرا که سیمای کریه انسانی را که سخن به درستی و استواری نمی گوید، در مقابل چهره ی دوست داشتنی انسان راست گفتار و درست کردار ترسیم می نماید.

۲- بحار الأنوار: ۱۰۸۲.

۳- بحار الأنوار: ۱۰۲۷۸.

۴- بحار الأنوار: ۳۹۴۹۴.

۵- بحار الأنوار: ۲۴۱۹۷.

۶- بحار الأنوار: ۱۶۱۹۴.

خود بیهودگی و اهمال و حتی حرکت در خلاف جهت را پیشه کرد و نه می توان غزه به کار و تلاش خود شد و از خدای بزرگ توفیق و مدد نطلبید.

البتّه خداوند به حرّیت تامّه ی خویش، گاهی بنا به حکمتی با فردی شیوه ای غیر از این اصل جاری پیشه می کند و این در جای خود امری درست و استوار است؛ اما کیست که بداند که به یقین مشمول این دست گیری استثنایی حق تعالی می گردد؟

در این مقوله، عرصه ی نیایش پهنه ی زیبایی است که می تواند انسان را به راه خلاص و نجات بکشاند. به این چند عبارات از دعاها دقت کنید تا این حقیقت بر شما رخ بنمایاند:

«اللَّهُمَّ فارشدنی و سدّنی» (۱)

«خدایا! مرا ارشاد کن و استوار دار.»

«لا حول لی عن معصیتک إلّا بتسدیک» (۲)

«خدایا! در برابر گناهان هیچ توانی ندارم، مگر آنکه تو مرا استوار داری.»

«اللَّهُمَّ سدّنی فی القول و العمل» (۳)

«خدایا! مرا در گفتار و کردار، استوار دار.»

«بتسدیک و إرشادک نجا الصّالحون» (۴)

«صالحان، جایی نجات می یابند که آنها را استوار داری و ارشاد کنی.»

«اللَّهُمَّ و سدّنی ما یرضیک عنّی» (۵)

«خدایا! مرا استوار دار، در آنچه سبب رضایت از من است.»

«بتسدیک یسعد الصّالحون» (۶)

«صالحان، تنها زمانی به سعادت می رسند که آنها را استوار بداری.»

ص: ۲۰۱

۱- بحار الأنوار: ۹۰: ۲۳۳.

۲- همان: ۹۴: ۱۷۳.

۳- همان: ۱۰۱: ۳۲۴.

۴- همان: ۱۰۱: ۳۴۴.

۵- همان: ۱۰۱: ۳۱۶.

۶- همان: ۱۰۱: ۲۸۹.

اللَّهُمَّ اعْف عَنِّي و سَدِّدْنِي و وفق لِي»(۱)

«خدایا! از من عفو کن، مرا استوار دار، و به من توفیق ده.»

«بتسديدك يصلح الصّالِحون المحسنون»(۲)

«صالحان نیکوکار، فقط زمانی به صلاح می آیند که تو آنها را استوار داری.»

در این جملات دعاها مشاهده می شود که از دامن معصیت، جز به تسدید الاهی نمی توان گریخت. در عین حال ارزش هایی چون پاکی، بندگی، نیکوکاری باید در میان باشد تا انسانی مشمول تسدید خداوندی شود و توفیق و بخشش الاهی او را در بر گیرد.

به هر حال، امام سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد که «وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّادَاتِ». این جملات، ارزش والای درست کرداری و راست گفتاری و چگونگی شمول تسدید الاهی را دربر دارد.

رابطه ی میان قول سدید با اصلاح عمل و آمرزش گناهان، در این آیه تصریح شده است: (قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يَصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) سخن استوار گوید تا خداوند، اعمال شما را به صلاح آرد و گناهانتان را ببامرزد. و کسی که اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری بزرگ دست یافته است.)

ادامه ی آیه با بیان (وَ مَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا)(۳) نشان از آن

دارد که الگوی این راست کرداری و درست گفتاری را باید در قرآن _ کتاب صامت _ و پیامبر و خاندان طاهرينش _ کتاب ناطق _ جست و جو نمود.

۶۸ _ و من ادله الرشاد]

در ادامه ی این بخش، حضرت سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد که حضرتش را از جمله ی أدلّه الرشادِ و مِنْ صَالِحِي الْعِبَادِ قرار دهد. بدین معنی که حضرتش از راهنمایان مردم به راه رشد باشد و در شمار بندگان صالح خدا جای گیرد. رشد در لغت از ریشه ی رَشَد است، یعنی: هوشیاری، آگاهی، ثبات و استقامت، عقل، شعور و راست ایستادن در راه حق. رشید، انسان هوشیار و بیدار راه یافته و عاقلی است که به راه راست افتاده است. مرشد به معنی هدایت کننده، پیشرو و آموزگار می باشد.

دَقَّت در کاربرد قرآنی این واژه ها نشان می دهد که آن ها به همین معانی در این کتاب مقدّس به کار رفته اند، با این اضافه که رشد در مقابل کلمه ی «غیّ» قرار گرفته است که معانی فریب، گمراهی، سرگردانی و میل و هوس دارد.

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)(۴)

۱- همان: ۴۲۴ ۱۰۰.

۲- همان: ۱۸۷ ۹۱.

۳- احزاب (۳۳): ۷۰ و ۷۱.

۴- بقره (۲): ۲۵۶.

(در دین، (از ناحیه خداوند متعال)، اکراه نیست. راه رشد از راه گمراهی روشن شده است.)

وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا(۱)

(و اگر راه رشد را ببینند، به عنوان راه خود بر نمی گیرند. و اگر راه هلاک را ببینند، به عنوان راه خود بر می گیرند.)

راه رشد که پیش از این در توضیح عبارت حضرت سجاد علیه السلام به کار رفت، دقیقاً برخاسته از تعبیری قرآنی است که می فرماید :

يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرِّشَادِ(۲)

(ای گروه من! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد رهنمون شوم.)

مؤمن آل فرعون مردم را به راه رشد فرا می خواند. حضرت لوط از فقدان انسان های رشید در میان قوم خود رنج می برد و خطاب به آنان می فرماید :

أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ(۳)

(آیا در میان شما یک مرد رشید یافته نیست؟)

آن کس که به سوء اختیار خود عملکرد ناروا برگزیند، خداوند او را گمراه (مخذول) می دارد و برای او راهنما و پیشوا یافت نخواهد شد که :

وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا(۴)

(کسی را که خداوند گمراه کند (توفیق خاص از او بردارد)، برای او ولیّ مرشدی نمی یابی.)

در منطق قرآن، تسلیم به حق مقدمه ی پی جویی و راه یافتن و وصول به راه رشد تلقی شده است که :

فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا(۵)

(پس آنان که اسلام آوردند، رشد را می جویند.)

پذیرش دعوت حق و ایمان به خدا، زمینه را برای قرار گرفتن در شمار راه یافتگان _ راشدون _ فراهم می سازد که :

... فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ(۶)

۱- اعراف (۷): ۱۴۶.

۲- غافر (۴۰): ۳۸.

۳- هود (۱۱): ۷۸.

۴- كهف (۱۸): ۱۷.

۵- جن (۷۲): ۱۴.

۶- بقره (۲): ۱۸۶.

(پس باید به ندای من پاسخ مثبت دهند و باید به من ایمان آورند. باشد تا به رشد برسند.)

گرایش به ایمان، آراستن قلب بدان، ناپسندانگاشتن کفر و سرکشی و پلیدی، انسان را در زمره ی راشدین قرار می دهد.

(و لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) (۱)

(ولی خداست که ایمان را محبوب شما قرار داد و در دلهایتان آراست. و کفر و فسوق و عصیان را برایتان ناخشنود ساخت. اینان، اهل رشد هستند.)

بار دیگر به معانی لغوی و کاربرد قرآنی واژه ی رشد و مشتقات آن باز می گردیم. درمی یابیم که راه رشد، راهی برخاسته از هوشیاری و آگاهی، برخوردار از ثبات و پایداری، پیراسته از فریب و گمراهی و به دور از میل و هوس و سرگردانی است. آنگاه می بینیم امام سجّاد علیه السلام از خداوند بزرگ می خواهد که او را از جمله ی فراخوانان مردم به چنین راهی قرار دهد که ارزش بالا- و والا-یی است. از جمله ی بعدی «وَمِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ» می توان دو نکته ی زیبا را برداشت نمود. اولاً: پیوند رشد و صلاح را دریافت؛ که بر این اساس شایسته نیست فرد ناصالح مردم را به راه رشد فراخواند. دوم این که: ثمره ی تلاش در راه رشد و رسانیدن مردم به این کمال، استقرار در زمره ی صالحان است؛ یعنی این دو همدیگر را تقویت نموده و اثر متقابل بر هم دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از منظری دیگر به این موضوع نگریسته و بیان می دارد که وقتی خدا بنده اش را دوست دارد، راه رشد را به او می نمایاند و او را به طاعت الهی توفیق می دهد :

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، أَلْهَمَهُ رَشْدَهُ وَوَقَّعَهُ لِبَطْعَتِهِ» (۲)

(وقتی خداوند، بنده ای را دوست بدارد، راه رشدش را به او الهام می کند و به طاعت خود توفیقش می دهد.)

از معصوم علیه السلام سؤال شد: بِمَ عَرَفَ رَبِّكَ؟ می فرماید: «بِتَوْفِيقِهِ وَ إِرْشَادِهِ» (۳) «به چه

وسيله خدايت را شناختي؟ به توفيق و ارشاد او.»

یعنی بهره مندی از توفیق و ارشاد خداوندی را زمینه ی وصول و حصول به معرفت الله تعبیر می نمایند. این کلام نیز دریچه ی دیگری در موضوع رشد در منظر انسان می گشاید.

حضرت علی علیه السلام اطمینان از وجود رشد در راه و کار را پیش نیاز هر حرکت و تلاشی می شمارد و می فرماید: «لا تعزم علی ما لَمْ تستبِن الرُّشد فیه» (۴) «بر کاری که رشد را

در آن نیافته ای، عزم خود را استوار مکن.»

١- حجرات (٤٩): ٧.

٢- غرر و درر: ٤١٧٧.

٣- بحار الأنوار: ٣: ٤٩.

٤- همان، ١٠١٨٣.

نیز می فرماید: «أَفْضَلُ السَّبِيلِ الرَّشْدُ» (۱)، والاترین و بالاترین راه ها، راه رشد است. بر

این اساس در دعا می خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنَّ يَ أَسْأَلُكَ الْعَزِيمَةَ بِالرُّشْدِ» (۲)

«خدایا! عزیمت همراه با رشد مرا از تو می خواهم.»

با الهام از کلام امام علی علیه السلام راهی جز راه رشد نباید پیش بگیریم و با الهام از دعا باید چنین خصلتی را از خداوند مسألت داریم. امام سجّاد علیه السلام وصول به راه رشد و استقرار در شمار فراخوانان مردم به این راه را از خداوند می خواهد. دعاهای مأثور در این زمینه نوعی اطمینان خاطر به انسان می دهند که:

«كَيْفَ تَخِيبُ مَسْتَرِشْدَ آقِصِدِ إِلَى جَنَابِكَ؟» (۳)

«آن کس که به منظور راه یابی، روی به جانب حق گذارد؟»

روایت «مَنْ يَطْعُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشِدَ» (۴) به طور مشخص سرچشمه ی رشد و

هدایت را نشان می دهد. حدیث «کلامکم نور و امرکم رشد» (۵) در ضمن زیارت جامعه

کبیره، راهیان آموزگار و پیشوایان این راه را می شناساند که پیامبر و اهل بیت حضرتش هستند. نیز بیان «القرآن رشد من الغوايه» (۶) دفترچه ی راهنمای این راه یافتگی را در

اختیار می گذارد.

[۶۹ _ و من صالحی العباد]

در قسمت بعدی کلام، امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد تا ایشان را «مِنْ صَالِحِي الْعِبَادِ» قرار دهد. واژه ی صَالِح و مشتقاتش در قرآن مجید بیش از ۱۸۰ بار به کار رفته است. این حجم آیات نشان از ارج و قدر بالای موضوع صلاح و اصلاح دارد. در مقابل، آیات فساد و مفسد نیز با مشتقاتش ۵۰ بار به کار رفته است. اگر از رهگذر «جز به ضد، ضد را همی نتوان شناخت» آن گروه را به این مقوله بیفزاییم، متوجه بار سنگین درخواست امام سجّاد علیه السلام از حق متعال خواهیم شد. در برخی آیات قرآن مجید، این دو واژه به صورت مقابل و با هم به کار رفته است مانند:

«الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (۷)

(آنها که در زمین فساد می آورند نه صلاح.)

- ۱- همان، ۲۹۱۶.
- ۲- بحار الأنوار: ۲۲۸ ۹۷.
- ۳- بحار الأنوار: ۲۴۴ ۹۴.
- ۴- بحار الأنوار: ۲۳۲: ۸۹ هر که اطاعت خدا و رسولش کند، به رشد می رسد.
- ۵- بحار الأنوار: ۱۰۲: ۱۵۵ سخن شما (اهل بیت) نور است و امرتان، رشد.
- ۶- بحار الأنوار: ۹۲: ۲۶ قرآن، رشد است در برابر غوایت (هلاک).
- ۷- شعراء (۲۶): ۱۵۲.

(وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (۱)

(و موسی به برادرش هارون گفت: جانمشین من در میان قوم باش، و اصلاح امور کن و از راه مفسدان پیروی مکن.)

بد نیست در این جا با عنایت به کلمات امام سجّاد علیه السلام چهره ی انسانی را در نظر آوریم که در کار زندگی، اقتصاد و میانه روی را پیشه کرده؛ در گفتار از استواری، صحت و درستی برخوردار است؛ خود راه رشد را شناخته و دیگران را به آن فرا می خواند و در شمار بندگان صالح خداوندی قرار دارد.

یقیناً این انسان از دو جهت مورد توجه و علاقه ی مردم قرار می گیرد و حتّی در جامعه ای که تمامی ارزش ها مرده است، او می تواند به این ارزش های مرده جانی دوباره دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همان جامعه ی جاهلی و پیش از بعثت، چنین حیاتی به واژه های امانت و صداقت بخشید. حضرتش با اینکه بظاهر در همان شوره زار روید، اما رایحه ی جان بخش او فضای جامعه ی جاهلی را عطر آگین نمود.

در ترسیم روشن قرآن، آینده از آن بندگان صالح خداست، آن جا که می فرماید :

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (۲)

(به یقین در زبور، پس از ذکر نوشتیم (حکم کردیم) که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند.)

در آیات قرآنی، صالحین در ردیف پیامبران، صدیقان و شهیدان نشسته و در شمار کسانی قرار گرفته اند که خداوند ایشان را نعمت بخشیده و این خود مقامی بس والا و بالاست.

(... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ...) (۳)

(... پس آنان همراهند با کسانی که خداوند به آنها نعمت داده، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان...)

آنان که راه صلاح پیش گیرند، اجرشان ضایع نمی گردد.

(إِنَّا لَأَنْضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ) (۴)

(ما پاداش مصلحان را تباه نمی کنیم.)

این دو ارزش چنان است که ایمنی از عذاب های الهی را فراهم می آورد که :

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ) (۵)

١- اعراف (٧): ١٤٢.

٢- انبياء (٢١): ١٠٥.

٣- نساء (٤): ٦٩.

٤- اعراف (٧): ١٧٠.

٥- هود (١١): ١١٧.

(خداوند گارت چنین نیست که قریه ها را به ظلم هلاک کند، در حالی که اهل آنها مصلح باشند.)

هرگز نمی توان در این راه نعل وارونه زد که: (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمَ فُسْدَ مِنَ الْمِ صُلْحٍ) (۱).

خداوند، مصلح را از مفسد به درستی باز می شناسد.

خلاصه این که کار با داعیه ی (إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ) (۲) راست نمی آید. خداوند

آن سان که عمل فرد صالح را ضایع نمی سازد، کار فرد مفسد را نیز اصلاح نمی کند که (إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِلُّ لِمِجَ عَمَلٍ الْمِ فُسِدِينَ) (۳). (به راستی، خداوند، کار مفسدان را به صلاح

نمی آورد.)

هشدار این که باید کوشید که تا فرصت باقی است، در کار صلاح و اصلاح باشیم؛ چرا که وقتی هنگام مرگ به خدای بزرگ بگوئیم: (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ) با پاسخ (كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا) روبه رو خواهیم شد. (۴) (خدایا! مرا برگردان،

باشد که در فرصتی (دنیایی) که به جا گذارده ام، عمل صالح انجام دهم. هرگز این سخنی است که می گویند.)

سخن پایانی این که مردم صالح، خویش را زیر چتر ولایت الاهی قرار داده اند که از هر جهت، ایمنی برایشان به بار خواهد آورد که: (إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ) (۵). (به راستی، سرپرست من خدایی است که کتاب را فرو فرستاد، و اوست

که صالحان را سرپرستی می کند.)

زیور ایمان و بندگی، آن گاه که با عمل صالح پیوند می خورد، حیات را مفهومی تازه و واقعی خواهد بخشید که (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۶). (هرکس _ مرد یا زن _ که کار نیکو

کند _ در حالی که مؤمن باشد _ به حتم و یقین، به او حیات طیبه می بخشیم، و قطعاً پاداش آنها را می دهیم، به نیکوترین وجهی که عمل می کردند.)

همچنین پاداشی به مراتب افزون تر از میزان عمل برای انسان به بار خواهد آورد. چنین است که امام سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد تا حضرتش را در شمار «صالحی العباد» قرار دهد.

در راستای تلقی دینی از استمرار حیات بشری، امام سجّاد علیه السلام مطالبی از خدا می خواهد که جلوه ی عمده ی آن در دنیاست، هر چند که ثمره ی آن علاوه بر دنیا، در آخرت نیز متجلی می گردد. اینک سخن از رستگاری در آخرت و

ص: ۲۰۷

۱- بقره (۲): ۲۲۰.

۲- بقره (۲): ۱۱ ما _ و تنها ما _ مصلح هستیم.

۳- یونس (۱۰): ۸۱.

۴- مؤمنون (۲۳): ۹۹ _ ۱۰۰.

۵- اعراف (۷): ۱۹۶.

۶- نحل (۱۶): ۹۷.

گذر به سلامت از آن کمینگاه را در میان می آورد. شاید ترتیب قرار گرفتن این مطالب به دنبال هم بتواند این نتیجه را بدهد که گویی نتیجه ی بهره مندی از میانه روی، پای بندی به راستی و تناسب و استواری در گفتار، راهنمایی دیگران به راه رشد و قرار گرفتن در شمار بندگان صالح «فَوَزَّ الْمَـعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمَـرْصَدِ» است.

پای بندی به معاد، از جمله ارکان اساسی اعتقاد هر مسلمان است و بالغ بر ثلث آیات قرآنی بر این حقیقت مهم پای می فشارد. در منطق قرآن، باورنداشتن این امر مهم، با شگفتی و استفهام همراه است، آن جا که می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) (۱)

(آیا پنداشتید که ما شما را عَبَث (بیهوده) آفریدیم و شما را به سوی ما باز نمی گردانند؟)

قرآن با قاطعیت هر چه تمام تر، از واقعیت جهان واپسین سخن به میان می آورد و برپایی آن را نزدیک می شمارد، آن جا که می فرماید :

(أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ) (۲)

(ساعت (قیامت) نزدیک است!)

لحن قاطع قرآن در موضوع معاد و مسائل مربوط به آن، از جمله زیبایی های وصف ناشدنی این کتاب الاهی است و ترسیم گویا از این حقیقت، کاری است که قرآن در ابعاد مختلف به آن پرداخته است. قرآن، از یک سوی، سیمای حسرت زده ی انسانی را نشان می دهد که در مواجهه با نخستین منزلگه معاد_عالم برزخ_ از سرِ درد و نیاز، از خدا می خواهد که :

(رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ) (۳)

(خدایا! مرا برگردان، باشد که در آنچه (عمری) که رها کردم، کار شایسته انجام دهم.)

و از سوی دیگر، چهره ی شادمان انسان پای بند به باورهای دینی را می نمایاند که برای ورود به همین موقف، مخاطب دعوت (ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً) (۴)

می باشد. ببین تفاوت ره، از کجاست تا به کجا.

در ارائه ی دیگر، گفت و گوی میان بهشتیان و دوزخیان را بیان می کند. انسانی که دل به کلام خداوند سپرده، گویی ناظر این صحنه است و هم امروز این سخنان را می شنود که :

(وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ قَالُوا: نَعَمْ،

۱- مؤمنون (۲۳): ۱۱۵.

۲- قمر (۵۴): ۱.

۳- مؤمنون (۲۳): ۹۹.

۴- فجر (۱۹): ۲۸ برگرد به سوی خداوندگارت، در حالی که راضی و مورد رضایت باشی.

(یاران بهشت، یازان دوزخ را گویند که ما وعده های خداوند گارمان را حق یافتیم، پس آیا شما وعده های خداوند گارتان را حق یافتید؟ گویند: آری. آنگاه منادی ای در میان آنها ندا دهد که: لعنت خدا بر ستمگران باد.)

بدین سان هر دو گروه، تحقق وعده و وعید خداوندی را شاهد می باشند. در صحنه ای دیگر :

(وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ. قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ) (۲)

(و اهل دوزخ به اهل بهشت ندا دهند که از آب یا هر آنچه خداوند به شما روزی رسانده، به ما بدهید. گویند: به راستی خداوند، آنها را بر کافران حرام داشته است.)

گوشه ای از شرح حال آنان که این روز را فراموش کردند، در دنیا آن را باور نداشتند، به اشتغالات دنیوی عمر گذراندند و خلاصه فریب دنیا و جاذبه های فریبده ی آن را خوردند، این چنین بیان می شود که :

(الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ) (۳)

(کسانی که دین خود را لهو و لعب بر گرفتند، و زندگانی دنیا فرییشان داد. ما امروز آنها را از یاد می بریم، همان گونه که آنها لقای امروزشان را فراموش کردند و به دلیل انکاری که نسبت به آیات ما می ورزیدند.)

در مقابل، باورداران این حقیقت به سلامت به ساحل فوز و فلاح رسیده و (نُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (۴). (۵) و به آنها ندا رسد که این است بهشتی

که به شما به ارث رسیده است، به سبب کارهایی (اعمال صالح) که انجام می دادید.)

در این جا قصد طرح موضوع معاد در میان نیست که این خود تفصیل زیادی را می طلبد. بلکه مقصد اصلی از ذکر این مطالب، آن است که گفته شود: اسلام به دنیا و آخرت، با هم و به طور یکجا می نگرد و آن دو را در امتداد هم می بیند. اسلام با القای این باور بر آن است که مردم پای بند به این آیین، به گونه ای زندگی و طی طریق نمایند که در

۴- اعراف (۷): ۴۳.

۵- پرداختن به سیمای قرآنی معاد، خود می تواند از جمله زمینه های مهم و مؤثر در کار تحقیق دینی باشد و نباید جنبه ی اعتقادی آن را از نظر دور داشت. به عنوان نمونه آیات ۴۳ تا ۵۱ سوره اعراف، تابلوی زنده ای از معاد و نحوه ی رویارویی گروه های مختلف با آن را به دست می دهد. مراجعه به این آیات و اساساً کار تحقیقی در زمینه ی این ترسیم ها، موضوعی است که به طور اکید توصیه می گردد.

این هر دو، سربلند و پیروز و کامیاب شوند و یکی را فدای دیگری ننمایند. البته اوج و قدر و والایی آخرت اساساً قابل مقایسه با دنیا نیست و اگر هم قرار بر فداکردن یکی به نفع دیگری باشد، سزاوار چنان است که دنیا قربانی آخرت گردد؛ چرا که به فرموده ی امیرمؤمنان علیه السلام :

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٌ وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٌ؛ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَ قَرَرْتُمْ» (۱)

«ای مردم! دنیا فقط خانه گذر است، و آخرت خانه قرار و ثبات است. اینک، از گذرگاه خود به محلّ ثبات خود توشه برگیرید.»

به یقین که هیچ انسان هوشمندی جهان گذرا را بر ابدیتی پایدار ترجیح نخواهد داد. مهم آن است که انسان به گونه ای در جهان زندگی کند که از نعمت های آن، بهره گیرد. در عین حال، با نوعی آینده نگری بکوشد کالایی فراهم آورد که در جهان دیگر خریدار دارد. تنها این هوشمندی می تواند او را سالم به مقصد برساند و از خواب و غفلت زدگی در این جهان برهاند. انسان تنها بدین سان می تواند با روشن بینی به آن دوردست بنگرد و خود را برای مواجهه سربلند با آن واقعیت انکارناشدنی آماده سازد. در این صورت، انسان به گوش جان، از زبان امام علی علیه السلام پیام مردگان را می شنود که : «... لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبِرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۲) «اگر به آنها اجازه داده شود که

سخن گویند، به شما خبر می دهند که تقوا، بهترین توشه راه است.»

بدین سان از این جهان توشه ی تقوی فراهم می آورد و آماده ی سرای دیگر می گردد. (۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بستگان خویش را مورد خطاب قرار داده و فرمود :

«يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّ الزَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ. وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَمَثُوتُنَّ كَمَا تَنَامُونَ وَ لَتَبَعَثَنَّ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ. وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ دَارٌ إِلَّا جَنَّةٌ أَوْ نَارٌ...» (۴)

«ای فرزند عبدالمطلب! به راستی که قافله سالار هرگز به خاندان خود دروغ نمی گوید. سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، به یقین می میرید، همان گونه که می خوابید. و از گور برانگیخته می شوید، همان سان که بیدار می شوید. و پس از مرگ، هیچ خانه ای نیست مگر بهشت یا دوزخ.»

بدین سان با قاطعیت، دو واقعیت مرگ و زندگی دوباره را با تشبیه به خواب و بیداری یادآور شده و به دنبال آن، برپایی بهشت و جهنم را در آن جهان نیز خبر داد. در روایات دیگر نیز به این تشبیه پرداخته شده است. در این

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۳.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۳- علاوه بر قرآن مجید، پی جویی در مجموعه های روایی ذیل واژه های معاد، آخرت، جنت، ساعه، جهنم، حساب، شفاعت، صراط، عمل، موت، میزان و واژه های از این ردیف و بررسی روایاترسیده از معصومین، می تواند در بالابردن سطح آگاهی و بالتبع هشیاری و مراقبت در انسان هوشمند، تأثیر فراوان داشته باشد. مجلدات ۵ تا ۸ مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار مرحوم علامه ی مجلسی ذیل عنوانکلی کتاب العدل و ائعاد، مشحون از این روایات هشداردهنده و آگاهی بخش است.

۴- بحارالأنوار: ۴۷۷.

روایات تأکید گردیده که مرگ و حیات دوباره اتفاق می افتد، به همان سادگی فرورفتن در خواب و بیدارشدن که توان جلوگیری از هیچ یک از آن دو، در انسان نیست. از زبان لقمان خطاب به فرزندش نقل شده که به او گفت:

«يَا بُنَيَّ، إِنَّ تَكَّ فِي شَكِّكَ مِنَ الْمَوْتِ، فَارْفَعْ عَنِ نَفْسِكَ النَّوْمَ، وَلَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ. وَإِنْ كُنْتَ فِي شَكِّكَ مِنَ الْبُعْثِ، فَارْفَعْ عَنِ نَفْسِكَ الْإِنْتِبَاهَ، وَلَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ...» (۱)

«فرزندم! اگر در مورد مرگ شک داری، خواب را از خودت دور کن، که هرگز توانایی بر این کار نداری. و اگر در مورد برانگیختن پس از مرگ تردید داری، بیداری را از خودت دور ساز، که نمی توانی چنین کنی.»

در نگاه به آیات قرآن مجید، کلمه ی فوز با سه پسوند عظیم، مبین، کبیر، جمعاً طی ۲۱ آیه آمده است. این لغت در معانی رستگاری، نجات، پیروزی و کامیابی به کار رفته است و آیه ی (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا) (۲) بیانگر سرانجام مردم تقویپیشه است. در منطق قرآن:

(فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ) (۳)

(اگر کسی از آتش مصون مانده و به بهشت خداوندی گام نهد، در منطق قرآن به این رستگاری و فلاح فائز گردیده است.)

(مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) (۴)

(آن کس که در این دنیا اطاعت خدا و رسول را پیشه کند، رستگاری بزرگ را خواهد داشت.)

خشنودی خدا از بنده و شادمانی بنده از خدا، به «فوز عظیم» تعبیر شده که (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۵) . (خدا از آنها رضایت دارد، و آنها هم از

خدا راضی هستند. این است رستگاری بزرگ.)

همین تعبیر در مورد جای گرفتن در رضوان خداوندی نیز به کار رفته است که (وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۶) . (و رضوان از جانب خداوند، بزرگ تر است. این

است رستگاری بزرگ.)

و سرانجام، مسکن گزیدن در بهشت عدن در جهان دیگر نیز «فوز عظیم» خوانده شده است:

ص: ۲۱۱

٢- نباء (٧٨): ٣١.

٣- آل عمران (٣): ١٨٥.

٤- احزاب (٣٣): ٧١.

٥- مائده (٥): ١١٩.

٦- توبه (٩): ٧٢.

(وَمَا سَاكِنٌ طَيْبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۱)

(و مسکن های پاکیزه در بهشت های عدن. این است رستگاری بزرگ.)

دقت در این آیات، نشان می دهد که رابطه ی محکمی میان اطاعت خدا و رسول، جلب رضایت خداوند، رضایت متقابل نسبت به خدا، تقوی پیشگی و اجتناب از گناهان، شکیبایی در مشکلات دنیوی و خدا ترسی با رسیدن به فوز و فلاح و جای گرفتن در شمار «فائزین» وجود دارد. این امور همه در دنیا انجام می گیرد، پس انسان فائز کسی است که با چنین اعمال پسندیده، آن جایگاه نیکو را برای خود به بار آورد. اینک حکمت درخواست امام سجاد علیه السلام روشن تر می گردد که از خدا می خواهند که «وَأَرْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ». رسیدن به چنین کرامت و مرتبت، می طلبد که انسان در زندگی این جهانی خود، راه و رسم مناسب برای چنین فرجامی را پیشه نماید.

[۷۱ _ و سلامه المرصاد]

واژه ی «رصد» یعنی در کمین نشستن و مرصاد یعنی کمینگاه. این کلمه دو بار در آیات قرآن آمده است :

(إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِْمْرَصَادٍ) (۲)

(به راستی که خداوند گارت در کمین گاه است.)

(إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا) (۳)

(به راستی که دوزخ، کمین گاهی است.)

در آیه ی اول، این حقیقت مورد نظر است که خدای متعال بندگان خویش را به دقت زیر نظر دارد و تمامی احوال و اعمال ایشان را با ریزینی و دقت می نگرد. به عنوان نمونه در آیات پیشین، رفتار نادرست قوم عاد، قوم ثمود و فرعون را مشمول چنین نظارت دقیقی می داند. در آیه ی دوم، سخن از انتظار جهنم است برای این که انسان های تبه کار را در بر گیرد.

آیات پیشین، ابتدا سخن از خلقت دنیا و سپس جمع آوری این نظام و برپایی قیامت را مطرح می کند. سپس تأکید می کند که جهنم در کمین و انتظار است، منزلگه نهایی سرکشان است و اینان در جهنم می مانند: (لَا يَتَّبِعُنَّ فِيهَا أَحْقَابًا * لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا بِرَدِّ آبٍ وَلَا شَرَابٍ * إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا). (روزگارانی دراز در آن درنگ کنند. در آنجا، نه خنکی نوشند و نه شربتی، جز آب جوشان و چرکآبه ای.)

قرآن این مجازات را (جَزَاءً وَفَاةً) می داند، وصف الحال دوزخیان را در (إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا * وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا) خلاصه می کند. (این کیفری است مناسب (با جرم آنها). آنان بودند که به روز حساب، امید نداشتند. و آیات ما را سخت

١- صف (٦١): ١٢.

٢- فجر (٨٩): ١٤.

٣- نبأ (٧٨): ٢١.

دروغ می پنداشتند.)

سپس با تأکید می گوید که ما تمامی حساب ها در عالم به دقت نگاه می داریم : (وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا). (حال آن که ما، هر چیزی را برشمرده و (به صورت) کتابی در آورده ایم.)

آنگاه جهنمیان را خطاب می کند که: (فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا) (۱) (پس

بچشید، که جز عذاب، هرگز (چیزی) بر شما نمی افزاییم.)

این مجازات های سخت، نتیجه ی جریان نظام دقیق و حساب شده در عالم هستی است که خدای متعال آن را بنیان نهاده است. خداوند به عنوان ناظری توانا و بینا در کمین نشسته و جهنم نیز آماده شده تا بی اعتقادان به این حساب رسی و تکذیب کنندگان را در میان بگیرد.

امام سجّاد علیه السلام با عبارت «وَسَلَامَةُ الْمَرْصَادِ» از خداوند می خواهد که از چنین کمینگاه پُرخطر به سلامت بگذرد. وجود چنین جایگاه خطرناک در جهان دیگر، امری است که هر فرد مسلمان باید به آن معتقد و پای بند باشد و بر آن پای بنفشارد و بگوید: «أَشْهَدُ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمَرْصَادَ حَقٌّ» (۲). «من گواهم که صراط، حق است و مرصاد، حق.»

شیعه نیز در قالب زیارت آل یاسین، عقاید خویش را به امام عصر ارواحنفاذاه عرضه می دارد و از حضرتش می خواهد که: «فَأَشْهَدُ عَلَى مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ». «پس گواه باش بر تمام آنچه حضرتت را بر آن گواه گرفتم.»

در این زمینه یادآور می شود که: «أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْأُبْعَثَ حَقٌّ وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمَرْصَادَ حَقٌّ» (۳). «شهادت می دهم که نشر، بعث، صراط، مرصاد، همه حق است.»

بدین سان شیعه در باب موضوع مرصاد به عنوان گوشه ای از باورهای خود در موضوع معاد و حیات بعد از این جهان، الزام خود را به پیشوای گران قدر خود اعلام می دارد. ضمناً در برخی از روایات، از مرصاد به عنوان «قنطره علی الصّراط» (۴) (پلی بر

روی صراط) تعبیر شده است.

[۷۲ _ اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا وَ أَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا فَإِنَّ

نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِمُهَا]

این بخش از کلام امام سجّاد علیه السلام خبر از نفس شناسی دقیق دارد. براساس آن، عواملی راه گشای انسان در مهالکی است که نفس، عمده ترین عامل برای برپایی آن مهلکه هاست. سخن از نفسی است که :

۱_ بِالسُّوءِ أَمَّارَهُ، فرمان به بدی ها می دهد

١- نبأ (٧٨): ٢٣ _ ٣٠.

٢- بحار الأنوار: ٣٨ ٩٤.

٣- مفاتيح الجنان، زیارت آل یس.

٤- بحار الأنوار: ٣٢٣ ٧٥.

۲_ وَ إِلَى الْخَطِيئَةِ مَبَادِرَهُ، به انجام گناه مبادرت می ورزد

۳_ وَ بِمَعَاصِيكَ مَوْلَعَهُ، به انجام نافرمانی و سرکشی تمایل و ولع دارد

۴_ وَ لِسَخَطِكَ مَتَعَرِّضُهُ، انسان را در معرض سخط و غضب خداوندی قرار می دهد

۵_ تَسْلُكُ بِي مَسَالِكِ الْمَهَالِكِ، انسان را به مهلكه می كشاند

۶_ وَ تَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكِ، فرد را به پایین ترین درجه ی خواری و بی مقداری نزد خدا می كشاند

۷_ كَثِيرَهُ الْعِلَلِ، چه بسیار دردها و بیماری ها كه دارد

۸_ طَوِيلَهُ الْأَمَلِ، بسا آرزوهای دور و دراز كه در سر دارد

۹_ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ تَجَزَّعَ، اگر بدی او را رسد، زبان به جزع و فزع می گشاید

۱۰_ إِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمَنَعَ، و آن گاه كه او را خیرات در میان می گیرد، از خیررسانی به دیگران مانع می شود

۱۱_ مِيَالَهُ إِلَى اللَّعْبِ وَ الْهَوَى، تمایل شدید به سرگرمی های هیج و پوچ دارد

۱۲_ مَمْلُوهٌ بِالْغَفْلَةِ وَ السَّهْوِ، سرتاپای او را غفلت و بی خبری و فراموشی گرفته است

۱۳_ تَسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَةِ، به سرعت انسان را به سوی تباهی و گناه می راند

۱۴_ وَ تَسْوَفُنِي بِالتَّوْبَةِ، كار بازگشت و توبه را هم چنان به تأخیر می اندازد. (۱)

امام سجّاد علیه السلام چهارده ویژگی را یکی پس از دیگری برای نفس برمی شمارد. دقّت در آنها نشان می دهد كه چگونه ممكن است ناخالصی هایی به این غلظت، جان انسان را در میان گیرد؛ آفت هایی كه هر يك از آنها می تواند انسان قدرتمندی را به زیر كشاند، چه رسد كه این همه دست به دست هم دهد، كه در آن حال، به راستی فرد را از پای در خواهد آورد.

در نخستین ویژگی سخن از فرمان دادنِ نفس به بدی هاست؛ همان كه قرآن مجید از زبان حضرت یوسف ۷ بیان می دارد كه: (وَ مَا أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) (۲). استثنایی كه در پایان آیه بدان اشاره رفته، جای بسی امیدواری است؛

یعنی كه تنها خداوند می تواند انسان را از این مهالك برهاند و مورد لطف و عنایت خویش قرار دهد. این دشمن غدار دست در دست شیطان دارد و گاهی هم به صورت ابزار دست آن دشمن قوی، عمل می نماید، امّا خدای متعال، انسان ها را در میدان كارزار با چنان دشمنی غدار، رها ننموده است. بدین روی، از جنس همان نفس، امّا با ویژگی دیگر، ما را به داشتن

نفس لَوّامه مَجْهَز می دارد؛ نفسی که انسان را در مواجهه با گناهان از درون مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد. اگر این نفس در انسان قوی شود، پس از گناه موجبات پشیمانی و بالتبع توبه و انابه برای فرد پیش می آورد، بلکه کم کم بر اثر پرورش، می تواند پیش از مبادرت به گناه و خطا، انسان را هشیار کند و از میان راه غفلت

ص: ۲۱۴

۱- امام سجّاد علیه السلام ، مناجاه الشّاکین.

۲- یوسف (۱۲): ۵۳.

و آلودگی بازگرداند: (وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) (۱). (و سوگند یاد نمی کنم به نفس

لّوامه (که انسان را با سرزنش خود، از خواب غفلت بیدار می کند).)

در چنین حالتی باید انسان از راه خداترسی به درجه ای توانمند شود که نفس سرکش را مهار نماید. آن هنگام مصداق کلام الهی می شود: (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ) (۲). (کسی که در برابر خدای خود احساس

ناامنی کند و نفس را از خواسته هایش بازدارد، به راستی که بهشت، جایگاه اوست.)

بدین سان می تواند پیشاپیش، با دست خود و با اتکا به فضل الهی، جایگاه خویش در دنیای واپسین _ یعنی بهشت _ را تدارک ببیند. خداوند بزرگ، نفس انسانی را در هر دو پهنه ی پاکی و ناپاکی، توانمند ساخته تا به قاعده ی اختیار مشخص شود چه کسی با حسن اختیار، زمام را به دست تقویپیشگی داده و کدامین فرد با سوء اختیار، آن را به دست پلیدی و زشت کاری می سپارد:

(وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (۳)

(سوگند به نفس و کسی که آن را پدید آورد، آنگاه پلیدکاری و پرهیزکاری را به آن الهام کرد، به راستی هر آن کس که آن را پاک گردانید، رستگار شد. و هر که آلوده اش ساخت، قطعاً در باخت.)

برخی سر در راه تقوی نهاده و عنان نفس را کشیده اند. اینان روی به تعالی و بالایی و والایی می نهند تا آن جا که مخاطب آیه ی (یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ) (۴) قرار می گیرند.

اما آن کس که سر در پی نفس و سوسه گر گذارد، به مصداق (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ) (۵) سرانجام با فرمان (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) (۶) در دوزخ جای خواهد گرفت.

به هر حال، ناخالصی های چهارده گانه از یک طرف انسان را در میان می گیرد. از سوی دیگر: «شیطاناً یغوینی» ابلیسی است که در کار گمراه کردن انسان می افتد. او در نخستین گام های خود، «قَدْ مَلَأَ بِطُلُوسَائِهِ صِدْرِي» دل و روح انسان را جولانگاه انواع و سوسه های شیطانی می نماید. «و یزین لی حبّ الدنیا»: دنیا را در چشم انسانی می آراید «و یحول بینی و بین الطّاعه و الزّلفی» و میان انسان با طاعت و بندگی و تقرب او به خدای متعال حائل می گردد. در این

- ۱- قیامت (۷۵): ۲.
- ۲- نازعات (۷۹): ۴۰ و ۴۱.
- ۳- شمس (۹۱): ۷ _ ۱۰.
- ۴- فجر (۱۸۹): ۲۷.
- ۵- ق (۵۰): ۱۶ به قطع و یقین، ما انسان را آفریدیم. و می دانیم که چه وسوسه هایی به دستنفس او پدید می آید.
- ۶- ق (۵۰): ۲۴ هر ناسپاس لجوجی را در دوزخ افکنید.

حالت، این قلب را قساوت فرا گرفته و «مَعَ الْوَسْوَاسِ مُتَقَلِّبًا»: و وسوسه های رنگارنگ، او را می چرخاند. (۱)

با این مقدمات، بار دیگر به کلام امام سجّاد علیه السلام باز می گردیم. حضرتش از خدا می خواهد که نفس او را خالص گرداند، از بدی ها بپالاید و به نیکی ها بیاراید. در این میان تعابیر زیبای امام علیه السلام جالب است که در این جذب و دفع، آن چه به جای می ماند نفسی پاک و خالص و به دور از تباهی همراه با ویژگی های مثبت و سازنده و اصلاحگر است، نفسی که به عصمت خداوندی، از انحراف مصون مانده و راه صلاح و اصلاح پیش گرفته است. اگر جز این باشد، اصل بر هلاکت است و کسی که در کار این پالایش نفس برنیاید، سخت در مهلکه افتاده است.

راه عملی در این میدان برای خلاصی، کوبیدن نفس است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اقموا هذه النفوس، فإنها طلعة. إن تطيعوها ترع بكم إلى شر غايه» (۲): «باید در کار نزاع با نفس افتاد، چرا که اگر زمام به دست او داده شود، کار به بدترین نتایج

ممکن منتهی خواهد شد.» (۳)

انسان همواره در کار رویارویی با کشش های نفسانی و زمام داری شیطانی باید از خدای متعال مدد گیرد و چونان مولای متقیان علیه السلام به خداوند عرضه بدارد که :

«إِنْ خَذَلَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ، فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ إِلَى حَيْثُ النَّصَبِ وَالْجِرْمَانِ» (۴)

«در این نبرد همه جانبه با نفس و شیطان، اگر انسان از سوی خدا مخذول شود (تنها و بدون یاور بماند)، جز شکست و افتادن در بند هزاران درد و رنج، نتیجه ای عاید نخواهد گردید.»

این نفس چگونه است؟ به تعبیر پیشوای پارسایان علیه السلام: «فَبَسَّسَ الْمَطِيئَةُ الَّتِي امْتَطَتْ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا! فَوَاهَا لَهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونَهَا وَمَنَاها! وَتَبَّأَ لَهَا لِحُزْنَاتِهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَمَوْلَاهَا!» (۵) «گمان ها را جلوه می دهد و می آراید، آرزوهای دور را بزرگ می شمارد و در منظر

انسان می آورد. و به راستی که چه توان و جرأتی دارد که در قبال خدای جهان چنین می کند!»

در این میان چاره آن است که بگوییم: «إِلَهِي هَذِهِ أَرْزَمَةُ نَفْسِي عَقَلْتُهَا بِعِقَالِ مَشِيَّتِكَ» (۶) «خدایا! این است زمام نفسم که آن را با عِقَال (زانوبند) مشیت حضرتت به بند

کشیدم.»

۱- بخش هایی از مناجاه الشاکین، امام سجّاد علیه السلام .

۲- غرر و درر: ۲۵۵۹.

۳- فهرست برخی روایات رسیده از امیرمؤمنان علی علیه السلام در موضوع نفس در کتاب غرر و درر: ۷۳۸۷ _ ۳۹۴، آمده است. مراجعه و دقت در آن ها می تواند دریچه های فراوان دیگری در موضوع نفس ومسائل مربوط به آن پیش رو بگشاید.

۴- مفاتیح الجنان، دعای صباح.

۵- همان.

۶- همان.

آنگاه زمامِ رهایِ نفس را به امر و نهی خداوندی به بند کشیم و مهار سازیم. در این حالت به توفیق الاهی به سلامت به مقصد خواهیم رسید، نفسی پیراسته از بدی و کژی و آراسته به خیر و راستی که به امر خداوندی پای بند شده است. چنین نفسی نه تنها از آن ناخالصی های چهارده گانه به دور می ماند، بلکه از رهگذر اطاعت و بندگی و سرسپاری به پیشگاه خدا، آراستگی هایی دارد که «لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنَ النَّفْسِ الْمَطِيعَةِ لِأَمْرِهِ» (۱). «بر روی زمین، بیشترین کرامت نزد خدای سبحان، از آن

کسی است که نفس او مطیع امر الاهی باشد.»

بدین سان همان نفس که می توانست آدمی را به مهلکه بکشاند، اینک بر بلندای رضا و کرامت خداوندی جای گرفته است.

[۷۳ - اللَّهُمَّ أَنْتَ عَدْتِي إِنْ حَزَنْتُ]

بسا اوقات که انسان در گذران زندگی، با غم و رنج و اندوه مواجه می گردد. دنیا همیشه به کام انسان نیست. به مصداق «يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»، گاهی حزن و اندوه چنان به انسان روی می آورد که تاب تحمل از فرد ربوده، می گیرد، تا آن جا که زبان به شکوه و شکایت و ناسپاسی می گشاید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام دنیا را «دار بالبلاء محفوفه و بِالْعَدْرِ معروفه» (۲) می شناساند. اساساً بلا و ابتلا و درد و رنج با دنیا و زندگی آن عجین است تا

آن جا که قرآن می فرماید: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ) (۳). «به یقین، انسان را در رنج آفریدیم.»

ثمره و بازتاب اولیه ی این درد و رنج بر فرد، بروز حزن و غم و اندوه است. با این پدیده چگونه باید روبه رو شد؟ آیا به محض آن که تنگی معیشتی پیش آمد، باید روی ترش کرد و فریاد برآورد که (رَبِّی أَهَانَن) (۴) یا آن که زیر لب باید زمزمه کنیم که:

(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) (۵)؟

(به راستی، همراه با دشواری، آسانی است. (باز هم می گویم: به راستی، همراه با دشواری، آسانی است.)

به راستی کدام یک از این دو، آرام بخش و کارساز و چاره ساز است؟ داشتن موضع انفعالی و بدگفتن به زمین و زمان؟ یا زبان شاکر و دل امیدوار و قلب مطمئن به خدا داشتن؟ کدام یک می تواند بار اندوه و غم را بکاهد و انسان را توانی دوباره بخشد و مجدداً به میدان کار و تلاش کشاند؟ چه نیکو گفته است شاعر:

ص: ۲۱۷

۲- نهج البلاغه: خطبه ی ۲۲۶ خانه ای که در آن آزمون ها و گرفتاری ها پیچیده شده و همگان آن را به بی وفایی شناخته اند.

۳- بلد (۹۰): ۴.

۴- فجر (۱۹): ۱۶.

۵- انشراح (۹۴): ۵ _ ۶.

«إِذَا ضَاقَتْ لَكَ الدُّنْيَا، تَفَكَّرْ فِي أَلَمِ نَشْرَحِ تَجْدِيسِرِينَ مَعَ عَسْرِ، تَذَكَّرْ ذَلِكَ فَافْرَحِ» (۱)

این راه می تواند انسان را از خطر نومیدی برکنار دارد تا فرد به جای خودخوری و رنج درونی، با اطمینان خاطر به خداوند تکیه نماید و حرکت و توانی دوباره یابد. امام سجّاد علیه السلام چاره را در این راه می داند و توصیه می کند که انسان در مواجهه با این ناملایمات، به خدای متعال پناهنده شود و بدین سان غم از دل بزدايد. و از بار رنج خویش بکاهد.

[۷۴_ وَ أَنْتَ مُنْتَجِعِي إِنْ حُرْمَتْ]

خدایا! تویی پناهگاه و نفع رسان من، آن گاه که دیگران مرا تحریم نموده و وا می رهند.

زندگی مشحون از فراز و نشیب است و معمول چنان است که دوستان و اطرافیان انسان نیز روابط خود را بر این اساس تنظیم می کنند. روزهای خوش زندگی در کنار انسان می مانند و در ایام محنت، فرد را وا می رهند. چه خوب است که انسان بر این اقبال و ادبار (روی آوری و روی گردانی) چندان تکیه نکند، بلکه اساساً بداند که نوع مردم چنین اند و در این روزگاران اگر خلاف آن دیده شود، جای شگفتی دارد و استثناست. در این صورت به گفته ی صائب تبریزی :

پر در مقام تجربه ی دوستان مباش صائب! که زود بی کس و بی یار می شوی انسان باید به گونه ای خود را بسازد که چنین نوسانات در رفتار اطرافیان او را نیازارد، هر چند که خود باید بکوشد که تابعی از چرخش زمان نباشد و همواره اصولی را که بدان پای بند است مورد نظر و عمل قرار دهد و بداند که:

«فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جِوَاهِرِ الرِّجَالِ» (۲).

«در گردش احوال، گوهرهای انسانها شناخته می شود.»

البته داشتن روحیه ی قوی که در پناه آن، انسان از این کنش و واکنش ها چندان شادمان و اندوهگین نشود، امری است که می تواند به فرد، توان رویارویی با این مشکل را بدهد. اما در منطق دین خدا و راه گشایی ائمه ی هدی، پناه بردن به خدای متعال در دوران تنهایی، به مراتب کارسازتر است. انسان در ارتباط با خدای متعال، آن چنان بی نیازی در خود احساس می کند که وقتی تمام خلاق او را واگذارند، برایش چندان مهم و غم انگیز نیست، بلکه در این حالت، خود را در اوجی دست نیافتنی می بیند که بگوید: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تُكُونَ لِي رَبًّا، أَنْتَ كَمَا أَحَبَّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ.» (۳) خدایا! این عزّت مرا بس که بنده ات باشم. و این فخر مرا بس که

خداوندگارم باشی. تو آن گونه ای که من دوست می دارم، پس مرا آن گونه بدار که تو دوست می داری.»

۱- این بیت، ناظر به دو آیه ی سوره انشراح است : (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا). کلمه «عُسْر» در آیه ی دوم، میان دو «یُسْر» قرار گرفته و به گفته شاعر، می رساند که قبل و بعد از هر سختی، آسانی است. توجه به این نکته می تواند در شدت دشواری ها، به انسان امید بدهد. (ویراستار)

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷.

۳- مفاتیح الجنان، مناجاه أمير المؤمنين عليه السلام .

در این جا باید گفته شود: مشکل آن جاست که خدا انسان را تحریم کند که در این حالت، اگر تمامی زمین و زمان با فرد، همراه شود، کاری از پیش نخواهد رفت. امام سجّاد علیه السلام در این جا می خواهد که خدایا، در هنگام تحریم مردم که دست از یاری من بر می دارند، پناه و مأمن و متکای من تویی.

حضرتش در دعایی دیگر، آن روی سگه را آشکار نموده و این امر را برای خود خطیر می شمارد که :

«لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَزَمْتَنِي»

«نکند چون مرا سپاس گزار نعمت های بی کران خود ندیده ای، تحریم نموده ای.»

و با صراحت و از سر صدق به پیشگاه الهی عرضه می دارد که :

«إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ» (۱)

«اگر زمام مرا به خودم بسپاری و رهایم کنی، یقین که به هلاکت فرو در خواهم افتاد.»

به هر حال، پناه جویی در پیشگاه مرحمت و لطف خداوندی _ به ویژه آن گاه که مردم روزگار، انسان را تنها می گذارند _ توفیق و ارزشی است که حضرت سجّاد علیه السلام بر آن پای می فشارد. دورافتادن از این مأمن که خدا، انسان را واگذارد، امری است که باید به شدت مراقب آن باشیم و به گونه ای عمل کنیم تا مشمول این خذلان نشویم.

۷۵_ وَبَكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ

خدایا! در هجوم غم و اندوه و دشواری، تویی فریادرس من.

از جمله اسمای الاهی «غیاث المستغیثین» «یعنی فریادرس فریاد خواهان» است. در دعا می خوانیم که: «فَأَغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ عبيدك المبتلى» (۲) و نیز می خوانیم: «یا

غياث مَنْ لَا غياثَ لَهُ» (۳). به هر حال، واژه ی غوث به معنی فریادرسی و مشتقاتش در

ادعیه، فراوان به کار رفته است.

«كرث الغم فلاناً كرها» یعنی که بار غم و اندوه بر او دشوار گردیده. انسان در مواجهه با غم و اندوه و برای فرار از این دشواری، خود را به آب و آتش می زند و به این سوی و آن سوی می رود تا به گونه ای این نگرانی و رنج را چاره کند. اگر در این مددجویی خدا را در نظر نگیرد، چه بسا که به انگیزه ی نجات از آن مشکلات، تصمیم نابجا بگیرد. به هر حال، مشکلات فراوان، انسان را در میان می گیرد، اما نباید عمل و گرایش بی مطالعه و شتاب زدگی او مصداق ضرب المثل «افتادن

از چاله به چاه» گردد، و چه بسیارند کسانی که دچار این مهلکه ها شده اند. چه بسا هجوم غم تنهایی و افسردگی، انسان بی پناه را به دامن الکل و مواد مخدر و در دام دوستان ناصالح گرفتار کند که از این رهگذر، عمری رنج و درد سخت را برای خود به بار می آورد. او که می خواست از بار غم برهد، آری اینک به دامی افتاد که غم و رنجش به مراتب افزون و دو صد چندان گردید.

ص: ۲۱۹

۱- بخش هایی از دعای ابو حمزه ی ثمالی.

۲- دعای ندبه.

۳- دعای مشلول.

انسان باید بداند که خدای متعال چنین است که «للمهوفین بمرصد اغاثه» اساساً در انتظار و در کمین رسیدگی به احوال کسانی است که روی به او نهاده اند، با خیال راحت روی به درگاه حق آورده، از سر عجز و نیاز می گوید که: «جعلت بِكَ استغاثتی» (۱)

از این روی، امام سجّاد علیه السلام تنها و تنها دامن رحمت و فریادرسی خداوند را مأمن انسان دانسته و عرضه می دارد: خدایا! در زیر بار فشار غم و رنج و دشواری و اندوه، از تو پناه می جویم و از تو راه حل می طلبم و به بیانی دیگر:

«یا رفیق یا شفیق فُکّنی من حلق الم_ضیق» (۲)

[۷۶ _ وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفَ وَ لِمَا فَسَدَ صَلاَحُ وَ فِيمَا اُنْكَرْتَ تَغْيِيرًا]

امام سجّاد علیه السلام سخن از واقعیتی ملموس در میان می آورد؛ چه بسا دارایی ها، دانایی ها، توانایی ها که دستخوش تباهی و فساد می گردد؛ چه بسیار نعمت هایی که از انسان باز ستانده می شود؛ چه بسا تغییرات و دگرگونی هایی که در جریان زندگی برای انسان پیش می آید. در مواجهه با این تحولات چه باید کرد؟ این سؤالی مقدر است که حضرتش در این قسمت به آن پاسخ می دهد.

خوب است که انسان به جان و دل این حقیقت را باور داشته باشد که به راستی، آن هنگام که چیزی را از دست می دهد و یا خدای متعال آن را بازمی ستاند، یقیناً حکمت هایی در کار است که چه بسا ابعاد آن برای ما ناشناخته می باشد. این خود از مصادیق تسلیم به پیشگاه باری است. شایسته چنان است که:

اولاً: انسان خود را نبازد و به محض بازستانی نعمت، گمان نبرد که خداوند به او اهانت کرده است: (وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّ اِهَانِنِ) (۳) (وقتی خداوند

انسان را بدین گونه بیاماید که روزی را بر او تنگ گیرد، انسان ناآگاه گوید که خداوند به من اهانت روا داشته است.)

بلکه این پدیده را باید آزمون الاهی بداند و از هر جهت آماده ی تحمّل آن باشد.

ثانیاً: حکمت های گسترده ی خداوند را در جهان، جاری و ساری بداند.

این هر دو امر، می طلبد که انسان تسلیم پیشگاه الاهی باشد، با اطمینان خاطر به خداوند تکیه کند و هرگز با بروز تغییرات و تحولات در جریان زندگی دنیوی خویش دچار تحوّل در اعتقاد نشود، هم چنان بر عقاید الاهی خویش پای بفشرد و بداند که خداوند «جابر» است؛ یعنی جبران مافات می کند و در بزنگاه های سخت زندگی، انسان را درمی یابد.

در دعا می خوانیم که: «یا جابر العِظَم الكَسِير» (۴) ، یعنی خداوند استخوان شکسته

۱- بخش هایی از دعای ابو حمزه ی ثمالی.

۲- دعای مشلول.

۳- فجر (۸۹): ۱۶.

۴- دعای مشلول.

را ترمیم می نماید. وجود چنین روحیه ای می تواند فرد را در برابر مصائب و مشکلات مقاوم سازد تا هیچ گونه تزلزل در او راه نیابد. در عین حال این امکان را نیز فراهم می سازد که شخص با روحیه ی تسلیم، آرامش درون خویش را هم حفظ کند. به همین دلیل، رواست که فرد آشنا با اخلاق اسلامی از چنین والایی هایی برخوردار باشد که هم این جهان او را به خوبی اداره می نماید و هم وی را سربلند، از گستره ی گیتی عبور دهد و ره سپار جهان آخرت سازد.

پیام روشن این بخش از دعای مکارم، آن است که فرد به راستی خداوند را پناه و پناهگاه خویش بداند و بشناسد، حق متعال را تنها تکیه گاه قابل اعتماد خود در روی آوریِ بلایا و مصائب بشمارد، به خواسته های او با جان و دل رضایت دهد و یقین داشته باشد که خداوند، بنده ی سرسپرده ی خویش را در تنگنای زندگی رها نمی سازد و مشکلات او را خواهد گشود.

[۷۷ _ فامن علی... بالرشاد]

پس از اعلام این اطمینان و رضایت خاطر نسبت به خدای متعال، امام علیه السلام از خدای بزرگ می خواهد: «فَأْمُنُّنُ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ وَ قَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَّةِ وَ قَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ».

آن حضرت با این عبارت، پیش گیری از بروز سه آفت را از خدای متعال می طلبد که ممکن است دامن گیر هر انسانی شود. امام علیه السلام این مهمات را با واژه ی «مَنْت» از خداوند طلب می نمایند. بلا، تهی دستی و گمراهی، سه بلیه ای است که از آن نام می برند و چاره ی آن ها را به ترتیب در عافیت و سلامتی، عطا و بخشش و هدایت و راه رشد می جویند.

نکته ی جالب آن است که حضرتش برخوردار از این نعمت ها را قبل از پیدایش آن نعمت ها، از خدا می خواهند. شاید یکی از رموز آن، عدم تحمّل و مقاومت فرد در قبال بلایایی از این ردیف باشد. چه بسیار انسان هایی که در این میدان تاب نیاورده و فرو می ریزند. از این رو سزاوار چنان است که شخص از این حالت به خدای بزرگ پناه ببرد.

در عین حال، مقام تسلیم که پیش از این بدان اشاره رفت، هم چنان در جای خود استوار است و نافی و مناقض این درخواست نیست. این هر دو، کاملاً با هم قابل جمع است؛ چرا که انسان خواسته های خود را در عین اعلام پیشاپیش تسلیم بی چون و چرا در محضر حق مطرح می سازد. در این مقام، کیست شایسته تر از خداوندی که به فرموده ی امام سجّاد علیه السلام: «راه ها به سویش گشوده و چشم های امید به عطایش دوخته» است. (۱)

[۷۸ _ وَ أَكْفِنِي مَوْتَهُ مَعْرَةَ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي أَمْنٌ يَوْمَ الْمَعَادِ وَ أَمْنَحْنِي حُسْنَ الْإِزْشَادِ]

از جمله نام های زیبای حق تعالی، «کافی» است. قرآن مجید می فرماید:

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟) (۲)

تکیه کردن بر کفایت الاهی در تمام عرصه های زندگی و اعتماد به او، ارزشی بس والا است. انسانی که به واقع خدا را برای

خود کافی بدانند، سر در برابر فلک خم نمی دارد، و کوه های مشکلات را به جان می خرد و هرگز از پای

ص: ۲۲۱

۱- بخش آغازین دعای ابوحمزه.

۲- زمر (۳۹): ۳۶.

در نمی آید؛ زیرا آموخته است که: (کَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا) (۱)، (كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا) (۲)، (كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا) (۳)، (كَفَى بِاللَّهِ

شهید آ) (۴). او وکیل و مدافع و یاور و دانا و شاهد آگاهی جز خدا نمی شناسد. از این رو به

حضرت حق تکیه نموده او را تکیه گاه امن و مطمئن برای خود می داند.

روشن است که این باور قلبی هرگز به معنای سستی و تنبلی و کاهلی و بی عاری و بیهودگی نیست؛ این ها همه ضد ارزش هایی است که دامن دین و ساحت دین داری از آن ها بیزار است؛ بلکه این توکل و واگذاری امر به خدای متعال، اوج خداشناسی و وجدان همه جانبه ی کفایت خدای متعال است. در مکتب دین، فرد احساس استقلال و خودمحموری نمی کند و توفیق های خود را صرفاً مرهون تلاش و استعداد خویش نمی داند. انسان دین مدار، در عین کار و کوشش، به مصداق (فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) (۵) از پیامبر خود آموخته که به خود بسنده نکند، نیروی چاره ساز خداوندی را

سبک نشمارد و از دل و جان بگوید :

(أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) (۶).

(کار خود را به خدا سپردم. به راستی که خداوند، نسبت به امور بندگان، بینا است.)

او چونان مؤمن آل فرعون در اوج فشار و تحمیل درد و رنج و در نهایت تهدید به مرگ و خطر گرفتار آمدن در بندهای فرعون، خود را به خدا بسپارد و چاره ی کار از او بخواهد.

چنین انسانی نمی خواهد حاجت نزد کسان برد و رنج طلب از دیگران را تحمل نماید؛ چرا که خدای او در جایگاه «يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ وَ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ» (۷)

قرار دارد. لذا نه تنها سائلان را پاسخ می گوید که حتی ناآشنایان به خود را نیز که از او حتی درخواست ندارند، از رهگذر مهربانی خویش حاجت روا می نماید. در این صورت، فرد دلیلی نمی بیند که روی از چنین خدای مهربانی برتافته و سراغ نیازمندی دیگر چون خود برود.

از این مقدمه ی کوتاه مشخص می شود که چرا امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که او را از رنج و شدت (درخواست از بندگان) برهاند؛ زیرا این «بار گرانی است که نتوان کشید»؛ چرا که خداوند، بنده ی خویش را از هر جهت کفایت

ص: ۲۲۲

۱- احزاب (۳۳): ۳.

۲- نساء (۴): ۴۵.

۳- نساء (۴): ۷۰.

۴- نساء (۴): ۷۹.

۵- آل عمران (۳): ۱۵۹ چون عزم کاری کردی، بر خدا توکل کن.

۶- غافر (۴۰): ۴۴.

۷- قسمتی از دعای روزهای ماه رجب: می بخشد به کسی که از او خواسته است. (همچنین) می بخشد به کسی که از او درخواست نکرده و او را نمی شناسد.

نموده و می نماید. سزاست که این ارزش، دل و روح فرد مؤمن را مالا مال سازد و در خود فرو برد که: (كَفَى بِاللّهِ حَسِيبًا) (۱)، و (كَفَى بِاللّهِ وَلِيًّا) (۲).

امام در بلندای بی نیازی هرگز از یاد نمی برد که این توانمندی را «بالله» دریافته است. از این رو خود را مصداق کامل (أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (۳)

می شناسد و مشکل گشایی را صرفاً از خداوند مسألت دارد.

در همین راستاست که آن حضرت، دامنه ی این درخواست را به جهان دیگر نیز کشانده و امتیّت و سلامت در جهان واپسین را طلب می کند که پیش از این، مختصری ذیل عبارت «فَوْزَ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمَرْصَادِ» بدان پرداخته شد. در عبارت پایانی این بخش، با جمله ی «وَ اَمْنَحْنِي حُسْنَ الْاِرْشَادِ» هدایتی نیکو را از خداوند برای خود مسألت دارند.

در منطق قرآن، پی آمد اجابت دعوت خداوندی و ایمان به او، همان یافتن راه رشد است، آن جا که می فرماید:

(فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (۴).

(پس باید به ندای من پاسخ مثبت دهند و به من ایمان آورند. باشد که رشد یابند.)

پیش از این نیز در مواضع مختلف این شرح (۵) به مناسبت توضیح داده شد که راه

رشد، امری تعریف شده و روشن است؛ چرا که به فرموده ی قرآن:

(قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۶).

(راه رشد، از راه هلاک روشن شده است.)

شایسته ترین مرجع برای درخواست یافتن و گام نهادن در این راه، خدای متعال است، همان طور که اصحاب کهف چنین دعا کردند که :

(رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا) (۷).

(خدایا! از جانب خود به من رحمت بخش، و برای ما در مورد کارهامان رشد، مهیا ساز.)

قرآن از زبان مؤمن آل فرعون نقل می کند:

ص: ۲۲۳

۲- نساء (۴): ۴۵.

۳- فاطر (۳۵): ۱۵ شما بندگان، به درگاه خدا نیازمندید. و فقط خدا است که بی نیاز و ستودنیاست.

۴- بقره (۲): ۱۸۶.

۵- از جمله ذیل عبارت «و متابعه من أرشد».

۶- بقره (۲): ۲۵۶.

۷- کهف (۱۸): ۱۰.

(وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ) (۱)

(مؤمن آل فرعون گفت: ای گروه من! مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد رهنمون شوم.)

ثمره ی تبعیت از راه الاهی به هدایت پیامبران خدا، همان یافتن راه رشد است. البتّه فرعون نیز ادّعا می کند که: (و ما اهدیکم
إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) (۲) (من شما را ره نمی نمایم

مگر به راه رشد.)

ولی این مدّعا، امری گزاف و دور از حقیقت است؛ چرا که رفتار مفسده انگیز او به خوبی نشان می دهد که فرسنگ ها از راه
رشد فاصله دارد و اساساً خلاف آن جهت حرکت می کند و به فرموده ی قرآن:

(و ما أمر فرعون برشید) (۳).

(کارهای فرعون در جهت رشد نبود.)

به هر حال، امام سجّاد علیه السلام یافتن این راه را عطای خدا دانسته و از او می خواهد که رهیافتی نیکو برای حضرتش
تدارک ببیند. امام به خوبی و با تمام وجود، می داند و می یابد که: (وَمَنْ يَضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا) (۴) (هر کس را که
خدا _ به جبران

سوء اختیارش _ گمراه کند، هرگز سرپرست هدایتگری نخواهد یافت.)

از این روی، امام علیه السلام با درخواست «و اَمْنَحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ»، ضمن اذعان به این که هدایت، کار خدا و عطا و بخشش
اوست، بهترین و والاترین درجه ی آن را از حضرت حق مسألت می دارد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَادْرَأْ عَنِّي بَلْطُفِكَ، وَاعْزُدْنِي بِنِعْمَتِكَ، وَأَصِلْ لِي بِكَرَمِكَ، وَدَاوِنِي بِصِنْعِكَ، وَأُظِلَّنِي فِي
دِرَاكِ، وَجَلِّنِي رِضَاكَ، وَوَقِّنِي إِذَا اشْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لِأَهْلِهَا، وَإِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَرْكَاهَا، وَإِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ
لِأَرْضَاهَا.»

«خداوندا، بر محمّد و خاندانش درود فرست، به لطف خود از من حمایت فرما، و با نعمت های خود مرا پیروان. از رهگذر
کرم خویش مرا صالح گردان، و به صنع خود _ دردهای _ مرا چاره کن. مرا در سایه ی رحمت خویش بدار و به لباس
خشنودی و رضایت خاطر خود بیارای. آن گاه که امور بر من دشوار می گردد، مرا توفیق _ حلّ مشکلات و وصول به بهترین
راه ها _ عنایت فرما، و آن گاه که کارها به هم درمی آمیزد و امور مشتبه می گردد، مرا به بهترین و پاکیزه ترین آن ها

۱- غافر (۴۰): ۳۸.

۲- غافر (۴۰): ۲۹.

۳- هود (۱۱): ۹۷.

۴- کهف (۱۸): ۱۷.

و شیوه‌ها_ در تشخیص مسائل دچار تناقض و سردرگمی می‌شوند_ مرا به امری که از هر جهت موجب رضایت کامل توست، هدایت فرما.»

روح این بخش دعا، احراز آمادگی برای حضور در جمع و توان حل مشکلاتی است که این امر طلب می‌نماید.

در آغاز ضروری است که انسان خود قوتی یابد تا در پناه آن نیرومندی، امکان حرکت، تلاش و راه‌یابی در میان مردم را داشته باشد. از این رو، در گام اول، امام از خدای متعال می‌خواهد که حامی، پشتیبان و مدافع او باشد و این موضوع را در سایه ی لطف حقّ مسألت می‌دارد. در قدم بعدی توانمندشدن خود را در برخورداری از نعمت‌های خداوندی طلب می‌نماید؛ همان نعمت‌ها که به مصداق (و أسبغ علیکم نعمه ظاهراً و باطنه) (۱) به صورت فراگیر، انسان را در بر دارد. در سومین گام، شایستگی و

صلاح را به یمن کرم حق از حضرتش می‌خواهد و به دنبال آن سلامت کامل و شفای دردها را از او جویا می‌شود. سپس می‌خواهد که در سایه سار_ رحمت_ خداوندی لباس زیبایی رضامندی او را بر تن داشته باشد.

حضرت سجاد علیه السلام این مراحل را، به عنوان پیش‌نیاز برای درگیرشدن در غوغای زندگی_ که از آن گریز و گزیری نیست_ لازم می‌شمرد. شش ویژگی خاصّ که هر یک از آنها به تنهایی می‌تواند انسانی را برای حضور در این غوغای فراگیر توانمند نماید؛ چه رسد که این هر شش ویژگی را با هم داشته باشد. کسی که به لطف حق در حصن حصین خداوندی قرار گرفته، به نعمت او پرورانیده و فربه شده، به کرم او شایسته گردیده، به صنع او مداوا شده، در سایه ی رحمت او جای گرفته و به لباس رضایت خاطرش در آمده است.

اینک چنین انسانی راهی حضور در جمع و زندگی با مردمی غوغاآفرین می‌شود که نمی‌تواند از آثار اعمال آن‌ها به دور بماند. گرایش‌ها، تحلیل‌ها، روش‌ها، ارزش‌ها و ده‌ها عامل دیگر از این دست، سبب می‌شود که انسان در پیدا کردن راه حل نهایی و نجات بخش و اتخاذ روش و منشی مناسب دچار مشکل و تردید در تصمیم‌گیری گردد. این امری روشن و بدیهی برای انسان‌هایی است که واقعیت آثار اعمال خود و دیگران، برایشان به صورت تامّ و گویا روشن نیست. این جاست که از آن توانمندی‌ها که پیش از این بدان اشاره رفت، باید مدد گرفت و از خدا خواست که در چنین بحبوحه‌ای که کار اخذ تصمیم، دشوار می‌شود و تشخیص نهایی و مصلحت‌انگیز برای فرد به تنهایی امری دور از دست رس می‌گردد، او را تنها نگذارد و به بهترین‌ها رهنمونش گردد. دو مسأله ی بعدی که امام سجاد علیه السلام آن دو را «به هم ریختگی اعمال و گم شدن ارزش‌ها» و نیز «درگیرشدن مردم در ارزش‌گذاری‌ها» می‌داند، نیز در همین ردیف است.

در یک نگاه زودگذر به جوامع انسانی، درمی‌یابیم که این نبرد و درگیری، همواره و از دیرزمان میان مردم وجود داشته تا جایی که حالت سردرگمی برای انسان‌ها به بار می‌آورد که کدام عمل و با چه تعریفی پاک‌ترین است و در میدان کار و عمل_ که هر کس روی به سوی می‌نهد_ رفتار کدام یک از آنان رضایت بخش است؟

صد البتّه این پاکی و رضامندی، صرفاً در پیشگاه خدای متعال به عنوان تنها مرجع شایسته ی ارزش‌گذار مطرح است،

وگرنه به مصداق «هر کسی از ظنّ خود شد یار من» و به فرموده ی (کَلَّ حَزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) (۱) همه از عملکرد خود شادمان اند و

بدان دل خوش می دارند، تا جایی که خلاصی از این میدان و تعیین تکلیف قطعی و نهایی برای کسی امکان پذیر نمی بود. به هر حال، ما نیازمند آن توانمندی و این راه یابی هستیم. و وصول به این دو، جز با مددجویی از خدای متعال و گام نهادن در میدان عمل به اتکای او، امکان پذیر نیست.

بار و پیام دیگر این بخش از دعا، توجه به همان واقعیتی است که به مناسبت در جای جای این شرح بدان اشاره رفت که گستره ی اخلاق رفتاری در منطق دین، تا بدان جاست که عرصه های فردی و اجتماعی را در بر گرفته و با اعتقاد الاهی درمی آمیزد. نگرشی این چنین به سرفصل اخلاق، می تواند حیات بخش فرد و نجات بخش جامعه گردد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّنِي بِالْكَفَايَةِ، وَسَيِّمْنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ، وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ، وَلا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ، وَامْنَحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ، وَلا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَلا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا، فَإِنَّ يَ لا أَجْعَلُ لَكَ صِدًّا، وَلا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا.»

«خداوندا، بر محمد و خاندانش درود فرست و تاج لیاقت و شایستگی و کفایت بر سرم نه، و مرا به حُسن دوستی خویش نامور کن، و راه صدق و هدایت عطایم کن. مرا به گشادگی _ در زندگی _ میآزمای و زندگی خوش ارزانی ام دار، و مرا در تنگنا قرار مده، و زمان دعا و نیایش دست ردّ به سینه ام مزن که من _ موخّدم و _ همپای تو هیچ ضدّ و شریکی باور ندارم و نمی خوانم.»

در این بخش امام علیه السلام ضمن درخواست کفایت و لیاقت و شایستگی، از خدا می خواهد که به حسن ولایت و دوستی حق نامور شده و از هدایتی راستین بهره مند گردد. همچنین می خواهد که به آزمون گشادگی در زندگی آزموده نشود و زندگی خوش و دور از سختی و رنج و تنگی در معیشت را به حضرتش ارزانی دارد، و خداوند دعا و درخواست او را رد نکند. حضرتش برای اجابت همه ی این خواسته ها به پشتوانه ی توحیدی خویش تکیه می نماید.

در نگرشی کلی به این بخش، چنین به دست می آید که فرد برای زندگی موفق در میان جمع، شایستگی هایی لازم دارد که بدون آن ها نخواهد توانست با آرامش و سربلندی، حیات دنیوی خویش را سامان دهد.

[۷۹ _ و تَوَجَّنِي بِالْكَفَايَةِ]

کفایت و لیاقت که در نخستین قسمت مطرح شده، ابزار اولیّه ی این حرکت موفق است. امام برای نشان دادن ضرورت آراستگی شخصیت انسانی به این مهم، از واژه ی «تَوَجَّنِي» در آغاز کلام خویش بهره می گیرد که ریشه ی آن کلمه ی تَوَجَّح

است. همان گونه که تاج برای پادشاهان موجب زینت و جلب توجه کسان دیگر می شود، آراسته شدن انسان به عنصر کفایت و لیاقت نیز موجب می گردد تا شخص، مورد توجه دیگران قرار گیرد و از مقبولیت طبیعی برخوردار

ص: ۲۲۶

۱- مؤمنون (۲۳): ۵۳ هر گروهی به آنچه دارند، دلخوش اند.

گردد.

پیامبر، «صاحب التاج و المعراج» (۱) و «صاحب التاج و المغفر و الخطبه و المنبر»

نامیده شده اند (۲). روشن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز چونان پادشاهان تاج بر سر

نمی نهاد؛ اما آن حضرت آراسته به شایستگی های فراوانی بود که هریک از آن ها ایشان را در جایگاه مقبولیت قرار می داد و موجبات جلب نظر بیننده را فراهم می آورد، تا آن جا که حضرتش را «تاج الأولیاء و إمام الأتقیاء» خوانده اند (۳). امام صادق علیه السلام فرمود که

پیامبر صلی الله علیه و آله : «الإمام... ألبسه الله تاج الوقار» (۴)؛ یعنی امام آن کس است که خداوند تاج

وقار را بر سر او نهاده است. این جمله می رساند که مراد از این کلمه، تاج ظاهری معمول در دستگاه های سلطنتی نیست.

بنابراین، وقتی امام سجاد علیه السلام از خدا می خواهد که تاج کفایت بر سرش نهد، قاعدتاً منظور همین آراستگی و شایستگی است که هم مقبولیت و پذیرش طبیعی و مورد توجه و نظر واقع شدن را در پی دارد و هم ضرورتی انکارناپذیر برای امکان حرکت موفق در میان جمع است.

[۸۰ _ و سمنی حسن الولایه، و هب لی صدق الهدایه]

انسان باید به دوستی خداوند شهره گردد و بر مسیر هدایتی راستین گام نهد. به این دو نکته در این قسمت از دعا پرداخته شده است؛ دو زمینه ای که بی ارتباط به یک دیگر نیست. نتیجه ی طبیعی و لازم خدادوستی، حرکت بر مسیر حق و حرکت صادقانه در راه هدایت است. از سویی ثمره ی حرکتی آنچنان در چنین مسیری سرشار از نور، منجر به خدادوستی هرچه افزون تر می گردد. لذا می توان گفت: این دو نیز یک دیگر را استوار می دارد، همان سان که در رابطه ی علم و تقوی به بیان قرآن چنین نکته ای ملحوظ است که (إتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ) (۵) یعنی افزونی هر یک از این دو

مسأله، افزایش دیگری را در پی خواهد آورد.

[۸۱ _ و لا تفتنی بالسعه و امنحنی حسن الدعاه]

حال انسانی را در نظر گیرید که با چنین آراستگی و وقار و کفایت و ولایت و هدایت در جامعه ظاهر شود. طبیعی است که جلب نظر نموده و موجبات تحکیم جایگاه اجتماعی او فراهم می گردد.

بنابه منطق صریح قرآن، آحاد بشر همگی در معرض آزمون خداوندی قرار دارند و زمینه های این امتحان در طول زندگی، به فراخور افراد و احوال، به صورت های گوناگون پیش می آید.

پیش از این در توضیح عبارت «و أوسع علیّ فی رزقک» در بخش دوم دعا گفته شد که از جمله نعمت های خداوندی بر

انسان، آن است که گشادگی در روزی را نصیب وی بدارد. اکنون این سؤال مطرح است که اگر وسعت

ص: ۲۲۷

۱- بحار الأنوار: ۱۶: ۱۳۰.

۲- بحار الأنوار: ۱۶: ۱۰۶.

۳- بحار الأنوار: ۱۶: ۱۰۶.

۴- بحار الأنوار: ۲۵: ۱۴۶.

۵- بقره (۲): ۲۸۲.

در زندگی نعمت خداوندی است و پیش از این امام علیه السلام آن را از خدا خواسته، آیا جمله «وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ» به نوعی در تعارض با آن خواست قبلی نیست؟

با کمی دقت در دعا _ به ویژه دو درخواست بعدی حضرت از خداوند در همین زمینه _ به خوبی درمی یابیم که چنین نیست. امام علیه السلام وسعت رزق را از خدا درخواست می نماید، اما در همان حال، از او می خواهد که این گشادگی در روزی و برخوردارگی از مواهب دنیوی را موجب امتحان حضرتش قرار ندهد. یعنی ضمن آگاهی و اعتقاد به نظام فراگیر افتنان و امتحان در جریان زندگی، هشدار می دهد که چه بسا وسعت رزق هم _ که در اصل، امر پسندیده و دوست داشتنی است _ موجب امتحان فرد گردد. به یاد می آوریم افرادی را که در جریان برخوردارگی از این نعمت در غلتیده و به مصداق (إِنَّمَا أَوْتَيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي) (۱) قارون وار سقوط کرده و در دل زمین فرو می روند؛ چرا که

براساس اندیشه ی باطل خودمحوری می پندارند که این سعه ی دارایی، صرفاً بر اثر دانایی و مهارت خودشان برای آنان محقق شده است.

[۸۲ _ و لَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا]

حضرت از خدای متعال که عرضه می دارد: «وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا». این خود قرینه ی روشنی است که زندگی در تنگنای فقر و درد و رنج، ارزش نیست؛ بلکه ارزش واقعی در بهره وری از نعمت گشادگی و زندگی خوش و برکنار ماندن از تنگ دستی است، مشروط به آن که انسان غره نشود، خود را از لطف خداوند مستغنی نداند، طغیان پیشه نکند، امتحانات الهی را چه در وسعت رزق یا تنگ دستی، امری جاری در طی مراحل حیات بشناسد و بکوشد تا در مواجهه با این آزمون در حال فقر و گشاده دستی، موفق و سربلند بیرون بیاید.

به هر حال، از این روست که امام سجّاد علیه السلام به دنبال درخواست مصون ماندن از آزمون به وسعت در زندگی، از خداوند می خواهد تا حیات خوش و راحتی به او ارزانی دارد و در این زمینه وی را در تنگنای رنج و تعب شدید نیفکند. این بیانات حضرتش جلوه ی دیگری بر مسأله ی اساسی ضرورت بکارگیری تعادل در جریان حیات و اهمیّت آن در بینش اسلامی است. امام در این درخواست ها، گویی عملاً دستور قرآنی (و ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا) (۲) را به شیعیان خویش می آموزد تا گرفتار افراط و تفریط

نشوند. نه رفاه بی حدّ و حصر، هدف زندگی ایشان قرار گیرد که پی آمد آن به مصداق (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ) (۳) طغیان و سرکشی است و نه به غلط، زندگی در رنج و فقر و درد و

سختی مطلوب آنان باشد و در نظرشان ارزش تلقی گردد که: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كَفْرًا». (۴)

ثمره ی توجّه به این دو امر برقراری تعادل و قوام در زندگی است. این حرکت متعادل (یعنی پرهیز از گشاده دستی

١- قصص (٢٨): ٧٨.

٢- انبياء (٢١): ١١٠.

٣- علق (٩٦): ٦.

٤- بحار الانوار: ٢٩٧٢ _ ٣١.

بی حساب و اجتناب از گرفتار آمدن در خشک دستی در انفاق) تعادل در جریان زندگی را پدید می آورد که امام سجّاد علیه السلام نیز به نوعی این امر را در این بخش از کلام خویش یادآور می شوند.

در این جا موضوع «حُسْنِ الدَّعَا» یعنی ملایمت و نرم خویی را نیز نباید از خاطر دور داشت. این عنصر در مقوله ی اخلاق برای انسانی که می خواهد به زیبایی های اخلاقی آراسته باشد، اهمّیت دارد. قبلاً به مناسبت، ذیل عبارات «كظم الغيظ»، «لین العریکه»، «سكون الریح»، «طیب المخالقه» توضیحاتی در این باب داده شده و اینک بار دیگر امام علیه السلام از آن سخن به میان می آورد که این خود می تواند اهمّیت و ارزش والای این خصیصه ی اخلاقی را نشان دهد.

[۸۳] _ و لا ترّد دعائی علی ردّآ]

می دانیم که دعای مکارم الاخلاق نیایشی ویژه است که امام سجّاد علیه السلام طی آن اساس اخلاق پسندیده را طرح نموده و این همه را صرفاً زیر چتر دعا مطرح کرده و از خدای متعال می خواهد. در تقسیم بندی کلی چنین به نظر می رسد که امام از خدا می خواهد تا به حسنات اخلاقی آراسته و از سیئات اخلاقی پیراسته گردد. در اینجا حضرتش درخواست اجابت دعا دارد و از پیشگاه خداوندی می خواهد که «و لا ترّد دعائی علی ردّآ». توجه به مسائل مهمی در باب دعا ضرورت دارد، از جمله: مفهوم دعا، جایگاه ارزشی آن، تشویق و تحریص به دعا، چگونگی اجابت دعا، کسانی که دعایشان در پیشگاه حق مستجاب است، آنان که دعایشان راه به جایی نمی برد، ثمرات دنیوی و اخروی دعا و ده ها سرفصل دیگر که باید به مناسبت بحث دعا بدان ها پرداخته شود. اما در این نوشته صرفاً شرح موضوعات اخلاقی دعای مکارم مطرح است، لذا امکان طرح آن مسائل نیست (۱). اما باید بدانیم که در منطق قرآن مجید، تنها و تنها نیایش

است که راه انسان را به سوی حق می گشاید و توجه ویژه ی الهی را در پی دارد. آن گاه به ارج و قدر این کار پی خواهیم برد، آن جا که خدا می فرماید: (قُلْ مَا يَعْزُبُا بَكُمْ رَبِّ ي لولا دعاؤکم) (۲) که اگر دعای ما در میان نبود، اساساً توجهی از سوی حق به ما صورت

نمی گرفت.

ضرورت اصلاح ساختار اخلاقی فرد، تا بدان جااست که امام علیه السلام به ما می آموزد تا آن را در پیشگاه خدای متعال باز گوئیم و از پیشگاه الهی درخواست گشایش در این امر بنماییم. دیدیم که بار اساسی کلام امام در سرتاسر دعای مکارم، دست نیاز به سوی بی نیاز بردن است تا بیاموزیم که تنها مرجع صالح و توانمند برای ایجاد این تحوّل اخلاقی در جهت بهبود و درمان کاستی های فرد در این مقوله، خدای متعال است. اگر خدا این درخواست را نپذیرد و موجبات این اصلاح درون و بالتبع دگرگونی برون را فراهم نیاورد، خسروانی جبران ناپذیر دامن فرد را می گیرد.

این جااست که مفهوم جمله ی «و لا ترّد دعائی علی ردّآ» آشکارتر می گردد.

[۸۴] _ فإنی لا اجعل لك ضداً و لا ادعو معك ندا]

-
- ۱- نویسنده در کتاب دیگر خود با نام «بر بساط نیایش» به تفصیل به ذکر مسائل متنوعی پیرامون دعا، از جمله عناوین مورد اشاره در متن پرداخته است.
- ۲- فرقان (۲۵): ۷۷.

امام علیه السلام در پایان این قسمت، سخن از پشتوانه ای در میان می آورد که خود بدان متکی است: اعتقاد به توحید خالص که فرد می تواند بر آن تکیه کند و بدان مطمئن گردد تا بدان جا که این اعتقاد را ضریب اطمینانی برای تحقق درخواست های خود در پیشگاه خداوندی به حساب آورد. ضمن آن که طرح مبحثی عقیدتی در خلال مقولات اخلاقی، جلوه ی دیگری از آمیختگی این امور با هم در منطق اسلام است که قبلاً به دفعات به آن اشاره گردیده است.

در همین زمینه ی اخیر، امام سجّاد علیه السلام خطاب به خدای متعال عرضه می دارد:

«وَإِنِّي وَإِنْ لَمْ أَقْدَمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنَ الصَّالِحَاتِ، فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ وَ نَفْيَ الْأَضْدَادِ وَالْأَنْدَادِ وَالْأَشْبَاهِ عَنكَ.» (۱)

«من هر چند چونان صالحان، پیشاپیش عمل صالحی به پیشگاه حضرتت عرضه نداشته ام؛ اما اینک اعتقادم به توحید و نفی هر گونه شبه و ندّ و ضدّی از تو را به حضورت عرضه می دارم.»

این بیان با صراحت نشان می دهد که انسان موخّید، اگر به راستی به توحید و لوازم آن پای بند باشد، می تواند آن موضوع اعتقادی را در صدر اعمال و پیش فرستاده های خود نزد خداوند به حساب آورد.

هم ایشان در جایی دیگر می فرمایند:

«إِلَهِي... وَسَيَلْتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدَ؛ وَ ذَرِيعَتِي أَنْ ي لَمْ أَشْرَكَ بِكَ شَيْئاً وَ لَمْ أَتَّخِذْ مَعَكَ إِلَهًا.» (۲)

«خدایا! دست آویزم نزد تو، اعتقاد توحیدی من است و وسیله ام در پیشگاهت، آن است که من برای تو شریکی قائل نشده و معبودی همپای تو برای خویش برنگرفته ام.»

در دعا می خوانیم که: «لا- عمل لی استحق به الجنّه و لا- طاعه لی استوجب بها الرضوان، إلّا أنّ ی اعتقدت توحیدک و عدلک» (۳). «مرا کاری نیست که بدان شایسته بهشت

گردم و طاعتی نیست که بدان سزاوار رضوان شوم. فقط به توحید و عدل تو عقیده دارم.»

بدین ترتیب درست در همان جا که استحقاق خود را برای بهشت و رضوان خداوندی به ازای عمل و طاعت و اطاعت از خود نفی می کنیم، موضوع اعتقاد به توحید و عدل خداوند را استثنا می کنیم و بدان اعتماد می ورزیم، یعنی: خدایا! من با آن که تهی دست از عمل قابل عرضه ای هستم؛ اما اعتقاد توحیدی خود را مغتنم شمرده و مهم و اساسی می دانم، تا آن جا که می تواند بر اعمال من پوشش اندازد و سرانجام سبب نجات و فلاح گردد.

بیانات امام سجّاد علیه السلام ارزش و ارج و قدر اندیشه ی توحیدی را یادآور می شود و جنبه ی ریشه ای آن را عملاً به ما می آموزد. از اینجا می فهمیم کسی که در کار صلاح و اصلاح باشد، باید پیش از هر چیز و بیش از هر امر به عقاید توحیدی خود بپردازد که اگر این موضوع سامان گیرد، بقیه ی کارها را نیز به سامان خواهد رسانید. امام علیه السلام تصریح

۱- صحیفه ی سجّادیه، دعای ۴۷ (عرفه).

۲- صحیفه ی سجّادیه، دعای ۴۹.

۳- دعای عدیله.

می کند که:

«فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا».

بدین سان حضرتش همین حقیقت انکارناپذیر را یادآور می شوند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنِي مِنَ السَّرْفِ، وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلْفِ، وَوَفِّ مَلَكَتِي بِإِلْبَرِكِهِ فِيهِ، وَاصْبِ بِي سَبِيلَ الْهُدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقْتُ مِنْهُ».

«بارالها، بر محمد و خاندانش درود فرست، و مرا از اسراف باز دار و روزی ام را از اتلاف مصون دار؛ دارایی ام را وفور و برکت بخش؛ و برای کارهای نیک، مرا در آن چه که انفاق می کنم به راه حق رهنمون باش.»

حضرت در این بخش از دعا برای خود از خداوند متعال چهار موضوع مسألت می دارند: مصونیت از اسراف پیشگی و اتلاف روزی، برخورداری از فراوانی و برکت، و راه یابی در رسانیدن صحیح انفاق به مقصد.

[۸۵ _ و امنعنی من السرف، و حصن رزقی من التلف]

دو موضوع اول یعنی اسراف و اتلاف، از جمله اموری است که اگر در عملکرد انسان راه یابد، روزگار او را تباه خواهد کرد. واژه ی اسراف و مشتقاتش ۲۳ بار در قرآن مجید به کار رفته است. در نگرشی کلی به آیات مربوط به اسراف حقایق چندی آشکار می گردد.

۱_ موضوع اسراف به خلاف تصور، صرفاً در حوزه ی مادی انسان مطرح نمی شود، بلکه از آن فراتر می رود و حوزه های معنوی را نیز در بر می گیرد، که خداوند متعال می فرماید: (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أُسْرِفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ) (۱) گویی که

خداوند می خواهد به بندگان خویش هشدار دهد که ظلم بر خود یعنی آلوده شدن به گناه و سقوط در دامان معصیت نیز، مشمول همین اسرافی است که در منطق قرآن، با قاطعیت از آن نهی به عمل آمده است. از این رو قرآن به نقل از افرادی که با استواری در کنار پیامبرشان با استقامت و پایداری عمل می کردند، چنین فرموده که :

(وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) (۲)

این آیه نیز نشان می دهد که در بینش قرآنی، گناهکاری به نوعی اسراف و ستم رواداشتن بر خود است.

در این صورت، وقتی قرآن می فرماید: (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) (۳)، لزوماً تنها به

آنانی که در عرصه های مادی زندگی خود اسراف می کنند، نظر ندارد. نکته ی مهم دیگر، آن است که نباید تسلیم رأی و نظر مسرفان شد؛ چرا که قرآن می فرماید: (وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ) (۴).

ص: ۲۳۱

۱- زمر (۳۹): ۵۳.

۲- آل عمران (۳): ۱۴۷: (سخن آنان جز این نبود که می گفتند: خدایا، از گناهان ما در گذر و اسراف و زیاده روی ما را در کارهایمان ببخشای و گام هایمان را استوار بدار و در قبال کافران، ما را یاری فرما.)

۳- انعام (۶): ۱۴۱.

۴- شعراء (۲۶): ۱۵۱.

۲- اگر بخواهیم سرنوشت مسرفین را در زبان قرآن بشنویم، کافی است به آیات زیرین توجه نماییم.

الف: عذابی سخت و ماندگار، دامن گیر فرد مسرف است.

(كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى) (۱)

با مراجعه به آیات پیشین، قضیه بسیار سخت تر می شود؛ زیرا در آن آیات، سخن در باب کسانی است که از یاد خدا روی گردان می شوند. اینان در دنیا به تنگنای معیشتی گرفتار شده و در آخرت نابینا محسور می شوند. از خدای خود می پرسند که چرا مرا این چنین محسور کرده ای و حال آن که من در دنیا بینا بودم؟ در پاسخ به آنان گفته می شود: این ثمره ی چشم بستن شما در دنیا از آیات الهی است. آیه ی مورد بحث در دنباله ی این مطلب آمده است، یعنی روی گردانی از ذکر خدا و پشت کردن و چشم بستن بر آیات الهی، از مصادیق اسراف شمرده شده و چنین عقوبت های سختی را در دنیا و آخرت به دنبال دارد.

ب: مسرف طعم هدایت را نچشیده و به ورطه ی ضلالت در خواهد غلتید. قرآن می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ) (۲)

و تصریح می نماید که:

(كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ) (۳)

ج: جایگاه مسرفان در آتش است. خدای بزرگ می فرماید:

(وَإِنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) (۴)

د: فرعون با آن سرکشی ها که پیشه کرد، در شمار مسرفان است:

(وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ) (۵)

به بیان دیگر قرآن (إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ) (۶) یعنی که مثل اعلای مسرفین،

در شخص و شخصیت فرعون، خلاصه و مجسم شده است.

ص: ۲۳۲

و عذاب آخرت سخت تر و ماندگارتر است).

۲- غافر (۴۰): ۲۸: (خداوند، اسراف کارِ دروغ گو را هدایت نمی کند).

۳- غافر (۴۰): ۳۴: (خداوند فرد اسراف کار شک کننده را این چنین گم راه می نماید).

۴- غافر (۴۰): ۴۳: (جایگاه اسراف کاران در آتش است).

۵- یونس (۱۰): ۸۳: (فرعون در زمین طغیان پیشه کرد و او در زمره ی اسراف پیشگان است).

۶- دخان (۴۴): ۳۱.

ه : هلاکت، سرنوشت محتوم مسرفان است، که فرمود: (وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ) (۱).

قوم لوط نیز به خاطر گنهکاری، مصداق مسرفان دانسته شده و با سنگ باران آسمانی دچار هلاکت شد. قرآن در این باره می فرماید :

(لنرسل علیهم حجاره من طین مسومه عند ربک للـمـسرفین) (۲)

البته این هلاکت می تواند در صورت های فردی و یا عذاب های دسته جمعی ظاهر شود. نکته ی مهم، سرنوشت شومی است که اسراف کاران را_ با عنایت به مطالب بیان شده در بند یکم _ انتظار می کشد.

و: رفتار فرد مسرف به نوعی آراسته در نظر او جلوه می کند. همین امر، اسباب فریب او گردیده و به مصداق (كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۳) سرانجام دامن

او را خواهد گرفت.

توجه به واژه ی متضاد اسراف یعنی «اقتار» نیز می تواند مفهوم اسراف را روشن تر سازد. قبلا به مناسبت بحث ضرورت کاربرد عنصر تعادل در عرصه های مختلف زندگی، _ ضمن مطالبی که به تفصیل بیان شد _ به این آیه ی قرآن نیز استناد به عمل آمد: (إِذَا انْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتَرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا) (۴). این ویژگی مؤمنان

وارسته و بندگان خالص خداوند است. امام صادق علیه السلام برای تفهیم صحیح این آیه، مشتی سنگ ریزه را در دست خود فشردند، به گونه ای که هیچ کدام از آن سنگ ها بر زمین نریخت و فرمودند: «هَذَا الْاِقْتَارُ». سپس مشتی دیگر از سنگ ها را برداشته و این بار همه را بر زمین ریختند، به طوری که هیچ سنگ ریزه ای در دستشان باقی نماند و فرمودند: «هَذَا الْاِسْرَافُ». در مرتبه ی سوم مشت خود را از سنگ ریزه پُر کردند، مقداری از آن را رها کرده و مقداری را در دست خویش نگه داشتند و فرمودند: (هَذَا الْقَوَامُ) (۵) و بدین سان، هر سه واژه را توضیح دادند.

توجه به این تبیین روشن و نیز صراحتی که در آیه ی قرآن به کار رفته، امری است که باید از هر جهت بدان توجه داشت تا انسان در این میان به یکی از دو سوی افراط و تفریط در نگلند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تذکری هشداردهنده می فرمایند :

«ذَرِ السَّرْفَ، فَإِنَّ الْمُسْرَفَ لَا يُحْمَدُ جُودَهُ وَ لَا يَرْحَمُ فَقْرُهُ.» (۶)

۱- انبیاء (۲۱): ۹.

۲- ذاریات (۵۱): ۳۳ و ۳۴: (تا بر آنان سنگ‌هایی فراهم آمده از گل فرو ریزیم؛ همان‌ها که نزدپروردگار تو برای مسرفان، نشان‌دار و مشخص است).

۳- یونس (۱۰): ۱۲: (اعمال اسراف پیشگان این چنین در نظرشان جلوه می‌نماید).

۴- فرقان (۲۵): ۶۷: (آنان کسانی هستند که در انفاق اسراف پیشگی و خشک دستی نمی‌کنند بلکه راه میانه را می‌روند).

۵- میزان الحکم، حدیث ۸۴۸۵.

۶- غرر و درر، حدیث ۵۱۸۸: «اسراف را رها کن که فرد مسرف، نه در هنگام بخشش ستودهمی شود و نه آن هنگام که دچار فقر می‌گردد، مورد ترحم واقع می‌شود.»

دقت در این بیان، به خوبی نشان می دهد که پی آمد اسراف پیشگی - حتی در بخشش به این و آن - به خلاف تصور، نه تنها ارزش نیست، بلکه امر ناپسندی است که نه در هنگام دارایی کارآیی دارد، و نه در زمان تنگ دستی. اساساً آنگاه که این سیئه ی اخلاقی در رفتار انسانی ظاهر می شود، هیچ برتری و شرفی برای فرد در پی نخواهد داشت که: «لیس فی سرف شرف» (۱).

سخاوت امری پسندیده و ممدوح است نه اسراف، تا آن جا که امام عسکری علیه السلام می فرماید: «إِنَّ لِلسَّخَاءِ مَقْدَارَ آفَانٍ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرْفٌ» (۲).

این نیز جلوه ی دیگری بر موضوع اعتدال و میانه روی است که قبلاً بدان پرداخته شد. خلاصه اگر دامن سخاوت به اسراف کشانیده شود، آن اخلاق و رفتار پسندیده را لکه دار می کند. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «شَيْنُ السَّخَاءِ السَّرْفُ» (۳).

پس از واژه ی اقتار، می توان لغت تبذیر را نیز مورد دقت قرار داد. قرآن می فرماید: (وَلَا تَبذِّرْ تَبذِيرًا إِنَّ الْمَبذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ) (۴). تبذیر (ریخت و پاش)

نکن که اهل تبذیر، برادران شیطان هستند. (در روایات معصومین علیهم السلام می توان به تحقیق پیرامون آن ها پرداخت تا چهره ی واژه ی اسراف نمایان تر گردد. (۵)

پرداختن به دو واژه ی سخاوت و اقتصاد نیز می تواند در جنبه ی مثبت، وجوه دیگری را در این بحث روشن سازد. ضمن آن که انجام کارهای خیر، مشمول اسراف نمی شود، که در روایت آمده: «لا خیر فی السرف ولا سرف فی الخیر» (۶).

در ادامه ی این بخش، امام سجّاد علیه السلام با جمله ی «حَصَّنَ رِزْقِي مِنَ التَّلَافِ» از خداوند می خواهد که روزی او را از اتلاف و هدر رفتن مصون بدارد. این قسمت دقیقاً در ارتباط با جمله قبلی است؛ زیرا اسراف عملاً اتلاف را به دنبال خواهد داشت. در منطق روایات از یک طرف گفته اند:

ص: ۲۳۴

۱- غرر و دُرر، حدیث: ۸۱۳۰ در اسراف، شرافتی نیست..

۲- بحارالأنوار: ۳۷۷ ۷۸: «برای سخاوت و گشاده دستی حدی است که فراتر از آن اسراف است».

۳- غرر و دُرر، حدیث ۵۷۸۵: «اسراف موجب زشتی سخاوت است».

۴- اسراء (۱۷): ۲۶ و ۲۷.

۵- در مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار: ۶۸ ۳۴۴ _ ۳۴۹ باب ۸۶، بیست روایت ذیل عنوانالاقتصاد و ذم الإسراف و التبذیر و التقتیر آمده است. در همان کتاب، جلد ۷۲، باب های ۷۷ و ۷۸، چهاردهروایت از معصومین در همین مقوله نقل گردیده است.

۶- میزان الحکمه، حدیث: ۸۵۰۰ در اسراف هیچ خیری نیست و در کار خیر، اسراف بی معنیاست.

«كُلِّ مَا زَادَ عَلَيَّ الْاِقْتِصَادِ اسْرَافٍ» (۱)، «مازاد بر میانه روی اسراف خواهد بود.»

و از طرف دیگر گفته اند: «لَيْسَ مِنَ الْاِقْتِصَادِ تَلْفٌ» (۲) «به کارگیری اقتصاد در زندگی

اتلافی در پی نخواهد داشت.»

از این رو فرموده اند: «مَنْ لَمْ يَحْسِنِ الْاِقْتِصَادَ اَهْلَكَهُ الْاسْرَافُ» (۳) «آن کس که اقتصاد و

مشی میانه روی را گرامی نشمرد، سرانجام اسراف و زیاده روی او را هلاک خواهد کرد.»

خلاصه این که اقتصاد، امری پسندیده است و مرز اسراف می باشد. در عین حال کسی که مشی اقتصاد در زندگی پیشه می کند، نه تنها دچار اسراف نمی شود، بلکه از بلیه ی اتلاف نیز مصون خواهد ماند. ضمن آن که به فرموده ی پیشوای اهل تقوا، امام علی علیه السلام این روش اگر در هر دو زمینه ی توانگری و درویشی به کار گرفته شود، انسان را برای رویارویی با مصائب روزگار آماده می سازد.

«مَنْ اِقْتَصَدَ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، فَقَدْ اسْتَعَدَّ لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ.» (۴)

«کسی که در حال بی نیازی و نیازمندی میانه روی پیشه کند، خود را برای گرفتاری های روزگار، آماده ساخته است.»

در این صورت، اگر فرد بخواهد روزی خویش را از اتلاف باز دارد، راه عملی آن است که مرز میان اقتصاد و اسراف را به دقت بشناسد، به اولی خو گیرد و بر آن اساس رفتار نماید؛ اما از دومی به شدت حذر کند. ثمره ی چنین حرکت دو جانبه، مصون ماندن از بلیه ی اتلاف خواهد بود؛ همان درخواستی که امام سجّاد علیه السلام طی عبارت «وَ حَصَّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلْفِ» از خداوند متعال مسألت دارد.

حضرتش در دنباله ی آن عرضه می دارد: «وَوَفَّرْ مَلَكْتِي بِالْبَرَكَهَةِ فِيهِ». واژه ی برکت و مشتقات آن که ۲۸ بار در قرآن مجید به کار رفته، به معنی فراوانی و ریزش مداوم است. در اصطلاح «برکات السماء» ناظر به ریزش باران و «برکات الأرض» اشاره به رویش گیاهان است. در این زمینه قرآن مجید می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ اَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاَتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَاَلْاَرْضِ» (۵)

بدین سان پی آمد دو عنصر ایمان و تقوی را برای مردم، گشادگی درهای رحمت خداوندی از آسمان و زمین می شمارد. امیرمؤمنان علیه السلام نیز می فرماید: «اِذَا ظَهَرَتِ الْجَنَائِيَاتُ ارْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ» (۶). شاید نتوان با ابزار مادی، مکانیزم این اثرگذاری مثبت و

۱- غرر و دُرر، ح ۶۸۹۹.

۲- همان: ح ۷۵۱۲.

۳- همان: ح ۸۲۰۶.

۴- همان: ح ۹۰۴۸.

۵- اعراف (۷): ۹۶: (اگر مردم ایمان آورند و تقوی پیشه کنند، راه های برکات آسمانی و زمینی را بر آن ها خواهیم گشود).

۶- غرر و دُرر، ح ۴۰۳۰: «آن گاه که گناه و جنایت در جامعه ای ظاهر شود، برکت از میان آنانراخت برمی بندد.»

منفی را تبیین نمود؛ امّا این حقیقتی غیرقابل انکار است و شواهد حسّی و عینی فراوانی بر آن اقامه می گردد. حال آن چه را که انسان در اختیار دارد، اگر از ناحیه ی خداوندی مشمول این فراوانی و برکت گردد، بدون شک خیرات فراوانی در پی خواهد داشت. در این حال دیگر کمی مؤنه نمی تواند برای فرد تهدیدی به حساب آید؛ چرا که در پوشش برکت، همان قلت، کثرت می یابد. بسا اوقات، بسیاری از فراوانی های صوری به سرعت نابود شده و از بین می رود و هرگز اثر همان قلیل بابرکت را ندارد.

وقت، عمر، توان، فکر و ده ها مقوله ی دیگر از این ردیف نیز می تواند مبارک _ یعنی مورد برکت _ واقع شود. از این رو نباید این مطلب را صرفاً در محدوده ی مادی منحصر دانست. در قرآن مجید، خود این کتاب، همچنین خانه ی خدا، حضرت عیسی علیه السلام، باران و... نیز به عنوان مبارک یاد شده است. سرانجام منزلگاه نوح پیامبر علیه السلام در پایان طوفان با آیه ی (وَقُلْ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ) (۱)

ساحل آرام و نجات بخشی است که با قید مبارک مقید گردیده است.

باید دانست که از جمله امتحان های الهی، آن است که بندگان خدا، آن هنگام که مبادرت به گناه می نمایند، دچار کمبود در حاصل زراعات و نزول برکات می شوند. امام علی علیه السلام از جمله حکمت های این پدیده را تذکر و تبه و توبه و بازگشت افراد بیدار و هشیار می داند. آن جا که می فرماید :

«إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ، بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَ اغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِيَتُوبَ تَائِبًا...» (۲)

۸۶ _ و وفر ملکتی، بالبر که فیه

امام سجّاد علیه السلام در دنباله ی بحث اسراف و اتلاف، از خدا می خواهد که آن چه در دست دارد، مشمول برکت و فزونی و زیادتی گردد. قبلاً اشاره شد که برکت الهی می تواند خُردها را کلان دارد. البتّه امروزه گرفتار شدن در غوغای مادّیت زندگی تصوّر این واقعیت را برای بعضی دشوار یا محال ساخته است، حال آن که واقعیّتی ملموس و محسوس و غیرقابل انکار است.

۸۷ _ و أصب بی سبیل الهدایه للبر فی ما انفق منه

در آخرین قسمت از این بخش، امام این نکته ی جالب را مطرح می نماید که از خدا می خواهد تا تلاش او در زمینه ی انجام امور خیر و در آن چه که از آن انفاق می کند، به هدف صحیح بنشیند. یعنی این امر در جایی به کار گرفته شود که از ضرورت و شایستگی لازم برخوردار باشد.

البتّه نفس انفاق و انجام امور خیر، کاری پسندیده و مورد رضایت حق تعالی است (۳)؛ امّا به هدف نشستن این امور، وجه دیگری است که به کارهای خیر ارزش

- ۱- مؤمنون (۲۳): ۲۹: (ای نوح، بگو: خدایا، مرا به منزلگاهی مبارک فرود آر که تو بهترین فرود آورندگان ای.)
- ۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۳: «خداوند، بندگانش را آن هنگام که مرتکب گناه می شوند، به کمبود حاصل و زراعت و برکت در آن و بستن راه خیرات دچار می سازد تا توبه کنندگان، راه توبه و انابه پیشگیرند».
- ۳- پیش از این در توضیح «وَأَجْرٌ لِلنَّاسِ عَلَىٰ يَدَيْ الْخَيْرِ»، پیرامون این موضوع، مطالب مختلف بیان شد.

افزوده ای خواهد داد. این عبارت حضرت بدان معنی نیست که افراد را به انگیزه ی عدم آگاهی از نتیجه ی کار خیر خود و این که آیا به واقع در محلّ خود قرار گرفته یا خیر، اساساً از این کار باز دارد. بلکه بر آن است که علاوه بر شوق به انجام کارهای خیر، ضرورت تلاش در پی جویی و یافتن موارد نیاز فردی و اجتماعی را نیز در انسان خیر فراهم آورد که این نیز امر پسندیده ی دیگری است.

در قسمت های پیشین، ذیل جمله ی «وَ الْإِفْضَالَ عَلَىٰ غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ» مطالبی بیان شد. ضمن آن مطالب تأکید گردید که عدم آگاهی از وضعیت دقیق فرد نیازمند، نباید سبب منع کار خیر شود. افزون بر آن، ارزش بالاتری مطرح است و آن این که انسان بتواند به غیر نیازمند واقعی نیز کمک کند و دست او را بگیرد. در عبارت اخیر، امام سجّاد علیه السلام راهیابی به شناخت اشخاص در این زمینه را از خدا می خواهد.

در بحث انفاق، اشاره شد که حرکت ممدوح آن است که فرد منفق با حفظ تعادل بین دو قطب اقتار و اسراف عمل کند. در این بخش از کلام حضرت نیز به گونه ای دیگر همان بحث انفاق و اسراف مطرح است. از این رو شاهدیم که آن حضرت با چه دقتی موضوع را در میان می کشند و به جوانب مختلف آن می پردازند. در همان حال که از خداوند می خواهند تا در ورطه ی اسراف نیفتند و به بله ی اتلاف گرفتار نیایند، پی جوی برکت در داده های الهی نزد خود هستند و در زمینه امور خیر، از خدا می خواهد که تلاش های او را به هدف درست بنشانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أَفْضَلُ الْبِرِّ مَا أُصِيبُ بِهِ أَهْلُهُ» (۱) و نیز می فرمایند:

«خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ بِهِ الْمَحْتَجُّ» (۲). این ارائه ی طریق ها می رساند که یافتن نیازمندان

واقعی که باید زیر پوشش اعمال خیر انسان های نیکوکار قرار گیرند، ارزش زیادی دارد و فرد برای یافتن مورد نیاز و فرد محتاج با دقت عمل کند.

روشن است که اگر این خصلت نیکوکاری میان مردم جامعه ای رواج گیرد، به مصداق «مَعَ الْبِرِّ تَدْرُ الرَّحْمَهُ» (۳) باران رحمت الهی باریدن خواهد گرفت و نه تنها

صاحب خیر، که چه بسا دیگران نیز، از آن نصیب خواهند برد.

در پایان این بخش به دو نکته ی لطیف قرآنی اشاره می شود.

أَوَّلُ آن که اساساً در کارهای خیر، نیاز به حرکت جمعی و بهره گیری از نوعی تعاون و همراهی ضروری است. البتّه نه بدان معنی که این کار به صورت فردی عملی نیست و یا غیر ضرور است، بلکه بدان معنی که تأثیر چشم گیر کارهای جمعی شکل گیری کارها و پدیده های بزرگ است که قرآن می فرماید: (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى) (۴).

دوم آن که نجوی و سخن گفتن آهسته و زیرگوشی میان دو تن که به لحاظ اخلاقی در منطق قرآن، امری ناپسند و

- ۱- غرر و دُرر، ح ۲۹۵۷: «بهترین کار خیر، آن است که به اهلش برسد.»
- ۲- همان، ح ۴۹۷۴: «بهترین نیکوکاری، آن است که نیازمند را در رسد.»
- ۳- همان، ح ۹۷۳۳ فقط با نیکوکاری است که باران رحمت می بارد.
- ۴- مائده (۵): ۲: (در کارهای خیر و تقوییشگی با یکدیگر همراهی کنید.)

کارهای خیر کاری پسندیده است، تا آن جا که قرآن می فرماید: (تَنَاجُوا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى) (۲).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اكْفِنِي مُؤَنَةَ الْإِكْتِسَابِ وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ اِحْتِسَابٍ؛ فَلَا أُشْتَغِلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ وَ لَا أُحْتَمِلَ إِضْرَ تَبِعَاتِ الْمَمْلِكَسْ. اللَّهُمَّ فَأَطْلِبْنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ، وَ أَجْرُنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أُرْهَبُ.»

«خداوندا، بر محمد و خاندانش درود فرست، و مرا از رنج و مشقت پی جویی و به دست آوردن _ روزی _ کفایت فرما. از آن جا که گمان نمی برم _ و انتظار آن را ندارم _ روزی ام ده. خدایا، چنان کن که به خاطر طلب روزی، از بندگی تو بازمانم و رنج به دست آوردن روزی را بر من بار مکن. پروردگارا، به قدرت خود آن چه را که می طلبم عطایم فرما و به عزت خود، از آن چه بیم در دل دارم پناهم ده.»

[سر آغاز بخش هجدهم]

نکات مهم در این بخش به ترتیب چنین است :

۱_ برکنار ماندن از رنج و تعب در طلب روزی.

۲_ برخورداری از مجاری ویژه در دست یابی به روزی

۳_ عدم انصراف از بندگی به خاطر اشتغال به امور دنیوی، از جمله طلب روزی.

۴_ آسودگی از مشقت پی جویی روزی.

۵_ تأمین نیازها به قدرت خداوندی و بر مبنای درخواست های مطرح شده.

۶_ پناه جویی به اتکای عزت الاهی در امور ترسناک و خوف انگیز.

بار اصلی کلام امام در این بخش و قسمت بعدی، عمدتاً در مسأله ی تأمین معاش خلاصه می شود. ما، خدای متعال را رازق می دانیم. البته این ویژگی هرگز بدان معنی نیست که فرد، دست از کار و تلاش بردارد و امر را به خدا واگذارد. روند عادی زندگی بشر و سنت الاهی در این زمین چنین نیست، بلکه باید انسان، پی جویی و کوشش کند و در عین حال، از خدا بخواهد که به لازمه ی رازقیت خویش با او عمل نماید؛ همان طور که در مواجهه با بیماری، راه حل عاقلانه، مراجعه به پزشک و دریافت نسخه و دارو و عمل به دستورات اوست. اما مطلب به همین جا ختم نمی شود و انسان باید تنها و تنها خدای بزرگ را

شافی بدانند و از او درخواست سلامت نمایند. با دقت در واژه ی رزق و مشتقاتش در قرآن مجید _ که بیش از ۲۱ بار به کار رفته _ و ملاحظه ی کاربرد آن، مطالب متنوعی روشن می شود از جمله :

۱_ رازق _ به مفهومی که بدان اشاره رفت _ خداست و بس. و دیگر معبودهای بشر به هیچ وجه توانِ روزی رسانی را

ص: ۲۳۸

۱- مجادله (۵۸) : ۱۰.

۲- مجادله (۵۸) : ۹: (به نیکویی و تقوی پیشگی با یکدیگر نجوی کنید.)

ندارند.

۲_ مردم دستور دارند که از آن چه خدا ایشان را روزی داده، در نهان و آشکارا انفاق نمایند.

۳_ خدا، هر آن کس را که بخواهد، به فراوانی _ به تعبیر قرآن: بغیر حساب _ روزی می دهد.

۴_ ثمره ی تقویپیشگی، گشایش در کار است و روزی بردن از آن جا که به حساب نمی آید و انسان گمان آن را نمی برد.

۵_ شهیدان، هر چند که روح از جسم عنصری ایشان مفارقت می کند و می میرند؛ اما به واقع زنده اند و نزد خداوند روزی می خورند.

۶_ جایگاه زنان و مردان مؤمن و صالح، بهشت است و در آن جا به فراوانی _ بغیر حساب _ روزی می خورند.

۷_ روزی های پاک را خداوند، برای بندگان مؤمن خویش قرار داده و آن ها نباید خود، این روزی را بی جهت بر خویش حرام نمایند.

۸_ مردم در برخورداری از روزی، یک سان نیستند. جمعی گشاده روزی و برخی از این جهت در تنگنا هستند.

۹_ بندگان مخلص خدا در جهان واپسین، روزی مشخص و معلوم دارند. این ثمره ی رفتار پسندیده ی آنان در این جهان است.

۱۰_ اگر همگان از گشاده روزی برخوردار شوند، چه بسا که سر به طغیان برمی دارند.

۱۱_ خداوند، عمده ترین منبع روزی رسانی را زمین و آسمان قرار داده است، که بیشتر آیات در این زمینه، ناظر به بارش آسمانی و رویش زمینی است.

۱۲_ آن کس که از نظر روزی در تنگنا قرار گرفته، سزاست تا از همان مقدار که خدا به او داده نیز انفاق نماید.

۱۳_ ملاک ارزش گذاری روی فرد، به هیچ وجه چنین نیست که گشاده روزی باشد یا در تنگی معیشت. خود انسان نیز نباید این دو حالت را دلیل بدانند بر این که از جانب خداوند، مورد اکرام یا اهانت قرار گرفته است.

مواردی که در بالا- بدان اشاره رفت، لزوماً تمام حقایق مندرج در آیات قرآنی در زمینه ی رزق نیست. با این همه، به میزان زیادی، فهم و بهره گیری از کلام امام سجّاد علیه السلام را آسان می دارد.

۸۸_ و اکفنی مؤونه الاکتساب]

آن حضرت از خدا می خواهد که «وَ اکفنی مؤونه الاکتساب». این آیه ی قرآن تداعی می شود که :

(كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا) (۱)

(هر وقت زکریا بر او (مریم) در محراب وارد می شد، نزد او روزی می یافت.)

حضرت مریم علیها السلام بی هیچ رنج و تعب، روزی از سوی خداوند دریافت می کرد و زکریا علیه السلام همه روزه شاهد این برخورداری بود. نیز داستان بنی اسرائیل به یاد می آید که :

ص: ۲۳۹

۱- آل عمران (۳): ۳۷.

﴿وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَى كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ (۱)

(بر شما منّ و سلوی فرستادیم. بخورید از پاکیزه های آنچه روزی تان داشتیم.)

یعنی این امکان وجود دارد که انسان بدون رنج و زحمت چندانی، آن جا که خدا بخواند، رزق خود را کریمانه دریافت نماید.

[۸۹ _ و ارزقنی من غیر احتساب]

ه حضرتش از خدا می خواهد که «وَأَرْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ»، این آیه ی قرآن تداعی می شود که:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (۲)

(آن کس که تقوای خدا پیشه کند، از یک سوی، راه نجات و خلاصی خواهد یافت و نیز از آن جا که گمان نمی برد برخوردار از روزی خواهد شد.)

آن عبارت حضرت و این آیه ی قرآن، دقیقاً دعوت و تشویق به تقوی پیشگی است که خود ارزش والایی است و موجب سربلندی و کرامت در پیشگاه خداوند می گردد که: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ) (۳). آن دعا و این آیه، به روشنی به ما می نمایاند

که راه ها بر چنین انسانی گشاده می شود، از تنگنا می رهد و به گونه ای به روزی دست می یابد که هیچش گمان نمی رفت.

[۹۰ _ فلا اشتغل عن عبادتك بالطلب]

امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که: «فَلَا أَشْتَغَلْ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ»؛ یعنی تمایل ندارد که به خاطر طلب روزی، از ارزش والا- و بالای بندگی و عبادت باز ماند؛ زیرا به جدّ باور دارد که اگر خدا بخواند، چنین خواهد کرد؛ آن سان که با برخی مسلمین صدر اسلام رفتار کرد و بعدها از آنان خواست که

﴿وَإِذْ كُروا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مَسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ إِنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ، فَأَوَاكُمُ وَأَيَّدَكُمُ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (۴)

روشن است که یکی از جلوه های عمده ی بندگی در پیشگاه خدا، شکرگزاری است که باید همیشه بدان پرداخت، به ویژه در برخورداری از نعمت های خدا. نیز روشن است که عدم اشتغال صرف به امور دنیا، از عمده ترین عوامل

۱- بقره (۲): ۵۷.

۲- طلاق (۶۵): ۳.

۳- حجرات (۴۹): ۱۳.

۴- انفال (۸): ۲۶: (به یاد آرید آن زمان را که شما گروهی کم شمار و ناتوان بودید؛ و از این کهدیگر مردم شما را برابند، امتیت نداشتید. اما خداوند شما را منزل و مأوی داد، به پشتیبانی خود یاریتانبخشید و از خوراکی های پاک نصیبتان ساخت، باشد که در پیشگاه او سپاس گزارید.)

زمینه ساز برای تدارک حال و هوای عبادت و بندگی می باشد. به این دلیل، امام سجّاد علیه السلام به پیشگاه حق عرضه می دارد:

«استغفرک... من کُلِّ شغلٍ بغير طاعتک.» (۱)

«از تو آمرزش می خواهم... برای هر کاری که بدون طاعت بوده است.»

[۹۱ _ و لا احتمال اصربعات المکسب]

امام سجّاد علیه السلام در دنباله ی کلام، از خدا می خواهند که: «و لا اُحتمل إصیرَ تبعاتِ المِـ کسبِ»؛ چراکه درگیر شدن با پی آمدهای سخت و پُررنجِ پی جویی روزی، فضای آماده شده برای بندگی را تیره و تار می نماید.

[۹۲ _ اللهم فأطلبنی بقدرتک ما اطلب]

این درخواست به نوعی هم جهت شدن با خواست و قدرت خداوندی در زمینه ی پی جویی روزی است؛ زیرا آن حضرت با تمام وجود باور دارد که: «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۲). ضامن این روزی رسانی، از یک طرف آگاهی دقیق و ریزبینانه ی

خدا نسبت به بندگان و از طرف دیگر، قوّت و قدرت بی منتهای اوست که:

«اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» (۳).

(خداوند، صاحب لطف به بندگان خویش است. هر که را بخواهد، روزی می رساند. و اوست قوی و عزیز.)

[۹۳ _ و اجرنی بعزتک مما اربھ]

در کلام پایانی حضرت سجّاد علیه السلام واژه ی رزق به کار نرفته، ولی زمینه ی قبلی سخن که «أَجِرْنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أَرْهَبُ»، خود قرینه ی روشنی است که قاعدتاً موضوع ناظر به همان درخواستِ بهره مندی از رزق و روزی است و این که حضرتش از عوامل مسبب نگرانی در این باب، مصون و محفوظ مانده و در پناه خداوندی جای گیرد.

روشن است که دغدغه ی تأمین معاش، امری است که همواره ذهن و فکر فرد را به خود مشغول می دارد و چه بسا فرد را تا آن جا پیش می برد که به غلط تلاش در این زمینه را اصلی ترین کار زندگی خود می شمارد. چه بسیار انسان هایی که در این مسیر، آن چنان مفتون و مرعوب شده اند که گویی اساساً تنها و تنها برای همین امر، پای به گیتی نهاده اند. از این رو بسیاری از ضابطه ها را در این راه به هم ریخته و نادیده می گیرند، تا صرفاً با بی خبری کامل به دنبال تدارک امور مادی زندگی خود بروند و از دیگر ضروریات زندگی غافل بمانند. این جاست که انسان های زیرک، برای مصون ماندن از سقوط در چنین ورطه ای هولناک، خدا را می خوانند و خود به پناه او می روند تا جان به سلامت برند و گذران زندگی را با سربلندی ببینند.

١- مناجاه الذاكرين.

٢- بقره (٢): ٢١٢؛ آل عمران (٣): ٣٧؛ نور (٢٤): ٣٨.

٣- شوري (٤٢): ١٩.

این بخش از شرح دعا را با دو قسمت از کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه به پایان می بریم. دقت در این بیانات، می تواند روشنگری افزون تری پیرامون کلام امام سجّاد علیه السلام پدید آورد. حضرتش در زمینه ی رزق می فرماید :

۱_ «يَا بَنَ آدَمَ! الرَّزْقُ رِزْقَان: رِزْقُ تَطْلِبُهُ وَ رِزْقُ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتَهُ أَتَاكَ. فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ، كَفَاكَ كُلَّ يَوْمٍ مَا فِيهِ. فَإِنْ تَكُنَ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَدَّهُ سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍّ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ. وَإِنْ لَمْ تَكُنَ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ، فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ لَمَّا لَيْسَ لَكَ؟ وَ لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ، وَ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَ لَنْ يَبْطِيَ عَنْكَ مَا قَدَّ قَدَّرَ لَكَ.» (۱)

«ای آدمی زاده! روزی بر دو گونه است: یکی آن که تو در جست و جوی آن هستی و دیگر آن که او تو را می جوید که حتی اگر به دنبال آن نروی به سراغ تو می آید. اندوه سال را بر رنج امروزت میفرای؛ چرا که حلّ مشکلات روزانه تو را کافی است. اگر سال آینده از عمر تو باشد، خداوند هر روز تو را نو به نو روزی می دهد. و اگر چنین نیست، چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که از آن تو نیست؟ بدان که هیچ کس قبل از تو، به روزی تو دست نمی یابد و کسی بر آن چیره نخواهد شد. و آن چه برای تو مقدّر شده هرگز تأخیر نخواهد کرد.»

روشن است که ثمره ی نگرشی این چنین به موضوع نحوه ی برخورداری از روزی، آرامش و آسایشی است که متأسفانه بسیاری از مردم زمان ما به عناوین مختلف از آن بی بهره مانده اند. در نتیجه علی رغم تلاش های جان کاه خود، بسیاری غم و رنج و اندوه و خوف و هراس در این باب، آنان را در میان گرفته است.

۲_ «وَ قَدَّرَ الْأَمْرَاقَ، فَكَثَّرَهَا وَ قَلَّلَهَا وَ قَسَمَهَا عَلَى الضِّيقِ وَ السَّيِّئَةِ، فَعَدَلَ فِيهَا لِيَتْلَى مَنْ أَرَادَ بِمِيسُورِهَا وَ مَعْسُورِهَا، وَ لِيُخْتَبَرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَ الصَّبْرَ مِنْ غَتِّيهَا وَ فَقِيرِهَا.» (۲)

«روزی ها را مقدّر داشت و اندازه گرفت. گاهی کم و گاهی زیاد و به تنگی و وسعت به طور عادلانه تقسیم فرمود تا هر که را بخواهد به وسعت روزی و تنگی آن بیازماید و با آن، شکر و صبرِ غنی و فقیر را امتحان کند.»

چنین دید گاهی در مورد نحوه ی بهره مندی از روزی خدادادی و دقت در عامل اصلی آن _ که موضوع آزمون مردم است _ می تواند بسیاری از درد و رنج ها را آسان سازد و طغیان ها را مهار کند. (۳)

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَ لَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْإِفْتَارِ؛ فَأَسْتَرْزِقُ أَهْلَ رِزْقِكَ وَ أَسْتَتَعَطِي شِرَارَ خَلْقِكَ؛ فَأُفْتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي وَ أُبْتَلَى بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِي، وَ أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَ الْمَنْعِ.»

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۷۹.

۲- نهج البلاغه، خ ۱۹.

۳- برای مطالعه ی بیشتر در این زمینه و آگاهی افزون تر از آیات و روایات مربوطه، به کتابمیزان الحکمه: ۱۰۱۴ _ ۱۲۶ ذیل کلمه ی رزق و بحار الأنوار، ج ۵، باب ۵ مراجعه نمایید.

«بار خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و وجهه ام را با گشایش — در رزق — محفوظ بدار، و جاه و منزلتم را با تنگ دستی بر باد مده تا — مجبور شوم — روزی ام را از کسی طلب نمایم که خود روزی خوارِ توست و عطا از شیرین خلق تو بخواهم، و — بدین سان — به ستایش فردی مبتلا شوم که عطایم نموده و به نکوهش آن کس گرفتار آیم که از من باز داشته است، و حال آن که به راستی، عطا و منع — هر دو — تنها و تنها از جانب توست.»

از جمله مصائب سخت روزگار، آن است که انسان در تنگنای تلاش و معاش مجبور شود که برای «دو نان» نزد «دونان» شتابد و حاجت نزد کسانی برد که خود نیز در واقع چون او نیازمندند. فرهنگ دینی می کوشد تا انسان مؤمن را به این باور اساسی رساند که کسی جز خدای بزرگ، در این زمینه کارساز و نقش آفرین نیست. قرآن مجید می فرماید: (هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ) (۱) و این مفهوم در آیات

چندی از قرآن، به تعبیر مختلف مورد تأکید قرار گرفته است.

به هر حال، قرآن بر آن است تا زیربنای فکری انسان مؤمن را بر این سنگ نهد که تنها نیروی مؤثر و چاره ساز در این زمینه را خدا بداند :

(وَ رِزْقِ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى) (۲)

(و روزی خداوندگارت، بهتر و ماندگارتر است.)

و پیامبر گرامی اسلام، خود مورد خطاب در این کریمه ی قرآنی است:

(لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) (۳) .

(از تو روزی نمی خواهیم. ما به تو روزی می دهیم. و فرجام، از آن تقوا است.)

توجه به همین مقدمه ی کوتاه، رنج جانکاه درخواست از این و آن و گرفتار آمدن در این چرخه ی نیاز را روشن تر می کند؛ رنجی که عزت نفس و کرامت والای انسانی را در هم می کوبد و از او فردی زبون و گرفتار می سازد. واژه ی اقتار (۴) دقیقاً نشان از این

تنگنا و فروافتادن در قعر آن دارد. امام سجّاد علیه السلام در جمله ی «أَمْ تَفْقَرُنِي إِلَىٰ مِثْلِي وَ أَنَا اعْتَصِمُ بِجِبْلِكَ» (۵) به خدای بزرگ شکوه می نماید از این که نیاز نزد نیازمندی چون خود

برد. حضرتش، برای خود کافی می داند که به رشته ی محکم الاهی دست بیاویزد و به خدای متعال عرضه می دارد: «كَيْفَ أَرْجُو غَيْرَكَ وَ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِكَ» (۶) . بدین سان خدای

۱- فاطر (۳۵): آیا آفریننده ای هست بجز «الله» که شما را از آسمان و زمین روزی رساند؟

۲- طه (۲۰): ۱۳۱.

۳- طه (۲۰): ۱۳۲.

۴- پیش از این به مناسبت در بحث اسراف بدان اشاره رفت.

۵- مناجاه الرّاجین از مجموعه ی مناجات خمس عشر: آیا مرا به مانند خودم نیازمند می داری، درحالی که من به رشته تو در آویخته ام.

۶- همان: چگونه به غیر تو امید بندم، در حالی که تمام خیر، به دست توست.

بزرگ را در اوج خیر و خیردهی و خیرخواهی می داند و راه هرگونه مراجعه به غیر را بر خود می بندد.

در دعا از خدای متعال می خواهیم: «وَلَا تَقْتِرْ عَلَيَّ رِزْقِي وَاجْعَلْهُ لِلَّهِمْ وَاسْعَا عَلَيَّ عِنْدَ كِبَرَسْنِي» (۱). بر این اساس، فرد از خدا می خواهد که: بارالها! مرا در تنگنای روزی

قرار مده و به ویژه آن هنگام که پای به سن می گذارم، آن را گشاده بدار. همچنین می گوئیم: خدایا!

«إِنْ كَانَ فِي أُمَالِكِتَابِ عِنْدَكَ أَنْ يَشْقَى أَوْ مَحْرُومٌ أَوْ مَقْتَرٌ عَلَيَّ رِزْقِي، فَامْحُ مِنْ أُمَالِكِتَابِ شَقَايَ وَ حَرْمَانِي وَ اقْتَارِ رِزْقِي؛ وَ اِكْتَبْنِي عِنْدَكَ سَعِيدًا مَوْفِقًا لِلْخَيْرِ، مَوْسَعًا عَلَيَّ رِزْقِكَ.» (۲)

«بارالها! اگر در کتابی (کتاب تقدیرها) که نزد توست، چنین رقم خورده است که من شقی یا محروم و یا در تنگنای روزی باشم؛ خدایا، شقاوت و محرومیت و روزی فشرده و سخت مرا از آن کتاب بزدای؛ و نزد خود، مرا سعید و موفق به کار خیر و گشاده روزی منظور و مکتوب بدار.»

این مطالب و ده ها مورد دیگر در ادعیه و روایات، همگی می رساند که تنگ رزقی، رنجی است جان کاه که باید از آن به خدای متعال پناه برد و از او جبران و چاره خواست.

در این میانه نباید از نظر دور داشت که انسانی که دچار این بلیه شده، نباید بپندارد که به خاطر تنگ دستی، دیگر وظیفه ای در مورد انفاق و دست گیری از نیازمندان ندارد. نظام تربیتی اسلامی بر آن است تا اساساً روح فداکاری و ایثار را در افراد، به گونه ای رشد دهد که هیچ کس در هیچ حال _ حتی در سختی و ناکامی _ فراموش نکند که باید به تناسب امکانات خود، هر چند محدود، به فکر دیگران باشد و این خود ارزشی والا است. در روایات می خوانیم:

«مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ الْإِنْفَاقُ فِي الْاِقْتَارِ» (۳)

«از جمله حقایق ایمانی آن است که فرد در هنگام تنگ دستی خود، دست دیگران را بگیرد و به یاری نیازمندان بشتابد.»

در مقابل، انسان گشاده روزی نیز موظف است که به مصداق «وَ اِرْزُقْنِي مَوَاسَاهُ مِنْ قَتْرَتِ عَلَيْهِ مِنْ رِزْقِكَ مِمَّا وَسَّعْتَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ» (۴) با نیازمندان تنگ دست رفتار کند.

امام سجّاد علیه السلام در این بخش از دعای مکارم، از خدا می خواهد که وجهه ی حضرتش را با گشاده رزقی و آسایش نزد مردم محفوظ دارد و منزلتش را با تنگ دستی در مخاطره نیفکند. در کلمات امیرمؤمنان علیه السلام نیز چنین دعایی به چشم می خورد (۵).

۱- بحار الأنوار: ۲۵۴۹۴.

۲- بحار الأنوار: ۳۶۷۹۴.

۳- بحار الأنوار: ۴۵۷۴. از سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علیه السلام.

۴- بحار الأنوار: ۶۸۴: «خدایا، مرا به مواسات و برادری نسبت به آن کس که روزیش را تنگنموده ای _ توفیق ده _ تا از گشایشی که از فضلت مرا نصیب نموده ای او را نیز ارزانی دارم.»

۵- نهج البلاغه، خ ۲۱۳.

آن حضرت نیز از خدا می خواهد که بر اثر طلب روزی از نیازمندی چون خود مجبور نشود کسی را بستاید که او را دست می گیرد یا نکوهش آن کس کند که به او در این زمینه توجّهی ندارد.

به هر حال، حقایقی را که در این بخش از کلام امام مطرح شده، می توانیم چنین فهرست کنیم :

۱_ گشادگی در رزق و بهره مندی از آسایش در زندگی، وجهه ی انسان را نزد مردم نگاه می دارد.

۲_ تنگ دستی و افتادن در تنگنای روزی، منزلت انسان را به مخاطره می اندازد.

۳_ این حالت، سرانجام انسان را به طرح نیاز نزد کسانی چون خود_ به واقع نیازمند_ می کشاند که گاهی از مخلوقاتِ شریرِ خدایند.

۴_ در چنین شرایط، گشاده شدن زبان به ستایش آن کس که عطا می کند و نکوهش آن دیگری که باز می دارد، خود امتحان و ابتلای بزرگی است که برای انسان پیش می آید.

۵_ در بینش توحیدی انسان موّحد، تنها و تنها خدای متعال در جایگاه عطا و منع قرار دارد و سزااست که انسان حاجت را تنها نزد او برد.

اگر یک بار دیگر این سیر با دقّت مورد نظر قرار گیرد، آنگاه روشن می شود که چگونه می توان ارزش ها را نگاه داشت و چه سان باید رفتار کرد تا ضمن حفظ شخصیت انسانی، پایگاه فکری _ اعتقادی انسان نیز آسیب نبیند و توحید او خدشه دار نگردد. از این رو بنا به روایات، در ثلث آخر شب _ که هنگام عبادت و تهجّید عابدان و پارسایان شب است _ منادی خدای متعال در آسمان ندا درمی دهد که :

«هَلْ مِنْ مَّقْتُورٍ يَدْعُونِي فَاَبْسُطْ لَهُ؟» (۱)

«آیا تنگ دستی هست که مرا برای خلاصی از آن تنگنا بخواند تا من برایش گشایش فراهم آورم؟»

به هر حال، سزااست که انسان موّحد، از بلیه ی تنگ دستی به خدای متعال پناه برد و چاره ی این درد را از او بخواهد که :

«تَعُوذُوا بِاللّٰهِ مِنْ قَتْرَةٍ وَ مَا وُلْدٍ» (۲)

«از تنگ دستی و پی آمدها و تبعات و زاده های آن، به خدا پناه ببرید.»

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ وَ فَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ وَ عِلْمًا فِي اِسْتِغْمَالٍ وَ وِرْعًا فِي اِجْمَالٍ. اللّٰهُمَّ اخْتِمْ بَعْفُوكَ اَجْلِي، وَ حَقِّقْ فِي رَجَائِ رَحْمَتِكَ اَمَلِي، وَ سَهِّلْ اِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي، وَ حَسِّنْ فِي جَمِيعِ اَحْوَالِي عَمَلِي.»

«خدایا، بر محمّد و خاندانش درود فرست، و سلامتی در عبادت را روزی ام کن، و فراغت بال را و آگاهی و علمی را که به

١- بحار الأنوار: ١٦٨٨٤.

٢- بحار الأنوار: ٢٧١٨٧.

گیرم و پارسایی را به زیبایی و نیکویی نصیب ام گردان.

خدایا، طومار زندگی ام را به آموزش خویش در هم پیچان، و امید و آرزویم را در جهت رحمت خود برایم محقق ساز. راه های وصول به رضا و خشنودی خودت را برایم آسان کن و در تمامی احوال، کارهای مرا شایسته ساز.»

[سرآغاز بخش نوزدهم]

به طور فهرست وار، حضرت سجاد علیه السلام از خدا می خواهد که :

۱_ در بندگی خدا از سلامت برخوردار باشد.

۲_ در زهدورزی از آسایش و فراغت بال بهره مند گردد.

۳_ علم و آگاهی خویش را در عمل به کار گیرد.

۴_ پارسایی و پروا پیشگی را با در نظر گرفتن همه ی جهات آن داشته باشد.

۵_ نقطه ی پایان عمرش را خداوند به آموزش بنهد.

۶_ آرزویش در امید به بهره مندی از رحمت خدا محقق شود.

۷_ راه های جلب رضامندی خدای متعال بر او آسان گردد.

۸_ اعمال حضرتش در تمامی احوال به شایستگی و زیبایی آراسته شود.

[۹۴_ و ارزقنی صحه فی عباده]

طراوت و شادابی و توان و سلامت در عبادت و بندگی خدا امری است که مطلوب عابدان و زاهدان است. در مقابل، کسالت و خستگی در این زمینه نه تنها طعم شیرین بندگی خدا را بر کام جان انسان نمی نشانند، بلکه نوعی دل زدگی و دل سردی هم در پی خواهد داشت. سلامت جسم و روح، این امکان را به فرد می دهد تا با فراغت بال و آسایش خیال سر به سجده ی حق گذارد و با او به گفت و گو و مناجات بنشیند. قضای تشریعی خداوند، آن است که بنده سر در راه بندگی نهد و به حُسن اختیار خویش، آیه ی (وَقَضَى رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) (۱) را مصداق خارجی بخشد؛ پس سزااست که بنده

چنین کند و زبان حال و قال او این باشد که :

(وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تَرْجِعُونَ) (۲)

(چرا آن کس را بندگی نکنم که مرا بر فطرت توحیدی آفریده و سرانجام و بازگشت به سوی اوست؟)

حکمت برپایی نظام آفرینش در منطق قرآن برقراری نظام بندگی است که در قرآن آمده: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۳)؛ پس چرا انسان چنین نکند و از

سر شوق و ذوق تن به این کار ندهد و جریان حیات خویش را با حکمت آفرینش منطبق نسازد؟

ص: ۲۴۶

۱- اسراء (۱۷): ۲۳ خداوند، امر فرمود که جز او را پرستید.

۲- یس (۳۶): ۲۲.

۳- ذاریات (۵۱): ۵۶ من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای این که عبادتم کنند.

آنان که به طوع و رغبت به این امر تن ندهند و راه سرپیچی و عصیان در پیش گیرند، انجامی سخت و دردناک در پی خواهند داشت؛ چرا که به فرموده ی قرآن :

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (۱)

(آنان که از بندگی من روی گردان شوند، جهنم در انتظار ایشان است که با خواری و ذلت در آن فروافکنده خواهند شد.)
حال، این عبادت و بندگی لوازمی دارد که در صدر آن توان و سلامت است که اگر چنین نبود، این کار پسندیده به درستی محقق نمی شود و اهلّیت در این زمینه برای فرد فراهم نمی گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«مَنْ قَامَ بِشَرَايِطِ الْعِبَادَةِ أَهْلًا لِلْعَقْلِ» (۲)

«آن کس که به شرایط بندگی اقدام کند، برای آزادی و رهایی _ از دوزخ _ اهلّیت یافته است.»

و نیز می فرماید :

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهَمَّهُ حُسْنَ الْعِبَادَةِ» (۳)

«آن جا که خدا بنده ای را دوست بدارد، زیبایی عبادت خویش را به او الهام می نماید.»

در منطق آن امام همام علیه السلام :

«دَوَامُ الْعِبَادَةِ بَرَهَانُ الظَّفَرِ بالسَّعَادَةِ» (۴).

«تداوم عبادت، نشان دست یابی به سعادت است.»

این دوام و قوام در بندگی جز به سلامت ممکن نمی گردد؛ و آن نیک بختی و فوز و پیروزی نهایی جز با بهره مندی از این نعمت فراهم نمی آید. نشاط و سرزندگی نخستین شرط در عبادت است و این دو، جز با سلامت جسم و روح فراهم نمی آید. بندگی از سرب بی حوصلگی راه به جایی ندارد که امام صادق علیه السلام می فرماید: «لا تَكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ» (۵).
مرحوم مجلسی در بیان توضیحی خود ذیل روایت آورده که:

... بحیث یکرهها النَّفْسُ وَ لا تَكُونُ فِيهَا رَاغِبًا نَاشِطًا.

به گونه ای که انسان را خوش نیاید و به آن رغبت نداشته باشد و در آن نشاطی نیابد.

به هر حال، این مختصر بدان جهت آمد تا مشخص شود که برخورداری از صحت و سلامت، امری ضروری در

۱- غافر (۴۰): ۶۰.

۲- غرر و درر، ح ۸۵۲۹.

۳- همان، ح ۴۰۶۶.

۴- همان، ح ۵۱۴۷.

۵- بحار الأنوار: ۶۸: ۲۱۳ خود را به اکراه به عبادت میفکنید.

تحقق بخشیدن فرد به نظام بندگی است و در فقدان آن چه بسا که این امر محقق نگردد. از این روست که حضرت سجّاد علیه السلام _ که خود «زین العابدین» (۱) و «سید السّاجدین» لقب گرفته _ از خدا می خواهد تا با بهره مندی از

عافیت، بتواند بندگی خدا را، به گونه ی شایسته و بایسته، به انجام برساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«المؤمن... لا يعدل بالسلامه شیئا» (۲)

«مؤمن چیزی را همانند سلامت نمی شمارد.»

[۹۵ _ و فراغاً فی زهاده]

فراغت بال و آسایش و زهدورزیدن، نکته ی بعدی است که در این بخش مطلوب حضرت سجّاد علیه السلام قرار گرفته است. مرحوم صدوق در تبیین مرام امامیه تصریح می نماید که: «من شرایط دین الإمامیه... الزُّهد» (۳)؛ یعنی زهد را از ارکان دین امامیه

برمی شمارد. امام باقر علیه السلام می فرماید:

«ألا وإنَّ الزُّهد فی آیه من کتاب الله عزَّ وَّ جَلَّ: (لَکِیلاً تَأْسُوا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ)» (۴)

«آگاه باشید که _ مفهوم _ زهد در آیه ای از قرآن آمده که می فرماید: (تا بر آن چه از دست داده اید تأسف مخورید و بدان چه _ خدا _ شما را داده، شادمان و سرخوش نگردید)».

امام سجّاد علیه السلام آن چنان بود که بنا به نقل ابو حمزه ی ثمالی:

«إِذَا تَكَلَّمَ فِی الزُّهْدِ وَ وَعَظَ، أَبْکَى مَنْ بَحْضَرْتَهُ» (۵)

«آن گاه که در زمینه ی زهد سخن می راند، هر آن کس را که نزد او بود می گریاند.»

به بیان امام صادق علیه السلام، زهدپیشگی در دنیا راحت قلب و بدن را در پی دارد، در حالی که گرایش بی حدّ و حصر به دنیا و رغبت و پی جوئی آن، غم و اندوه را به دنبال خواهد آورد. (۶) به فرموده ی امام صادق علیه السلام پی آمد زهدورزیدن در دنیا، فراغت بال و

ص: ۲۴۸

أبيطالب يخطر بين الصّيفوف.» «چون روز قیامت شود، منادی ندا درمی دهد که: زیور عابدان کجاست؟ گویی در آن زمان من بهفرزندم علیّین الحسین می نگرم که میان صفوف جمعیت می خرامد.»

۲- بحار الأنوار: ۶۷: ۳۱۱.

۳- بحار الأنوار: ۱۰: ۴۰۴، به نقل از کتاب مجالس صدوق. (مرحوم مجلسی در بحار الانوار ج ۶۷، باب ۵۸ تحت عنوان الزّهد و درجاته، آیات و روایات مربوط به زهد را آورده است.)

۴- بحار الأنوار: ۶۷: ۳۱۰.

۵- بحار الأنوار: ۷۵: ۱۵۱.

۶- همان: ۲۴۰.

آسایش قلب است؛ آن جا که فرمودند:

«إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِتَفْرِغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ» (۱)

«آنان در دنیا زهد پیشه کرده اند تا آسوده خاطر، روی به آخرت نهند و فراغت بال یابند.»

اشاره شد که راحت قلب و بدن را باید در زهدورزی (دل نبستن) نسبت به دنیا یافت، همان طور که رنج و تعب این دو، در دنیاگرایی قرار داده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تَكْثُرُ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ، وَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يَرِيحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدْنَ» (۲)

«تمایل به دنیا، اندوه و غصه را می افزاید. و بی میلی به دنیا، قلب و بدن را آسوده می دارد.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«شِيعَتُنَا أَهْلُ الزُّهْدِ وَ الْعِبَادَةِ» (۳)

«شیعیان ما اهل زهد و بندگی می باشند.»

امام سجّاد علیه السلام در یکی از مناجات های خود، سخن از دنیا در میان آورده و عواملی بر می شمارد، از جمله: مکر و فریب های آن، وابستگی های انسان به آن فرو افتادن فرد در دام دنیا. حضرتش آن را نابودکننده ی خواستاران خود می خواند و از خداوند می خواهد که: «فَرْهَدْنَا فِيهَا وَ سَلَّمْنَا مِنْهَا بِتَوْفِيقِكَ وَ عَصَمَتِكَ» (۴)؛ یعنی «خدایا، ما

را از این دنیا و دنیاگرایی بر حذر بدار و به توفیق و نگاه داری ات ما را در این میدان سلامت بدار!». چنین است که در دعا از خداوند می خواهیم که:

«أَنْ تَفَرِّغَنِي لِمَا خَلَقْتَ لِي، وَ لَا تَشْغَلَنِي بِمَا تَكْفَلْتَهُ لِي، وَ تَجْعَلَنِي مِنْ عِبَادِكَ وَ زُهَادِكَ فِي الدُّنْيَا، مِمَّنْ خَلَقْتَهُ لِلْعَافِيَةِ وَ هُنَاثَةِ بِهَا مَعَ كِرَامَتِكَ» (۵)

«خداوندا، فراغت بال و آسایش خیال در زمینه ی آن چه که بدان جهت آفریده شده ام به بار آر، و مرا به آن چه که خود برابم تکفل کرده ای سرگرم مدار. مرا از بندگان خودت و زاهدان در دنیا قرار ده؛ از شمار آنانی که برای سلامت آفریده ای و با کرامت خویش این زندگی را بر آنان شیرین نموده ای.»

اندکی دقت در همین کلام مولایمان حضرت مهدی علیه السلام به ما می آموزد که ما برای عبادت و بندگی آفریده شده ایم، از این روی نباید چندان غم روزی در دل داشته باشیم که خدای متعال خود آن را تکفل فرموده است. باید خویش را در

- ۱- بحار الأنوار: ۶۷ ۵۹ و ۲۳۹.
- ۲- بحار الأنوار: ۹۱ ۷۰ و ۱۲۰.
- ۳- بحار الأنوار: ۲۹۲ ۸۲.
- ۴- مناجات الزّاهدين، از مجموعه ی مناجات های خمس عشر.
- ۵- بحار الأنوار: ۲۷۳ ۹۵. امام عصر عليه السلام ، دعای علوی مصری.

شمار بندگان خدا و زاهدان نسبت به دنیا_ به همان بیان و مفهوم که پیش از این بدان اشاره رفت _ جای دهیم که خداوند، اینان _ عابدان زاهد _ را برای بهره مندی از سلامت جسم و شیرینی خویش آفریده است.

بنا به روایات رسیده از معصومین علیهم السلام زهدورزی در دنیا ثمراتی در پی دارد، از جمله: رویش نهال حکمت(۱)، توان تحمل مصیبت(۲)، کوتاهی آرزوها(۳)، پاکی ظاهر و

باطن(۴)، چشم روشنی و شادمانی واقعی و انسان را از این بابت، هیچ گونه کمبودی در

نخواهد رسید(۵). به بیان امیرمؤمنان علیه السلام:

«أصابوا لذّة زهد الدّنيا في دُنياهم.»(۶)

«آنان ثمره ی لذت زهدورزی در دنیا را در همین زندگی دنیا هم می بینند.»

بدین سان، بهره مندی از آسایش خیال در زهدورزی به دنیا، با جمله ی «وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ» مورد خواست امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال قرار گرفته است.

[۹۶_ و علماً فی استعمال]

در گام بعدی، امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که به او توفیق دهد تا علمش را در عمل به کار گیرد. این نکته اهمّیت فراوان دارد که انسان دانسته هایش را در میدان عمل به کار برد: هم خود از آن بهره گیرد و هم دیگران از ثمرات آن سود برند. در منطقی دین، علم برای علم پسندیده نیست، بلکه به مصداق «اللّهم ما عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَا»(۷) آن

عرفان و آگاهی ممدوح است که در صحنه ی عمل به کار گرفته شود، و گرنه صرف علم، آنجا که به خودی خود و بی هیچ مسؤولیّت و جهت، هدف قرار گیرد، به کار نخواهد آمد. خلاصه، در میدان عمل است که آگاهی، ارزش خود را نشان می دهد. حال آن که به دور از حوزه ی عمل، هر چند که انسان علم و آگاهی داشته باشد، کار مفید و مؤثّری صورت نخواهد گرفت.

«إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ.»(۸)

ص: ۲۵۰

۱- همان: ۸۲ ۷۷.

۲- همان: ۳۴۸ ۶۸.

۳- همان: ۹۵ ۷۷.

۴- همان: ۴۳۴ ۷۷.

۵- همان: ۵۲ ۷۳.

۶- نهج البلاغه، نامه ی ۲۷ خطاب به محمد بن ابی بکر.

۷- مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۸- بحار الأنوار: ۴۲. از حضرت علی علیه السلام.

«جهنمیان، از بوی عالمی آزرده می شوند که دانش و آگاهی خویش را رها کرده (یعنی در عمل به کار نگرفته است).»

«أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا عَالِمٌ لَا يَتَنَفَعُ مِنْ عِلْمِهِ بِشَيْءٍ» (۱)

«سخت ترین عذاب ها آن عالمی را در رسد که از علم خویش در میدان عمل بهره نبرده است.»

در حدیث اول، حضرت امیر علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می نماید که ایشان ضمن بیانی فرمودند:

«عالمان به دو گونه اند: دانشمندی که به علم خویش عمل می کند که او اهل نجات است؛ و دیگری که عمل به آگاهی خویش را رها می کند که او هلاک خواهد شد.»

پس از آن بیان که در متن بدان اشاره رفت، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی مرتضی علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً، رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ، فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بَتْرَ كَمَا عَلِمَهُ.»

«دشووارترین حالت بر اهل آتش از سر ندامت و حسرت، آن است که فرد می بیند آن کس را که خود به سوی خدا فراخوانده و او پذیرفته و طاعت و اطاعت حق پیشه کرده، خدایش او را به بهشت می برد؛ اما خود این دعوت کننده را _ بدان جهت که از آگاهی اش دست شسته و بدان عمل ننموده _ به آتش می اندازد.»

ذیل آیه ی (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) از امام صادق علیه السلام نقل شده که مراد از علما در این آیه کسانی هستند که «مَنْ صَدَّقَ فَعَلُهُ قَوْلَهُ. وَ مَنْ لَمْ يَصَدَّقْ فَعَلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ» (۲) یعنی آن عالمانی خشیت خدا دارند که عملشان گفتارشان را تصدیق می کند. در

غیر این صورت یعنی عدم این انطباق، اساساً فرد از حوزه ی علم و عالم بیرون می رود. امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا» (۳). «علم چنان

است که آن گاه که بدان عمل نشود جز دوری از خدا ثمره ای در پی نخواهد داشت.» عالم راستین آن کس است که:

«يَنْطَلِقُ عَنْهُ أَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ» (۴)؛ «رفتار نیکوی او بیانگر دانش وی باشد.» گره خوردن

علم و عمل تا بدان جاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جدایی میان این دو، به خدا پناه برده می فرماید:

«نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يَضَادُّ الْعَمَلَ بِالْإِخْلَاصِ. وَ اعْلَمَنَّ إِنَّ قَلِيلَ الْعِلْمِ يَحْتَاجُ إِلَى كَثِيرِ الْعَمَلِ، لِأَنَّ عِلْمَ سَاعَةٍ يَلْزَمُ صَاحِبَهُ اسْتِعْمَالَ طَوْلِ عَمَرِهِ.» (۵)

«از علم غیر سودمند به خدا پناه می بریم و آن دانشی است که با عمل خالصانه در دوگانگی و تضاد قرار گیرد. بدان که دانش کم، نیازمند عمل بسیار است؛ زیرا ساعتی آموزش، عمری به کارگیری آن آموخته ها را ضروری می سازد.»

ص: ۲۵۱

۱- همان: ۲: ۳۷. از امام صادق علیه السلام .

۲- کافی: ۱: ۴۴، کتاب فضل العلم.

۳- بحار الأنوار: ۲: ۲۸.

۴- همان: ۳۲.

۵- همان: ۳۲.

نیز به فرموده ی ایشان :

«إِنَّ الْعِلْمَ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَ أَلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.» (۱)

«دانش فریاد عمل را در پی دارد. اگر آن را اجابت کنی (که رواست). و گرنه از نزد تو رخت بر خواهد بست.»

از جمله ویژگی های عالمان بدون عمل که در روایات آمده است:

«گنجی نماند که از آن انفاق نمی شود و تنها صاحبش را می آزارد و در مقصد خود مصرف نمی شود.» (۲)

«چراغی که خود می سوزد اما دیگران را بهره می رساند.» (۳)

«آن کس که بوی بهشت بر مشامش نخواهد نشست.» (۴)

«کسی که جایگاهش در آتش است.» (۵)

دقت در آن ها ارزش و رابطه ی انکارناپذیر و ضروری میان علم و عمل را آشکار می سازد.

بعد از آگاهی از این تصریحات و تمثیلات و تشبیهات که در جای جای کلام معصومین به چشم می خورد، مشخص می شود که «وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ» چه ارزش والایی است که امام سجاد علیه السلام از خداوند متعال، وصول به آن را می خواهد.

[۹۷_ و ورعاً فی اجمال]

از جمله واژه های مثبتی که در فرهنگ اسلامی مطرح شده، کلمه ی ورع به معنی پارسایی است. در این کلمه موضوع خودنگه داری مورد نظر است؛ یعنی انسان پارسا یا ورع کسی است که در درون خود، نیرویی دارد که او را نگاه می دارد و از مبادرت به گناه بازمی دارد. گستردگی حوزه ی ورع چنان است که امام علیه السلام آن را با توجه به تمامی جهات، از خدای متعال درخواست می نماید.

پیش از این در مفهوم کلمه ی زهد مطالبی بیان شد. اینک گفته می شود که افراد زاهد با آن همه ارج و قرب و قدر و منزلت، جز با ورع _ خودنگه داری _ راه به جایی نمی برند. در حدیث معراج خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که :

«إِنَّ الْوَرَعَ مِثْلَ كَمَثَلِ السَّفِينَةِ. كَمَا أَنَّ فِي الْبَحْرِ لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهَا، كَذَلِكَ لَا يَنْجُو الزَّاهِدُونَ إِلَّا بِالْوَرَعِ.» (۶)

ص: ۲۵۲

٢- همان: ٣٧، از امام صادق عليه السلام .

٣- همان: ٣٨.

٤- همان: ٣٨.

٥- همان.

٦- بحار الأنوار: ٢٦٧٧.

«مثل ورع همانند کشتی است؛ آن سان که در دل _ امواج _ دریا جز کشتی نشستگان کسی را راه نجاتی نیست؛ ورع نیز چنین است که برای مردم زهدپیشه، جز با کاربرد آن راه خلاص و نجاتی نخواهد بود.»

راه یابی به ولایت پیشوایان معصوم، جز با ورع امکان پذیر نیست که امام باقر علیه السلام فرموده اند: «لَنْ يَنَالُوا وِلَايَتَنَا إِلَّا بِوَرَعٍ» (۱)

در روایات، ثمره ی ورع، برخورداری از صلاح نفس و دین است. ورع، نهال عمل را به بار می نشاند؛ اساس تقوی است؛ موجبات دوری از پستی ها را فراهم می آورد؛ دین را سامان می دهد؛ جان را محافظت می کند و مروّت انسانی را می آراید. علم جز با ورع پاک و منزّه نمی گردد و ورع خود هم نشین و هم پای تقوی است و خلاصه به فرموده ی امام صادق علیه السلام: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ صُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ» (۲). «تقوای خدا در

پیش گیرید و دین خود را با ورع نگاه دارید.»

چه بسیار که انسان در گذر روزگار در لغزشگاه شُبهات، اعْم از فکری و مالی قرار می گیرد و در حالت تردید نمی داند چه موضعی باید گرفت. در این جا ورع به یاری فرد می آید و او را از لغزش بازمی دارد. از این جهت است که فرموده اند: «لَا وَرَعٌ كَالْوَقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ» (۳). «هیچ ورعی مانند باز ایستادن در هنگام شبهه نیست.»

اوج ورع آن جاست که انسان در مواجهه با موضوع شبهه ناک، خود را نگاه دارد و از سقوط در این ورطه پرهیزد.

جلوه ی ورع را می توان در اجتناب از معصیت و کفّ نفس شاهد بود. این دوری از گناه و خودنگه داری به منظور عدم مباشرت به معصیت، ارزش والایی است که باید آن را پاس داشت.

همان طور که بیان شد، ابعاد این رعایت و اجتناب، بسیار گسترده و در جهات متنوع است. از این رو امام این ارزش را با ذکر کلمه ی «اجمال»، از خدای متعال خواستار شده است؛ بدین معنی که خداوند حضرتش را آن چنان ورعی نصیب دارد که به طور کلی و در تمامی جوانب و جهات، ایشان را یاری و محافظت کند.

امیرمؤمنان علیه السلام به عثمان حنیف _ والی خود در بصره _ ضمن بیان برخی ویژگی های خود در خورد و خوراک، یادآور می شوند که شما نمی توانید چنین باشید، ولی انتظار این است که «اعینونی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفْوٍ وَ سَدَادٍ» (۴) «مرا با پارسایی و پرهیز،

تلاش و کوشش، پاکی و عفت و استحکام و استواری یاری دهید.»

حضرتش مالک اشتر را فرمان می دهد تا در مصر «الصق بأهل الورع والصدق» (۵)، در جریان فرمانداری خویش، با

۱- بحار الأنوار: ۳۰۹ ۷۹.

۲- همان: ۲۹۷.

۳- بحار الأنوار: ۴۰۹ ۶۹.

۴- نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.

۵- همان، نامه ی ۵۳: با اهل ورع و صداقت بیوند.

اهل ورع و پارسایی و راستی و درستی

پیوند برقرار نماید.

آن امام همام علیه السلام هشدار می دهد که :

«مَنْ قَلَّ وَرَعَهُ مَاتَ قَلْبُهُ. وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ» (۱)

«آن کس که ورعش کم باشد، قلبش می میرد و آن که چنین شود، جایگاهش آتش خواهد بود.»

در منطق مولی الموحدین علیه السلام :

«أفسد دینه مَنْ تعرَى عَنِ الْوَرَعِ» (۲)

«آن کس که از جامه ی زیبای ورع خالی باشد، دین خود را تباه کرده است.»

«زاد المرء إلى الآخره الورع و التقی» (۳)

«زاد و توشه ی انسان در سفر آخرت همین پارسایی و پرهیز است.»

خلاصه این که انسان باید برای گذر سربلند، از گذرگاه دنیا به سوی آخرت، به راستی زیور ورع را در بر گیرد و به آن آراسته گردد. این حوزه ی گسترده یعنی از دنیا تا آخرت می طلبد که این پارسایی و ورع، در تمامی جهات لحاظ گردد. لذا امام سجّاد علیه السلام «وَرَعًا فِي إِجْمَالٍ» را از خداوند مسألت می نماید.

[۹۸ _ اللهم اختم بعفوك اجلی]

اینک امام سجّاد علیه السلام در اندیشه ی پایان عمر خویش است و از خدا می خواهد که «اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ أَجَلِي». بهره مندی از عفو و بخشش حق تعالی، ارزش والایی است که اگر انسانی را نصیب گردد، سزااست تا او سر به آسمان ساید و این نعمت عظیم را ارج نهد. موضوع شمول عفو الاهی دو جنبه دارد: اول این که خداوند چه می کند و دوم آن که بنده باید چه کند. این که خدا چه می کند، اولاً خداوند به مصداق آیه ی (بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) (۴) قدرتی بلامنازع و فراگیر دارد. ثانیاً

(يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكِمُ مَا يُرِيدُ).

(هر چه بخواهد انجام می دهد و به هر نحو که اراده کند حکم می راند.)

ثالثاً

١- همان، حکمت ٣٤٩.

٢- غرر و دُرر، ح ٣١٣٧.

٣- همان، ح ٥٤٨٩.

٤- مائده (٥): ٦٤.

(لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) (۱)

(کسی فراتر از او نیست تا حضرت حق را زیر سؤال برد و این مردم هستند که مورد سؤال واقع خواهند شد.)

این مقدمه ی کوتاه از آن جهت بیان شد تا روشن گردد که ما را نرسد تا برای شمول عفو خداوندی به وضع قانون و دستورالعمل برای خدا مبادرت ورزیم. البتّه او حکیم است و کارها را به حکمت انجام می دهد؛ اما حکیم بودن او این الزام را در پی ندارد که باید از این قول و قرارها و باید و نبایدها که ما وضع می کنیم فرمان برد و شمول عفو او در دایره ی قراردادهای ما محقق گردد. این مطلب مورد تأیید توأمان عقل و نقل است.

به هر حال، توجه به این حرّیت مطلقه ی حق تعالی، ما را به سوی موضوع دوم سوق می دهد و آن را در حوزه ی دیدرس ما قرار می دهد. آری، سخن در این است که ما باید چه کنیم تا مشمول عفو خداوندی شده و در معرض انوار رحمت و نسائم مغفرت او قرار بگیریم؟ قرآن مجید می فرماید: (هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ) (۲). بدیهی است که در قبال چنین خدای توبه پذیر و گذرنده از گناهان، فرد

باید موقع را مغتنم شمرد و حداکثر استفاده را از این فرصت ببرد.

از جمله خصلت های نیکو که می تواند انسان را در معرض عفو و بخشش خدای متعال قرار دهد، آن است که انسان در زندگی روزمره ی خود، اهل عفو و گذشت از این و آن باشد. این ویژگی، از یک سو گذران زندگی را بر انسان آسان می سازد و از سوی دیگر، زمینه ی شمول عفو الهی را فراهم می آورد. قرآن می فرماید:

(وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۳)

در بیان دیگر می فرماید: (وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟) (۴)

اساساً دستور صریح قرآن آن است که: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ) (۵).

امام سجّاد علیه السلام به خداوند عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ وَ قَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَأَعْفُ عَنَّا، فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا.» (۶)

«خداوندا، تو در کتابت این چنین فرورستاده ای که از آنان که بر ما ستم رانده اند در گذریم. خدایا، اینک ما به خود ظلم کرده ایم.»

- ۱- انبیاء (۲۱): ۲۳.
- ۲- شوری (۴۲): ۲۵: (او_ خدا_ کسی است که توبه را از بندگان خویش پذیرفته و از گناهاندرمی گذرد).
- ۳- تغابن (۶۴): ۱۴: (اگر عفو و بخشش و گذشت پیش گیرید، خدای مهربان نیز با شما چنینکند).
- ۴- نور (۲۴): ۲۲: (باید عفو و بخشش پیشه کنند و از یک دیگر در گذرند. آیا شما دوست ندارید که مشمول عفو خداوندی قرار گیرید؟)
- ۵- اعراف (۷): ۹۹: (عفو پیشه کن و به نیکی ها فرمان ده و از نادانان دوری کن).
- ۶- دعای ابوحمزه ی ثمالی.

تو از ما در گذر که در این زمینه تو از ما سزاوارتری.»

توبه در پیشگاه خدا و گذشت از دیگران، یکی از عمده ترین عواملی است که می تواند انسان را در معرض عفو الهی قرار دهد. امام سجّاد علیه السلام می خواهد که خداوند، نقطه ی پایان عمرش را با عفو و گذشت و اغماض رقم زند و درخواست حضرتش برای جهان دیگر نیز چنین است :

«وَلَا تَحْلِنِي فِي مَشْهَدِ الْقِيَامَةِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِكَ وَ غَفْرِكَ» (۱)

«خدایا، مرا در _ گرمای _ قیامت، از سرمای عفو و بخشش خود بی نصیب مگردان.»

امام متّقیان علیه السلام از عفو با عناوین متنوعی یاد کرده، از جمله: «تاج المکارم»، «افضل الإحسان»، «عنوان التّوبل»، «أحسن الشّيم»، «زین القدره»، «أحسن الانتصار»، «أعظم الفضيلتين». و آن را از «اخلاق الکرام» می شمارد.

موضوع دیگری که می تواند انسان را بهره مند از عفو خداوندی نماید، آن است که فرد از گناهان فاصله گیرد و خود را از لوث آن ها پاک سازد. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده :

«مَنْ تَزَّهَّ عَنْ حَرَمَاتِ اللَّهِ، سَارِعَ إِلَيْهِ عَفْوًا لِلَّهِ» (۲)

«آن کس که خود را از ارتکاب محارم منزّه دارد، عفو خداوندی به سوی او شتاب خواهد گرفت.»

به طور خلاصه سه ویژگی توبه در نزد خدا، عفو پیشگی نسبت به مردم و دوری از گناهان ارزش های والایی است که انسان را یاری می رساند تا مشمول عفو خداوند قرار گیرد و بر بلندای بخشش الهی جای گیرد. چنین است که امام سجّاد علیه السلام جان کلام را در این زمینه مطرح نموده و از خدا می خواهد که «وَ اخْتِمَ بِعَفْوِكَ أَجَلِي».

حضرتش، خالق مهربان را مورد خطاب قرار می دهد که: «فَإِنْ عَفَوْتَ فَخَيْرَ رَاحِمٍ» (۳) «اگر ببخشایی تو بهترین رحم آورانی» و از خدا می خواهد که: «فَاعْطِنِي مِنْ عَفْوِكَ»

بمقدار املی» (۴) «تو همپای آرزوهایم، از عفو مرا نصیب ده» «وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ» (۵) «و

عفو تو را شامل حالم گردان.» (۶)

۹۹ _ وَ حَقَّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ اَمَلِي

۱- مناجات التائبین.

۲- بحار الأنوار: ۶۹: ۳۲۹.

۳- دعای ابو حمزه.

۴- دعای ابو حمزه.

۵- دعای ابو حمزه.

۶- امام سجّاد علیه السلام در جای جای دعای ابو حمزه، دردمندانه با خدا سخن گفته و بر بساط نیایش با او نشست است و به تعبیر گوناگون از «عفو جلیل»، «صفح قدیم»، «فضل عظیم» و رحمت واسعه ی خداوندی یاد کرده و ندا به العفو العفو العفو در داده است.

زیادی و درازی آرزو در منطق دین و بیان پیشوایان، امری ناپسند است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «ان أخوف ما أخاف عليكم ائشان: اتباع الهوى و طول الأمل» (۱)؛ «من بیش از هر عامل دیگر بر دو چیز، از ناحیه ی شما خوف دارم: هویپرستی و

آرزوهای دور و دراز.»

اما همین موضوع نکوهیده، آن جا که در پیشگاه خدا و برای مسائل معنوی و اخروی مطرح می گردد، نه تنها نکوهشی در آن نیست، بلکه مورد ستایش هم واقع می شود. از این رو، امام سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد که «وَ حَقَّقْ فِى رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي».

آن حضرت اوّلاً تنها و تنها به خدای بزرگ امید بسته و بر این ویژگی خداوند را می ستاید و شکرگزار این نعمت است که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى لَا أَرْجُو غَيْرَهُ» و با تمام وجود باور دارد که «وَلَوْ رَجوتْ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي» (۲). «ستایش خدایی راست که جز به او امید

ندارم که اگر جز به او به دیگری امید بر بندم، نومیدم می دارد.»

ثانیاً آرزو و امید نزد او برده و به حضرت حق عرضه می دارد که: «ان لَنَا فِىكَ أَمْلا طويلا كثيرا، ان لَنَا فِىكَ رَجَاءً عَظِيماً» (۳). «پروردگارا، ما به درگاه تو آرزوی زیادی داریم و بدان

امید فراوانی بسته ایم.»

در این بیانات، به روشنی واضح است که این امید بستن و آرزوهای طولانی و فراوان داشتن، هرگز در محدوده ی حقیر مسائل مادی نیست.

حضرتش تحقّق آن آرزوهای طولانی را نزد خداوند می جوید و عرضه می دارد :

«عظم یا سیدی أَمَلِي وَ سَاءَ عَمَلِي، فَأَعْطِنِي مِنْ عَفْوِكَ بِمَقْدَارِ أَمَلِي وَ لَا تَوَاخِذْنِي بِأَسْوَأِ عَمَلِي» (۴).

«آرزویم بزرگ و کردارم ناپسند است. تو هم پای آرزویم از عفو خود نصیبم گردان و مرا به زشتیِ کردارم مگیر.»

خلاصه این که امام سجّاد علیه السلام دل به رحمت خدا بسته، امید نزد او برده و آرزوهایش در او خلاصه می شود و او را با واژه هایی چون «یا أَمَلِي وَ بَغِيَّتِي وَ يَا سؤْلِي وَ مَنِيَّتِي» (۵) می خواند. چنین است که تحقّق در امید بستن به رحمت او را به عنوان آرزو

برای خود مطرح نموده و از خدا می خواهد که: «حَقَّقْ فِى رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي».

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۸.

۲- دعای ابو حمزه.

۳- همان.

۴- همان.

۵- مناجات التائبین.

در نیایش های امام سجّاد علیه السلام آمده که خدایا، «إِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبَ الْمَسَافَةِ» (۱)

آن کس که روی به سوی تو گذارد، راهی نزدیک در پیش دارد. در قرآن مجید می خوانیم که :

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۲)

(آنان که در راه ما بکوشند، ما ایشان را به راه های خود رهنمون می شویم و خداوند با نیکوکاران است.)

در تلقی دینی، از یک طرف کوتاه ترین فاصله، راه میان عبد و حق است و از طرف دیگر، ورود و تلاش در این راه، انسان را به مقصد می رساند و راه های منتهی به خدای متعال را به او می نمایاند. ضامن تحقّق این مطلب به سیاق آیه، خداوند می باشد؛ زیرا که عهده دار راهنمایی فرد به راه خود شده است.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید :

«مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ جَرَعَتَانِ: جَرَعَهُ غِيْظُ تَرْدِهَا بِحَلْمٍ وَ جَرَعَهُ حَزْنُ تَرْدِهَا بِصَبْرٍ. وَ مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ قَطْرَتَانِ: قَطْرَهُ دُمُوعٌ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ قَطْرَهُ دَمٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَ مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ خَطْوَتَانِ: خَطْوَهُ امْرَأٍ مُسْلِمٍ يَشُدُّ بِهَا صَفَاً فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ خَطْوَهُ فِي صَلَةِ الرَّحْمِ، وَ هِيَ أَفْضَلُ مِنْ خَطْوِهِ يَشُدُّ بِهَا صَفَاً فِي سَبِيلِ اللَّهِ.» (۳)

«از دوست داشتنی ترین راه ها به سوی خدا، فروبردن دو جرعه است : غضب را به حلم فرو خوردن، و حلم و اندوه را به صبر و شکیبایی در کام جان فروبردن است. از محبوب ترین راه های منتهی به خدا فروریختن دو قطره است : دانه ی اشکی در دل شب و قطره ی خونی در راه خدا. از دوست داشتنی ترین راه ها به سوی حق متعال، برداشتن دو گام است: گامی که فرد مسلمان برای استواری صف جهاد برمی دارد و گامی که او در زمینه ی برقراری ارتباط با خویشان به پیش می نهد که این دومی _ حتی _ از اوّلی برتر است.»

امیرمؤمنان علیه السلام در این کلام نورانی خود، ارج و قدر راه های منتهی به حق را در سه ارتباط بر می شمرد: اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی و ضرورت تلاش و فداکاری در راه عقاید الاهی. حضرتش ضمن طبقه بندی آن ها در هر زمینه بهترین ها را یادآور می شود.

طبیعی است که شناخت جامع الأطراف این راه ها و حرکت در آن ها، آگاهی، توفیق و تلاش وافر را می طلبد که این کار را به سادگی ممکن نمی سازد. از این رو حضرت سجّاد علیه السلام به روال همیشگی خود در این دعا، این آگاهی و توفیق و تلاش را از خداوند می خواهد که «وَ سَيَهِّلُ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي»؛ چرا که وصول به بلندای رضامندی خدای متعال، ارزش والایی است که جز از این راه _ یعنی دست آویختن به دامن لطف و کرم و رحمت او _ به دست نمی آید.

پیشوای متّقیان علیه السلام می فرماید:

«ان مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدٌ آعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ... وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبِ فِرَاتٍ سَهْلَةً لَهُ مَوَارِدُهُ، فَشَرِبَ نَهْلًا وَ

- ١- دعای ابو حمزه.
- ٢- عنکبوت (٢٩): ٦٩.
- ٣- بحار الأنوار: ٥٨٧٥.

«ای بندگان خدا! از جمله محبوب ترین افراد نزد خداوند، کسی است که خدایش او را در زمینه ی غلبه بر نفس سرکش یاری رساند... و از این رهگذر، خویش را از سرچشمه ای گوارا سیراب نموده؛ آبشخواری که به آسانی در اختیارش قرار گرفته و از آن نوشیده است و در راه هموار و مستقیم گام برداشته است.»

در این کلام، برخوردارِ سهل و آسان از چشمه ی آب حیات و حرکت در راهی هموار و مستقیم و به دور از خطا و لغزش، مرهون یاری خدا دانسته شده است. یعنی این تنعم و توان و توفیق و سهولت گام گذاری در راه حق، ثمره ی یاری رساندن خدای متعال برشمرده شده است.

انسان چه کند تا مشمول این یاری رسانی شود؟ خود مقوله ی دیگری است که باید جداگانه به آن پرداخته شود. ولی به هر حال، آسان شدن راه های وصول به رضای حق که در کلام حضرت سجاد علیه السلام مطرح شده، ارزشی کارساز و اثرگذار و نتیجه بخش در جریان حیات است. لذا اگر انسان بتواند سرانجام رضای حق را در تلاش های خود به دست آورد، به بلندایی وصف ناشدنی دست یافته و مشمول آیه ی (رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک الفوز العظیم) (۲) گردیده است. این اوج، رضایت متقابل عبد و حق از

یکدیگر و وصول به سراپرده ی فلاح و رستگاری را در پی خواهد داشت.

[۱۰۱ _ و حسن فی جمیع احوالی عملی]

نکته ی پایانی مورد درخواست در این بخش، آن است که «وَحَسَنٌ فِی جَمِیعِ اَحْوَالی عَمَلِی» خدایا، در تمام حالاتم کردار مرا نیکو بدار.

در کلمات امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده که :

«فی تقلّب الأحوال علم جواهر الرجال.» (۳)

«در تغییر شرایط و دگرگونی هاست که جوهره ی انسان ها نمودار می گردد.»

روشن است که شرایط جسمی، روحی، فردی، اجتماعی و... در انسان، تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم می گذارد و چه بسا که این تغییرات، مواضع فرد را نسبت به یک موضوع واحد دگرگون می سازد. در این میان اگر زمام کار در دست خود انسان باشد و فرد بتواند بر نفسانیات خویش چیره گردد و آن ها را مهار کند، نتایج مطلوب به بار می آید.

امّا آن جا که شخص در این میدان مغلوب می گردد، روشی را پیش می گیرد و ناخواسته گام گذارِ راهی می شود که سرانجامی خوش و نیکو در پی نخواهد داشت. اگر اندیشه و متعاقباً رفتار فرد، به ازای تغییر شرایط بیرونی یا درونی دستخوش تحوّل و دگرگونی شود، آن هم نه در جهت مثبت که با بار و گرایش منفی، بدیهی است که فرجامی خوش

١- نهج البلاغه، خطبه ٨٧.

٢- مائده (٥): ١١٩.

٣- كافي: ٨: ٢٢؛ تحف العقول: ٩٧؛ نهج البلاغه: حكمت ٢١٧.

در انتظار چنین کسی نخواهد بود. ولی آن که زمام نفسش را با قدرت در دست گرفته و خود او را می راند _ نه آن که اختیار خویش به دست او دهد _ همواره رفتار و کردار او تحت تأثیر اعتقاداتش شکل می گیرد و هرگز دچار لغزش و انحراف نمی گردد.

پیروزی در این میدان پُرخطر، یاری خواستن از خدای بزرگ را می طلبد تا انسان به اتکای حضرت حق، کارهایش را سامان دهد و بر صحیفه ی عمل خویش مهر تأیید و رضایت او بزند؛ چنان که در سرتاسر این دعا، امام سجاد علیه السلام از خداوند می خواهد تا در فراگیری اخلاق پسندیده و فروگذاری اخلاق نکوهیده، او را یار راه باشد.

توفیق به انجام اعمال نیکو، والایی و شرفی است که هر کس را به سادگی درنرسد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الشرف عند الله سبحانه بحسن الأعمال لا بحسن الأقوال.» (۱)

«بلندمرتبگی در پیشگاه خداوندی، به اعمال نیکوست، نه به سخنان زیبا.»

در دیگر بیانات آن حضرت بهترین کار، به خودنگه داری از انجام کار نادرست وصف شده؛ بهترین سخن را هم آهنگی آن با عمل دانسته و بهترین رفتار را همپایی و همراهی آن با میزان حق و عدل دانسته است. به طور کلی انسان ها مرهون اعمال خویش دانسته شده اند که: «إِنَّكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ مَجَازُونَ وَبِهَا مَرْتَهَنُونَ» (۲) و به مصداق «برکه

العمر فی حُسن العمل» (۳) برکت و پرباریِ عمر را در عملکرد نیکو می داند. (۴)

این بخش از شرح اجمالی کلام امام سجاد علیه السلام را با بیان این مسأله به پایان می بریم که بر اساس اعتقادی استوار، اعمال ما به پیشگاه خداوند، پیامبر و ائمه ی طاهرین: عرضه می شود (۵). از این رو نباید به گونه ای عمل کرد که موجبات شرمساری

نزد آنان فراهم آید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَبِّهْنِي لِإِدْرِكَكَ فِي أَوْقَاتِ الْعُقَلْبَةِ، وَاسْتِعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهَلَّةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»

۱- غرر و دُرر، ح ۱۹۲۴.

۲- همان، ح: ۳۸۲۰ شما در گرو اعمالتان هستید.

۳- همان، ح: ۴۴۳۴ برکت عمر در کار نیک است.

۴- در مجموعه ی ارزنده ی غرر و دُرر، ۱۴۷ حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه ی عمل گرد آمده که می توانید فهرست آن را در شرح غرر و درر، ۲۷۷۷ تا ۲۷۸ ببینید. هم چنین در مجموعه ی میزان الحکمه: ۵۷ _ ۴۴ ذیل عنوان «العمل» مطالب ارزنده ای ذیل عناوین و تقسیم بندی های گویا پیرامون این موضوع آمده است.

۵- در آیه ی ۹۴ سوره ی توبه می فرماید: (وَسَفَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ...) و در آیه ی ۱۴۳ بقره می فرماید: (...لتكونواء كدء عَطَّ النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيكُمْ ءَكِيدًا)، اعمال ما در معرض و دیدرسخدا و پیامبر و ائمه عليهم السلام قرار دارد.

«خداوندا، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا به خودت یادآور شو و در طی عمر به طاعت و اطاعت خویش به کار گیر، راهم را به سوی دوستی و محبت خود آسان ساز تا بدین سان دنیا و آخرتم را به کمال رسانی.»

امام سجّاد علیه السلام سه خواسته در این بخش، از خدای خود دارد :

یاد خدا در زمان بی خبری و غفلت، اشتغال به امر بندگی در فرصت و مهلت عمر، راه یابی آسان به محبت و رزی به خدای متعال. این هر سه به انگیزه و هدف ایستادن بر بلندای خیر دنیا و آخرت مطرح می شود.

در مورد اشتغال به بندگی، توضیحاتی ذیل جمله ی «فَلَا أُشْتَغِلْ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ» مطرح گردید. در زمینه ی راه یابی آسان به وصول رضایت خاطر خدای متعال نیز، ذیل جمله ی «وَسَيَهَّلُ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُئُلِي» مطالبی بیان شد. پیرامون خیر دنیا و آخرت نیز در بخش پایانی کلام حضرت سجّاد علیه السلام توضیح و بیانی خواهد آمد. در این قسمت در باب موضوع یاد خدای متعال بحث می شود.

[۱۰۲_ تبهنی لذكرک فی اوقات الغفله]

این واژه و مشتقاتش در قرآن مجید، بالغ بر ۲۸۰ بار به کار رفته است. در صدر وظایف پیامبری، تذکر دادن مردم به خدا و بیدار کردن آنان از خواب غفلت قرار دارد، به طوری که اساساً این تبه و تذکر، خمیرمایه ی اصلی تلاش های پیامبران را تشکیل می دهد.

در قرآن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که: (إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لِّسِتِّ عَلَيْهِمْ بِمِصْرٍ) (۱)، (تو فقط یادآوری کن، که نگهبان بر آن ها نیستی.)

بدان جهت که بار رسالت پیامبر، جز با این تبه و تذکر به خدای متعال به مقصد نمی رسد و هدف آن تحقق نمی یابد. همین گونه است آیاتی همانند (وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ) (۲) (ای پیامبر) تذکر بده! زیرا، به راستی، تذکر به مؤمنان سود می رساند.)

(فذكر ان نفع الذکری) (۳) (پس تذکر بده، اگر تذکر سود بخشد.)

پی آمد این کار پیامبر به روشنی در آیه ی (سیدکر من یخشی) (۴) متجلی می گردد؛

بدین معنی که راه را برای تبه و تذکر مهیا می سازد.

روشن است که علایق و وابستگی های دنیوی چنان است که انسان را دچار غفلت می سازد. اشتغال به این سرگرمی ها او را از وصول به هدف اصلی و والای حیات، باز می دارد و به بازیچه ها مشغول می نماید. اگر این

۱- غاشیه (۸۸): ۲۱.

۲- ذاریات (۵۱): ۵۵.

۳- اعلی (۸۷): ۹.

۴- اعلی (۸۷): ۱۰: به زودی تذکر می پذیرد کسی که خشیت دارد.

گرایش انسان ها با یاد خدا مهار و کنترل نشود، چه بسا لغزش های بزرگی در پی داشته باشد، از جمله: تحیر، سرگردانی و احساس پوچی و بی هدفی.

در منطق قرآن، صاحبان خرد کسانی هستند که همواره و در تمامی حالات زندگی متذکر به خدای متعال باشند: (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...)(۱). (آنها که خدا را (در همه حال) یاد می کنند: ایستاده، نشسته، و بر پهلو خود.)

متقابلاً مردمی که این بیداری را ندارند یا به انگیزه های غیر الاهی و به منظور ریاکاری با کسالت و بسیار مختصر، خدا را به یاد می آورند مورد نکوهش قرار گرفته اند.(۲) گاهی کار در این مقوله آن قدر سخت می شود که به فرموده ی قرآن، مردمی

چنان اند که (إذا ذُكِرُوا لِأَيِّذِكُرُونَ)(۳) (وقتی تذکر داده شوند، تذکر نمی پذیرند.)

حتی آن زمان که دیگران، می کوشند آنان را به یاد خدا بیندازند، باز هم چنین نمی کنند و متذکر نمی شوند. چنین افرادی در برابر این بیداری مقاومت نشان می دهند و موضع می گیرند، حال آن که قرآن آشکارا می فرماید: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا)(۴) (ای مؤمنان! خدا را فراوان یاد کنید.)

یقیناً مراد از این ذکر، تنها ذکر زبانی نیست، هر چند که آن نیز در جای خود ممدوح است و بدان امر شده است؛ اما موضوع به مراتب فراتر از آن است که در محدوده ی زبان خلاصه شود.

مؤمنان راستین آنانی هستند که: (إذا ذكر الله وجلت قلوبهم)(۵)؛ چرا که یاد خدا

ریشه در دل دارد و در آن اثر می نهد. از این رو قرآن فرموده: (أَلَا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)(۶). پی آمد توجه توأمان به مفهوم این دو آیه ی اخیر، بروز حالت دوست داشتنی

بیم و امید و خوف و رجا در انسان مؤمن است؛ حالتی که از یک سو به او آرامش و سکونت خاطر می دهد و از سوی دیگر در او تلاش و فعالیت به بار می آورد.

قرآن با لحنی شگفت انگیز می پرسد: (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا؟)(۷). (چه کس ستم کارتر از انسانی است که آیات و نشانه های پروردگارش به او تذکر داده

می شود، ولی وی روی گردان از آن هاست؟)

ص: ۲۶۲

۲- نساء (۴): ۱۴۲.

۳- صافات (۳۷): ۱۳.

۴- احزاب (۳۳): ۴۱.

۵- انفال (۸): ۲: (آن گاه که به یاد خدا می افتند، هراس قلب هایشان را فراموش می گیرد).

۶- رعد (۱۳): ۲۸: (آگاه باشید، با یاد خدا دل ها آرام می گیرد).

۷- کهف (۱۸): ۵۷.

کار آیه آن است که فرد را به یاد ذوالآیه بیندازد. این چه خیره سری و کدام خیره سر است که در قبال آیات و نشانه های خدای خود مقاومت کند و متذکر و متنبه نشود؟

بسیاری از آیات قرآن، با عبارات و جملاتی پایان می گیرد، نظیر (أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ)، (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)، (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ)، (قلیلا ما يتذکرون)، (فلولا تذکرون). این گونه عبارات، حقیقت و ضرورت آن تذکر و تنبه را که بدان اشاره رفت، یادآور می شود.

پایگاه این تذکر تا بدان جاست که حتی از عنصر پلیدی همانند فرعون نباید ناامید بود؛ خداوند به رسولانش موسی و هارون علیهما السلام فرمان می دهد که در دعوت او (فقولا له قولا لینا لعلّه يتذکر أو یخشی) (۱) (با او به بیان لئین _ شیوا و نرم _ سخن گوئید شاید

_ به راه آمده _ متذکر گردد و راه خشیت _ از خدا _ پیش گیرد.)

یعنی حتی آن جا که انسان سرکش و عصیانگری چونان فرعون مطرح است، نباید کار را پایان یافته و امر را غیرقابل تغییر دانست؛ هر چند که: (و ما يتذکر إلا من ینیب) (۲). (جز آن کس که قصد انابه و بازگشت دارد، کسی متذکر نمی گردد.)

به هر حال، سخن درباره ی ذکر و یاد خدا بسیار فراوان است که در این مختصر نمی گنجد. در آن میان پیوند بین صاحبان خرد _ اولوالألباب _ و موضوع ذکر، امری انکارناشدنی و مسلم است که به صراحت در قرآن مجید بدان تأکید شده است (۳) بد .

نیست که فهرست وار بدانیم که :

۱_ قرآن برای تحکیم و تجدید این یاد و خاطره ی الاهی است. (قمر: ۵۴-۳۲)

۲_ ثمره ی غلبه ی شیطان، فراموشی یاد خداست. (مجادله: ۵۸-۱۹)

۳_ هشدار که دل بستگی بیش از حد به مال و فرزندان، انسان را در معرض فراموشی نسبت به یاد خدا قرار می دهد. (منافقون: ۹-۶۳)

۴_ روی گردانی از یاد خدا و غفلت پیشگی در این باب، عذابی سخت در پی خواهد داشت. (جن: ۱۷-۷۲)

۵_ از آنان که از یاد خدا روی گردان شده و جز به حیات _ حقیر _ مادی نمی اندیشند، باید فاصله گرفت. (نجم: ۵۳-۲۹)

۶_ کار عمده ی شیطان، سنگ اندازی و مانع تراشی در راه یاد خداست. (مائده: ۵-۹۱)

۷_ مردان خدا کسانی هستند که اشتغال به کارهای روزمره _ تجارت و خرید و فروش _ آنان را از یاد خدا غافل نمی کند. (نور: ۲۴-۳۷)

۸_ آنان که دچار غفلت از یاد خدا می شوند، همواره شیطانی همپای ایشان است. (زخرف: ۴۳: ۳۶)

۹_ آیا آن هنگام فرا نرسیده که مؤمنان قلب هایشان را با یاد خدا خاشع دارند؟ (حدید: ۱۶ ۵۷)

ص: ۲۶۳

۱- طه (۲۰): ۴۴.

۲- غافر (۴۰): ۱۳.

۳- زمر (۳۹): ۹ و ۲۱؛ بقره (۲): ۲۶۹؛ آل عمران (۳): ۷؛ ابراهیم (۱۴): ۵۲؛ غافر (۴۰): ۵۸.

۱۰- پی آمد روی گردانی از یاد خدا، فرو افتادن در تنگنای معیشت است. (طه : ۱۲۴-۲۰)

سخن را درباره ی ذکر خدا، با این آیه ی قرآنی به پایان می بریم که در تبیین فرورفتادن قرآن می فرماید :

(اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ، ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ. ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ، وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ) (۱)

(خداوند، نیکوترین سخن را فرو فرستاد، کتابی متشابه که شامل وعده و وعید است؛ کسانی که خشیت خدایشان دارند، پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد. سپس پوست بدنشان و دلهاشان به یاد خدا نرم می گردد. این است هدایت خدا؛ هر که را بخواهد، به آن راه نماید. و هر که را خدا گمراه کند (توفیق خاص هدایت را از او _ به دلیل سوء اختیار خودشان _ بگیرد)، او را هدایت کننده ای نیست)

لرزیدن بر خود از خشیت خداوندی، آن گاه نرمی جسم و جان و گرایش قلب و قالب به یاد خدا؛ از جمله ثمرات برخورداري درونی از حقایق قرآنی است.

اینک با توجه به آیاتی از قرآن که بحث شد، حلاوت درخواست امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال بیشتر بر کام جان انسان می نشیند. انسان با تمام وجود می یابد که چرا حضرتش این تئبه و بیداری را در زمینه ی یاد خدا و چاره جویی برای غفلت و بی خبری، از حضرت حق می طلبد و عرضه می دارد که: «وَبَهِّنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ».

(

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ وَ أَنْتَ مُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ بَعْدَهُ، وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ.»

«خداوندا، بر محمد و خاندانش درود فرست، همانند برترین درودهایی که پیش از او بر فردی از آفریدگان خویش فرستاده ای و یا پس از او بر کسی خواهی فرستاد. ما را در دنیا و آخرت نیکویی عطا فرما و به رحمت خود، مرا از آتش دوزخ مصون بدار.»

در بخش پایانی دعای مکارم سه مسأله ی عمده مطرح است :

اول: موضوع صلوات و درود ویژه ای که بر پیامبر و خاندانش نثار گردیده است.

دوم: برخورداري از نیکویی ها _ حسنات _ در دنیا و آخرت.

سوم: مصونیت از عذاب دوزخ، در پرتو رحمت خداوندی.

مسأله ی صلوات، از اهمیت والایی در فرهنگ اسلامی برخوردار است. قرآن مجید می فرماید :

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (۲)

(خدا و فرشتگان بر پیامبر مورد می فرستند. ای مؤمنان! شما نیز چنین کنید، بر او درود فرستید و به واقع تسلیم او شوید.)

ص: ۲۶۴

۱- زمر (۳۹): ۲۳.

۲- احزاب (۳۳): ۵۶.

این اهمّیت تا بدان جاست که اگر فردی در نماز، همین آیه را تلاوت کرد، موظّف است که در همان حال به حضرتش درود فرستد. (۱)

از سوی دیگر، کسی که بر پیامبر صلوات می فرستد _ چه در دوران حیات و چه پس از وفات ایشان _ خداوند آن درود را به ده برابر به خود آن فرد باز می گرداند و ده حسنه به او عطا می فرماید. (۲)

آن هنگام که آیه ی فوق الذّکر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید، به آن حضرت گفته شد: ما نحوه ی سلام گویی به شما را دانستیم، برایمان روشن کنید که نحوه ی درودفرستادن بر شما چیست؟ آن حضرت فرمودند: این چنین بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.» (۳)

«بار خدایا، بر محمّد و خاندانش درود فرست، آن سان که بر ابراهیم و خاندانش چنین کرده ای که تویی ستوده مقام و والا قدر.»

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت است که فرمود :

«كُلَّ دَعَاءٍ مَحْجُوبٍ حَتَّى يَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.» (۴)

«تمامی دعاها در حجاب است _ راه به جایی نمی برد _ تا آن زمان که صلوات بر محمّد و خاندانش نثار گردد.»

این روایت به خوبی جایگاه بلند صلوات را نشان می دهد، به طوری که آن را عامل راهیابی نیایش به پیشگاه خداوند متعال می داند. صلوات موجبات شکافته شدن حجاب های آسمانی را فراهم آورده و دعا را به هدف اجابت می نشاند. و اگر چنین نباشد، دعا _ بدون پذیرش در پیشگاه خداوندی _ به سوی فرد نیایشگر باز می گردد. (۵)

حضرتش جایگاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز در فرستادن سلام بر ایشان روشن نموده است، آن جا که فرموده :

«مَنْ صَلَّى صَلَاةً وَ لَمْ يَصَلِّ فِيهَا عَلَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ.» (۶)

«آن کس که نماز بخواند و بر من و خاندانم درود نفرستد، این نماز از او پذیرفته نیست.»

مرحوم مجلسی در مجموعه ی ارزنده ی بحار الأنوار، بابی تحت عنوان «فضل الصّلاه علی النّبیّ و آله» شامل ۶۷ روایت

- ۱- بحار الأنوار: ۱۰ ۱۰۷، امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِذَا قَرَأْتُمْ: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، فَصَلُّوا عَلَيْهِ، فِي الصَّلَاةِ كُنْتُمْ أَوْ فِي غَيْرِهَا.»
- ۲- بحار الأنوار: ۱۶ ۳۴۳، امام موسى بن جعفر ۸.
- ۳- بحار الأنوار: ۲۵ ۲۲۸، از امام رضا علیه السلام.
- ۴- بحار الأنوار: ۲۷ ۲۶۰.
- ۵- همان، حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام . مرحوم مجلسی در این مجلد، صفحه ی ۲۵۷ تا ۲۶۰، پانزده روایت در باب صلوات بر محمد و آل محمد آورده است.
- ۶- بحار الأنوار: ۸۲ ۲۷۹.

از مصادر مختلف آورده است (۱). صورت های

مختلف صلوات بر پیامبر و خاندانش از ناحیه ی معصومین علیهم السلام در آن باب طرح گردیده است.

خدای متعال درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعهد و پایداری بر ولایت ایشان و خاندان گرامیشان را ریشه و نمود پاکی خلقت و موجب طهارت جان و تزکیه و کفاره ی گناهان قرار داده است، که به بیان امام هادی علیه السلام خطاب به اهل بیت عرضه می داریم که:

«و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهاره لانفسنا و تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا.» (۲)

«خداوند، درود ما بر شما را، و ولایت تان را که ما را بدان اختصاص داد، وسیله پاکیزگی خلقت (یا اخلاق) ما، پاک نهادی جانهای ما، تزکیه برای ما و کفاره گناهانمان قرار داد.»

همین پاکی و پاک دامن و تزکیه، امری است که در دعاها، در پرتو صلوات بر پیامبر و خاندانش، از خدای متعال درخواست می شود که:

«فزگنا بصلواتک و صلوات ملائکتک.» (۳)

«پس ما را به صلوات خودت و صلوات ملائکه خود تزکیه کن.»

خلاصه آن که در خواست از خداوند برای نثار صلوات بر پیامبر و اهل بیت گرامی آن حضرت، امری است که به صورت های گوناگون در روایات ما به آن پرداخته شده، به طوری که بخش های عظیمی از مجموعه های روایی شیعه را به خود اختصاص داده است. می بینیم که عبارت «أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَيِّمَنِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» در جای جای روایات، ادعیه و زیارات مأثور به چشم می خورد. (۴)

در منطق روایات رسیده از معصومین علیهم السلام این نکته مطرح است که اگر دعایی با صلوات همراه باشد، به هدف اجابت خواهد نشست؛ زیرا خداوند، مهربان تر از آن است که قسمتی از دعا را _ یعنی صلوات بر محمد و اهل بیت آن حضرت: را که در روایات، دعای مستجاب قلمداد شده _ بپذیرد؛ اما بخش دیگر آن، یعنی درخواست های گوناگون فرد نیایشگر را نشنیده بگیرد و به آن اهمّیت ندهد. (۵)

از جمله نیایش های مستحبّ در خلال انجام نماز شب، دعایی است که در دنباله ی نماز شفع خوانده می شود. در بخشی از این دعا ابتدا جمله ی «فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...» آمده و پس از آن نماز گزار برای خود از خدا می خواهد که:

- ۱- بحار الأنوار: ۴۷۹۱ _ ۷۲.
- ۲- مفاتيح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره.
- ۳- بحار الأنوار: ۶۶۹۱، از امام صادق علیه السلام .
- ۴- فهرست برخی از این روایات را می توان در معجم احادیث بحار الأنوار: ۱۷ ۱۲۱۲۶ _ ۱۲۱۳۰ ملاحظه نمود.
- ۵- بحار الأنوار: ۶۸۹۱.

«... وَ جُد عَلَيَّ بِطَوْلِكَ وَ مَعْرِفِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ». «و به لطف و احسانت بر ما جود و بخشش کن، ای خداوندگار جهانها.»

مجدد آطی جمله ی «وَ صَيَّلَى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ...» بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش درود می فرستد. آنگاه در بخش پایانی دعا عرضه می دارد که :

«اللَّهُمَّ إِنَّ ي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتِ، فَاسْتَجِبِ لِي كَمَا وَعَدْتِ، إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ.» (۱)

«خدایا، من تو را به گونه ای خواندم که خود فرمان داده بودی _ یعنی خواسته ام را در میان دو صلوات بر پیامبر و خاندانش قرار دادم _ اینک از تو می خواهم که درخواستم را آن سان که وعده داده بودی (یعنی این که من دعایی را که میان دو صلوات بر پیامبر و خاندانش قرار گیرد، اجابت خواهی نمود) بر آورده سازی، چرا که تو هرگز خلف وعده نخواهی نمود.»

می بینیم که موضوع صلوات، امر بسیار مهم و پر ارزشی است که در روایات متعدد معصومین با الهام از دستور روشن و صریح و اکید قرآنی بدان پرداخته شده است. راه و رسم ائمه علیهم السلام نیز چنین بوده است که ادعیه ی صحیفه ی سجّادیه گواه روشنی بر این موضوع می باشد. امیرمؤمنان علیه السلام در مقام نیایش از خداوند می خواهد که :

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بِرَكَاتِكَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ عَبْدِكَ وَ رَسُولَكَ الْخَاتَمَ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحَ لِمَا انْغَلَقَ...» (۲)

«خداوندا، گرامی ترین درودها و افزون ترین برکات خود را بر محمد ۶، بنده و فرستاده ات، قرار ده؛ همان پیامبری که ختم گذشتگان و گشاینده ی پیچیدگی ها بود.»

در پایان این بخش، یادآور می شود که مرحوم مجلسی در مجموعه ی ارزنده ی بحارالانوار (۳) بابی ذیل عنوان «الصَّلَوَاتُ الْكُبْرَى الْمَرْوِيَّةُ مَفْضَلًا عَلَيَّ الْأَيْمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

اجمعین» گرد آورده که طی آن صورت صلوات هایی را درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا امام عصر علیه السلام نقل کرده است. در روایت دوم این باب با ذکر مقدمه ای داستانی، چگونگی صدور صلوات ابوالحسن ضراب اصفهانی را از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بیان می دارد. نیز در روایت پنجم، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که :

آن کس که می خواهد پیامبر و خاندانش را در درود فرستادن بر ایشان شادمان نماید، این چنین بگوید :

«اللَّهُمَّ يَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَى وَ يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَ يَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرْحِمَ!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي الْآخِرِينَ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي الْمَمْلَأَةِ الْأَعْلَى وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي الْمَرْسَلِينَ.

اللَّهُمَّ اعطِ مُحَمَّدًا وَآلَهُ الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَالشَّرْفَ وَالرَّفْعَةَ وَالذَّرَجَةَ الْكَبِيرَةَ.

اللَّهُمَّ إِنَّي آمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَمْ أَرَهُ، فَلَاتَحْرَمْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ رُؤْيِيَهُ وَ ارزُقْنِي صَحْبَتَهُ وَ تَوْفَّقْنِي عَلَى

ص: ٢٦٧

١- مشروح این دعا که با جمله ی «إلهی تعرض لك في هذا الليل» آغاز می شود، در کتابمفاتیح الجنان، ذیل اعمال شب نیمه

ی شعبان، از مصباح المتهدجد شیخ طوسی نقل شده است.

٢- نهج البلاغه، خ ٧٢.

٣- بحار الأنوار: ٩١: ٧٣.

مَلَّتْهُ وَ اسْقَنِي مِنْ حَوْضِهِ، مَشْرَبًا رَوِيًّا صَائِغًا هَنِيئًا لَا اِظْمَأَ بَعْدَهُ اُبْدًا، اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اَللّٰهُمَّ اِنَّ يَ اَمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ لَمَّ اُرَهُ، فَعَرَفَنِي فِي الْجَنَانِ وَجْهَهُ.

اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ مِنْ يَ تَحِيَّهٖ كَثِيْرَهُ وَ سَلَامًا. (۱)

«بارالها، ای بخشنده تر از هر آن که می بخشاید و ای بهترین کسی که مورد درخواست واقع می شود و ای مهربان ترین فرد به آن که مورد مهربانی قرار می گیرد، بر پیامبر و خاندانش در میان پیشینیان و پسینیان _ از آفریدگانت _ درود فرست. خدایا، بر پیامبر و خاندانش در «عالم بالا» درود فرست. بر آن حضرت و خاندانش در میان _ دیگر _ پیامبران درود فرست. خدایا، به آن حضرت و خاندانش، وسیله (۲)، فضیلت و برتری، شرف و سربلندی و درجه و مقامی بالا و

والا مرحمت فرما. خدایا، من به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی ایمان آورده ام که او را ندیده ام، پس روز قیامت مرا از دیدارش محروم مفرما و گفت و گو و هم جواری با او را روزی ام گردان و مرا بر راه و روش او بمیران، و از حوض او مرا نوشیدنی گوارا بنوشان، به گونه ای که پس از آن هرگز تشنه کامی سراغم نیاید که تو بر هر چیز توانایی. خدایا، من به محمد ۶ ایمان آورده ام و حال آن که او را ندیده ام، پس رویش را در بهشت به من بنمایان. خدایا، تحیت و سلام مرا به فراوانی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسان.»

گفتیم که در فرهنگ دینی بسیار به موضوع صلوات پرداخته شده است، که در این جا فقط به مختصری از مطالب مفصل در این باب اشاره شد. همین جایگاه بلند موجب شده تا ائمه ی طاهرین به آن اهتمام فراوان داشته باشند. نمونه ی روشن و کامل آن را می توان در نیایش های رسیده از ایشان عموماً و به طور مشخص و روشن در ادعیه ی صحیفه ی سجّادیه شاهد بود. همچنین در یکی از ارزنده ترین اذکار مأثور، یعنی زیارت جامعه ی کبیره از زبان امام هادی علیه السلام در باب ارزش و ثمرات صلوات چنین می خوانیم :

«وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَّلَايَتِكُمْ طَيِّبًا لِيَخْلُقْنَا وَ طَهَّارَةً لِانْفُسِنَا وَ تَرْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا.» (۳)

در این بخش از زیارت جامعه، عمده ترین آثار صلوات در چهار زمینه زیرین خلاصه گردیده است :

۱. این صلوات، گویی خود نشانی بر پاک سرشتی ماست؛ یعنی ارادتمندی به پیامبر و خاندان گرامی اش و عرض سلام و درود بر آنان، گویای طینتی پاک است که ریشه در گذشته ی ما دارد و بر صدق ایمان ما گواه است.

۲. این امر موجب پاک نفسی ما در حال حاضر است؛ یعنی آن گذشته ی پرنور تا به امروز ادامه یافته و اینک نیز ما را پوشش داده و به لباس پاکی درآورده است.

۳. آن گذشته و حال، عاملی است که موجبات تزکیه و پاک دامنِ ما را از این به بعد فراهم می آورد.

۴. این صلوات و درود رسانی، با این نشانی که از گذشته و حال ما دارد، به حدی اثرگذار در آینده ی ماست که

ص: ۲۶۸

۱- همان: ۸۵.

۲- «وسیله» جایگاهی ارزشمند در قیامت است که در روایات، در مورد آن توضیحاتی بیان شده، از جمله خطبه الوسیله از امام امیرالمؤمنین علیه السلام، در حدیث چهارم روضه کافی. (ویراستار)

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره: «خداوند، درود رسانی ما را بر شما و آن چه که از ولایت شما ما را بدان اختصاص داده، موجب پاک سرشتی، پاک سازی و پاک دامنی و کفّاره ی گناهان ما قرار داده است.»

می تواند در محضر عدل الهی به عنوان عاملی جهت خنثی سازی و کفاره ی گناه محسوب گردد.

این چهار اثر بارز، ارزنده و درخشان که در کلام معصوم برای صلوات بر شمرده شده و آن روشی که خود معصومین در مراقبت بر این امر داشته اند، نشان می دهد که صلوات تا چه حد کارساز و اثرگذار است. پیشینیان ما با الهام از ائمه ی معصومین علیهم السلام، تلاش وافری در این باب از خود ابراز داشته اند.

کتب فراوانی در باب صلوات به رشته ی تحریر درآمده است (۱) و برخی

جمع آوری کنندگان احادیث، در مجموعه های حدیثی خویش، بخش هایی را به این موضوع اختصاص داده اند، از آن جمله: بحارالانوار ج ۹۱، غایه المرام محدث بحرانی: ۳۱۰ تا ۳۱۵، مصباح الهدایه آیه الله سید علی بهبهانی: ۱۵۷ تا ۱۶۳، تعلیقات احقاق الحق آیه الله مرعشی: ۲۷۴۳ به بعد، ۵۲۴۹ تا ۶۴۳.

سخن را در باب صلوات، به ذکر صلواتی پایان می بریم که خواندن آن به ویژه برای نماز جمعه توصیه شده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ صَلَوَاتِكَ شَيْءٌ. وَ ارْحَمْ مُحَمَّدًا وَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ رَحْمَتِكَ شَيْءٌ. وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ بَرَكَاتِكَ شَيْءٌ. وَ سَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ سَلَامِكَ شَيْءٌ.» (۲)

«خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست تا آنجا که هیچ چیز از صلوات باقی نماند. و بر محمد و آل محمد رحمت فرست تا آنجا که هیچ چیز از رحمت باقی نماند. و بر محمد و آل محمد برکت فرست تا آنجا که هیچ چیز از برکت باقی نماند و بر محمد و آل محمد سلام فرست تا آنجا که هیچ چیز از سلام حضرت باقی نماند.»

۱۰۴_ و آتانا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه، و قنی برحمتک عذاب النار]

پیش از آن که امام سجّاد علیه السلام دعای مکارم را با جمله ی «وَقِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ» به پایان آورد، از خداوند می خواهد که: «وَأَتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً». بدین سان حضرتش سخن از خیر دنیا و آخرت در میان آورده، از حضرت حق می خواهد تا این هر دو، شامل حال وی شود.

قرآن مجید در ضمن تعلیم شعائر حجّ، به حاجیان یادآور می شود که پس از ادای مناسک حج و آداب و رسوم آن به فراوانی یاد خدا نمایند. سپس می فرماید:

(فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (۳)

(برخی از مردم هستند که می گویند: خدایا! در دنیا به ما بده. اینان بهره ای از آخرت ندارند. اما بعضی از آنها می گویند: خدایا! هم در دنیا به ما حسنه بده و هم در آخرت، و ما را از کیفر دوزخ بازدار. اینان را بهره ای است از آنچه به دست

-
- ۱- پیوست کتاب «شرح و فضایل صلوات» نوشته ی احمد بن محمد الحسینی اردکانی (چاپتهران: انتشارات میقات)، ۲۸ اثر مستقل که در زمینه ی صلوات نگاشته شده، معرفی گردیده است.
 - ۲- بحار الأنوار ۸۷: ۶۷، ذیل روایت ۱۰ (نقل از مصباح کفعمی).
 - ۳- بقره (۲): ۲۰۱ _ ۲۰۳.

سريع الحساب است.)

جمعی از مردم صرفاً دنیا را از خدا مسألت می دارند که برای آنان نصیبی در آخرت نخواهد بود و جمعی دیگر خیر دنیا و آخرت را به صورت توأمان از خداوند درخواست می نمایند؛ ضمن آن که خواستار مصونیت از آتش عذاب الاهی نیز می باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

«فردی بعد از پایان وقوف در عرفات و حرکت ایشان به سوی مشعر، از پدرم پرسید: آیا ممکن است خداوند تمامی این مردم را ناامید نماید؟ حضرتش در پاسخ فرمودند: هیچ کس اعّم از مؤمن و کافر در این موقف درنگ نمی کند، مگر آن که خداوند او را می آمرزد؛ البتّه آنان در این شمول بخشایش خداوندی، به سه گروه تقسیم می شوند :

[اول] مؤمنی که خدا تمامی گناهان گذشته و آینده ی او را می بخشاید و از آتش جهنّم وی را می رهاوند. این مصداق فرموده ی الاهی است که می فرماید :

(و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)

[دوم] و مؤمنی که تنها گناهان گذشته اش آمرزیده شده و به وی گفته می شود: «أحسن فی ما بقی» در آن چه _ از عُمرت _ باقی مانده، راه و روشی نیکو پیش بگیر.

گروه سوم کافرانی هستند که در این مکان به انگیزه ی آراستگی زندگی دنیایی خویش وقوف می نمایند. اینان اگر از گذشته ی خویش توبه کنند، خدا آنان را نیز می آمرزد و اگر لب به توبه نکشایند، باز هم خداوند اجر دنیوی آنها را پای مال نموده و پاداش دنیوی این موقف را به آنها عطا می نماید با این تفاوت که:

(أُولَئِكَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۱)

(اینان در آخرت، بهره ای جز دوزخ ندارند؛ هر کاری که در دنیا کرده اند، نابود شده است. و اعمال آنها هدر و هبا است.)

هم چنین آن حضرت در تبیین حسنات أُخروی و دنیوی مندرج در آیه ی یاد شده؛ بهشت و رضامندی و رضوان خداوندی را حسنه ی أُخروی می داند؛ و گشادگی در روزی و توان گسترده در معاش و رفتار خوش و سلوک نیکو با دیگران را حسنه ی خداداد دنیوی برمی شمارند. (۲)

لازم به ذکر است که این درخواست _ یعنی رسیدن به خیر و حسنه ی دنیوی و أُخروی و مصونیت از آتش دوزخ _ دعایی برگرفته از قرآن مجید است که در نیایش های گوناگون به خواندن و مسألت نمودن آن از خداوند به فراوانی توصیه به عمل آمده است. (۳)

۱- هود (۱۱): ۱۶. مشروح این روایت بالا را در کتاب بحار الأنوار: ۹۶ ۲۴۹ _ ۲۵۰ بنگرید.

۲- بحار الأنوار: ۳۸۳ ۶۸.

۳- از آن جمله می توان این موارد را یاد آور شد: تکبیر پنجم در نماز میت، بحار الأنوار ۷۸ : ۳۵۲؛ قنوت نماز وتر، بحار الأنوار ۸۴ : ۲۱۵؛ در اذکار نماز شب، بحار الأنوار ۸۴ : ۲۸۶، از امام سجّاد علیه السلام؛ خطبه ی حضرت امیر علیه السلام در روز جمعه، بحار الأنوار ۸۶ : ۲۴۰؛ دعای پس از نماز جمعه، بحار الأنوار: ۸۶۳۷۹.

در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخورداران از چهار نعمت و خصلت و ویژگی، مصداق بهره مندان از خیر دنیا و آخرت شمرده شده اند، آن جا که فرمود :

«مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعَ خِصَالٍ فِي الدُّنْيَا، فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَفَازَ بِحِظِّهِ مِنْهُمَا: وَرَعَ يَعْصُمُهُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَحُسْنَ خُلُقٍ يَعْيشُ بِهِ فِي النَّاسِ، وَحِلْمٌ يَدْفَعُ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ، وَزَوْجَةٌ صَالِحَةٌ تَعِينُهُ عَلَى أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» (۱)

«آن کس که در دنیا از چهار خصلت بهره مند باشد، خیر دنیا و آخرت به او داده شده است و بابرخورداری از آن ها رستگار خواهد گردید: پارسایی که او را از ارتکاب محارم بازدارد، خوش رفتاری که با آن در میان مردم زندگی کند، تحمل و بردباری که در پناه آن نادانی جاهلان را از خود دور نماید، و همسری پاک نهاد و صالحه که او را در امور دنیا و آخرتش یاری دهد.»

امام سجّاد علیه السلام در مناجات با خدای متعال عرضه می دارد :

«نَحْنُ نَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَكُونُ صِيْلًا لِدُنْيَا وَبَلَاغًا لِآخِرَةٍ، وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.» (۲)

«ما از تو _ ای خدا _ چیزی می خواهیم که صلاح دنیا و بلاغ آخرت باشد. در دنیا و آخرت به ما حسنه بده و ما را از کیفر دوزخ بازدار.»

امام چهارم همان طور که از سیاق آیه ی قرآن به دست می آید، کار خیررسانی را به خداوند بزرگ ارجاع نموده و عرضه می دارد که: خدایا، ما خیری را از تو طلب می کنیم که صلاح دنیا و بلاغ آخرت ما باشد، آن گاه آیه ی مورد بحث را تلاوت می فرماید.

ما نیز ضمن طرح خواسته های خود، همواره باید این نکته را مدّ نظر داشته باشیم که معلوم نیست هر آن چه را که با دید محدود خویش، خیر و صلاح تشخیص می دهیم، ضرورتاً برای ما خیر باشد. لذا ارجاع به خداوند، کار را استوار می دارد و درخواست از فضل او، ضریب اطمینان بالایی در تشخیص خیر _ چه در دنیا و چه در آخرت _ فراهم می آورد. از این رو، باید بیاموزیم که در طرح خواسته ها در پیشگاه خدای متعال، از این امر مهم غافل نباشیم.

امام در واپسین کلام خویش در این دعا، با الهام از همین آیه ی کریمه ی قرآنی به پیشگاه خداوندی عرضه می دارد: «وَقِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ» و با این جمله، دعا را به پایان می برد.

پیش از این به مناسب عبارات «وَ ارْزُقْنِي قُوَّةَ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمَرْصَادِ» در دعای مکارم، مطالبی پیرامون جهان دیگر و موضع خطیر آن بیان شد. اینک می افزایم که: به راستی :

آن جا كه عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه ریزد؟

آن گاه كه امام با آن شأن والا و بالای خویش، این چنین خود را در خطر دیده و دست به دامان رحمت خدا می شود

ص: ۲۷۱

۱- بحار الأنوار ۶۶: ۴۰۴ (نقل از امالی شیخ طوسی: ۲: ۱۸۹).

۲- بحار الأنوار ۸۱: ۲۸۶.

تا مشمول عذاب او قرار نگیرد، ما باید چگونه باشیم؟

آیا هرگز پیام های قرآن را در این باب، جدی گرفته ایم که آن روز چنان روزی است که :

(تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) (۱)

(زنان باردار (از هول و هراس)، جنین بر زمین می نهند و مردم همانند مستان بی خبر دیده می شوند، با آن که چنین نیستند، بلکه عذاب خداوندی بسی سخت و دردناک است.)

مگر نه این است که زیباترین نماد عاطفی در ادبیات جهان همواره در تصویر مادری نمایان شده که فرزند شیرخواره اش را در آغوش گرفته و از شیریه ی جانش به او می نوشاند و جان خود را برای حفظ او فدا می کند؟ پس در قیامت چه خبر است که در وصف آن آمده است :

(تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ) (۲)

(زنان شیرده، شیرخوارگان خویش را رها می کنند و می گریزند.)؟

به راستی آیا ما این ترسیم ها را_ که به بیانی بیش از ثلث آیات قرآن مجید را در شکل های گوناگون به خود اختصاص داده _ جدی گرفته ایم و آن ها را باور داریم؟ نگاهی حتی نه چندان دقیق به رفتار روزانه ی بسیاری از ما، بی اعتقادی و عدم پابندی جدی ما به حساب و کتاب و جزا و پاداش و بعث و حشر و نشر و سؤال و جواب و حضور در پیشگاه عدل خداوندی را نشان می دهد. به راستی آیا رواست که ما بر دست آورد پیامبران، قرآن _ که امروزه ثمره ی ماندگار تلاش تمامی انبیا و اولیا در پهنه ی تاریخ بشری است _ این چنین ستم روا داریم؟

این مقوله ای است که تنها با سخن راست نیاید؛ به ویژه آن که گفتار در برابر رفتار صف بکشد و قول در مقابل فعل شکل بگیرد و ناهماهنگی در این دو زمینه بسیار به چشم آید که :

(كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) (۳)

(خشم الهی شدید است از این که سخنی بگویید که بدان عمل نمی کنید.)

١- و ٢. حج (٢٢): ٣.

-٢

٣- صف (٦١): ٤.

به پایان آمد این دفتر...

در آغاز کتاب آوردم که چه شد تا من به این راه افتادم و قلم به شرح دعای مکارم اخلاق کشیده شد. همین جا بگویم که هرگز داعیه‌ی شرح کلام مولایم امام سجّاد علیه السلام را ندارم؛ چرا که بی هیچ مجامله و تعارف، بلندای کلام حضرتش در دوردست افقی است که فکر و ذهن و دست و قلبم را تاب و یارای درک آن ساحت نیست و تنها می‌توانم بگویم که:

«دست ما کوتاه و خرما بر نخیل»

و خدا را که این سخن، از سر صدق، از قلبم جاری شده و امید که خواننده نیز آن را به جدّ بپذیرد و هرگز این سخن را از مقوله‌ی «خفض جناح» و «تواضع علمی» ندانسته و تلقّی ننماید.

اما آن چه به هم آمد و زینت افزای این صفحات _ نه چندان کم _ گردید، اولاً در باور اولّیه ام چنان نبود که چنین خواهد شد؛ زیرا که از همان آغاز، بر ناتوانی خود در این زمینه به خوبی آگاه بودم و گام در تاریکی ننهادم؛ ثانیاً تا این زمان نمی‌اندیشیدم که مقوله‌ی اخلاق، گستره‌ای این چنین در فرهنگ دینی ما دارد.

به برکت این دعا و ثمره‌ی مراجعات ضروری بود که دانستم مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه مجلّداتی از اثر نفیس و ارزنده‌ی خود را به «مکارم الاخلاق» و «مساوی الاخلاق» و «کتاب العشره» و «الآداب و السّنن» اختصاص داده است (۱).

مهم تر آن که این همه را در کتاب ایمان و کفر جای داده و از اخلاق نیکو در آغاز ابواب متنوّع مکارم الأخلاق (۲) با عنوان «جوامع المکارم و آفاتها و ما یوجب الفلاح و الهدی»

یاد کرده است.

در یک کلام، جویندگان راه خدا و آنان که رستگاری و هدایت را طالب اند، باید وصول به این سرمنزل مقصود را تنها و تنها در گرو آشنایی و کاربرد اخلاق نیکو و شناخت آفت های آن بدانند. اگر این آگاهی و بیداری در میان نباشد، انسان ها به واقع راه به جایی نخواهند برد؛ هر چند که زندگی به ظاهر آراسته ای داشته باشد. این امر برای مردم پای بند به اندیشه های الهی، از اهمّیّتی به مراتب افزون تر برخوردار است؛ چرا که پشتوانه ی تدارک حیاتی خواهد بود که از هر جهت پاک و معنیدار برای ایشان باشد.

- ۱- ابواب مکارم الأخلاق (اخلاق پسندیده): ۳۲۲ ۶۶، تا: ۷۴ ۶۹؛ ابواب مساوی الأخلاق (خُلُق های نکوهیده): ۷۴ ۶۹؛ تا پایان مجلد ۷۰ و کتاب العشره (زندگی اجتماعی) در مجلّات ۷۱ به بعد.
- ۲- بحار الانوار: ۳۳۲ ۶۶ به بعد، باب ۳۸.

به هر حال، من کوشیدم تا در جای جای این نوشته و در راستای توضیح کلام امام سجّاد علیه السلام به آیات قرآن و احادیث و روایات پیشوایان دین استناد کنم و از خود، کمتر مطلبی در میان آورم، مگر آن جا که ضرورتی برای تبیین بیشتر در کار بوده است. اگر در پاره ای اوقات، تکراری در میان آمده، این نه از سر غفلت بوده، بلکه به عمد چنین کرده ام تا نقطه های قوّت مباحث (نظیر موضوع گستره ی اخلاق و بهادادن به اخلاق علمی و...) هر چه بیشتر و بیشتر روشن گردد.

به راستی می گویم: وقتی از این کار فارغ شده و مشغول نوشتن سطور پایانی بودم، بر من بسیار سخت گذشت؛ چرا که حال و هوای ایجادشده در دل و روحم _ به خاطر گشت و گذار در بوستان اخلاق الاهی، آن سان که امام علیه السلام آن را گل آرایبی نموده بودند و شمیم خوشی که فضای جانم را در بر گرفته بود _ راه جدایی از این مجموعه را بر من بسته بود. تازه فهمیدم چرا سعدی در دیباچه ی گلستان، در بیان حال و روز آن کس که

سر به جیب مراقبت فرو برده، در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ حالی که از این معامله باز آمد

در پاسخ به کسی که او را گفته بود :

از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟

گفت :

به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم اصحاب را. چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

و این ترسیمی از حال آن کس است که سر در بوستان مکارم الأخلاق برده و اینک باز گشته است.

امید آن دارم که تمامی والایی ها و زیبایی های این نوشته را به حساب مولایم حضرت سجّاد علیه السلام گذارید و کاستی های آن را در حساب نویسنده آورید.

اصغر صادقی

تهران _ فروردین سال ۸۶

ص: ۲۷۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

